

احسن النفايس

في معرفة الافايم

مؤلف

ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسي

دكتور عظيمي مشروي

طبعة

مكتبة نفايس نزهة البيان

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



4062

احسن اللفاظ

فی معروض الالفاظ
تألیف



ابو عبد اللہ محمد بن احمد مقدسی

(قرن چهارم ہجری)

ترجمہ

دکتر علی نقی مسزوی



شرکت مولفان و مترجمان ایران

132753

حق اجدید چاپ مخصوص شرکت
مؤلفان و مترجمان ایران است.



شرکت مؤلفان و مترجمان ایران

تهران، ونک، خیابان آفتاب، شماره ۴۱۵، تلفن ۶۸۸۰۰۴

- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم
- ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی
- ترجمه دکتر علینقی منزوی
- چاپ اول
- دو هزار نسخه
- اسفند ۱۳۶۱ خورشیدی
- چاپ کاویان

فهرست مطالب بترتیب صفحات

XVII	تذکار لازم
XXIV	پیشگفتار دخویه
XXXI	نشانه‌های اختصاری
95-1	مقدمات و فصول
4	1- روش مؤلف در تدوین کتاب
4	2- پیشگامان جغرافیا
9	3- بیان اصطلاح‌ها
11	4- تاریخ نگارش و پیشکش
11	5- هوش
13	6- فهرست بخشهای کتاب
14	7- دریاها
16	نرسگاهها
28	8- رودخانه‌ها
34	9- شهرهای همنام یا مترادف
43	10- لهجه‌ها
45	11- روش بیان مؤلف
46	12- ویژگیهای هر سرزمین
50	13- مذہبها و زمین
50	آئین

56	قرائنها
57	استثناها
58	ویژگی مردمی هر مذهب واره
59	ذمیان
59	چهار بجای هفت
60	14- راهها که بازدید کرده‌ام
64	15- بارگاه‌هایی که مشکو کند
67	16- جدول کار گزاران
83	17- اقلیم‌های جهان
86	اقلیم نخست
87	اقلیم دوم و سوم
88	اقلیم چهارم
89	اقلیم پنجم و ششم
90	اقلیم هفتم
90	18- نمای کشور اسلام
	بخش یکم
	شش اقلیم عربی
156_99	(1) جزیره عرب
102	فهرست واره
104	گزارش
113	میقات حج
127	فهرست مخلافهای یمن
134	کلیاتی درباره این سرزمین
137	بازرگانی
139	اندازه گیری
140	پول
141	رسم و آئین
145	دیدنیها در مکه، احقاف، عدن

147	اخلاق، دولت، مالیات
149	فاصلہ‌ها
155	فاصلہٴ راہ‌ها
189-157	(2) سرزمین عراق
159	فہرست شہرہا
161	گزارش، کوفہ، قادسیہ، سورا
163	بصرہ - آبادان
165	واسط - بغداد
167	بغداد - خائقین
169	دیرعاقول - عکبرا - سامرا - مداین
171	تکریت، حلوان، دجلہ
173	جزرمد - کلیات : ہوا
175	کلیات، گنوسیزم درعراق
177	ستایش از گنوسیزم درعراق
179	لہجہ، اقتصاد
181	دیدنیہا
183	حکومت؛ نام خلیفگان عباسی
185	خراج
187	مالیات، فاصلہ‌ها
210-190	(3) سرزمین اقور
210-191	اہمیت اقور
193	فہرست شہرہا
195	گزارش: نوکرد، ثمانین
197	نصبین، آمد، میافارقین
199	حران، رہا، خاہور
201	آئین، قرائت
203	آب، بازارگانی
205	دیدنیہا، شگفتیہا

207	قسطنطنیه
209	فاصله‌ها
273_211	(4) سرزمین شام
213	مرزها
215	اصحاب کهف
217	فهرست خوره‌ها
219	حلب
221	حمص، دمشق
223	مسجد جامع دمشق
225	بانیاس، صیدا، بیروت، بعلبک
227	فاصله‌ها
229	بیسان، لجون، کابل، عکا
231	جشن صور، رمله
233	بیت المقدس
235	مسجد اقصا
237	صخره، مسجد اقصا
239	دیدنیهای مسجد اقصا، سلوان
243	بیت جبریل، میماس
244	عسقلان، قیساریه
245	نابلس، عمان
246	رقیم
248	کفرسابا، عمواس
250	اذرج، ویاہ
251	کلیات
255	اندازه‌ها
256	رسم‌ها
257	کلیات، مسجد، خانقاه، جشن صلیب
259	کانها، دیدنیها
261	آبها، شکفتیها

263	دیدنیها، ابوریاح، بعلبك
265	يك بحث فقہی جغرافیایی
267	کوههای مقدس
269	حکومت، مالیات
271	فاصلهها
309 – 274	(5) سرزمین مصر
275	فهرست شهرها، بررسی فهرستوار
277	گزارش : فرما
279	قلزم، عباسیه
281	اسکندریه، فسطاط
287	اسوان، فیوم، تنیس، دمياط
289	کلیات : قرائت، زبان، اقتصاد
291	صادرات ویژه، موز، ترمس
293	سنجه، اندازه گیری
295	اندازه گیری آب نیل
297	ویژگیهای رود نیل
299	دیدنیها
301	دیدنیهای شکفت انگیز
303	مناره اسکندریه، مرزها
306	فاصلهها
368 – 311	(6) سرزمین مغرب
311	بررسی کوتاه
315	سوس دور، اندلس
317	گزارش
319	افریقیه، قیروان
323	جزیره ابوشربك، موق حمزه
325	تاهرت
327	فاس
329	سجلماسه
331	اطرانبش

332	صقیلیه
333	قرطبه، ارجونه
335	وادی عبدالله، قرمیس
338	کلیاتی چند دربارهٔ این سرزمین
338	آئین
342	آداب و رسوم
243	بازرگانی
345	شگفتیها، پول رایج
347	سرزمین سیاهان
351	حکومت
352	فاصله‌ها
357	یادی از بادیهٔ عرب
357	بررسی کوتاه
362	گزارش گسترده‌تر

بخش دوم سرزمین ایران

372	جغرافیای کواذ
377	زبان مردم
425 - 378	(7) خاوران
381	هیتل
382	بررسی کوتاه
391	گزارش گسترده‌تر
405	نموجکت
409	کش، نسف چغانیان
412	جیحون و کرانه‌هایش
423	گذرگاه‌ها و شاخه‌هایش
427	بخش خراسان
438	گزارش
440	طالقان
441	بدخشان

442	غزنین، بامیان
443	کابل، بُست
444	زرنگ
447	هرات، باب طعام
453	مرو
456	دندانقان، سرخس
459	قصر احنف، ایرانشهر
462	شامات
465	بیهق، گویان
466	اسفرائین، اُسْتُوا
472	کلیاتی دربارهٔ ابن سرزمین
473	مذهب
474	بازرگانی
478	آداب و رسوم
482	سگستان
487	شگفتیها
488	مشهدها
492	دولت سامانی
497	خراج
517 - 552	(8) سرزمین دیلم
518	گزارش
519	گرگان، طبرستان
521	بسطام، بیار
523	شهرستان
526	آمل
528	سلاوند، دولاب
531	سد ذوالقرنین
539	کلیاتی در بارهٔ ابن سرزمین
539	مذهب
544	دهدنیها

545	آداب و رسوم
548	آئین همسری
547	حکومت
549	خراج
550	فاصله‌ها
571 – 553	(9) سرزمین رحاب
554	فهرست شهرها
556	گزارش
562	کلیاتی در بارهٔ این سرزمین
564	بازرگانی
565	شگفتیها
566	آداب و رسوم
566	فاصله‌ها
601 – 572	(10) سرزمین کوهستان
573	مرزها و فهرست شهرها
574	گزارش
575	ری، همدان
576	اصفهان
579	یهودیه
581	اردستان، کاشان
589	کلیاتی در بارهٔ این سرزمین
590	دین
591	قراوت
592	بازرگانی
592	ویژگیها
593	شگفتیها
595	لهجه
596	دیدنیها
598	مالیات
599	فاصله‌ها

628 - 602

(11) خوزستان

606

فهرست شهرها

609

گزارش

609

شوش، بصنا

610

بیروت، جندیشاپور

611

شوستر

613

اهواز

617

رامهرمز

619

کلیاتی در باره این سرزمین

620

آئین

621

آداب و رسوم

622

بازرگانی

622

ویژگیها

623

کشاکشها

624

زبان

625

فاصله‌ها

679 - 629

(12) سرزمین فارس

630

فهرست‌واره

632

شیراز

633

شاپور، استخر

634

گزارش

636

جنابه، سیراف

638

دارابگرد، سورو

640

نیریز، شیراز

642

کردفنا خسرو

643

فساء، دشت بارین

645

شهرستان

646

کازرون، نوبندگان

648

استخر

652	کلیاتی در باره این سرزمین
653	آئین، رسم‌ها
654	ساختمان
656	تاریخ
657	بازرگانی
660	شگفتیها
664	کردها
666	وضع جغرافی
667	بدیها
668	حکومت
671	خراج، اندازه‌گیری
681	فاصله‌ها
681	فهرست شهرها
682	گزارش
680 - 699	(13) سرزمین کرمان
689	منوقان، جوی سلیمان
691	کلیاتی در باره این سرزمین
691	مذهب
692	آداب و رسوم
693	بازرگانی
694	کوه‌ها
695	زبان
696	حکومت
697	فاصله‌ها
700 - 728	(14) سرزمین سند
700	فهرست سرزمین سند
701	گزارش
702	توران
703	ویهند، ملتان
704	قزدار، منصوره

705	ديبل، تنبلی
706	قنوج، قدار
707	کلیات
708	بازرگانی، اندازه‌ها
709	رسم و عادت
710	بُت‌ها
712	مرزها، حکومت
713	فاصله‌ها
716	کویر
720	کوه‌ها
721	فاصله و راه‌ها
722	راه نیشابور
723	راه دامغان، راه قهستان
724	راه مند، شهرکها
725	آب شتران
726	ساغند
727	زاور، چاه شک
728	دیه سلم، اصفید
731	فهرست راه‌ها

تذکار لازم

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم نام کتاب جغرافیای عربی بسیار مشهوری از او آخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) است که شمس-الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر بناء شامی مقدسی (بدون تشدید با تخفیف دال) بیاری آنرا در سال 375 هجری تألیف کرده است. تنها اطلاعی که درباره زندگی مقدسی بیاری داریم از مطالب کتاب خود او بدست می آید و گویا به ظاهر این تنها کتابی است که تألیف کرده است.

جد پدری او ابوبکر بنا سازنده استحکامات عکا برای احمد بن طولان بوده است. جد مادرش ابوطیب شواء از بیار قومس (کومش) ایران، از بخش بیارجمند شهرستان شاهرود در استان سمنان واقع بر کرانه شمالی کویر مرکزی ایران است. بهمین جهت این پژوهشگر ژرف اندیش از سوی مادر ایرانی است و خود وی نیز ضمن بیان اوضاع جغرافیائی بیار (ورقهای 521 تا 523) در همین کتاب می نویسد:

«من از آن رو و به دو دلیل در باره بیار مانند قصبهها دراز - گوئی نمودم: نخست آنکه بدانی، من با توانائی بر دراز گوئی، در

بارۀ شهرها کوتاه آمده‌ام تا مبادا کتاب دراز شود . دوم آنکه ریشهٔ خویشاوندان مادری من آنجا می‌باشد. هر قومسی را که شما در بیت - المقدس بینی بدانکه از آنان است .

مردمان جد من ابوطیب شواء را می‌شناسند و می‌گویند وی با هجده تن پس از پیشامد حمزیه از آنجا به شام آمده است¹

مقدسی به ظاهر در تاریخ میان سالهای 331 و 334 هجری در فلسطین به دنیا آمده و پس از سال 381 هجری در تاریخی نامعلوم در گذشته است. به نوشتهٔ یاقوت حموی در معجم البلدان مقدسی کتاب خود را حدود سال 375 هجری (985 میلادی) تألیف کرده است، ولی از روی فقره‌ای از کتاب میتوان حدس زد که تألیف آن در پایان فرمانروائی سعدالدوله پسر سیف‌الدوله (متوفی در سال 381 هجری) از امیران حمدانی شمال شام بوده است . بیشتر نوشته‌های مقدسی بیاری در این کتاب بر اساس مشاهدات و تجزیه تحلیل‌های عالمانه خود اوست . وی مانند دیگر جغرافیادانان معاصر خود همچون اصطخری و ابن حوقل بسیار سفر کرده و به همین جهت کتاب او مشتمل بر نتایج تحقیقات و جستجوهای وی در پهنهٔ وسیعی از سر - زمینهای مرکزی و شرقی جهان اسلام است که وی از زادگاه خود در فلسطین به آنها سفر کرده بوده است . از کتاب وی بر می‌آید که او فلسطین و جنوب شام و نیز جزیرهٔ العرب و به‌ویژه ایران و عراق را نیکو می‌شناخته، ولی از غرب اسلامی یعنی مغرب و اسپانیا و نیز از سند در منتهای شرقی آگاهی وی کمتر بوده است. همانطور که در متن کتاب ملاحظه می‌فرمائید در فقره‌ای ادیبانه و متکلف نزدیک آغاز کتاب

1 - همین کتاب صفحهٔ 522-529

به تفصیل بیان کرده است که چگونه در دیار اسلامی سفر کرده و برای تأمین معیشت خود گاه معلمی کرده و از تبحر خود در فقه بهره گرفته و به کسبها و مشاغل گوناگون پرداخته ، و گاه به سنت روزگار خود زندگی طلبگی داشته و آواره و جهانگرد بوده است. خود اومی گوید که فقیه فرائضی (داناى به تقسیم شرعی میراث) و صوفی و عابد و زاهد و تاجر و وراق (استنساخ کننده کتاب) و مجلد (صحاف) و امام جماعت و مؤذن و کاتب و مذکر و واعظ و جز اینها شده است. از لحاظ اعتقادات دینی مقدسی به ظاهر مذهب التقاطی داشته و در بند تعصبات و جزئیات نبوده است. از فرقه کرامیان نیشابور و خراسان که شاید در فلسطین هم با آنها آشنا بوده است ، با لحنی مساعد سخن می گوید ، آشکارا نسبت به عقاید معتزلیان اظهار تمایل می کند. به صوفیان سخت علاقه مند است و از خانقاه ابواسحاق بلوطی در کوه هستانهای جنوب شام وصف جالبی آورده است. در چند جا تمایل خود را به تشیع نشان داده، و از جمله می نویسد که چگونه در مسجد واسط بامردی به نزاع برخاسته که از معاویه در مقابل علی (ع) طرفداری می کرده است. از همه اینها معلوم میشود که مقدسی سعه صدر داشته و مشتاق آن بوده است که در مذاهب مختلف دین و فلسفه به جستجو پردازد و بهترین آنها را انتخاب کند.

اساس آگاهی ما درباره متن احسن التقاسیم مبتنی بر دو نسخه موجود از آن در برلن و استانبول است، ولی البته نسخه های جدیدتری که از روی همین دو متن اصلی فراهم آمده نیز در دست است. دخویه از همه اینها در چاپ علمی خود در مجموعه جغرافیایی عربی ، سوم لیدن 1877 چاپ 1906 میلادی با کمی تجدیدنظر ، استفاده کرده است . به

احتمال نسخهٔ برلن از نسخهٔ استانبول جدیدتر است . این نسخه به شخصی ابوالحسن علی بن حسن نام اهدا شده و از سامانیان خراسان و ماوراءالنهر باشوق و ذوق در آن سخن رفته است. نسخهٔ استانبول این اهدا نامه را فاقد است و از فاطمیان مصر و شام با لحن مساعد سخن گفته است. و این خود تمایلات شیعی مؤلف را که پیشتر بر آن اشاره شد آشکار میسازد. در این نسخه نام کتاب بصورت کتاب المسافات و الولايات آمده که یادآور عنوان معمول کتابهای جغرافیائی آن زمان است که برای معرفت به کشورها و راهها بوده و بنام کتاب المسالك و الممالك خوانده میشده است . مجیرالدین علی بن علی مؤرخ محلی بیت المقدس و خلیل حبرون در کتاب الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل خود ترجمهٔ جزئی آن توسط سوور در کتابش تاریخ اورشلیم و حبرون (پاریس 1976 میلادی، 11) از کتاب مقدسی به صورت البدیع فی-تفصیل مملکة الاسلام یاد کرده است. به همین جهت میکل حدس زده است که مقدسی که مردی بسیار عملی بوده ، ممکن است شخصاً چندین تلخیص یا گزیده از فصلهای خاص بصورت کتابهای جیبی برای استفادهٔ رجال و صاحبان مناصب دولتی فراهم آورده باشد.

نسخه‌های اصلی کتاب مقدسی همچون کتاب‌های اصطخری و ابن حوقل با نقشه‌هایی همراه است (میلر این نقشه‌ها را در کتاب نقشه‌های عربی ، یکم - پنجم اشتوتگارت 31 - 1926 میلادی منتشر کرده است) بطوریکه از این اثر نفیس فهمیده می‌شود مقدسی هدف بزرگی داشته و میخواست است فایدهٔ تألیفات جغرافیائی را که پیش از آن برای استفادهٔ عملی و از نوع راهنما یا از نوع کتابهای ادبی و در شرح غرائب و عجایب بوده است وسعت بخشد. وی موضوع

کار خود را در تمام نقاط جغرافیایی مسکونی و بیان فعالیت‌های حرفه‌ای و اقتصادی و تجارتی و دینی مردمانی که در آنها میزیسته‌اند قرار داده است. به همین جهت در مقدمه نوشته است که قصد وی توصیف جغرافیایی جهان اسلام است و بیان دریاها و رودها و بیابانهای آن و جزاینها، و بحث درباره شهرها و قصبه‌ها و راههایی که آنها را به یکدیگر می‌پیوندد، و داروها و گیاهان خاص و مراکز سوداگری و بازرگانی، و بیان مشخصات ممیز نواحی مختلف از لحاظ جمعیت و زبان و اختلافات بدنی، و بحث از اعتقادات دینی گوناگون و وزن‌ها و اندازه‌ها و سکه‌ها، و گفتگو از خوراکیها و درختان و گونه‌های مختلف آبیاری، و سخن از محاسن و معایب مردمان هر ناحیه، و بحث از کالاهایی که از هر ناحیه صادر یا به آن وارد میشود، و بیان راههایی که از بیابانها و جاهای خطرناک می‌گذرد و منزلگاهها و فواصل میان آنها، و یاد کردن از عوارض جغرافیائی و زمین‌شناسی نواحی مختلف، و اشاره به پهنه‌های ثروتمند و حاصلخیز در مقابل سرزمینهای فقیر و بی‌حاصل، و یاد کردن از مقابر و زیارتگاهها و غیره. بنابراین معلوم میشود که تعریف مقدسی از جغرافیا بسیار به تعریف جدید آن شباهت دارد، و همانگونه که جغرافیای طبیعی را شامل میشود، موضوعهای اجتماعی و اقتصادی و حتی مسائل دینی و انسان‌شناختی و مردم‌شناختی را نیز دربر می‌گیرد. روش مقدسی در همه این موضوعها مبتنی بر تجربه و مشاهده عینی بوده است، در درجه اول به تجربه‌ها و مشاهددهای شخصی توجه داشته و هر جا که امکان تجربه و مشاهده نبود از اشخاص موثق و واسطه‌های آگاه کسب اطلاع می‌کرده و برای تکمیل معلومات خویش به بایگانیهای رسمی و کتابخانه‌هایی مانند آنها که در دستگاه

عضدالدوله پادشاه آل بویه و صاحب اسماعیل بن عباد وزیر دانشمند دیلمیان وجود داشت نیز مراجعه نموده است . از کتابهای جغرافیای پیشینیان مانند کتاب جاحظ نیز بهره برداری کرده است. با وجود این معرفت جبلی همراه با دانشها و بینشهای شخصی که ذهن روشن و جستجوگر او را جلوه گر میسازد، پیوسته سرچشمه عمده نوشته‌های او بوده است. به همین جهت مقدسی بیاری منبع گرانبھائی در باره حوادث تاریخی زمان خود بشمار میرود ، و اطلاعاتی در باره طرز زندگی و طرز لباس پوشیدن و آداب و عادات و خرافات و چیزهای دیگر جامعه‌های محلی بدست میدهد . اطلاعات دینی و گفتگو از مبارزات و تعصبات فرقه‌ای که در کتاب مقدسی آمده بندرت از جای دیگر بدست می آید و از این رو کتاب او برای مورخان دین ارزش فوق العاده دارد. بطور مثال وی تنها منبع معتبری است که از گسترش شبکه کرامیه و خانقاهها و محافل پیروان آن در سرزمینهای مرکزی و شرقی اسلامی سخن گفته است. در کتاب وی از وجود بقایای خوارج در هرات و بادغیس سخن رفته است. وی به ویژه به تفصیل از فرقه‌های مذهبی مخالف یکدیگر (شاید بر مبنای اجتماعی؟) سخن گفته است که وجودشان در زمان وی از خصوصیات زندگی شهری در خراسان و سیستان بود و گاه نامهای این فرقه‌ها را نیز ذکر کرده است. اسلوب عربی کتاب همیشه ساده و آسان نیست و این از تمایل مؤلف به سجع پردازی و موجزنویسی نتیجه می گیرد، ولی در مقابل خواننده پاداش خود را با کسب اطلاعات دست اول از جغرافیای انسانی و طبیعی جهان اسلام در قرن چهارم هجری بدست می آورد.

بر جستگی و شایستگی این تألیف ارجمند تا این پایه و حد است

که مطالب آن همواره در طی یک هزار سال مورد استفاده و استناد جمیع نویسندگان و محققان اسلامی و خاورشناسان بوده است. آشنائی کامل نگارنده (رفیع) با این کتاب پرمطلب و گرانقدر که حاوی اطلاعاتی بسیار جامع و دقیق از علوم طبیعی و اجتماعی و اقتصادی و عقیدتی ممالک اسلامی در قرن چهارم هجری است به سال 1341 هجری خورشیدی که مشغول تحقیق و تألیف تاریخ قومس (کومش) شامل (سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، بیار، سنگسر، شه میرزاد و جندق) بودم، مربوط می شود، در آن هنگام همراه با استفاده شایان توجه از این اثر ارزنده و پراهمیت متوجه شدم که این پژوهشگر دانشمند و توانا از سوی مادر قومسی و هم ولایتی نگارنده است. هم چنین پس از بررسی های لازم معلوم شد که «مقدسی بیاری» نام خانوا - دگی وی بوده است که اشتباهی «مقدسی بشاری» خوانده و نوشته شده است. از آن زمان به بعد در مورد انجام کار ترجمه و چاپ و نشر کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم به زبان فارسی و در دسترس قرار گرفتن عموم ایرانیان همواره در اندیشه و چاره بودم، تا اینکه در خرداد سال 1356 هجری خورشیدی نسبت به تأسیس شرکت مؤلفان و مترجمان ایران اقدام گردید و نگارنده کتاب احسن التقاسیم را جزو نخستین انتشارات شرکت معرفی کردم و خوشبختانه این پیشنهاد فوق العاده مورد توجه و استقبال اعضاء هیئت مدیره شرکت مؤلفان و مترجمان ایران واقع گردید و ترجمه و چاپ آن نیز بتصویب رسید. برای انجام کار ترجمه فارسی آن ابتدا آقای دکتر خدا مراد مرادیان استاد زبان عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در نظر گرفته شد و نسخه های مورد نیاز کتاب نیز تهیه و در اختیار ایشان

قرار گرفت. در این بین آقای دکتر مرادیان مأمور تدریس در دانشگاه الازهر مصر گردید و در نتیجه با موافقت و صلاحدید شرکت مؤلفان و مترجمان ایران به راهنمایی آقای دکتر مرادیان کار ترجمه فارسی این کتاب منیف به آقای دکتر علینقی منزوی استاد فلسفه و ادبیات زبان عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران که برای انجام این کار اظهار تمایل و اشتیاق کرده بودند، محول شد.

اکنون بسیار خوشوقت و مفتخرم که بعد از سالها انتظار این آرزوی دیرین جامه عمل بخود پوشیده و کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم که یکی از منابع مهم و درجه اول تحقیقات جغرافیا و تاریخ اجتماعی ممالک اسلامی در قرن چهارم هجری و از امتهات کتابهای این رده است، بعد از گذشت یک هزار و بیست و هشت سال (1028 سال) برای نخستین بار از طریق شرکت مؤلفان و مترجمان ایران به زبان فارسی ترجمه و چاپ و منتشر می گردد. توضیح اینکه این کتاب در اروپا به اهتمام دخویه مستشرق هلندی متوفی بسال 1909 میلادی دوبار به چاپ رسیده است (سال 1877 و سال 1906 میلادی) و هر يك شرحها و مستدرکاتی دارد که در ترجمه پیش گفتار این کتاب ملاحظه خواهید فرمود.

بدیهی است در این میان زحمات بی دریغ و پشتکار ستایش انگیز فاضل ارجمند آقای رضا رضا زاده لنگرودی که بعلت اشتغال و گرفتاریهای آقای دکتر منزوی سرپرستی امور مربوط به تطبیق و تصحیح و تنقیح چاپی ترجمه و تهیه و تنظیم و تدوین فهرستهای کتاب از طرف مترجم به ایشان محول شده بود موجب کمال قدردانی و تشکر عمومی است.

تهران بتاريخ اول اسفند 1381 خورشیدی
مدیر عامل. عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

پیشگفتار*

در مقدمه کوتاه بخش اول کتاب مقدسی در سال 1877 نوشتم که : «اثر پرارج مقدسی در اروپا تقریباً ناشناخته بود، تا این که

* میخائیل یان دخویه ویرایشگر احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم اثر مقدسی ، مقدمه‌ای به زبان لاتینی بر چاپ دوم این کتاب که در سال 1906 منتشر شده، نوشته است. چون این مقدمه دربرگیرنده تصحیحات اندک و مفید مارکوآرت J.Marquart بر این کتاب است. لازم دیده شد که مقدمه لاتینی به فارسی ترجمه شود از آنجا که در میان فضیلائی ایرانی کسی را که به زبان لاتینی تسلط داشته باشد نیافتیم از دو خواهر روحانی برزیلی و ایتالیایی که از فرط بزرگواری و فروتنی حاضر نشدند نامشان در این جا آورده شود درخواستیم که این مقدمه را به ایتالیایی ترجمه کنند؛ دوست دانشمند جناب آقای مهدی سجابی نیز زحمت ترجمه آن را از ایتالیایی به فارسی برعهده گرفتند. مجدداً دانشمند گرانمایه و استاد ارجمند جناب آقای دکتر استفان پانوسی متن ایتالیایی و فارسی را با لاتینی مقابله کرده و نکات سودمندی را یادآور شدند.

از این رو از خواهران روحانی و دوستان بزرگوار آقایان مهدی سجابی و دکتر استفان پانوسی که بانهایت بزرگواری ما را مدد کرده و ترجمه را بامهربانی و رایگان انجام داده‌اند سپاس فراوان دارم.

رضارضا زاده لنگرودی

استاد بزرگوار پروفیسور شپرنگر Sprenger نسخه‌ای خطی از این اثر را از هند [به اروپا] آورد و ارزش فوق‌العاده آن را چه در فهرست کتابهای خطی خود و چه در جاهای دیگر، یادآوری کرد. حال، با آن که چند سال پیش نگذشته، این کتاب نایاب شده و این خود مؤید ارزش والای این اثر است. از این رو، نگارنده با کمال میل دعوت مدیران بنگاه انتشاراتی بریل E.J.Brill را برای تدارک چاپ جدیدی از آن پذیرفتم. برای دومین بار نسخه خطی برلین و رونوشت نسخه خطی قسطنطنیه را به دقت مقابله کردم. خوشبختانه پی‌بردم که به تصحیح چندانی نیاز نیست. شرح مفصل دکتر آلوارت Ahlwardt در باره نسخه خطی 6033 در صفحه 362 و الخ کاتالوگ کتابهای خطی برلین این امید را در من برانگیخت که این نسخه، نمونه دومی از اثر اصلی باشد، که در این صورت به کار نگارنده کمک شایانی می‌کرد. اما در واقع، این نسخه رونوشتی از نسخه 6034 است که شتابزده تهیه شده و پر از خطاها و جا افتادگی‌های بسیار است، و شپرنگر Sprenger نیز از آن با عنوان «نسخه برداری شده برای چاپ» یاد می‌کند. از این رو، بعضی تغییرات در متن لازم آمد، تغییرات بیشتری را نیز در تعلیقات کتاب اعمال داشتم، به ویژه از آن رو که می‌توانستم خواننده را به کتاب این خرداد به خود ارجاع دهم.

اما از آن جا که مایل بودم ترتیب صفحات کتاب را [بدون تغییر] حفظ کنم تا فهرست زیر نویس‌های آن با ویرایش جدید نیز منطبق باشد، لذا لازم شد گاه گاه فضای خالی در میان زیر نویس‌ها باقی گذاشته شود.

برخی از صاحب نظران تصحیحاتی را به نگارنده گوشزد کرده‌اند،

به ویژه آقای مار کوارت J.Marquart ، که یا بنده رابه کتاب های خود ارجاع داده ، یا نظر خود را مستقیماً به نگارنده ابلاغ داشتند. ولی نظرات مستقیم ایشان زمانی به دست نگارنده رسید که بخش اعظم ویرایش حاضر به چاپ رسیده بود. ولی، اعمال این تصحیحات در جای خود ممکن نشد و از این رو در همین جا آورده می شود:

صفحة 13 ، سطر 11: بحر هر کند، تحریفی قدیمی است، بجای «هر کیند» یا درست تر بجای «هر کیل» Harikel ، که نامی ثانوی است برای بنگال ها.

- » 115 ، « 3 : ریوجان [درست است]
- » 133 ، « 13 : ولتوماسبان ، که در [کتاب] ابن خردادبه، صفحه 8، هم آمده است، بجای زوتوماسبان است، یعنی به زوتوماسبان
- » 135 ، « 6 : ماذرواسبان [همان] mah-Drwaspan [است]
- » 137 ، سطر آخر: جایگزین کنید: تل فافاه، یعنی Tell papa (رك. به هوفمن، بر گزیده هائی).
- » 141 ، « 2 : زرم به ارمنی جرم germ است
- » 150 ، « 6 الی 7 : ثم الی جسر ساغر 3 مراحل ثم الی النقموزیة و هی بلد اُبتی الماتی مرحلة
- [ر.ك.: به همین کتاب ص 210 سطر 5]
- باز هم » 150 ، سطر 14، بلد اُبتی الماتی [آمده است] (نمی- دانم درست است یا نه: D.G) [ر.ك.: به همین کتاب ص 210 سطر 5]
- » 150 ، سطر 12 ، بمولصة [آوا نوشت عربی از کلمه یونانی است]، [Pimôlia]
- » 258 ، سطر 11، المامطیر [چیست]؟

» 258 سطر 17: وَهَنْدَف = بهندف ، تابلوی یکم ، برگ
2478، شمارهٔ يك.

» 262، سطر 7: جَدَغَل امروزه چتکل Catkal [است]

» 264، » 5: بَسْكَت امروزه بسکنت Biskent [است]

» 265، » 5 و در سطور دیگر: بنجکت امروزه پنجکنت

Pendjkent (یعنی پنج شهر) [ظاهراً به جای پنجکنت است]

» 265، » 6: ارسبانیکت امروزه اصفانه [است]

» 265، » 7: خشت امروزه چوست Chawast [است]

» 265، » : بشاغر به جای بساغر ([از دید Baber])

» 265، » : مسیحا » مسیخا ([از دید] بابر مصیخا)

» 266، » 1: بسکن امروزه وسکن Wisken [است]

» » 4: بنجکت

» 268، [»] 1: کمجکت ر.ك. به بیرونی : گاهنامه، صفحه

20.235

» 268، » 3: نهام امروزه درهٔ نهان

» 272، » 17: اسپجباب

» 273، سطر 2: قراتکین

» 274، » 9: خرابخرا

» 276، [»] 1: مرجح بُنْکَت [است]

» 277، سطر 8: بومجکت

» 282، » 5 ریامیثن = اویامیثن [که در] صفحه 317

سطر 3 [آمده است]

» 283، سطر 8، کمیجی که به صورت کنجینه هم [آمده

- است] از کمیجیه یا از کمیجینه ظاهراً تحریف شده است
 » 286، سطر 8 آبخان
- » 290، سطر 8 اوزج آیا به جای آووج است؟ بابر [آن
 را] اوباج [قید کرده است] امروزه اجوگ Ajwog [است]
 » 292، سطر 10: ماهیگیران (صیادان ماهی)
- » 296، سطر 2، روب
 » » 3 ارهن
 » 296، سطر 4: بشعور فند
 » » 7: حش بازی = قریه خشباجی
 » » » : خواست شاید = قریه خاست [باشد]
 » 297، » 5: رخوذ
 » » » : بکراواذ به جای تکین آواذ [است]
 » 298، » 5: ادرسکر امروزه ادرسکند [است]
 » 300، » 9: بسا
 » 301، » «ب» و سطر 4: بنابد
 » 304، » 8، کردن به جای کردیز
 » » 18، هیرمید، تحریفی قدیمی است به جای
 هیرمند
- صفحة 329، سطر 9 بست، به صورت بستک هم [آمده است]
 » 460، » 12 البندامهریه
 » 460، » 5 و در سطور دیگر: کوه بان [بدون نقطه].
 اطلاعات مختصری را که از مقدسی داشتم در مقدمه جلد چهارم
 از کتاب *Bibliothecae Geographorum* صفحه 8 و الخ آوردم. تنها این

نکته را باید اضافه کنم که اطلاعات بیشتری، دستکم مربوط به بعد از سال 387، بر آن باید افزوده شود: رجوع کنید به صفحه 288، زیر نویس 7. نکته دیگری را نیز باید یادآوری کرد. شپرنگر Sprenger نام نویسنده را به صورت ^{المقدس} [Al - Mogaddasi] ضبط کرده و من نیز به پیروی از او، همین کار را کرده‌ام، با آن که می‌دانم که هیچ دلیلی در دست نیست که این شکل نام او را به ^{المقدس} [Al - Magdisi] ترجیح دهیم. اما برخی محققان آلمانی، با استفاده از این کتاب، این شکل پیشنهادی بنده را بهتر دانسته‌اند، حال آنکه گویا نمی‌دانند که هر دو شکل صحیح و مصطلح است، چرا که اولی مشتق از شکل ^{المقدس} بیت المقدس یعنی ^{المقدس} بیت المقدس، و دومی مشتق از ^{المقدس} بیت المقدس است [و در اصل تفاوتی ندارد]. در هر حال، یادآوری می‌شود که عنوان اثر همانی است که خود نویسنده به آن داده است. e

بررغم دقت بسیاری که برای جلوگیری از پیدایی غلط‌های چاپی به کار برده شد، با کمال تأسف در اینجا و آنجا اغلاطی دیده می‌شود که امید است خواننده آن را بر ما ببخشایند.

لیدن. 8 مارس 1906

م. ی دخویه

نشانه‌های اختصاری

الف: استخری پ = مسالك و ممالك ، ترجمه فارسی ، به اهتمام
ایرج افشار

استخری ع = مسالك و ممالك ، ویرایش م. ی دخویه ، لیدن ،
1870.

حوقل = صودةالارض ابن حوقل . چاپ 1038

حوقل پ = صودةالارض . ترجمه دکتر جعفر شعار ، تهران 1345.

حوقل خو = صودةالارض . ویرایش م. ی دخویه ، لیدن 1873.
به نقل از حاشیه او.

ذ = ذریعه الی تصانیف الشیعه

ب: علامت ستاره (*) که در صفحات متن ترجمه ملاحظه می‌شود
نشانه آغاز متن عربی مورد استفاده در این ترجمه است.

ج: در این ترجمه تمامی متن اصلی عربی ترجمه شده و از نسخه
بدلهائی که دخویه در ذیل صفحات متن عربی آورده ، فقط
قسمتهائی را که موجب تغییر معنی اصلی گردیده است در متن
ترجمه آورده و در میان دو قلاب [] گذاشته‌ام.

- د : شماره گذاری صفحات بارقم‌های لاتین و بالای هر صفحه است ولی شماره‌هایی که در سمت راست یا چپ کتاب دیده می‌شود، شماره صفحه متن عربی است.
- ح : شماره‌های لاتین که در پانوشت‌ها آمده است به ترتیب صفحه و سطر متن اصلی کتاب است و نه ترجمه حاضر.
- و : همه پانوشت‌ها و فصل‌بندی‌های کتاب از ترجمان است نه مؤلف مقدسی . زیرا کتاب مقدسی ویرایش دخویه عنوان گذاری و فصل‌بندی نشده است. از این رو مترجم فصل‌بندی و عنوان گذاری مطالب کتاب را برای سهولت مطالعه ضرور دانست.

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد خدای را که آفرید و به اندازه کرد، و نقشها بادقت بست
مردم را بی کمک و مشاور بساخت و بی یار و یاور اداره کرد. استوار
داشت جهانرا استواره‌ئی، و درست کرد آنرا بی کمک. زمین را بنا
کوهها میخکوب کرد¹ تا نجبند. و دریا را به گرد زمین نهاد تا از آن
فرا تر نیاید. بندگان را در زمین بخش کرد تا ببیند که چه می کنند، پس
برخی ایمان آورده راه را یافتند و برخی کافر شده برفتند. درود بر
مهمترین مردم و بهترین فرزندان آدم، بر محمد و بر آل و اصحاب او
سلام بسیار.

ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی گوید: دانشمندان همیشه مایل
به تصنیف بوده‌اند. تا آثارشان از میان نرود و خبرهایشان بریده نشود.
من نیز خواستم از آنان پیروی کنم و به راهشان بروم، دانشی را برپا دارم
تا یاد من زنده بماند و به مردم سودی برسانم تا بدان خدا را راضی
دارم، پس دیدم دانشمندان پیش از من تصنیف‌هایی کرده‌اند و پسینیانشان
آنها را شرح‌ها نگاشته و خلاصه‌ها ساخته‌اند. اندیشیدم دانشی را در مال
کنم که آنان نکرده باشند و به هنری دست یارم که کسی، جز بطور
نارضا دست نزده باشد، و آن شناخت سرزمین‌های مسلمانان است، با
بیابانها و دریاها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، و معرفی شهرها و شهرک‌ها و

منزلها و راهها که بکار می رود و مواد داروها و وسائل آن و معدنها و بارهای بازرگانی، و اختلاف مردم شهرها در لهجهها و صداها و زبانها و رنگها و آئینها و اندازه گیری و ترازوها و پول رایج و صترافی ایشان و خوراکی و آشامیدنی ایشان، میوهها و آبهایشان، خوبیها و بدیهایشان، واردات و صادرات ایشان بیابانهای خطرناک شماره منزلها در راهها، زمینهای سست، سخت، شنزار، تپه و ماهور، کوه و دشت، پستیها و بلندیها، پر آب یا خشک، جاهای گشایش و خرمی یا تنگدستی و خشکی بایادآوری دیدنیها، پایگاهها، ویژگی آداب و رسوم کشورها و مرزها، سردسیر و گرمسیرها و مخالف (روستاها) و مردابها، طسوجها و مرزها، هنرها، دانشها، دیمها، درختستانها، پرستشگاهها. چه دانستم که مسافران و بازرگانان را بدین دانش نیاز است، و نیکوکاران را از آن گزیر نیست، علمی است پسندیده شاهان و بزرگان و خواسته قاضیان و فقیهان، توده مردم و سروران آنرا دوست می دارند، هر مسافر از آن سود می جوید و هر بازرگان از آن بهره می برد.

من هنگامی توانستم آنرا گرد آورم که کشورها را گشتم، به اقلیمهای اسلام در آمدم، دانشمندان را دیدم، شاهان را خدمت کردم، با قاضیان برنشستم، بر فقیهان خواندم، با اذیبان و قاریان و محدثان آمدم و شد کردم، با زاهدان و صوفیان در آمیختم، در مجلسهای داستانسرایان و اندرزگران آن در شدم، در شهرها بازرگانی کردم، با مردم معاشرت نمودم، در راهها دقت کردم تا آنها را شناختم، اندازه اقلیمها را به فرسنگها دانستم و مرزها را گشتم و با دقت نوشتم، به شهرکها در آمدم تا هر یک را شناختم، از مذهبها جستجو نمودم تا آنها را بدانستم، در زبانها و رنگها دقت کرده آنها را مرتب نمودم، خورهها را با دقت تفصیل دادم، راهها را بر شمرده، هوا را آزمودم، آب را وزن کردم،

رنج بردم، مال مصرف کردم، روزی حلال بدست آوردم، از گناه دوری
 کردم، به مسلمانان محتسبانه پند دادم، ذلت غربت را تحمل [☆] کردم،
 3 خدا را در نظر داشته می ترسیدم، خویشتن را به پاداش دلگرم نمودم و
 بنام نیک ترغیب کردم و از گناه ترسانیدم. از دروغ و سرکشی پرهیز
 کردم، با استدلال از طعن ها جلوگیری کردم، مجاز گوئی و محال در آن
 نیاوردم. جز گفتار مردان راستگو یاد نکردم. خدا ما را در رسیدن به
 هدف کمک دهد و بدانچه خواست او است موفق داراد، ما پرستندگان
 اوئیم و بدو باز می گردیم!

چند پیش گفتار¹

که از آن ناکزیریم

1 - روش مؤلف در تدوین این کتاب:

بدانکه من این کتاب را بر زمینه‌ای استوار نهاده، با ستونهای نیرومند پشتوانه زده‌ام؛ برای درست‌یابی کوشیدم، از دانش صاحب‌دلان کمک بر گرفتم، از خدا خواستم تا مرا از خطا بازدارد و به آرزویم برساند، تا پایه‌های آنرا بلند دارم و بنیادش راست گردانم، هر چه را ببینم یا بیندیشم، بشناسانم و گزارش کنم، پایه را بر این نهادم و ستونها را استوار ساختم.

یکی از چیزها که برای روشن‌گری از آن کمک بر گرفتم، پرسش از خردمندان مردم بود، از کسانی که هر گزار ایشان غفلت و اشتباه‌ندیده بودم درباره‌ی دهات و روستاهائی که از آنها دور بودم و بدانها نرسیده بودم می‌پرسیدم. پس آنچه را که در آن هم زبان بودند می‌نگاشتم و از آنچه در آن ناسازگار بودند دوری می‌کردم، آنچه به دیدارش ناچار بودم به سویش رفتم. و آنچه دلم گواهی نمی‌داد و خسر دم نمی‌پذیرفت به گوینده‌اش منسوب داشتم، یا گفتم: چنین پنداشته‌اند که... پس کتاب را با بخشهائی که در گنجینه‌های شاهان یافته بودم پر کردم.

2- پیشگامان جغرافیا:

هیچ کس از پیشگامان من در این دانش، راهی که من رفتم نرفته، و نکته‌ها که من جستجو کردم نجسته است:

1- هیچ‌دهه گفتار است که بوسیله ترجمان شماره‌گذاری و عنوان داده شده

است نه مؤلف مقدسی. ه تا ج: 66 ادامه دارد.

- جیهانی: 1 ابو عبدالله وزیر امیر خراسان می بود، فلسفه و نجوم و هیئت می دانست. اوبیگانگان را گرد می آورد و احوال کشورها از ایشان⁴ می پرسید، راهها، دروازه ها و چگونگی آنها، بلندی ستاره ها، اندازه باز گشت سایه در آنها را می جست، تا بدان گشایش شهرها را بتواند و راههایش را بداند و علم نجوم و گردش فلک را بفهمد. نبینی چگونگی جهان را به هفت اقلیم بخش کرد و هر اقلیم را ستارهای نهاد؛ او گاهی از نجوم و هندسه سخن گوید و گاهی چیزی گوید که عوام را سودهند نباشد. گاه از بتهای هند و گاه از عجایب سند که بد، و خراج و درآمد را بیان کند، او را دیدم که جاهائی ناشناخته و کذر گاهائی فراموش شده را یاد می کند. اما وی روستاها را تفصیل ننهاد و بخشها را مرتب نکرده، شهرها را وصف ننموده و همه را نام نبرده است، بلکه راههای خاور به باختر و جنوب و شمال را با بیان دشتهای و کوهها و درهها و تپهها و درختستانها و رودها آورده کتاب را به درازا کشانیده است، راه بسیاری از شهرها را فراموش کرده تنها به وصف شهرهای زیبا بسنده کرده است. [کتاب او را در هفت مجلد در کتابخانه عضدالدوله بی ترجمه (بی نام مؤلف) یافتیم، برخی آنرا از ابن خرداد به² می دانستند. سپس دو کوتاه شده را در نیشابور با ترجمه (نام مؤلف) دیدم که یکی از آن همین جیهانی و دیگری از ابن خرداد به می بود، و هر دو در مطالب باهم هماهنگ بودند، ولی جیهانی اندکی افزایش می داشت

بلخی ابوزید: 3 او در کتاب خود سه نمونه آوری و نقشه کشی

1 - وزیر ساهانیا می بود - پیشگامان ترجمه و «هدیه العارفین» 2: 36 و لغتنامه - ج: 2، 193 دیده شود.

2 - 300 (هدیه العارفین 1: 445) و لغتنامه 1: 330.

3 - احمد بن سهل (هدیه العارفین 1: 50)، دشت الطنون 1084،

ذریعه 98، 15 و لغتنامه.

زمین توجه ویژه می‌داشته، کتابرا بر بیست جزء بخش نموده، هر نقشه را کوتاه‌گزارش داده‌است. اونه اسباب سودمند را یاد کرده و نه مطالب مفید را تفصیل و ترتیبی داده، بسیاری از مادرشهرها را نیز انداخته‌است. وی نه به شهرها رفته و نه به دیه‌ها پا نهاده است. مگر ندیدی، شاه خراسان اورا بخواست تا برای کمک به نزد اورود، پس چون به نهر جیحون رسید به شاه نوشت: اگر مرا خواسته‌ای که از خرد من استفادت کنی، خرد من مرا از گذشتن بر این رود باز می‌دارد! چون شاه این نامه بخواند، دستور داد تا به بلخ رود.

[کتابی نیز در کتابخانه صاحب (ابن عباد) منسوب به ابوزید بلخی یافتیم که دارای نقشه‌ها می‌بود. من همان را در نیشابور نیز دیده بودم که از نزد رئیس ابو محمد میکال¹ آورده بودند، و نام مؤلف نداشت؛ می‌گفتند تصنیف ابن مرزبان کرخی² است، و همان را در بخارا نیز منسوب به ابراهیم بن محمد فارسی³ یافتیم، و این درست‌تر است، زیرا که من کسانی را دیده‌ام که وی را در حال تألیف این کتاب دیده بوده‌اند، مانند حاکم⁴ ابو حامد همدانی، و حاکم ابو نصر حریری. این کتاب نقشه‌هایی درست را در برداشته ولی کمبودهایی نیز دارد. او از گزارش و خوره‌بندی سرزمین‌ها کوتاه آمده‌است... اما کتاب «امصار» حافظ، پس کوچک است و همچنین کتاب ابن فقیه...⁵].

- 1- عبدالله بن اسماعیل کاتب ← لغتنامه الف، 811.
- 2- محمد بن خلف محولی ← یاقوت 22،432،4 و لغتنامه آ، 348.
- 3- استخری کرخی، 346 (هدیه العارفین 6،1 و لغتنامه الف: 2756).
- 4- واژه «حاکم» در قرنهای 4-6 در ایران به فتودالچپه‌هایی گفته میشد که با فرمانروایان عرب پیوندی می‌داشتند. این واژه در «تاریخ بیهقی» نیز بسیار بکار رفته‌است.
- 5- بخشهای میان دوشان [...] نسخه بدل است که از با نوشت چ عربی لیدن ص 4 و 5 به اینجا آورده‌ام.

ابن فقیہ ہمدانی: 1 [کتاب او در پنج مجلد است] وی در آن
 بہ راہی دیگر رفتہ، جز شہرہای بزرگ را یاد نکرده است، روستاها و
 بخش ہارا مرتب نکرده، چیزہائی کہ شایستہ نیست در آن کتاب آورده
 است. گاہی از دنیا پرهیز می دہد و گاہ بدان می خواند، گاہ می گریاند
 و گاہ بازی می دہد و می خنداند. [او حشو و زوایدی نیز در آن آورده
 می گوید: آنها را برای خستگی زدائی از خوانندگان آورده ام. گاہی
 کہ من در کتاب ابن فقیہ می نگرم چنان در داستانہایش گم می شوم کہ
 فراموش میکنم گفتگو در بارہ کدامین شہر است.]

5

جاحظ و ابن خردادبہ: دو کتاب از ایشان مانده کہ خیلی کوتاہند
 و سودی چندان ندارند .

چنین بود تألیفہائی کہ در این بارہ، پس از جستجو در کتابخانہها
 و کتابها بدستم رسیدہ است . [ومن چنین دراز کوشی را نپسندیدم
 ولی داستان و گفتگوہائی شایستہ موضوع کہ سبب سردرگمی نشود
 آوردم، و گاہی بہ سجع و قافیہ نیز پرداختم کہ عوام را خوش آید.
 زیرا کہ ادیبان نثر را بر نظم ترجیح دہند ولی عوام سجع و قافیت را
 دوست می دارند.]

۱۱

من کوشیدہ ام تا آنچه را انسان نوشته اسد بویسم، و آنچه
 آورده اند دوبارہ گزارش ندہم، مگر در موارد ضروری [چنانکہ در اقلیم
 سند کردم و داستان سید کہ آوردم]² تا مگر حق ایشان با اہمال نکرده و از
 تألیف ہایشان ندزدیدہ باشم. با این ہمہ، نہا آن کس ارزش کتاب مرا

1- احمد بن محمد م 340 (ہدیہ العارفین 1: 62 و امتناعہ از 338).

2- سند در سجع 474 و صدہ الفرین (باجوج) در سجع 382 آمدہ شد.

مؤلف عبارت خردادبہ را نقل نمودہ است.

در خواهد یافت، که کتابهای آنان را دیده و شهرها را گردش کرده و خود
اهل دانش و هوش باشد .

[نقشه‌هایی که من آورده‌ام با کوشش بسیار، پس از دیدن چندین
نقشه ساخته‌ام:

(الف) یکی از آنها نقشه‌ای چهار گوشه بود، در خزانه پادشاه
خاوران که بر روی کاغذ کشیده شده، ولی من بدان اعتماد نکردم.

(ب) دیگری نیز بر کرباسی چهار گوشه نزد ابوالقاسم بن انماطی
در نیشابور دیدم .

(ج) اما آنچه ابراهیم فارسی کشیده بود از همه به حقیقت
نزدیک‌تر می‌بود، هر چند که آن نیز نادرستی‌هایی می‌داشت.

(د) پیری را نیز در سرخس دیدم که نقشه‌ای مفصل از کشورهای
کفر و اسلام کشیده جزاند که همه را نادرست کشیده بود . پرسیدم:
آیا بجائی سفر کرده‌ای؟ گفت: از سرخس بیرون نشده‌ام. گفتم: شنیده
بودم، کسانی گزارش سرزمین‌ها را از روی شنیده‌ها نوشته و آشفته
کرده‌اند، ولی ندیده بودم جز تو کسی نقشه نادیده بکشد].

. تازه من خود را از لغزش و کتابم را از نادرستی، بتری، و سالم
از زیادی و کمبود نمی‌شمرم و بهر حال دور از نقص نمی‌بینم.

سپس : گزارشهای من برای موضوع‌هایی که در دیباچه نسوید
داده‌ام گوناگون است و در همه سرزمین‌ها یکسان نخواهد بود. زیرا
که من آنچه را بدانم خواهم نگاشت، و این دانش نه به قیاس است
تا هماهنگ گردد، بلکه بسایند موضوع‌هایش را با دیدن و شنیدن
فراهم ساخت .

3- بیان اصطلاح‌ها:

- 7 گاه من در این کتاب لفظی را به جهت آسانی به چند معنی بکار می‌برم چنانکه گویم: بی‌مانند است¹ و مقصود من بی‌همتا بودن آنست چنانکه درباره² معتق¹ بیت المقدس و نیده² مصر و لیموی بصره گفته‌ام و اینها چیزهایی هستند که مانندشان یافت نشود و گسرچه گوناگون باشند. و در هر جا بگویم: فوق العاده است پس در خوبی مقصود است. و هر گاه بگویم نیکو است مقصود جنس خوب آنست مانند اجاس عمری در شیراز و انجیر دمشقی در دَمَلَة و زرد آلو (مشمش) عصلونی و ریاس در نیشابور. پس اگر بگویم نیکو است، به از آن نیز تواند بود... [مانند مویز]...³ که [بهترین آن] طائفی باشد، و نیل ادیحا که به از آن زبیدی است. و هلونی مکه بهتر از آن دادقی است. و گاه سخن کوتاه کنم که معنی بیشتر دارد، چنانکه در اهواز گفته‌ام: جامع آن احترام ندارد. و این بدان جهت است که همیشه پر از شاطران و باراریان و جاهلان بوده، میعاد گاه آنان است. هنگام نماز گروهی سسینه‌اند، خانه کدایان و هر کز فاسقان است، و چنانکه گفته‌ام: عزیزتر از اهل بیت المقدس کسی نباشد، زیرا که فریب کاری و کم‌فروشی و مشروب خواری آشکار و مستی در آن جا نیست. خانه‌های فسق آشکار و پنهان ندارد. هنگامی که شنیدند فرهاد را مشروب می‌خورد خانه‌اش را محاصره کردند و هم‌نشینانش را پراکنده کردند. و چنانکه درباره² شیراز گفته‌ام: طبلسان پوشان داد آنجا آذشی بیست. زیرا که این در آنجا لباس

1 - در پانزدهم شب ج 181 ، از حاشیه نسخه () گفته‌ام را جس من الکثری - نوعی کلابی ، بهر نموده که نباید کردن در از بره میدانسته است.

2 - معنی - ج 7، 204

3 - در ج 7 چند بقره به های واژه آمده است

هر کس و نا کس، دانا و نادان است. بسیار مستان دیدم با طیلسان رها شده که آنرا میکشاندند. هر گاه من با طیلسان نزد وزیر می شدم مانع می شدند و هر گاه با در آعه (جبهه) می رفتم راه می یافتم.

در باره نام يك شهر، اگر ضمیر مذکر آورم مصر در نظر آرم و اگر مؤنث آورم قصبه و مدینه را خواهم، و اهل ادب در چیزهای بسی روح هردو را جایز شمرند. واژه (بلد) اعم از مصر و قصبه و روستا و خوره و ناحیت است. هر گاه قصبه ای را در ضمن خوره یاد کنم به نام رسمی یاد می کنم مانند: فسطاط و نموجکت و یهودیه و اگر در جای دیگر یاد کنم، به نامی که نزد مردم معروفست یاد می نمایم مانند مصر، بخارا، اصفهان. هر جا بگویم مشرق = خاودان مقصودم کشور سامانیان است، و هر جا بگویم شرق = خاور مقصودم فارس، کرمان تا سند می باشد. اگر بگویم مغرب مقصودم کشور مخصوص است و اگر بگویم غرب = باختر شامل مصر و شام نیز خواهد بود.

برخی از معانی پیچیده را در آن نهادم تا اگر نمایه باشد، دلیل را برای اطمینان آوردم، داستان را برای نمونه، سجع را برای زیبایی، حدیث را برای تبرک یاد کردم. مطلب را بیشتر گزارش دادم تا اگر عوام نیز آنرا دیدند بفهمند، و آنها را به ترتیب فقهی مرتب کردم تا اگر دانشمندان ببینند ارج نهند. اختلافها را برای جامع بودن، نکتهها را برای هشدار آوردم. گزارش شهرها را بدر از اکشانیدم تا پر مطلب باشد، چیزهایی یاد کردم که فائده اش پوشیده نیست. راهها را نشان دادم زیرا که نیازمندی بدان بسیار است، اقلیمها را نمایش دادم زیرا که دانستن آن بهتر است. بیان خوردهها را تفصیل دادم چون آن را درست تر یافتم.

4- تاریخ نگارش و پیشکش:

پیش از گرد آوری، با خداوند مشورت و استخاره کردم، از او کمک خواستم، با بزرگان روزگار و پیشوایان رای زدم، نوشته‌ها را نزد قاضی مختار دانای خراسان گرانمایه‌ترین داوران روزگار [ابوالحسن علی بن الحسن] بردم، همگی [مانند قاضی امام مختار پرکارترین فقیهان ابوهیثم در نیشابور و جز ایشان از مشایخ و پیشوایان] آنرا پذیرفته و خواهان آماده کردنش شده، ستایشها نمودند.

هرچه را دیدم یاد کردم، هرچه شنیدم باز گو کردم، آنچه خود دریافتم یا به توانر گرفتم آزادانه یاد کردم، آنچه در آن مشکوک بودم یا تک‌خبر بود به کسی که از وی شنیدم نسبت دادم. کسی را در این کتاب یاد نکردم، مگر صدوری مشهور یادانشمندی معروف یا پادشاهی بزرگ بود، و این جز در موارد ناچاری یاد در ضمن داستان است، که باز هم اورا بی ذکر نام و نام محلس می آورم، تا در زمره بزرگان نیاید.

بدانکه من با این همه سخت گیری باز هم آنرا آشکار نمودم تا به چهل سالگی رسیدم و همه اقلیمها را گشتم و به خدمت اهل علم و دین رسیدم و کامل شدن آن در مرکز فارس بود، در دولت امیر المؤمنین عبدالکریم الطائع لله [به روزگار ابوالقاسم نوح بن منصور مولای امیر المؤمنین] هنگامیکه حکومت مغرب با ابومنصور نزار عزیز بالله امیر المؤمنین به سال 375 می بود.

5 - پوش

[بدانکه: من در این کتاب احوال زمان خودم را گرد آورده‌ام، پس چه بسا وضع تغییر کند چنانکه من بسال 74 که از سرخس می گذشتم رئیس شهر را دیوانه و اندرزگر شهر را سفید چشم ایافتم. و چه بسا وصف

برخی شهرها را که دیدار کرده بودم فراموش کرده باشم، زیرا فراموشی از خواص انسان است. و نیز کسی از آن نرنجد که شهر او را نکوهیده باشم، چه عیب آن افزون نشود، چنانکه ستایش نیز بر نیکی نیفزاید، اینها دانش است و باید به امانت نهاده شود، نیکی و بدی به درستی آورده شود. اگر بنا بود عیب شهری را پنهان سازم بایستی عیب های شهر خودم را پنهان کنم که نزد خدا بلند پایه است. چه بسا کسی که در این کتاب ننگرد، تناقضی ندارد، پس باید ادامه دهد تا غرض آشکار گردد، نبینی که برخی مردم در کتاب خدا که هیچ خطا ندارد (قرآن 41، 42) نیز تناقض پندارند؟ چه رسد به کلام عاجزی افتاده!

بدانکه: من به ذکر درجات بزرگانی که یاد می کنم نخواهم پرداخت؛ آوردن واژه هایی مانند فاضل، جلیل از رسم نامه نویسان است نه تصنیف نگاران. من مصنفان پیش از خود را بر دو گونه می بینم: برخی مجلس آرائی کرده، شاگردان فراهم آورده، درس می دادند، تا شهرتی یابند، و چون شاگردانی بیرون می دادند به تصنیف می پرداختند، تا مورد قبول قرار گیرد، و این راهی است که کعبی و کرخی بدان رفتند. و برخی تصنیف خود را به امیری بزرگ یا وزیری سترک منسوب کردند تا شرف یابد و گرانقدر شود، و این راهی است که قتیبی رفته است. و من از وی بر گرفتم و بدین راه رفتم، پس شاهان و بزرگان و وزیران را نگریستم و دیدم که شایسته ترین کس برای پیش کش ساختن این کتاب بدو، کسی است که... (و پس از 5 سطر ستایش) عمیدالدوله او را برگزیده و پادشاه خاوران او را به وزارت برگرفته شیخ فاضل سید ابوالحسن علی بن الحسن... (دو سطر دعا) بویژه که این علمی است که

وزیران را خوش آید و در آن تصنیف سازند، چنانکه در مقدمه گفتیم. ولی من این کتاب را عام قراردادام و نسخه نسبت داده باو را مخصوصاً به المسافات والولایات نامیدم. زیرا که بزرگان به سخن کوتاه مایلند.¹

6 - فهرست بخشهای کتاب

من جز کشور اسلام جایی را یاد نکردم و برای ثبت کشورهای کافران نکوشیدم، چونکه بدانها وارد نشده بودم و سودی در ذکر آنها ندیدم، آری جاهای مسلمان نشین آنها را یاد نمودم. من کشور [اسلام] را به چهارده اقلیم بخش کردم² و اقلیمهای عجم را از اقلیمهای عرب جدا ساختم، سپس خوره‌های هر اقلیم را یاد نموده، مرکز هر یک را نشان داده، قصبه‌های هر کدام را معین کردم. سپس شهرها و شهرکهای هر یک را در نقشه، بامشخصات مرزها، راهها، بنمودم. و راههای معروف آنها را با رنگ سرخ و شنزارها را با رنگ زرد و دریاها را شور را

1- از سطر 21 ص 11 تا بدینجا آنچه در میان دو قلاب [...] نهاده شده، ترجمه ایست از آنچه که در ج 58 ص 11 تا 66 ص 23 چ لیدن از نسخه C افزوده شده بوده است، و چون مناسب اینجا دیده شد، به اینجا آورده شد.

2- یاقوت در پیشگفتار معجم البلدان چهار اصطلاح برای «اقلیم» یاد کرده است (← ج 59 پانوشتر مترجم). یاقوت تقسیم بر چهارده اقلیم، به جای هفت را به هر مس نسبت داده آنرا بی ارزش خوانده است. ولی مقدسی در اینجا تنها جهان اسلام را بر چهارده اقلیم بخش نموده، شش اقلیم عربی را در بخش یکم و هشت اقلیم عجمی را در بخش دوم کتاب نهاده است. او در آخرین بار خود را در این تقسیم بندی پیرو منجمان نیز دانسته است. ولسی گویا وی تقسیم کشور اسلام را بر 14 ازمس بیان گرفته و تقسیم جهان بر هفت اقلیم آباد و هفت اقلیم زیر آب (ج 59-62 و 387-19) را از ایران باستان گرفته باشد. زیرا که او در ج 16، 402 از «اقلیم هشتم» نیز یاد میکند و این يك اصطلاح کتبستیک ایران باستان است و سهروردی در حکمت الاشراق چ کرین: 254 آنرا برای عالم متافیزیک «هورقلیا» بکار برده است.

با رنگ سبز و نهرها را با کبود و کوه‌های مشهور را با رنگ خاکی کشیدم تا به ذهن‌ها آسان آید، و بزرگان و توده آنرا بفهمند [و بنارا در آن برفهم همگانی (عرف) نهادم چنانکه فقیهان در دو مسأله «مکاتبت» و سوگند رفته‌اند]¹

اقلیم‌های عرب : 1) جزیره العرب چ ع: 87، 2) عراق چ ع: 113.

3) اقور چ ع: 136، 4) شام چ ع: 151، 5) مصر چ ع: 193
 6) مغرب چ ع: 215 می‌باشد. اقلیم‌های عجم نخست 7) خاوران
 چ ع: 260، 8) دیلم چ ع: 353، 9) رحاب چ ع: 373
 10) کوهستان چ ع: 384، 11) خوزستان چ ع: 402، 12) فارس
 چ ع: 420، 13) کرمان چ ع: 459، 14) سند چ ع: 474 می‌باشد.
 در میان اقلیم‌های عرب بادیه‌است چ ع: 248 و در میان اقلیم‌های عجم
 کوی-راست چ ع: 487 که ناچار از جدا کردن توصیف آنها هستیم
 زیرا که نیاز بسیار به راه‌های فراوان آنها هست. دریاها و رودها را نیز
 بابی جدا کردم زیرا که نیاز فراوان بدانست و مشکلات بسیار دارد.

7- دریاها 2

بدانکه در کشور اسلام جز دو دریا نمی‌بینیم؛ نخست از خاور

1- در اینجا در حاشیه چ ع: 9، از نسخه C هفت سطر اضافه است که عیناً

همان سطرهای B-14 ص 47 آن چاپ می‌باشد و در عنوان «جدول کارگزاران» خواهد آمد.

تکیه مؤلف مقدسی برفهم عرف و روش فقیها در چ ع: 32، 11: 22، 387

نیز دیده می‌شود.

2- متن: ذکر البحار و الانهار. وای رودخانه‌ها در ص 28 خواهد آمد.

زمستانی میان کشور چین و کشور سیاهان برآید، و چون به کشور اسلام رسد گرد جزیره العرب بگردد. و همانگونه که آنرا در نقشه کشیده‌ام، دارای خلیج‌ها و شاخه‌های بسیار است. مردم در توصیف آن و نقاشان در کشیدن نقشه آن اختلاف دارند، برخی آنرا همانند طلیسانی بدور کشور چین و حبشه می‌دانند که يك بال او در قلم (دریای سرخ) و بال دیگرش در آبادان (خلیج فارس) باشد.

ابوزید بلخی آنرا بدون شاخه و ریبه آورده، همانند پرنده‌ای نهاده که يك او در قلم، و گردن او در عراق و دم او میان حبشه و چین است. و من نقشه آنرا بر ورقه کشیده دیدم که در خزانه امیر خراسان می‌بود، و نیز بر کرباسی کشیده بنزد ابوالقاسم ابن انماطی در نیشابور و در خزانه عضدالدوله و صاحب دیده بودم ولی هر يك بادیگری اختلاف می‌داشت. در برخی از آنها خلیج‌ها و شعبه‌های ناشناخته دیده می‌شد. من خود نیز پیرامن دو [سه] هزار فرسنگ در آنها دریانوردی کردم و دورادور همه جزیره‌هایش از قلم تا آبادان بگشتم، و این جز آنست که کشتی ماراه را گم کرد و مرا به گودابه‌ها و جزیره‌ها انداخت و من با پیران آن سامان که همانجا زاده، دریانورد پرورش یافته، ریاضی‌دان شده، سمسار و بازارگان بودند گفتگوها کردم. من ایشان را داناترین مردم به بندرها و بادها و جزیره‌ها یافتم، از ایشان درباره راه‌ها و مرزهای آنجاها پرسش‌هایی کردم، دفترهایشان را دیدم که همراه می‌داشتند، و درباره مطالبش بحثها می‌کردند و بدان مطمئن بودند و آنها را بکار می‌بستند. من پس از آنکه آنها را فهمیدم، بخشی^{۱۱} پرمایه از آن بر گرفتم و سپس بانقشه‌های یادشده برابر نمودم.

یکی از روزها که با ابوعلی بن حازم به ساحل عدن نشسته و بر دریا می‌نگریستم، بمن گفت: چرا از دیشناک هستی؟ گفتم: مؤید باد شیخ! سرگردان این دریایم! با اختلافها که در آن است! شیخ امروز از داناترین مردم بر آن است، زیرا که او پیشوای بازرگانان است و کشتی‌هایش همواره سراسر آنرا می‌پیمایند، اگر لطف کرده آنرا طوری برایم توصیف نماید که شك را از دل‌م بزدايد نیکو کاریست! گفت: بر کارشناس آمدی! پس شن را با دست خود صاف کرده دریا را بر آن نقش بست، نه طیلسانی بود و نه پرنده‌ای! کرانه‌هایی دندان‌دار و شاخه‌هایی چند برایش نهاد، پس گفت: دریا چنین است و صورت دیگر ندارد، و من آنرا بسادگی برمی‌کشم، خلیج‌ها و شاخه‌ها را رها میکنم، جز شاخه «ویله»، برای شهرتی که دارد و نیازی شدید که بدان هست و بسیاری سفرها که در آن است. موارد اختلاف را رها میکنم و آنچه مورد اتفاق است می‌کشم. بهر حال آن دریا بر سه چهارم جزیره العرب می‌گردد و همچنانکه گذشت دو زبانه دارد، یکی بسوی مصر و حجاز می‌رود و در جایی از دیگری جدا می‌شود که «فادان» نامیده می‌شود¹. بزرگی این دریا و گسترش آن میان عدن و عمان است، تا آنجا که گشادیش به پیرامن ششصد فرسنگ می‌رسد، سپس زبانه دیگر به آبادان می‌رود.

ترسگاهها:

جَبیلان یکی از جاهای خطرناک منطقه است که جای غرق

1- ترجمه نسخه بدلی که در حاشیه ص 11 ج لیدن هست چنین است: بی‌گمان این دریا را دوشاخه است، یکی به «ویله» می‌رود و دیگری به «قلزم» و یک خلیج نیز دارد که به «آبادان» می‌رود.

شدن فرعون بوده و گودابه قلزم است و کشتیها در آنجا از پهنای دریا گذرند، تا از سرزمین خشک به سرزمین آباد رسند.

فاران: ¹ جائی است که بادهای مصر و شام رودروی هم رسند و کشتیها را غرق کنند. عادت ایشان بر این است که مردانی را برای هواشناسی بدانجا، پیشاپیش گسیل دارند، پس چون باد فرو نشیند یا از آنجا که بخواهند بگذرد، براه افتند. ² و گرنه مدتی دراز درنگ می کنند تا گشایشی رخ دهد.

12

بندر حوراء: سنگلاخ است و کشتیها هنگام در آمدن بدانجا فریب می خورند.

دهنه قلزم: از دهانه قلزم به سوی جاد سنگلاخهایی دشوار هست، بدین سبب جز هنگام روز بدانجا نروند. ناخدای کشتی خود را بر گهواره ² انداخته به دریا می نگرد تا هرگاه در سمت راست یا چپ سنگی دیده شود فریاد کند. دو کودک را نیز برای فریاد زدن نهاده اند. سکااندار نیز که دو تناب به دست دارد هنگامی که این فریادها را بشنود تناب را به راست یا چپ می کشد. اندکی غفلت در این هنگام کشتی را بر سنگ زده زخمی می کند.

صلاب: در کنار این جزیره نیز تنگه ایست که کشتیها از آن می پرهیزند و می ترسند و کسی که به چپ برود به دریای آزاد می رسد. جابر ³: این نیز جائی دشوار است، نه دریا در آن دیده می شود.

1- تاران (استخری ع: 30 پ: 32) و در آنجا کشتی ترسیده روس آمده است.

2 - متن: «جنوار»، جایگاه ویژه ناخدا که در پیشاپیش کشتی بوده است. (دخویه IV 202).

3 - باقوت 4: 1036: 9.

قصیر: نیز جایی است که کشتی‌های بسیار در آنجا زخمی می‌شوند.
 گمران: هنگام در آمدن بدین جانیز دشواری و ترس هست.
 مَنْدَم 1: تنگه ایست دشوار، که جز هنگام جوانی و نیرومندی باد
 نمی‌توان از آنجا رفت و آمد کرد، و از آنجا تا عمان گودابه‌های
 دریا است و در آنجا موجهای کوه آسا که خدا خبر داده² دیده می‌شود.
 این راه هنگام رفتن مطمئن تر است، و ترس از شکستن کشتی و غرق شدن
 آن، در بازگشت می‌باشد. در هر کشتی چند مرد جنگی و نفت‌گر
 لازم است.

عمان: بندریست بدو کشنده.

فم السبع: 3 تنگه ایست ترسناک.

خشبات: به بصره نسبت داده می‌شود، کم گودا و بسیار خطرناک
 است چوبها در آن استوار کرده روی آنها خانه ساخته‌اند. شبها
 صاحبان خانه‌ها آتش می‌افروزند تا کشتی‌ها نزدیک نیایند. شنیدم
 شیخی می‌گفت: در آنجا دشواری بسیار دیدم، کشتی ما ده بار بر زمین
 سایید. از هر چهل کشتی که بدانجا شوند یکی باز تواند گشت. من
 دوست ندارم این به درازا کشانم و گرنه دیگر بندرهای این دریا و
 راه‌هایش را نیز یاد می‌کردم.

جزر و مد: دریای چین در میانه هر ماه و دو طرف آن مد می‌شود
 و در هر روز* و شب دوبار. جزر و مد بصره نیز از آنست، که هنگام
 افزایش آب دجله را به پس می‌راند و از جویها به باغها می‌رسد و هنگام
 کاهش جزر می‌شود.

13

1- امروز تنگه مندب، باب مندب خوانده می‌شود.

2- قرآن 11 : 42.

3- دهانه شیر.

مردم را نیز در سبب آن اختلاف است. گروهی گویند: ملکی هست که چون انگشت در دریا فرو کند مَد می شود و چون آنرا بر کشد جزرمی گردد. کعب الاحبار گفته است: خضر ملکی را دید و پرسید جزرو مَد از چیست؟ ملك گفت: چون نهنگ نفس برمی کشد، آب به درون شش او رود و جزر شود و چون بر دمد، آب باز گردد و مَد شود. روایتی دیگر نیز آمده که آنرا در باره اقلیم عراق یاد خواهم نمود. [منجمان را نیز در آن سخنی دیگر است که در کتاب ابو معشر منجم بلخی آمده است].

تنگه هرمزو دریای هرکند (هند): و آن را تنگه و گودابی است که سخت ترین نقطه آن از رأس الجمجمه تا دیبل است. پس از آن دریائی است که گودایش دانسته نیست و جزیره هایش بشمار ناید. پادشاهی از عرب دارد. گویند يك هزار و هفتصد¹ جزیره است که پادشاهشان يك زن است. کسی که بدانجا رفته می گفت این شهبانو برهنه بر تخت نشیند و تاج بر سر نهند و چهار هزار کنیز پشت سر وی برهنه ایستاده اند.

سپس دریای هرکند است و آن اقیانوس است و سرندیب در آن است که هشتاد فرسنگ در ماندش می باشد. کوهی که آدم در آن فرود آمد در آنست و ذهن² نام دارد و از فاصله چند روز راه دیده می شود. و بر آن جای پائی فرورفته هست که پیرامن هفتاد ذراع

1- مسعودی شمار جزیره هایش 1900 دانسان شده آن را در کتاب مسعودی است (مروج الذهب 1 - 335 - 336) فریبی پس از معرفی جزیره فاسما جزیره واق واق را یاد کرده و آنرا 1600 جزیره دانسته گویند پادشاه واق زن است (آثار البلاد ج بیروت 1960 ص 33).
2- رهون (بسانوت 18: 83,3) ابو العباس: (427,93).

درازا دارد¹ و دیگری به فاصله يك شبانه روز راه در دریا است، هر شب در بالای آن درخششی دیده می شود. در آنجا یاقوت نیز هست و بهترین نوعش آنست که باد آنرا آورده باشد. و در آنجا گلی هست مشکین بوی. و سه پادشاه در آنجا هستند² درخت کافور نیز در آنجا است که سفید است و درازتر از آن * درختی دیده نمی شود. دو یست مرد در زیر آن سایه گیرند. پائین آنرا سوراخ کنند و کافور همچون صمغ از آن بریزد و درخت تباه گردد.

کلب: و پس از آن جزیره کلب است که در آن کانهای زر هست، و خوراک ایشان نار گیل باشد، مردمش برهنه و سفید و زیبايند. رمی: متصل بدان جزیره رمی³ است که درختهای بقم در آنجا غرس شود و میوه اش مانند خرنوب تلخ است و رگه هایش پادزهر يك ساعته است.

أسقوطره⁴: جزیره ای صنومعه مانند اهت در دریای تاریک و آن مرکز بارجه ها (دزدان دریائی هند) است⁵ که کشتیها از آنها می ترسند، و همچنان در بیم بوند تا از آنها بگذرند. و این دریا مبارکتر از دریای دیگر و خوش عاقبت تر از آن است.

1 - یاقوت 3: 83: 21 ابن بطوطه درازای آن رایازده و جب دیده است. سفرنامه پ 629 - 630 ، با قدمگاه امام در نیشابور و مقام ابراهیم در کعبه قابل مقایسه است.

2 - قزوینی . همانجا . ص 42 .

3 - رامی ، شلاط . سیلان Sumatra باقوت ، 2: 739 و 3 ، 218 ، 7 رامی ، ابن خرداد به : 1: 65 .

4 - سقطره و سقوطر . (لغتنامه . س : 546 و 550 Socotora سقطری .

(یاقوت 3 : 101 : 22 ، و قزوینی 82) .

5 - یاقوت 3 : 102 : 15 .

دریای روم: آغازش در مغرب دور، میان سوس دور [تنجه] و اندلس از محیط گسترده جدا می شود سپس تنگ شده باز دوباره گشاد می شود، تا به کرانه های شام می رسد. برخی از شیوخ مغرب را شنیدم که درباره آیت *بالمشرقین = خدای دوشرق و خدای دومغرب* 1 می گفت: دو مغرب دوسوی این دریا است، مغرب تابستانی در جنوب (راست) و مغرب زمستانی در شمال (چپ) آن. و گروهی از ایشان را شنیدم که می گفتند: دریا در پیرامون تنجه تنگ می شود تا می رسد... 2. و همگی متفقند که در گذرگاه اندلس درجائی که این کرانه دیده شود کرانه سوی دیگر نیز دیده شود. ابن فقیه گفته است: 3 درازای پشت دریای روم دوهزاروپانصد فرسنگ باشد، از انتاکیه تا جزیره سعادت و پهنای آن درجائی پانصد فرسنگ و در جای دیگر دویست فرسنگ باشد. آنچه در جنوب است از طرسوس* تا میاط و سپس تا سوس [تنجه] همگی مسلمانند، و آنچه در شمال اینها است در کرانه چپ دریا، همگی نصاریند.

15

این دریا دارای [یکصد و شصت و دو جزیره آباد بود، تا آنکه مسلمانان بر ایشان تاخته ویرانشان کردند، بجز] سه جزیره که هنوز آبادند: اصقلیه (سیسیل) در برابر مغرب [که احوالش را در بخش مغرب یاد خواهم کرد]، اقریطش (کریت) در برابر مصر [و برقه، که محیط آن یکصد فرسنگ است]، قبرص (سپروس) در برابر شام [و دمشق، که محیط آن یکصد و سیزده فرسنگ است]. و نیز دارای چند خلیج است و در کرانه آن شهرهای بسیار و مرزهای استوار و رباطهای محترم می باشد.

1- قرآن 55، 17.

2- در متن عربی چنین است. و در نسخه بدل پانوشت دارد: شنیده مردم تنجه می گفتند: در برخی جاها چند فرسنگ است و در گذرگاه اندلس شش روز راه است. گویند درازایش دوهزار فرسنگ است.
3- ابن فقیه 15، 7 (دخویه).

سوی دیگر آن مرزهای روم است که [از انطاکیه] تا به اندلس می‌رسد. اکثریت سردمش رومند و همیشه [کشتیها] از آنان در بیم هستند. ایشان و مردم سیسیل و اندلس آبها و خلیجها و مرزهایش را به از دیگران می‌شناسند، زیرا که همواره در آن سفر می‌کنند و با همسایگانش می‌جنگند و راهشان به شام است. من مدت‌ها با ایشان در یانوردی کرده، از ایشان درباره راههایش پرسشها می‌کردم و آنچه شنیده بودم با ایشان در میان می‌نهادم، پس کمتر ایشان را در اختلاف دیدم. این دریا سخت موج است و همیشه صدایش شنیده می‌شود بویژه در شبهای جمعه. فقیه ابوطیب عبدالله بن محمد جلال در ری به من گفت احمد بن محمد بن یزید استرابادی برای ما نقل کرد از عباس بن محمد از ابوسلمه از سعید بن زید، از ابن یسار، که عبدالله بن عمرو گفت: هنگامی که خدا دریای شام را آفرید بدو الهام نمود: من تو را آفریدم و از بندگانم کسانی را نزدیک تو نهادم که مرا پرستش می‌کنند و تسبیح و تکبیر گویند و تهلیل کنند، تو با ایشان چه خواهی کرد؟ دریا گفت: ایشان را غرق می‌کنم! خدا گفت: برو! لعنت بر تو باد! از شکار و درآمد تو کاستم! سپس مانند آنها به دریای عراق (خلیج فارس؟) الهام کرد. او پاسخ داد: خدایا ایشان را* بر پشت خودم نگاه می‌دارم و هرگاه تسبیح کنند با ایشان تسبیح گویم و هنگامی که ترا تقدیس کنند من نیز تقدیس کنم و با تکبیرشان تکبیر گویم. خدا گفت: برو! ترا مبارک گردانیدم، شکار و درآمد ترا افزودم و این دلیل بر آن است که جز آن دو دریائی نیست.

132753

من نمی دانم که این دو دریا به درون محیط می ریزند یا از آن بیرون می آیند. در برخی کتابها خواندم که از آن بیرون آیند، ولی نزدیک تر چنانست که در آن می ریزند. زیرا که چون از فرغانه به سوی مصر و مغرب دور شویم، به پائین می آییم. مردم عراق و عجم را مردم بالا نامند و مردم مغرب را مردم پائین، و این گفته مرا پشتیبانی می کند و چنین می نماید که این دو دریا مجموعه رودخانهها هستند که به محیط می ریزند. و خدا داناتر است.

دریاهای دیگر: ابوزید [ابراهیم] دریاهای راسه تا می داند و محیط را بر آن دو افزوده ولی من بدان جا نشده ام، زیرا چنانکه گفته اند مانند حلقه برگرد جهان است و سروته ندارد. جیهانی [و صاحب زیج و قدامه کاتب] آنها را پنج تا دانسته و دریای خزر و خلیج قسطنطنیه را بر آنها افزوده اند، ولی من به همان که خدا در کتابش خبر داده بسنده می کنم که می گوید: دو دریا را درهم ریخت و میان آنها پرده ای نهاد که در نیامیزند. از آن دو لؤلؤ و مرجان بر آید¹ و پرده از فرما تا قلمز می باشد که سه روز راه است.

اگر گفته شود که مقصود خدا دو آب شور و شیرین است که آمیخته نمی شوند! چنانکه خود گوید: اوست که دو دریا را درهم ریخت² پاسخ گویم: لؤلؤ و مرجان از آب شیرین بر نیابند، و خدا می گوید: «از آن دو...» و دانشمندان را خلاقی در این نیست که لؤلؤ از دریای

1- قرآن: 19، 55-20 .

2- قرآن: 25-53 .

چینی (خلیج فارس) و مرجان از رومی (میدیترا نه) بر آید، پس می فهمیم که مقصود این دودریا بوده است.

17

هر گاه گفته شود که دریاها هفت تا هستند زیرا که خدا گفته است: [هرگاہ آنچه درخت بر زمین است * خامه شود و دریا مداد شود و هفت دریا پشت آن نهند 1] و مقلوبه [دریای قوم لوط] 2 و خوادذمی را بر آنها بیفزاید، در پاسخش گویم: خدا نگفت: دریاها هفتند، بلکه خدا دریای عرب را یاد کرده سپس گفته است: «اگر هفت دریای دیگر نیز مانند آن مداد شوند...»، همچنانکه گفته است: اگر همه آنچه در زمین هست و مانند آن با آن، از آن متمکدان باشد 3 ولی با پذیرش این ادعا باید گفت دریاها هشت تا هستند، و ما آنرا نیز می پذیریم و می گوئیم دریا، دریای حجاز است و هفت دریای دیگر دریاهای قلم، یمن، عمان، مکران، کرمان، فارس، هجر می باشند و هشت دریای قرآن همین است. اگر بگویند که بنابراین باید دریاها بیش از ده تا باشد زیرا که شما دریاهای چین، هند، زنگبار را یاد نکردید! پاسخ را دو گونه آریم. یکم: خدا با تازیان به اندازه ای که با چشم می بینند سخن گفته است تا حاجت برایشان تمام کند، ایشان نیز سفری جز در همین چند دریا نداشتند، آیا نبینی که این دریاها گرداگرد جزیره العرب، از قلم تا آبادان قرار دارند؟ پاسخ دوم آنکه: ما منکر بسیاری دریاها نیستیم، ولی خدا هشتای آنها را در این آیت یاد نموده است.

1- قرآن: 31، 27.

2- بحرالمیت (ابن بطوطه) لوط (لغتنامه .ل: 332 واژگون شده: وجعلنا عالیهما سافلها. (قرآن 11 : 82).

3- قرآن 39 : 47

اگر گفته شود که همین سخن پاسخ به تومی دهد که ممکن است دریاها هفت باشند، لیکن تنها دوتای آنها را خدا در آن آیت یاد کرده باشد. پاسخ گوئیم این مانند آن نیست! زیرا که خدا در آنجا گفت: «مرج البحرین = دودریا» که اشارت به دو دریای معین است، زیرا که الف و لام دارد که اگر جنس نباشد تعریف خواهد بود. پس ممکن است هفت شماره از گروهی را خواسته باشد، چنانکه گفت: آنرا هفت روز و هشت شب بر آنان مسخر کردیم¹ و می دانیم که روزهای خدا بسیارند. و در آیتی دیگر گوید: «و بر آن سه تن که تخلف کردند²» که نمی توان گفت بیشتر بودند.

اگر بگویند: از آنجا که در تفسیر این آیت خلافت و ما می بینیم که دریای چین با دریای روم برخورد ندارد، ناچار نمی توانیم بدان استناد کنیم. و آیت دیگر از معارضه سالم می ماند. پس باید دریاها هفت باشند. جواب گوئیم*: که آن اختلاف با آیت «از آن دو لؤلؤ و مرجان بر آید»³ از میان رفته است. درباره درهم ریختن دو دریا (النقاء) گروهی از پیران مصر را شنید که می گفتند: رود نیل تا این اواخر در دریای چین (دریای سرخ) می ریخته است.

اگر بگویند: تاویل تو پذیرش تناقض در قرآن است. زیرا که هم در آنجا گوید، دو دریا درهم ریختند و هم به قول تو می گوید میان آنها سه روز راه فاصله است. و کتاب خدا از تناقض بدور است. ولی

1- قرآن 69 : 7.

2- قرآن 9 : 119.

3- قرآن 55 : 20.

تأویل ما درست است، زیرا که ما درهم ریختن را به معنی ریختن آب شیرین بر روی شور معنی کردیم و پسرده را به معنی مانع آمیزش گرفتیم. پاسخ چنین است که تأویل ما نیز درست است به شرط آنکه هر معنی را بجای صحیح خود بیان کنیم و بگوئیم: درهم ریختن = التقاء عبارت است از ریختن بخشی از نیل در دریای چین (دریای سرخ) و سرنیل امروز در رومی (مدیترانه) می ریزد. پس در نیل التقاءست می داده است [نبینی که] گویند: مادر موسی تابوت وی را در قلمزم انداخت و آنرا در نیل گرفته به مصر بردند. باینکه التقاء = درهم ریختن غیر از اجتماع = آمیزش است، چه دو درهم ریخته ممکن است پرده مانع و جدا کننده داشته باشند، و آنچه ایشان گفتند آمیزش است نه درهم ریختن.

اگر گفته شود: چرا دریاهای عجم را در شمار این هفت نهادی؟ در صورتی که تو گفتی خدا با عربها به اندازه آگاهی شان گفتگو کرده است پاسخ از دوراه است: نخست آنکه عربان به ایران سفر می کرده اند و آگاهی داشتند، چنانکه عمر می گفت من داد گری را از کسرا و سیرت او فرا گرفتم. دیگر آنکه؛ کسی که بخواهد تا هجر و آبادان سفر کند ناچار از دریای فارس و کرمان و تیز 1 مکران می گذرد. نبینی که بیشتر مردم این دریا را تا مرزهای یمن، دریای فارس می نامند؟ و بیشتر کشتی سازان و دریانوردان فارسی هستند. این دریا از عمان تا آبادان کم پهنا است و مسافر راه خود گم نمی کند.

اگر گفته شود: چرا این سخن را درباره قلمزم پیش از پهناوری

1- ن. لک: جع ص 475 بعد.

نگفتی؟ در جواب گوئیم: من گفتم که از قلمزم تا عیذاب و بعد از آن صحراهای خالی است و شنیده نشده است که * کسی این دریا را بدانجاها نسبت دهد. با اینکه ما در برخی جوابها از این دلیل در گذشتیم.

19 اگر گفته شود: چگونه يك دریا را می توان هشت دریا نامید؟ پاسخ گوئیم: این بیان برای کسانی که دریا نوردی کرده باشند ساده است نبینی چگونه خدا دریای روم را دو دریا نامیده که می گوید: موسی به غلامش گفت دست بر نمی دارم تا برسم به برخورد گاه دو دریا، یا همچنان بروم. پس چون به برخورد گاه آن دو رسیدند...¹ و این داستان در کرانه های شام رخ داده است که نشانه های آشکار و تپه سنگ موسی هنوز پابرجا است.

اگر گفته شود: چرا نگفتی: نتیجه درهم ریختن دو دریا یکی شدن آن دو است! گوئیم: این درست نیست. زیرا که خدا می گوید: میان آن دو پرده است و پرده مانع میان دو چیز است نه يك چیز! و نیز به این مخالف گوئیم: اگر چنانست که تو گوئی، پس نام هشت دریا در اسلام را برای ما برگوا! پس اگر محیط را یاد کرد گوئیم: این دریای بی نهایت گرداگرد جهان است، و اگر دریای قسطنطنیه را نام برود گوئیم: این خلیجی از دریای روم است، که از پشت سیسیل بر آید، نبینی که صقلیبان همیشه در آن می جنگند؟ و اگر نام خزر را برد، گوئیم: آن دریاچه است نه دریا! نبینی مردم آنرا دریاچه طبرستان نامند و کرانه هایش به یکدیگر نزدیکند؟ و اگر گفت: دریای مقلوبه و خوارزمی! گوئیم: کسی که این دو را دریا بنامد بایستی دریاچه های (حاج 2 و

1- قرآن 82، 18 .

2- ن. ل. ک: ج: 373 بعد

فارس و ترکستان را هم یاد کند و این‌ها بیش از بیست خواهند بود. پس اگر منصف باشد سخن ما را خواهد پذیرفت. و خدا داناتر است.

8- رودخانه‌ها:

مشهورترین رودهای روان در کشور، تا آنجا که دیده و شناخته‌ام دوازده است: دجله، فرات، نیل، جیحون، نهرشاش، سیحان، جیحان بردان، مهران، نهرالرس (ارس) نهرالملک، نهراهواز، که کشتی‌ها در آن روانست، و پانزده رود کوچکتر: نهر مروین، نهر هرات، نهر سجستان، نهر بلخ، نهر سغد، طیفور، زند رود، نهر عباس، بردی، نهر اردن، مقلوب، نهر انطاکیه، نهر ارجان،* نهر شیرین نهر سمندر، و پس از آنها چند نهر کوچک هست که برخی از آنها را من در اقلیم آنها یاد خواهم نمود مانند نهر طاب، نهر وان، زاب [دیلیم، انطاکیه، ارجان] و مانند آنها [که اگر یاد کنم کتاب بدر از اکتشاد].

20

دجله: چشمه‌ایست که از زیر دژ ذوالقرنین [میان دو کوه آمد] نزدیک دروازه ظلمات در اقلیم اقدود 1 بالای موصل بیرون می‌آید. سپس چند نهر مانند زاب [ونهری از شهر بلد] بدان درآید، تا به فرات رسد. شاخه‌های نهر وان نیز در بغداد بدان ریزد. [در ازایش تا آبادان پیرامن هشتصد میل است].

فرات: از کشور روم [در میان ملطیه و شمشاط] خیزد [و به سوی جنوب] به اقلیم اقدود سرازیر شده خابود بدان پیوندد و به

1 - ن.ک: ج ع 136 و 144 : غارظلمات.

عراق در آید. [سپس دو بخش شود، بخشی به باختر رفته به کوفه می رسد] و در پائین کوفه پهن شود. [و بخشی از آن به خاور رفته، پس از سیراب کردن بغداد بخشی از آن پهن شود، و بخشی پس از گذشت از انبار چند شعبه شده] چهار شاخه اش [بعد از واسط] به دجله ریزد. [درازی آن از آغازش در اقد تا پهن شدنش پائین واسط یکصد و سی و پنج میل است].

نیل: از کشور نوبه خیزد [و به صعيد بالا، تا اسوان آید و سپس در کوه های بلوقیا می پیچد و از مقدونیه] کشور مصر را دو نیمه کند، و در پشت فسطاط به هفت بخش می شود، یکی به اسکندریه آید و [دو بخش شده روبرو مغرب رفته] به دریا ریزد [شش بخش دیگر مستقیماً به دو دریاچه تنیس] و دمياط ریخته [از آنجا به دریای روم می رود].

[نیز شنیدم که می گویند بخشی از نیل پیش از این به سوی دریا چین می رفته در بالای قلم (دریای سرخ) بدان می پیوسته است، جای آنرا نیز بمن نمودند. از آغاز آن تا پایانش دو هزار میل است].

جیهانی گوید: بیل از پشت کوه قمر برخاسته و در دو دریاچه در پشت خط استوا می ریزد و در سرزمین نوبه می چرخد. دیگران گویند: کسی آغاز آنرا نمی داند و آشکار نیست که از کجا می آید. *

21 ابوالحسن خلیل بن حسن سرخسی از ابوالحسن علی بن محمد قنطری از مأمون بن احمد سلمی از محمد بن خلف از ابوصالح کاتب لیث بن سعد از لیث روایت کند که: مردی از بنی عیص که حایذ بن ابی شالموم

1 - یاقوت نیز این افسانه یهودی را با اندکی دگرگونی و افزایش

از لیث بن سعد روایت کرده است (— یاقوت 4: 888 بعد).

بن عبص خوانده می‌شد از دست پادشاهی از پادشاهان بگریخت و به کشور مصر شد و سالی چند بماند و چون شگفتیهای نیل بدید با خدا پیمان بست که از کنار آن جدا نشود تا به پایان آن برسد یا بمیرد، پس برفت تا به دریائی سبز رسید، پس دید که نیل از میان آن دریا میگذرد. (مقدسی گوید: و این همان دریای محیط است) او بر کنار دریا بشد پس مردی را دید که در زیر یک درخت سیب نمازمی گزارد، و به تازہ وارد سلام گفت و با وی انس گرفت و پرسید: تو کی باشی؟ گفت: حاند بن ابی شالم بن عبص بن اسحاق پیغمبر، پس تو کی باشی؟ گفت: من عمران پسر عبص پسر اسحاق پیامبر هستم. حایذ گفت: ای عمران کی تورا بدینجا آورد؟ عمران گفت: همانکس که تورا آورده، مرا نیز بیاورد و چون بدینجا رسیدم، خدا به من الهام نمود، که بایست تا فرمان من برسد! حایذ گفت: ای عمران! مرا از «نیل» آگاهی بده! عمران گفت: تا یک شرط نپذیری، تورا آگاه نمی‌کنم! حایذ گفت: شرط چیست؟ گفت: هنگامی که باز خواهی گشت و من هنوز زنده باشم نزد من بمان، تا خدا به من الهام کند، یا مرا بمیراند، پس مرا به خاک سپار! حایذ گفت: خواهم کرد آنچه خواستی! عمران: پس همچنان کنار این دریا برو! تا به دابه‌ای¹ نزدیک به خورشید رسی، که چون خورشید بر آید بسویش خیز می‌زند تا آنرا بخورد، مبادا بترسی! بر آن سوار شو! او

1 - متن: دابه مقاربه للشمس. یا قوت گوید: به دابه‌ای می‌رسی که آغازش ببینی و پایانش نبینی که دشمن خورشید است... سوارش شو! تا تورا بدانسوی دریا به سرزمینی آهنین برد، و چون بگذری به سرزمین سیمین و سپس به سرزمین زرین خواهی رسید (یا قوت: همانجا).

تورا به دریا می برد و در پایان به « نیل » می رسی ، پس بر « نیل » بران
 22 تابه سرزمینی رسی که کوه ها و درختانش آهنین باشد * و دشتهایش
 زرین. و در پایان این زرستان شناخت تو از نیل کامل شود. پس حائذ
 براه افتاد تا به گنبد رسید، پس دید آبی از دیواره سور برگنبد فروریزد و
 از چهار سوی آن بیرون رود، در سه سوی آن آب فرو رود و در چهارم
 سوی، آب راه خود بر زمین باز کند و آن رود نیل است، او از آب بیاشامید
 و بیار امید. پس خواست از سور بیلا رود ، که فرشته در رسیده گفت :
 ای حائذ بر جای خود بایست! که نیل شناسی برای تو بس است! و این
 مرز بهشت است... تا پایان داستان.

جیحون: آغاز آن در سرزمین «دخان» است و به «ختل» کشیده
 می شود و با پیوستن شش رود بدان گسترش می یابد؛ «هَلْبُك» «بربان»
 فادغر ، اندیجا داغ ، «وختاب» که از همه گودتر است، سپس رود
 قوادیان و پس از آن رودهای چفانیان که همه از سوی هیطر
 می آیند، بدان می پیوندند. سپس به سوی خوارزم سرازیر می گردد و
 پس از سیراب کردن چند شهر از شرق تا غرب خوارزم، به دریاچه ای
 تلخ فرو می شود.

چاچ رود 2 : از دست راست 3 ترکستان بر آید و تا
 دریاچه خوارزم کشیده شود. در بزرگی همانند جیحون است ولی

1- حوقل خو 348 ب 165.

2 - متن: و امانهر الشاس.

3- چنانکه درس 6:21-3 دیدیم مؤلف مقدسی شمال را دست چپ می نامد.

همچون مرده است. [بِك خلیج از آن جدا شده از میان اسروشنه و غجنده می‌گذرد. از آغاز تا پایانش یکصد و چهل فرسنگ است].
 رودهای سوریه: سیحان، جیحان، بردان؛ رودخانه‌های طرسوس هستند و اذنه و مصیصه از سرزمین روم (آسیای صغیر) بر آیند و به دریا (میدیترا نه) می‌ریزند. و همچنین هستند دیگر رودخانه‌های شام مگر بردا و اذن که به دریاچه مقلوبه¹ می‌ریزند. بردا از کوه‌های بالای دمشق سرچشمه گیرد و قصبه و خوره را سیر آب کرده، باقی مانده‌اش دو بخش گشته بخشی به مرداب شرقی پائین خوره در آید و بخشی با اذن به مقلوبه¹ می‌ریزد. [با چند نهر که بدان پیوندد. و خلیجی از آن جدا شده از انطاکیه به دریای روم رود].

[سیحان روم از (آسیای صغیر) نزدیک مصیصه سرچشمه گیرد و از آنجا گذشته به دریای روم می‌ریزد، درازایش در اسلام سیصد میل است].
 رود مهران: از هند بر آید و پس از آنکه چند رودخانه بدان پیوندد* به دریای چین (محیط هند) ریزد، رنگ و مزه آب و فزونیش، و تمساح پروری آن همانند نیل است [آغازش نزدیک به آغاز جیحون می‌باشد].

23

رودهای رحاب: اس² و ملک و کر، از کشور روم بر آیند و اقلیم رحاب (ج ع: 373) را سیراب سازند و به دریاچه خزر ریزند.
 رودهای اهواز: چند نهرند که از کوه‌ها به دشت سرازیر می‌شوند

1 - بحرال میت ← ص 24 پانوشت-2

2- در متن عربی همه جا «الرمس» آمده است.

و در حصن مهدی فراهم آیند و در [شرق] آبادان به دریای چین (خلیج فارس) ریزند [و دجله در غرب آن ریزد . آبادان جزیره‌ای در میان آنها است].

بهشتی و دوزخی: در کتابی در بصره دیدم که چهار رودخانه از بهشت اند: نیل، جیحون، فرات، ارس. و چهار رود از دوزخ: زندانی، کر، سنجه، سم.

رودهای خراسان: مروین و هرات و سگستان و بلخ اینها از چهار گوشه کشور غور بر آیند و بدین خوره سرار بر شوند و سیرابش کنند.

طیفوری: از کوههای گرگان سرازیر می گردد و خوره را سیراب می کند.

رود شهری: از بالای شهر مانند فواره بر آید و به چند بخش شهر تقسیم گردد.

رود سعد: از کوهها سرازیر شده بحارا را دو بیخ می دند و دریاچه‌ای پشت چغانیان می سازد.

زند رود: از کوههای اصفهان سرازیر و به بهودیه در آید و حیره را سیراب کند.

رودهای فارس: نیز به پنج دریاچه این اقلیم سرازیرند.

«تاب»¹ نیز از برج پیش ارسه بر آید و به مرزهای فارس کشیده شده. نزدیک سینیز² به دریای چین ریزد.

1- مین: «تاب» است. استخری ج: 119-108. در حصن است.

2- مین: استخری ج: 119-106. (مستاده) سرمدیان (ناتوبت

دخوبه) استخری (استخری) است.

رودارگان : نیز از کوه‌های فارس برخاسته، در زیر عقبه آبی شور بر آن بریزد و خوره را به نوبت سیراب کند .

۸- شهرهای هم‌نام یا مترادف:

الف- هم ریشه‌ها: بدانکه در کشور اسلام شهرها و دهستانها و دیه‌ها هست که در نام یکسانند و جایشان جدا است. چون مردم در نام آنها و منسوبان بدانها گمراه می‌شوند، من‌چنان دیدم که این پیش‌گفتار را ویژه آن سازم، و نام‌هایی نیز در آن بیاورم که مردم سرزمین‌های گوناگون آنها را دگرگون بکار برند. زیرا این کار برای کسانی که بدانجا در آیند، سودمند بود.

سوس: خوره‌ای در باختر دور، و شهری در آغاز مغرب و دیگری در هیطل، و خوره‌ای در حوزستان است. در مغرب نیز سوسه هست. ۱- سوس نزدیک همان تنجه و سوس دور ۱ در کرانه محیط است. و نیز خوره‌ای به خوزستان و شهری به اسپجان می‌باشد.

اطرابلس: شهری به کرانه دمشق و دیگری در کرانه بروه ۲ است.

بیروت: شهری در دمشق و شهر در خوزستان است.

عسقلان: شهری به کرانه فلسطین و مرکزی بلخ است.

رهاده: شهری است به مغرب، و دیهی به بلخ و دیگری به نیشابور

و دیگری در رمله است.

۱- متن: سوس ادنی، سوس اقصی.

۲- در لیبی کنونی.

طبران: شهر است در مرز قومی و روستائی به سرخس، طبران
 قصبه طوس است، طبرستان خوره‌ایست، طبریه قصبه اردن، طوادان¹
 خوره‌ای در سند، طبرک جائی در ری می‌باشد.

قوهستان: خوره‌ای در خراسان و شهری در کرمان است.

طیس خرما، طیس عناب: دو شهرند در قهستان.

دهستان: شهری است به کرمان و ناحیتی [روستائی] به گرگان
 و ناحیتی به بادغیس² است.

نسا: شهری به خراسان و دیگری به فارس و دیگری به کرمان
 است.³

بصره: در عراق است، شهری نیز در مغرب می‌باشد.

حیره: شهری بوده است در کوفه و دیهی به فارس، و منزلی
 به سگستان و محلتی به «نیشابور» است.

جور (گور): شهر است به فارس، و محلتی به نیشابور است.

حلوان: خوره‌ای به عراق و شهری به مصر و دیهی به نیشابور و
 دیگری به قهستان بود.⁴

کروخ: شهری به سامرا و محلتی به بغداد و مرکزی در بحر و
 فریه‌ای به بغداد است، کرخه: شهری به حورستان است. کروخ: شهری
 به هرات است.

1- شاید: توران . -- ح ع 485، 481، 478

2- باقوت: 2 . 633 : 20 .

3 - باقوت: 4 . 778 : 0 .

4 - باقوت: 2 : 321-322

5 - ع ع : 373

- شاش (چاچ): خوره‌ای به هیطل و دیهی به دی است.
- استرآباد: شهری به گرگان، دیهی به نسای خراسان است.¹
- کرج: ناحیه و شهری در همدان، دیهی به زی است.
- دستگرد: شهری از چغانیان² و دیهائی در زی و نیشابود،³ نیز دستگرد شهری به کرمان است.
- مغون: شهری به دومین و دیگر به کرمان است.
- باسند: شهری به چغانیان و دیگری [خوره‌ای] در سند است.
- اوه: دوشهر در کوهستان است.
- اهسواز: شهری [خوره‌ای] به خوزستان، دیهی به دی است.
- رفه: در آثور [دیار مضر] است و شهری به قهستان.³
- خوار: شهری به دی است و دیگری در مرزهای قومس.
- خور: در بلخ است و خور در قهستان.
- نوقان: شهری به طوس و دیهی به نیشابود است.
- موقان: شهری در رحاب.⁴
- منوقان: شهری به کرمان است.
- کوفه: در عراق است. کوفه: شهری به بادعیر است.
- کوفن: رباطی در ایبود است.
- خافقین: شهری در حلوان عراق است، و خافقین در کوفه.⁵
- خانوفه در آثور است. خانقه معبد کرامیان در ایلین⁶ است.
- حدینه: 7 شهر بست سردجله، و دیگری بسرفرات در افود⁸ و

1- باقوت 1: 242-243.

2- متن: صفانیان. باقوت 2، 573، 22 نیز همین گونه از بشاری نقل کرده است.

3- باقوت 2: 4804. 4 ج ع 373.

5- باقوت 2: 393: 23.

6- (به بیت المقدس: باقوت 2، 393، 10).

7- نامه فارسی ساسانی «حدیثه» «نوکرده» بوده است. (باقوت).

8- ن. ک. ج. ع: 136. 2، 222: 21).

- 26 حدث شهری ☆ در قنسرین است. محدثه منزلیست در بیابان تیما .
 نیک ، عونید: دوشهر هستند در حجاز و دو منزلند در بیابان تیما.
 زرقاء: دیهی در راه ری است، و دیهی در راه دمشق، [وشهری
 در هجر] است .
- عكا: شهری در ساحل اردن. عك: قبیله ایست در یمن.
 یهودیه: قصبه اصفهان است ر قصبه جوزجان.
 اسار: شهر است ار [ع-راق] بغداد، و انبار شهری به جوزجان
 [جوزجانان].
- اصفهان: نخوره ایست، اصفهانك در راه آنست اصهبانات¹:
 شهر است به فارس .
- مدینه: شهر پیغمبر است، و مدینه ری، و مدینه اصفهان و مدینه السلام،
 و مدائن در عراق باشد .
- کوتاریا ، کوتا طریق: 2 شهر و دیهی در عراقند .
 دسکوه: در خوزستان و دسکوه [شهری] در عراق است³
 باراب: روستائی است در اسپجاب فاریاب: در جوزجان است.
 طالقان: شهری به دیلم، و طالقان به جوزجان. [جوزجانان طخارستان].
 است.
- ابشین⁴: شهرستان شاد است، و شهری به غزنین.

1 - شاید: اصطهبانات امروزی.

2- کوئی ربا و کوئی طریق (استخری ع: 88 پ: 87). امروزه: به کوت.

3 - باقوت 2: 12-1:575 استخری ع 2/1 ب 214.

4 - افشین . حومل خو 323 ب 193 ر 231 نشین.

- هرات: [خوره‌ای در] خراسان است و شهری در استخر.
- بغلان بالا و پائین: دو شهراند در طخادستان .
- اسداواذ: شهری در جبال [همدان]، و دیهی به نیشابور است.
- بیار 1: شهرمانندی است در «قومس»، و دیهی، در نساء، خراسان.
- وذار: روستائی در سمرقند است، [و دیهی به اصفهان 2].
- جرجان: خوره‌ای در دیلم، و جرجانیه*، شهری به خوارزم است.
- بلخ، بلخان: شهری پشت ایبورد است.
- قزوین: شهر است از ری. قزوینک: دیهی است به دینور.
- فلسطین: [خوره‌ای] به شام است و دیهی در عراق 3 [بغداد] است.
- رمله: قصبه فلسطین است و دیهی در عراق، و قرية الرمل: شهری به خوزستان است.
- فربو: شهری است بر جیحون. فره: شهری از سگستان، افراوه:
- رباط نسا [فسا] است.
- آمل: شهری است بر جیحون، و قصبه طبرستان [سجستان] است.
- اقل: قصبه خزر است.
- بکوآباد: شهرمانندی باشد به گرگان و منزلی در سگستان
- نیل: رود مصر است و شهری در عراق.

1- میهن ما دری مؤلف مقدسی است چع: 356-357

2- یاقوت 4: 916-917

3- یاقوت 3، 915، 6

- جبله: شهری است از حمص. جبیل بر ساحل دمشق است.
- قبا: شهر بست به فرغانه و دیهی به یثرب و منزلی در بادیه.
- قومس: [قومش] خوره‌ای در دیلم، قومسه [قمشه] دیهی به اصفهان است.
- شامات: ناحیتهای شام است و شهر بست به کرمان، و ربعی است از حومه نیشابور.
- جرش: شهری در یمن، و کوه جرش [جرس] در اردن [عمان] است.
- سنجان: شهری در رحاب¹ و دیگری در مرو و دیهی به نیشابور.
- سنجار، شهر بست در اثود [اقور]، زنجان، شهر بست از ری.
- مرو شاه جان: و مرو رود.
- سقیایزید: شهری و منزلی در حجاز سعابنی غمار [عفان].
- حضر موت: شهری در احقاف و محلاتی در موصل است.
- رصافه: ربعی از بغداد و دیهی به اذعان است.
- نیوا: کهنه و نو است در موصل.
- عسکر ابو جعفر: در بخش خاوری بغداد و دیهی در مصر، عسکر مکرم خوره‌ای به حوزستان است، عسکر بنجهیر [بنجهیر] ناحیتی به سیح و عسکر محلاتی به زمله و دیگر در مشابه و دیهی به بخارا است.
- دورق: خوره و شهر و دیهی در حوزستان است.
- زبیدیه: منزلی است در جنال و دیگر در طابیح و آبی است در بادیه، و زبدانی شهری است به دمشق

28 حدادة : دیهی است به قومس . حدادیه : دیهی | شهری | است در بطایح .

نیشابور : شاپور و چندیشاپور ، سه خوده اند که شاپور [بن فارس] آنها را بنانهاد و در ار جان بلاشاپور و در استخرادشاپور¹ را بساخت .
 کرمان : اقلیم است . کرمان شاهان : شهری در جبال است .
 کرمینیه : شهری در بخارا است . بیت کرما : دیهی در ایلیا .
 عمان : خوره ایست در جزیره [برد ریای چین] ، عمان شهر است در فلسطین .

زاب : ناحیتی در مغرب است و نهری در اقود²
 اسکاف : بالا و پائین : [دو شهر] در بغداد است .
 حیلان : در دیلم است و مردم آنرا گیلان گویند . جیل : شهری در عراق است .

جزیره العرب : اقلیمی است . جزیره ابن عمر : در اقود است و جزیره بنی زغنیایه ، جزیره ابوشریک در آفریقا است و جزیره ، شهری در فسطاط ، و جزیره بنی حدان در دریای قلم است .
 قلعه صراط : قلعه قوارب ، قلعه بر جمه ، قلعه نسور ، قلعه شمیت [شمید] قلعه ابن الهرب ، قلعه ابو ثور ، قلعه بلوط : در مغرب ، نیز قلعه رحاب : همگی شهر کها بند .

حصن مهدی : شهر است در اهواز . حصن السودان ، و حصن برار ، حصن ابن صالح شهرهایی هستند در سجلماسه ، حصن بلکونه شهری باندلس است . حصن الخوابی در شام است . حصن منصور در

1 در متن همه جا: شاپور. -- تعالی ، لطایف 114 (دخوبه).

2 - سر زمین اقود درص 136 جع . دیده شود.

مرز است.

قصر ابن هبيرة : وقصر الجتص در عراق ، وقصر الفلوس : شهری
به تاهرت است . قصر افریقی ، مدینه قصور در آفریقا است .

29

قصر الربح † منزلی [دیهی] در نیشابور است.

قصر لصوص : منزلی در جبال است .

تاهرت علیا : خوره ایست ، تاهرت سفلی : شهری در مغرب است.

سوق ابن خلف : در آفریقا است ، سوق ابن حبله ، سوق کری ،

سوق ابن مبلول ، سوق ابراهیم ، همگی شهرهایی در تاهرت هستند .

سوقهایی نیز به نام روزهای هفته¹ شهرهایی در خوزستانند . شهرهایی در

طخارستان نیز سوق ... نامیده می شوند .

الاحساء : خوره و منزلت در حجاز .

قادیسیه : شهری در کوفه است و منزلی در سامرا .

غزه : در فلسطین است و غزه در تاهرت است .

بطحاء : مکه است . و بطحاء شهری به تاهرت

هران : دیهی به اصفهان و هران شهری به تاهرت است .

تبریز : در حجاب² است . تبرین : در تاهرت است .

تاویلت : ابومغول . تاویلت دیگر : دوشهرند در تاهرت ،

عین المغطا : در اصقلیه (سیسیل) است ، عین رربه ، در مرزها

است . راس عین ، در آثور [اقور] نام شهرها و دیه‌هایی هستند .

ینبع : در حجاز است .

1 - همنه بازایه‌الم . بوده که کم کم به صورت شهری پایدار درآمده‌اند .

2 - ع ، 373 .

عینونا : شهر است در ویه . بیت عینون 1 دیهی در ایلیا است .
 صبره : شهری در آفریقا است و دیگری در برقه .
 مرسی خوز : مرسی الحجامین ، مرسی الحجر ، مرسی الدجاج ،
 شهرهایی در مغرب باشند .

خواره 2: دیهی است در فارس و شهری در تاهرت . ☆
 کول : چند شهر در آفریقا و مشرق و فارس و [دیگری در آسیا] 30
 هستند .

جویم ابواحمد : شهری است و دیه جویم در فارس است .
 قسطنطنیه ، قسطنطینیہ ، قسطلیه : شهرهایی در مغربند . قسطل :
 دیهی در حدود شام است .

معره النعمان ، معره قنسرین : دو شهرند در شام .

لجون : دو شهر در شام است .^۴

طرسوس : در مرز ، و بر ساحل شام ، انطرسوس می باشد .

دارالبلاط : در مرکز روم است . بلاط مروان : شهری به اندلس

است ، که ایلیا البلاط خوانده می شود .

وادی القری : در حجاز است . وادی الرمان و وادی الحجارة :

به اندلس است .

بانیاس : شهری ، باناس : [شهری و] رودی در دمشق هستند ،

بیسان شهری در اردن است .

رها شهری به آثور [اقور] است . وادی الرها : شهری در آفریقا

است .

1 - وازئی عبری است : اقوت 3 ، 764 .

2 - استخری ع ، 133 ، پ : 116 .

ب- نامهای مترادف:

برخی شهرها بیس از يك نام دارند مانند :
مکه ، بکه .

مدینه : [ده نام دارد : مدینه] بئر ، طیه ، طابه ، جابرة ،
مسکینه ، محبوره ، بئر ، الدار ، دارالهجرة .
بيت المقدس : ايليا . القدس ، بلاط .
عمان ، صحار ، مزون .
عدن ، سمران ، الصرة ، حبس .
بحرين : هجر .
جور (گور) : فيروز آباد .

نسا، بیضا (= پیدا) . [بفارس] :

سه شهرند که همسان نام دارند : جرجان ، شاپور ، کات .
برخی از قصات بنام خوره آنجا خوانده شود و نام جدا هم
دارند ، مانند : بخارا ، نیشابور ، و مصر [و اصفهان و اسروشنه] .

10- لهجه‌ها :

برخی چیزها در شهرهای مختلف نام‌های گوناگون دارد:

لحم ، حزار ، قصاب (گوشت فروش) . کرسف ،

عطب ، قطن (پنبه) . قطان ، حلاج پنبه زن . بوزان کراپسبان ، رهادنه

جیان : طباخ ، آتش پر . نسال : قامی ، تاجر . 31 میزاب ،

مرزاب ، مزاراب ، منعب (ناودان) . بافلی : فول . قدر ،

برمه (دیگ) . موقده ، اناق (اجاق) . رنبیل ، مکنل قفه .

سفل ، مرکن ، اجانة تفار ، (طشت) . فنطار ، بهار . من رطل

حجۃ، طسوج.	خادم، قیم، مفترک، بلان.	شمشک،
صندل.	حصن، قلعة، قهندز، کلات.	صاحب ربیع،
مصلحة، مسلحة، صاحب الطريق.	عشار، مکاسی، مرصدی،	
مخاصم، خصیم.	حاکم، قاضی.	وکیل، جری
شیرج، سلیط.	زجاج، قواریری.	صفع، صک.
بقعة، موضع.	قطه، سنور، دمة، هرة.	معلم، خدام،
استاد، شیخ، خصی.	دباغ، صرام، آدمی، سختیانی، جلودی	
فاعل، روزکاری.	قریاتی، رستاقی سوادی.	زراع، فلاح
حراث.	فندق، خان، تیم، دارالتجار.	مرزبة آكله.
حبل، قلس.	وتد، کنورا.	هدنہا، کرکرها.
مشوشا.	جنحت، ولجت، انقض، زور.	قف، ہلی.
مبارا، جماعة.	اکیشا، کثیر.	زرنوق، دولاب، حنّانہ.
دالیه، کرّمہ.	مسحاة، مجرّفہ.	معوّل، فاس.
زقافا.	منحدراً، شبالا.	طاروس، شرته.
ربان، راس.	ملاح، نوتی.	ساحل، شط.
روئے نفسہ.	سفینہ، جاسوس، زورق، رقیہ، تلوی، عرداس،	
طیار، زبّ کاروانیہ،	مثلنہ، واسطیہ،	ملقوطة،
شنکولیه، براکیہ،	خبطیہ، شموط، مسبحیہ	جلیبہ، مکیہ،

زُبربازیه، برّکه، سوقیه، معبر، ولجیه، طیره، برعانی شبق، مرکب، شذا، برمه، قارب، دونیج، حمامه، شینی، شلندی بیرجه.
و مانند اینها بسیار است. اگر همه را بیاوریم کتاب به درازا کشیده شود.

11 روش بیان مؤلف:

من در باره هر اقلیم اصطلاح خود ایشان را بکار خواهم بردو به راه خودشان گفتگو خواهم کرد و از متلکهای خودشان خواهم آورد، تا به زبان و آداب فقیهانشان آشنا شوی! و در جز آن به زبان شام گفتگو می کنم، زیرا که آنجا میهن من است که در آن روئیده ام.
من به روش قاضی ابوالحسین قزوینی مناظرت کنم، زیرا که وی نخستین استادیست که نزد وی بیاموختم. بینی بلاغت ما در سرزمین خاور است! اینان عربی را بهتر از دیگران دانند زیرا که با رنج بدستش می آورند و از استاد می آموزندش، گفتگو به نازی در مصر و مغرب سست و در بطایح زشت است، زیرا که زبان خود ایشان بوده است.
هدف من در این کتاب فهماندن و رسانیدن است نه کشاکش. و بدان که من مسائل آنرا بر فهم عرف و استحسان نهادم چنانکه فقیهان دو باب مکاتب و ایمان را¹. و آن را بر پایه مذهب اهل عراق استوار داشتم زیرا که من در آنجا آموزش دیده ام و آنرا پسندیده ام، و قیاس را در جاهایی که سزاوار بود بکار برده ام. و توفیق از خدا است.

1. نکتة مؤلف مقدس بر فهم همگانی و تشبیه به روش فقیهان در ص 14

نیز گذشت، در ج 387: 22 نیز خواهد آمد.

12- ویژگی های هر سرزمین :

عراق زیباترین سرزمین ها و دل نشین ترین آنها و تیزهوش آفرین تر از همه آنها است¹ دل در آنجا پاک تر و هوش تیزتر خواهد بود ، اگر آمادگی داشته باشد . بهترین سرزمین ها و پرمیوه ترین آنها و پرعلام تر و پر بزرگوار تر و سردسیر تر از همه خاودان است . پرپشم تر و پرابریشم تر و به همان اندازه پردرآمدتر از همه دیلم می باشد . خوش شیر و خوش عسل و خوش نان تر و پرزعفران تر از همه جبال¹ است . و پر محصول ترین و دارای ارزان ترین گوشت و گرانمایه ترین قوم در جهان رحاب است .² و پست ترین قوم و بدریشه ترین آنها در خوزستان [که در آمدش شگفت انگیز است] و شیرین ترین خرماها و فرومایه ترین مردم در کرمانست . پر کوه ترین و پرفانید و برنج و پرمشک ترین و پر کافر ترین آنها سند است . وزیرک ترین مردمان و بازرگانان و پرفسق ترین آنها در فارس است . گرمترین و قحط زده ترین و پر نخل ترین آنها جزیره عرب است . پر برکت ترین نیکوکاران و زاهدان و زیارتگاهها شام است و دارای بیشترین عابد ، قاری ثروتمند و بازرگان و پیشه و روحیوبات مصر است . ترسناک ترین راهها و بهترین اسبها باقومی میان رود در اقوم³ است ، جفاکار ترین ، سخت ترین ، متقلب ترین مردم و گسترده ترین سرزمین و بیشترین شهرها در مغرب است .

عبدالرحمان برادرزاده اصمعی گوید: بر جاحظ در آمدم و گفتم : از شهرها چیزی بر ایسم بگو ! گفت : آری ، در میان ده شهر ، مروت از آن بغداد ، فصاحت از آن کوفه ، صنعت در بصره ، بازرگانی در مصر ، خیانت در ری ، جفاکاری در نیشابور ، بخل در مرو ، خشک طبعی در بلخ ، پیشه وری در سمرقند است ، و به جان خودم

1 - ع: 384 . 2 - ع: 373 . 3 - ع: 136 .

راست گفته است ولی باید افزود : در نیشابور هنرمندان ماهر، در بصره بازار گانی، در مکه فصاحت، و در مرو زیر کی هست. صنعاء خوش آب و هوا است، بیت المقدس خوش ساختمان، صُغُر (زغر) و جرجان و باخیز، دمشق پر نهر، سغد درختستان است. رمله میوه های گوارا و طبرستان باران همیشگی و فرغانه [و ملتان و جرجان] اررانی و مردانگی دارد. جحفه مرکز قاسقان، رقه جایگاه خطر، همدان و تنیس مرکز آزادگان، شام سرزمین نیکان، سمرقند پایگاه بازار گانان، نیشابور شهر بزرگان است.

- 34 فسطاط پر جمعیت ترین شهر است. حوشا بر اهل غُرج بادادگری شاد. اصفهان هوا وزینت آلات و سفال دارد. رسوم شیراز ننگ اسلام است. عدن و «صحار» دالان چین است. چمن و میوه و پرندگان از آن صفایان باشد. بخارا پر ارزش است اگر آب بدو آتش سوری نداشت! بلخ منبع فقه است با گشایش و خوشی. ایلیا برای اهل این دنیا و آن دیگر خوبست. اهل بغداد کوتاه عمرند، برعکس صنعاء و نیشابور، هیچ جا بیشتر و بدخوتر از نیشابور مذکر (اندرر کر) ندارد. آرمندتر از مردم مکه در جایی نیست! بی توان از مردم شهر تبر یافت شود. از مردم بیت المقدس پاکدامن تر نیست. مؤدب تر از مردم هرات و بخارا نیست. هوشمندتر از مردم ری، بزرگوارتر از مردم سگستان بی ارزش تر از مردم عمان و نادان تر از مردم عمان نیست، درست تر از مردم باده و عسکر مکرم نیست، زیباتر از مردم حمص و بخارا و هطال، درشت تر از خوادزم، خوش ریش تر از مردم دیلم، می خواره تر از مردم بعلبک و مصر، فاسق تر از اهل سیراف، گنه کارتر از مردم سگستان و دمشق، ماجراجوتر از مردم سمرقند و شاش، پست تر از مردم مصر، ابله تر از مردم بحرین، احمق تر

از اهل حمص، شایسته‌تر از مردم فسا و ناپلس و دی پس از بغداد، خوش زبان‌تر از مردم بغداد نیست. بدزبان‌تر از مردم صیدا و هرات [در عربی] و فصیح‌تر از زبان مردم خراسان نیست. در عجمی زیباتر از زبان بلخ و چاچ نیست، بدقلق‌تر از مردم بطایح، دل‌بازتر از مردم هبطل، نیکوکارتر از مردم غرَج‌شاد نیست.

اگر کسی بپرسد که: کدام شهرها بهترند؟ باید دید، اگر پرسنده کسی است که نیکی دوجهان را می‌خواهد [با ارزانی و خوشی آب و هوا و میوه‌های گوناگون مانند خرما، گوز، انگور، موز با آب خنک و گشایش زندگانی] گویند: برو به بیت المقدس و هر گاه مخلص و بی‌طمع باشد، گویند: مکه¹ و هر گاه کسی باشد که خواهان ثروت، نعمت، ارزانی و میوه‌است، گویند: آنجا رو که به تو بدهد! [و هر گاه خواهان گردآوری مال دنیا باشد گویند: مصر و عدن یا عمان و اگر میوه و آب می‌جوید، گویند: هر شهر که پایان نامش آن باشد] یا پنج ایالت دمشق [تا هرت، خ، ل] بصره، دی، بخارا، بلخ یا پنج شهر: قساریه، باعینا، خجنده، دینور، نوقان [با نیاس، خ، ل] یا پنج بخش: سغد چغانیان نهادند، جزیره ابن عمر، شاپود. هر کدام را خواهی برگزین! اینها بند نزهتگاه‌های اسلام.

اندلس را نیز گویند که بهشت است. معروفست [و خردمندان گویند] که بهشت دنیا چهار جا است: غوطه دمشق رود ابله، باغ [زمین]

1 - در حاشیه نسخه‌ای که چاپ لیدن با آن تصحیح شده چنین آمده است که: این سخن با آنچه در صفحه پیشین گذشت که: «آزمندتر از مردم مکه نشده تناقض دارد، و شاید که آن دروغ باشد، مگر آنکه حکم بر اشخاص و زمانهای گوناگون باشد».

سغد، درهٔ بوان، هر کس بازرگانی خواهد، به عدن و عمان یا به مصر برود.
 [هر کدام را خواهی بر گزین که اینها بند بهشت دنیا. و اگر امنیت و
 داد بخواهی، گویند: به بخادا، غرچ الشاد، صعه، قرطبه برو!]
 البته اگر من از بدی مردمان شهری سخن گفته‌ام، اهل دانش و
 ادب، بویژه فقیهان از آن مستثنایند، زیرا که من فضیلت واقعی را در ایشان
 می‌دانم.

بدان که هر شهر که در نامش (ص) باشد مردمش احمقند!، اگر
 بصره! و هر گاه دو (ص) در آن باشد مانند مصیبه و مصر^۱ پس پناه بر
 خدا! 1

هر شهری که هنگام نسبت دادن کسی بدو، به پایانش «ز» افزوده
 گردد، مردمش زیر کند، مانند دازی، مردزی، سگری [تبریزی] و هر شهری
 که در پایان نامش آن باشد دارای خاصیتی یا نیکوری است همچون
 گرگان، موقان، ارجان. هر شهر که سخت سرما باشد، مردمی پر گوشت
 و چاق و خوشگل و پر ریش دارد چون فرغانه، خوارزم [و اندلس] ادینه. هر شهر
 که بر دریا، یا رودخانه بود، زن‌بارگی و بیجه‌بازی در آن بسیار بود، چون
 سیراف، بخادا، عدن. هر شهر که رودخانه بسیار دارد، مردمش ماجراجو و
 سرکش باشند، چون دمشق، سمرقند، صلیق. هر شهر که بزرگ و گشاد بود
 زندگی در آن دشوار است بجز بلخ. بدانکه بغداد در گذشته | هنگام
 قدرت خلیفگان [بزرگ بود و اکنون به ویرانی گراییده، زیبایی از آن
 رفته، و مرا خوش نیامده است. و هر گاه من آنرا ستوده‌ام برای تعارف
 بوده است. فسطاط مصر امروز همانند بغداد کهن است، من در کشور

1 - در حاشیهٔ همان نسخه چنین بوده است: و چون احمد بن ابوالاحمد هاشمی این کتاب

بخواند گفت: سپاس مر خدا را که بین رخسار او صادر نگردد

اسلام [امروز] شهری از آن فراخ تر نمی شناسم . اما سرزمین خاوران، پس ستم و فساد در آن بسیار شده است ولی از جای دیگر بهتر است. اقلیم عجم برای مردمانی پائین تر خوب نیست . [مگر مرد که خرمی عراق را دارد . پس هر چه خواهی در باره آن بگو] اگر دمه آب داشت ، بی استثنا بهترین شهر اسلام می بود، زیرا که زیبا و خوش است قدس و غور ، مرز بودن ، دریا [کوه ، دشت] همه را دارد با هوای معتدل و میوه های خوشمزه و مردمی بلند نظر، جز اینکه در میان ایشان نادانان هم هستند. خزانه مصر و بارانداز دو دریا است [خلاصه بهترین شهرها آنجا است که دست در آن جا باز تر باشد، هر چند که دیهی باشد] ❖

37 13 - مذہبها و ذمیان :

۱- آئین: بدانکه مذہبهای امروزی اسلام که بالا و پائین و دسته بندی و مبلغان داشته باشند بیست و هشت مذہبند؛ چهار در فقه ، چهار در کلام ، چهار در فقه و کلام ، چهار مذہب پڑمرده ، چهار اهل حدیث ، چهار مذہب که جای چهار دیگر را گرفته اند ، و چهار مذہب روستائیان:

(۲) مذہبهای فقهی: 1- حنفی 1 . 2- مالکی 3 - شفعوی 4- داودی.

1 - در پانوشت جع : 42 از نسخه C خطی یادداشتی نقل شده که چون مناسب اینجا بود نقل شد: [مشهور از ابوحنیفه آنست که در علم کلام وارد نمی شد و من بزرگان این عصر ، مانند ابوبکر جصاص و ابوبکر بن فضل و اسماعیلی و صعوانی و عقیلی را دیدم و از ابوالحسین قزوینی شنیدم که می گفت : ابوحنیفه بی گمان مرجی بوده و بیشتر متکلمان پیرو او معتزلی بوده اند . ولی با این همه نمی توان گفت که: او دارای مذہب «فقهی - کلامی» بوده است. بلکه باید گفت که پیروان او به کلام نیز گراییدند]. مؤلف مقدسی در جع 127 نیز دفاعیه ای مفصل از مذہب واره حنفی دارد.

ب) مذہب‌های کلامی : 5 - معتزلیان 6 - نجاریان 7 - کلابیان 8 - سالمیان.

ج) چهارفقه - کلامی : 9 - شیعه 10 - خارجیان 11 - کرامیان 12 - باطنیان .

د) چهار مذہب اہل حدیث : 13 - حنبلیان 14 - راہویان 15 - اوزاعیان 16 - مندریان.

ه) مذہب‌های پژمرده 17 - عطائیان 18 - ثوریان 19 - اباضیان 20 - طاقیان .

و) مذہب‌های روستائی : 21 - زعفرانیان 22 - خرم دینان 23 - ایضیان 24 - سرخسیان.

ز) چهار مذہب که جای چهار دیگر را گرفته اند : 25 - اشعریان 26 - باطنیان جای قرمطیان 27 - معتزلیان جای قدریان 28 - شیعیان جای زیدیان 29 - جهمیان جای نجاریان 1 .

این‌ها ایند مذہب‌هایی که امروزه کاربرد دارند، که خود به گروه‌های بی‌شمار بخش شده‌اند.

مذہب‌های یاد شده به لقب‌هایی نیز بخش می‌شوند ولی از آنچه شمرده بیشتر نمی‌شوند و دانشمندان همین‌ها را می‌شناسند: آ) چهار لقب معمه ولی ب) چهار لقب ستوده . ج) چهار لقب انکاری . د) چهار لقب تفسیر

1 - چنانکه دیده می‌شود ، این‌ها در عنوانش « چهار » ، « چهار » ، « چهار » یاد شده است ، ولی در متن پنج فرقه دیده می‌شود، که جای پنج دیگر را گرفته‌اند. و از این دو مجموع مذہب‌ها در بالا 28 مذہب نامبر شده و در پانزده به 29 رسیده است.

- پذیر . ه) چهار لقب اهل حدیث (و) چهار لقب بایک معنی .
 ز) چهار لقب که مردم فهمیده آنها را باز شناسند .
 آ) چهار لقب معمولی : 1) رافضیان 2) جبریان 3) مرجیان
 4) شکاکان .
 ب) چهار لقب ستوده : 5) اهل سنت و جماعت 6) اهل عدل
 و توحید . 7) مؤمنان 8) اصحاب هدایت .
 ج) چهار لقب انکاری : 9) کلابیه که منکر جبرند 10) حنبلیان
 که منکر نصب هستند 11) منکران صفات که تشبیه 1 را انکار کنند .
 12) مثبتان صفات که تعطیل 2 را انکار نمایند .

1 و 2 - « تشبیه » و « تعطیل » دو واژه ناسزا گونه است که سنیان و گنوسیستها به یکدیگر می داده اند . مردم هند و ایرانی شرق دجله تا سند ، اسلام را به صورت « توحید اشراقی » که مناسب مذهب آبا و اجداد ایشان بود پذیرفته بودند . سامیان غرب فرات تا مدیترانه ، آنرا به صورت « توحید عددی » توراتی ، که مناسب ایده تولژی پدرانشان بود پذیرفته بودند . شرقیان گنوسیست ، انسان را مرکب از دو جزء مساوی خیر و شر و در نتیجه او را در برابر دو سلسله جبری علل خیر و شر ، مختار می دانستند غریبان سنی به عکس رفته ، انسان را مخلوق مجبور خدای فعال مایشاء می دانستند ، از این روی سنیان گنوسیستها را « معطل » می نامیدند یعنی ایشان خدا را نا فعال و انسان را فعال می شمردند ، اما گنوسیستها این تهمت را نپذیرفته ، خود را « اهل عدل و توحید » و « منزّه » می نامیدند یعنی خدا را منزّه از ماده و واحد مطلق (توحید اشراقی) می شمردند و در مقابل آن ، سنیان را « مشبه » « مجسم » « جبری » می نامیدند یعنی ایشان خدا را شبیه آدمی جسمانی و جبار و مکار می شمردند . سنیان نیز خود را از این تهمت مبرا دانسته ، خود را « اهل حدیث و تعبد » می نامیدند که خدا را « قادر متعال » و « فعال مایرید » می دانستند . چنانکه پیدا است هم اتهامات دو طرف و هم دفاعیات ایشان تا حدودی با واقع نزدیک میباشد .

د) چهار لقب که چند گونه تفسیر می‌تواند شد: 13) جبری گری؛ نزد کترامیان؛ توانائی را با کردار جفت دانستن است (پس لقبی ستوده باشد) و نزد معتزلیان بدی را به خدا نسبت دادن³⁸ و همه کارها را مخلوق خدا شمردن است (پس لقبی ناستوده می‌باشد). 14) مرجی¹ نزد اهل حدیث کسی باشد که کردار را پس از باور بنهد (پس ستوده است) و نزد کترامیان کسی است که منکر وجوب کار اندامی بُود، و نزد مأمونیان کسی باشد که درباره مرتکب کبیره سکوت کند و منزات بین المنزلتین را نشناسد (پس ناستوده است) 15) شکاک اهل کلام به کسی می‌گفتند که درباره قرآن سکوت کند، و نزد کترامیان کسی باشد که در ایمان استثنا نهد [و نزد شیعه کسی است که خلافت علی را پس از سه دیگر نهد، و نزد زیدیان کسی است که خلافت زید

1- کنوسیستهای هند و ایرانی که در صفحه پیشین شناختیم به پیروی از ایده تولژی پدران خویش «حق الله» را از «حق الناس» جدا می‌کردند: الف) ایشان «حق الله» را تنها در شناخت خدا و ایمان به او دانسته آنرا «پندار نیک» می‌شمردند، ب) «گفتار نیک»، را در حد وسط نهاده گاه در «حق الله» و گاه در «حق الناس» بکار می‌بردند. ج) «کردار نیک» را منحصر به «حق الناس» دانسته. «کار اندامی» را در «حق الله» بی‌اثر می‌دانستند، پس گناه کبیره یعنی کار اندامی خلاف دستور موجب تکفیر نمی‌دانسته، عبادتهای اندامی را نیز موجب خستبودی خدا ندانسته آنرا عملی جاهلانه و منافی «تنزیه خدا» می‌دانستند. «حیبه» که مقدس در 407 و 415 از ایشان یاد کرده نیز از همین مخالفان کار اندامی در حق الله می‌باشند برخی از سران عرب نیز که در ایران دور از مرزین خلافت مانده بودند می‌خواستند در جنگهای علی و معاویه و دیگر سران عرب بی‌طرف بمانند، این فلسفه ایرانی را گرفته به آیت 9: 108 قرآن جسمانیته «ارجاء» = مرجی گری، را شمار خویش ساختند. گاهی نیز خود را «کفیه» یا اهل کف، به معنی خودداری کننده و بی‌طرف، می‌نامیدند. پانویست من در ج 293 دیده شود.

را انکار کند که آنرا اصل شمرند و نزد دیگران کسی است که خلافت بوبکر و عمر را انکار کند [16 . (رافضی نزد شیعه کسی است که خلافت علی را به عقب اندازد . و جزایشان به کسی گویند که خلافت عمرین (بوبکر و عمر) را نفی کند.

و- چهار لقب که يك معنى دارند: 17 (زعفرانیان 18) واقفیان 19 (شکاکان 20) رستاقیان 1 .

ه- چهار لقب که به اهل حدیث داده شده است: 21 (حشویان 22) شکاکان 23 (ناصبیان 24) مجتبران.

ز- چهار نسبت که دانشمندان آنها را از یکدیگر باز شناسند : 25 (اهل حدیث ، از شفیوی 26) ثوری از حنفی و 27 (نجادی از جهمی و 28) قدری از معتزلی .

بدانکه مذهبهای مسلمانان از چهار ریشه برخاسته است : شیعه، خارجیان ، مرجیان ، معتزلیان . ریشه اختلاف ایشان در کشتن عثمان بود، که جدایشان کرد و تا برون آمدن مهدی جدا خواهند ماند.

مرجی گری در اینجا سکوت کردن بر مرتکبان کبیره است، و از اهل رأی و اهل حدیث هر دو دز آن هستند . معتزله می گویند: استنباط هر مجتهد در فروع درست است ، و به این استدلال کنند که : روزی یاران پیغمبر در تعیین سمت قبله اختلاف کردند و هر کدام به سویی نماز گزاردند و او به کسانی که اشتباه کرده بودند دستور اعاده نماز

1 - گویا مؤلف مقدسی این چهار لقب را در معنى واقفی ، شكاک يعنى

سکوت کننده و خموش مانده و غیر قاطع در اظهار نظر فلسفی خلاصه می کند . وی در ج 2، 395 نیز به سکوت ایشان در مسأله خلق قرآن اشارت خواهد کرد.

نداد و آنرا درست دانست. و این سخن مرا خوش آیند است¹ نبینی که یاران پیغمبر اختلاف می داشتند و او اختلافشان را رحمت خواند و گفت از هر کدام پیروی کنید رسته اید. سفیان بن عیینه گفته است: خدا کسی را به سبب اختلاف علما عذاب نخواهد کرد. نبینی که هر گاه قاضی در مسأله ای اجتهاد¹ کند، دیگری حق باطل کردن آنرا ندارد، هر چند که نزد وی نادرست باشد؟ گروهی² از کرامیان گویند: هر مجتهد در اصول و فروع هر دو بر حق است، مگر زندق باشد. صاحبان این سخن که گروهی از مرجیانند چنین استدلال کنند که پیغمبر گفته است: امت من بر هفتاد و سه گروه تقسیم شوند هفتاد و دو گروه بهشتی باشند و یک گروه دوزخی. دیگر پیشوایان گویند: جز یک فرقه موافق حق رستگار نیست و به خبر دیگر استدلال کنند که گفته است: هفتاد و دو گروه در دوزخ و یک گروه بهشتی باشند، و این مشهورتر است ولی سند نخستین خبر درست تر بود و خدا دانای تر است. اگر خبر اول درست باشد آن

1 - درباره اجتهاد باید بهاد داشت که: ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر بودن قوانین پیش از اسلام عقیدت یهود بود، که تورات را نیز قدیم می شمردند. (عبدالجمار معتزلی، شرح الاصول الخمسه: 576 و کراچکی شیمی، 449. کنز الفوائد ج سنکی تهران ص 102 و ابن میمون یهودی، 602. دلالة الحائرين ج استانبول ص 416) هندیان و یونانیان و ایرانیان قوانین را قابل نسخ و تغییر می شمردند (بیرونی، 440 ماللهند: 80-81) این دو نظریه که در قرن دوم هجری در بغداد به صورت نزاع بر سر «حدوث و قدم قرآن» و نیز قابل تغییر بودن قوانین حق الناس ظاهر شد. گنوسیستها روایت «حلال محمد حلال الی یوم القیامة» را منحصر به «حق الله» دانسته و «حق الناس» را نفی پذیر می شمردند. سنیان به عکس رفته، هر دو را ابدی و ازلی می شمردند. گنوسیستهای نرم تر پس از عقب نشینی زیر فشار خلفا تغییر قوانین را به صورت «اجتهاد» مطرح کردند. شاید مقدسی مؤلف کتاب تحت تاثیر تمدن ایرانی مادرش این نظر مرجی-معتزلی-تسامل در حقوق را پذیرفته باشد

گروه همان باطنیان باشند و اگر دو مین درست باشد پس باز اکثریت رستگارانند و من سواد اعظم اکثریت را در چهار مذهب و اره می بینم : پیروان ابوحنیفه در خاور ، پیروان مالک در باختر و شافعی در چاچ¹ و حومه نیشابور و اصحاب حدیث در شام و اقور² و رحاب³ و بقیه سر زمین ها آمیخته اند و من ایشان را در هر اقلیم در این کتاب معین کرده ام .

II - قرائتها:

خوانندگان امروزی قرآن چهار گروهند :

(آ) حرف خوانان حجاز که پیروان یکی از چهاراند : 1- نافع

2- ابن کثیر 3- شبیه 4- ابو جعفر .

(ب) حرف خوانان عراق که پیرو چهار دیگر باشند : 5- عاصم

6- حمزه 7- کسائی 8- ابو عمر .

(ج) قرائت اهل شام از 9- عبدالله بن عامر .

(د) حرف خوانان ویژه نیز چهاراند : 10- قرائت یعقوب حضرمی

11- اختیار ابو عبید 4 12- اختیار ابو حاتم 13- قرائت اعمش ، بیشتر

پیشوایان همه اینها را درست می دانند .

من در میان مذهبها ابوحنیفه را برگزیده ام بیاد گارهایی که از عراق

دارم و از حروف، قرائت ابو عمران عبدالله بن عامر یحصی را به سبب

مطالبی که در اقلیم اقور یاد خواهم کرد⁵.

1 - متن : شاش . برای تقسیم جغرافیائی این چهار مذهب واره ، ن، ك

درسهائی درباره اسلام . گلدزیهر . پانوشت منزوی : 135-136 .

2 - ن . ك : ع : 136 3 - ن . ك : ع : 373

4 - ن . ك . نولدكه . تاریخ قرآن 293 (دخویه) . 5- ع 142-144 .

||- استثناءها: بدانکہ مردم در چہار مسألہ از فتوای بوحنیفہ

روگردانیدہ اند؛ نماز دو عید مگر مردم زبید و پیدار، و زکات اسب، و روبہ قبلہ کشیدن بیمار ہنگام مرگ [چنانکہ در قبر] [و تکبیر گوئی پیش نماز ہنگامی کہ آہنگ قد قامت الصلاة را از مؤذن بشنود] و ☆ قربانی 40 کردن بہ طور مرتب بہ استثنای مردم بخاراوری.

پیروان مالک از این چہار فتوای اورو گردانیدند: پیشی گرفتن مأموم بر امام در نماز، مگر در مغرب و روز جمعہ در مصر و نماز مردگان در شام، و نیز خوردن گوشت سگ مگر در دوشہر از کشور مغرب کہ علناً خریدہ می شود و مصر بہا در آتش می اندازند و در پنهان روغن گیری می کنند، و نیز در پایان دادن نماز بایک سلام مگر در برخی شہرہای مغرب، و در کوتاہ آمدن در تسبیح و رکوع و سجود مگر جہال.

پیروان شافعی نیز در چہار چیز از وی عدول کردہ اند: بلند گفتن بسم اللہ مگر مردم مشرق در مسجدہای پیروانش. و در قنوت نماز صبح و ہمراہ ساختن نیت ہنگام تکبیرہ الاحرام، و در ترک قنوت نماز وتر در غیر نیمہ دوم رمضان، مگر در شہر نسا.

پیروان داود نیز در چہار مسألہ از وی روگردانیدہ اند: ازدواج بابیش از چہار زن¹ و واگذاری نیم ارث بہ دودختر، و در جایز نبودن نماز ہم سایہ مسجد مگر در مسجد، و در مسألہ عول.

پیروان اصحاب حدیث نیز در چہار مسألہ از ایشان عدول کردہ اند: متعہ الحج و مسح بر عمامہ و تیمم بارمل، و شکستہ شدن وضو با خندہ فہقہ. ولی در ہریک از آنها یک پیشوا با ایشان ہم نظر است: ابوحنیفہ در خندہ، شیعہ در متعہ [زنان]، شافعی در تیمم. کرامیان در مسح بر عمامہ.

1 - قرآن 4 : 3 و تفسیر طبری 4 : 148 : 10.

مردم از چهار فتوای شیعی نیز دوری می کنند: متعه ، سه طلاق
یکجا گفتن ، مسح بر پاها ، حبله¹ کردن در اذان .

و نیز از چهار فتوای کرامیان عدول کرده اند : تسامح در نیت هر
نماز ، برگزاری نماز بر پشت چارپا ، روزه دار ماندن پس از نادانسته
خوردن ، درست بودن نماز صبح هر چند آفتاب در میانه بر آید. [و جواز
نماز جمعه با کم تر از چهل تن].

عوام الناس نیز در چهار فتوا با همه [مذاهبها که یاد کردیم] مخالفت
کرده اند : تکبیر در آیام تشریق (در حج) ☆ و پیش از نماز عید نماز گزاردن
وبه منا وارد نشدن پیش از ظهر آخرین روز حج و پاها را سه بار شستن
در وضو .

41

IV- ویژگی مردمی هر مذهب واره : کمتر دیده ام که فقیهان حنفی از
چهار خصلت دور باشند: ریاست باشایستگی و پاس و ترس و پرهیزکاری ،
و پیروان مالک را از چهار صفت : سختی ، کودنی دین داری و سنت
پرستی . شافعی را از چهار دیگر : دقت نظر ، شرارت ، مردانگی ،
حماقت. و پیروان داود را نیز از چهار : تکبر ، تندی ، سخن سرائی ، رفاه.
و معتزلیان را از چهار : نرمش ، دانائی ، فسق ، نیشخند. و شیعه را از
چهار : کینه ، فتنه گری ، ثروت ، آوازه. و اصحاب حدیث را از چهار:
نیرومندی ، بلند همتی ، دهش ، چیرگی . و کرامیان را از چهار: پرهیز
کاری ، تعصب ، پستی ، گدائی . و ادیبان را از چهار : سبکی ، خود

1 - افزودن جمله «حی علی خیر العمل» در اذان و اقامه نمازها ع 238

چنانکه «همله کردن» افزودن جمله «هو العلی» است که آن نیز از ویژگی های گنوسیمتها
بوده است ← ع 481.

پسندی، کاربری، خود آرائی، وقاریان را از چهار : آزمندی، همجنس گرائی : ریاکاری، شهرت طلبی .

۷- ذمیان : امادین هائی که ذمت پذیر هستند چهار باشند: یهود، نصارا مجوس، صابیان . من در گزارش هر جایگاه، اکثریت داشتن هر يك و نیکی و بدیهای ایشان را بی تعصب و جانبداری یاد خواهم نمود.
اما سامریان : پس بخشی از یهودند، نبینی که پیغمبر ایشان موسی است؟¹

[اما بت پرستان سند پس اهل ذمه نباشند، نبینی که جزیه از ایشان نگیرند؟ اما مجوس، پس به گفته عمر است که : ایشان رامانند اهل کتاب بشمار آورید!

و اینکه من برخی از مذهب واره ها را با دو لقب ستوده و ناستوده یاد کردم نه برای ستایش یا نکوهش بوده، بلکه برای بیان آنچه درباره آنان می گویند بوده است . پس کسی که در این کتاب می نگرد باید هوشیار بتود و دقت کند تا خواست مرا دریابد و گرنه بر من اعتراض خواهد نمود.]

۷- چهار بجای هفت : هر گاه گفته شود که بسیاری از آنچه تو گفته ئی نادرست است و بر خلاف آنست که مردم می دانند، تو در دسته بندیهای اصول رارعايت نکرده ای و چهار را بجای هفت نهاده ای! مامی دانیم که خدا آسمانها و زمینها را هفت در هفت ساخته، شبانه روز را هفت، هفت، ارزاق را هفت نهاده است، قرآن بر هفت حرف فرود آمده، سجده گاه هفت است. و سخنانی گفته آید که ناچار از پاسخ گوئی

1 - در جع در اینجا پانوشتی درباره ارزش «فقه» - کلامی، و حنیفه هست که چون مناسب ص 50 بود به پانوشت آنجا برده شد. و تعریف سامریان اندکی جا بجا شد.

42 باشیم، پس می گویم: من نگفتم [☆] همه فرقه های اسلام بلکه گفتم: مذہبهای موجود امروزین، و پنداشت چیزی برخلاف آنچه من گفته ام مست می باشد، و درست تر همانست که من گفتم .

اما چهار بخشی نمودن بندها ، هر چند که در اینجا به خواست من بوده است ولی در اصول نیز همانند بسیار دارد ، مگر نبینی : کتابها چهارند ، انسان از چهار طبع آفریده شده [ابراهیم چهار پرندہ راپاره پاره بر چهار کوه نهاد¹] فصل های سال چهارند ، رودخانه های [جنوبی و کوه ها] چهارند ، [ملحمه ها چهار چهاراند ، چهار شهر از بهشتند] ، کعبه چهار گوشه دارد ، ماههای حرام چهارند ، [شب بر چهار بخش است ، عناصر و بادها چهارند ، رکن های اسلام پسر از ایمان چهارند وضو چهار کار دارد ، گواهی بر زنا، به چهار تن تواند بود ، سلام جز در چهار جایز نبود ، مسلمان بیش از چهار همسج نتواند داشت، چهار بهشت در جهان هست، تکبیر بر جنازه چهار است، خلیفگان راشد چهار بودند، چهار چیز بر چهار گروه فریضت است] ابوبکر احمد ابن عبدان در اهواز برایم نقل کرد که محمد بن معاویه انصاری از اسماعیل بن صبیح از سفیان [☆] حریری از عبدالمؤمن از زکریا ابویحیی از اصبع بن نباته² نقل کرده که علی (ع) را شنیدم گفت: ربع قرآن در باره ما و ربع آن در باره دشمن ما و ربعی در سیرت و امثال و ربع چهارم در احکام و فرضها فرود آمده است . اینها نیز اصولی هستند که انکار پذیر نیستند.

14 - راهاکه باز دید کرده ام:

بدانکه گروهی از دانشمندان و وزیران در این موضوع تالیفها

1 - قرآن : 2 : 260.

2 - ابن قتیبة . المعارف 301 : 3 ، لنتنامه الف : 2722.

کرده‌اند ، که هر چند گوناگون است و [نقشه‌های کشیده دارند] ولی بیشتر آنها بلکه همگی آنها شنیده‌های ایشان است ، ولی من ، اقلیمی نماند مگر بد آنجا شدم و کوچک‌ترین راه‌ها را نیز شناختم ، با این همه از پرسش و بررسی غایبانه [و جستجو در کتابها و کتابخانه‌ها و عرضه کردن به پیشوایان] کوتاهی نکردم . پس این کتاب من از سه جا بیرون آمد؛ نخست [که بیشتر بود] از آنها که دیدم . دوم: آنچه از دوستان شنیدم سوم: آنچه در کتابهای پیشینیان و جز آن در این باره یافتم . پس گنجینه شاهی نماند مگر آنرا شناختم ، با گروه‌های زاهدان در آمیختم ، با اندرزگران شهرها گفتگوها کردم ، تا آنچه خواستم در این باره بدست آوردم . در این راه به سی و شش نام خوانده شدم مانند : مقدسی ، فلسطینی ، مصری ، مغربی ، خراسانی ، سلمی [مسلمی . خ ل] ، مقری فقیه [فرائضی ، شیخ] صوفی ، ولی ، عابد ، زاهد ، سیاح ، وراق ، مجلد ، تاجر ، مذکر ، امام ، مؤذن ، خطیب ، غریب ، عراقی ، بغدادی شامی ، حنیفی ، متوذب ، کری ، متفقه ، متعلم ، فرائضی ، استاد . دانشمند ، شیخ ، نشاسته ، راکب رسول . و این از گوناگونی شهرها بود که بدان‌ها گذشتم و بسیاری جاها که بدان شدم . از آنچه به مسافران رسد چیزی نماند مگر از آن نصیبی بر گرفتم ، بجز غدائی و ارتکاب گناه کبیره . پس فقه آموختم ، ادب گرفتم ، زاهد و عابد شدم ، فقه را آموزاندم و ادب دادم . بر منبرها خطبه خواندم . به گلدسته‌ها اذان گفتم در مسجدها پیش‌نمازی کردم ، در انجمن‌ها اندرز گری نمودم ، به آموزشگاه‌ها رفتم ، در محفل‌ها دعوت کردم ، در مجلسها سخن گفتم ، با صوفیان آشنا ، با خانقاه نشینان تربدها ، با دربانان حلوها خوردم . چه شبها که از مسجدها رانده شدم و چه بیابانها که در نور دیدم و در صحراها

سرگردان گشتم ، گهی پرهیز کار شدم و گاه حرام عینی خوردم ، با عابدان کوه لبنان¹ همراهی کرده ، باشاهان نیز در آمیختم ، گهی برده دار شدم و گاه زنبیل بر سر نهاده روان بودم ، چندبار نزدیک بود غرق شوم ، بارها راه بر کاروانمان زده شد ، قاضیان و بزرگان را خدمت گزاردم ، باشاهان و وزیران گفتگو کردم ، در راه با فاسقان رفتم ، کالا در بازارها فروختم ، به زندانها افتادم ! و به اتهام جاسوسی گرفتار آمدم . جنگ رومیان را در کشتیها و زدن ناقوسهارا در شبها دیدم . سه مزد قرآنها صحافی کردم ، آب را بیهای گران خریدم ، اسب و قاطر سوار شدم ، در باد گرم و کولاک برف راه پیمودم ، دربار گاه شاهان میان بزرگان نشستم ، در محله جولاهان میان نادانان لولیدم ، بلند پایگی و سروری یافتم ، توطئهها برای کشتم چیده شد ، حج کردم و در آنجا مجاور شدم ، به جنگ رفتم ، مرزبانی کردم ، از سقایت مکه سویق نوشیدم ، نان و جلبان را در سبوق و از مهمانسرای ابراهیم خلیل خوردم از جمیز فراوان عسقلان بر خوردار شدم . خلعتهای شاهان پوشیدم ، صلهها دریافت

1 - پارسائی مردم صومعه نشین کوههای لبنان در خاور میانه شهرت داشت ، و چون ایشان در گنوسیزم با عرفای ایران شرکت می داشته اند گهگاه در تاریخ به وجود رابطه میان ایشان برخورد می شود ، هنوز نیز بخشی از کوههای لبنان «جبال کسروان» شناخته میشود که معرب «خسروان» است و جایگاه فرقه «خسروانی» بوده که نام ایشان در کتابهای فلسفه اشراقی ایران از سهروردی م 587 تا ملاحادی سبزواری م 1289 یاد شده است . برای آگاهی بیشتر از روابط گنوسیستهای خسروانی لبنان با عرفای ایران ، ن . ک : «الحقایق الراهنة فی المائة الثامنة» : 192 ج بیروت ، و «روزبهان نامه» چ دانش پژوه . تهران 1347 خ ص 28 مقدمه ، ص 27 و 203 . همچنین روابط سربداران با شهید اول مؤلف «لمعة دمشقیة» و روابط صفویان با علمای جبل عامل باید بررسی شود .

کردم ، بارها بی‌نوا و برهنه شدم.

بزرگان بامن مکاتبه داشتند ، اشراف به‌من اعتراض‌ها کردند ، اوقاف بمن عرضه می‌شد ، برای احمق‌ها سر فرو آوردم ، به بدعت گذاری منسوب شدم ، به آزمندی متهم گشتم ، امیران و قاضیان مرا به امانت‌داری می‌نهادند * به وصایت و کالت منصوب می‌شدم ، 45 طراران را امتحان کردم [و گرفتار ایشان شدم ، بارها باربری دریائی کردم] دولتهای عیاران را دیدم ، فرومایگان به دنبال می‌آمدند ، حسودان بامن عناد می‌ورزیدند ، نزد سلاطین از من سعایت می‌شد. به گرمابه‌های طبریه 1 و دژهای فارس در شدم روز فواره 2 و جشن بر باره 3 و چاه بضاعه 4 و قصر یعقوب 5 و آبادیهایش را [مهرگان و سده و نوروز در عدن و جشن مار سرجه را] دیدم و مانند اینها بسیار است ، این را یاد کردم تا ببیننده این کتاب بداند که من آنرا به گزافه نساخته‌ام و به پوچ نیاراسته‌ام ، تا آنرا از دیگران جدا داند ، چه بسیار فرق است میان کسی که رنج این همه راه‌بیمائی را کشیده و کسی که کتابش را در راحتی و از راه شنیدن پر کرده باشد . این سفرها بیش از ده هزار درم برای من هزینه برداشت ، غیر زیانهای مذهبی که تحمل کردم ، هیچ مجبور مذهبی نبود مگر بکار بستن ، بر پا مسح کشیدم 8 بامدهامتان 7 بمار گزاردم 8 پیش از زوال شهری را ترك کردم . فریضه را سوار بر چارپا و با جامه کثیف برخواندم . تسبیح رکوع و سجود را رها کردم ، سجده سهو را پیش

1 - 3:161ع - 2 - یا قوت 3 ، 921 3 - تر ساد و شهزاد می شهیدان

که مسیحیان از سده 7 تا کنون روز 4 دسامبر برایش جشن می‌گیرند (منجد).

4 - چاهی است مرینی ساعده را که مجزه‌ای بدان نسبت داده شده است

(یا قوت 1 : 658) . 5 - 10:151ع - 6 - بر ابر مذهب شیمه

7 - قرآن 55 : 84 8 - بر ابر مذهب جنجی

از سلام نماز آوردم ، نمازها را باهم جمع کردم ، در سفر غیر عبادتی نماز [وروزه] . بشکستم . ولی من هیچگاه از نظر همگی فقیهان [ملت] دور نشدم ، هیچ نماز ابداً از وقت ننهادم . هرگاه در جاده ای که می رفتیم باشهری ده فرسنگ یا کمتر فاصله می بود ، کاروان خود را رها کرده ، به دیدار آن شهر می رفتم و چه بسا کسانی را برای همراهی اجیر می گرفتم و شبانه به آنجا می شتافتم ، تا بتوانم با صرف [عمر] مال و کوشش خود را به یاران بازرسانم * .

46 15 - بارگاه هائی که مشکو کند :

بدان که در کشور اسلام جاها و بارگاه هائی هست که نسبتش درست نیست و مورد اتفاق نظر نباشد . پس شایسته بود که این باب را برایش بسازم تا نادریستی آنها ، که در جای شان یاد کرده ام ، آشکار شود : در کارون گنبدی هست بطرف گردنه ، مجوسان پندارند که میانه جهان 1 است و جشنی سالانه دارد .

در بیرون ینبع بسوی دریا ، بارگاهی هست که گویند : زبان زمین بوده ، آنگاه که گفته است : اُتیناطائین (قرآن 41 : 11) .
در جنبش 2 جایی است که گویند جای سلسله داود است و بینات در آنجا بوده است .

برخی گویند ! قبر آدم نزدیک گلدسته مسجد خیف (در منا) است و دیگران گویند : نزدیک قبر ابراهیم و برخی گویند در دند است و نیز گویند در تیه است . مردی در ایلیا می گفت : بخواب دیده است که در پشت کوه زینا بوده است .

اهل کتاب گویند قبر داود در کوه صهیون است .

1 - ع 445 : 13 . 2 - ع 163 : 13 .

گروهی گویند: مداین لوط در میان کرمان و خراسان بوده.
 گروهی گویند که: آتش ابراهیم در جرمق بوده است.
 برخی گویند: دکه‌ای که در غری¹ هست قبر نوح است، و قبر
 علی در محراب مسجد کوفه باشد. و دیگران گویند: نزدیک گلدسنه
 کج قرار دارد.

گروهی گویند: قبر فاطمه نزد پیغمبر است در همان حجره،
 دیگران گویند: در بقیع باشد.

بیرون مرو بسوی سرخس رباطی است و در آن قبری کوچک
 است که گویند سر حسین بن علی در آن جا است.²
 در فرغانه مدعی قبر ایوب در آنجا هستند.

بر کله کوه سینا زیتونی هست و گویند: ذبتونه لاشرفیه و لاغریفه.
 قرآن: نو 24: 35 همان است. زیتونی دیگر بر کوه زینا هست که در
 باره آن نیز همین را گویند.

1- غری نام باستانی جائه است که امروز شهر نجف در 84 ک جنوب کرمان
 و 67 ک جنوب غری حله است.

2- چنانکه خواهد آمد در جع 11,333 نیز از زیارتگاه داس الحسین
 سرخس یاد شده است و چنانکه می دانیم در چندین جا در حلب و دمشق و قاهره
 هنوز نیز زیارتگاه داس الحسین بر جا است که گویا بنای پادبودی برای حادثه
 خونین عاشورای کرمان بوده و کم کم نام فرس محدود گرفته است این گونه بنامی
 یاد بود در ایران بسیار می بوده است مانند مزاد علی بن ابی طالب در هرات، مراد
 ابولولو در کاشان، طملان مسلم در مزدوران سرخس و ایوان ابراهیم در بلوچستان
 در جع 4:333 یاد شده است.

برخی گویند: سنگ موسی (قرآن 2: 60) در شیروانست و دریای او (قرآن 2: 50) دریاچه خزر است و قریه اش (قرآن 18: 77) باجروان است و موسی جوان را (قرآن 28: 15) در قریه خزدان کشته است.

گروهی گویند: سد یا جوج و مأجوج¹ (قرآن 18: 94) در پشت اندلس است و برخی گویند در راه خزران است و یا جوج و مأجوج خود قوم خزر باشند.

از ابو علی حسن بن ابوبکر بنا² شنیدم که می گفت قبر یوسف دکه ای بود که می گفتند گور برخی از اسباط بوده است. تا آنکه کسی از خراسان بدانجا آمده گفت: من خوابنماشده ام که: بیایم به بیت المقدس و به مردم بگویم که: آن دکه گور یوسف صدیق است! پس سلطان به پدر من دستور تحقیق داد، پس من نیز باوی بیرون شدم و کار گران به کندن آغازیدند تا به چوب عجل³ رسیدند که خورده و پوک شده بود، و من مدت ها تکه های آن را به دست پیر زنان می دیدم که برای شفای مردمی بردند.

1- ن.ك، جع: 362.

2- خاندان بنا خویشان مادری مؤلف مقدسی کتابند جع، 357، 367.

3- متن: خشب العجلة است. شاید مقصود چوبی باشد که سامری مرد

افسانه ای یهود، گوساله خود را با آن ساخته بود، و سب تبرک و شفا جوئی پیر زنان ارتباط با خاک پای جبرئیل داشته باشد که سامری در آن ریخته بود. قرآن

96: 20

16- جدول کار گزاران

این بخش برای کسانی تهیه شده است که بخواهند فهرستی از شهرهای مسلمانان و کوره‌های اقلیم‌ها را داشته باشند، تا بدانند هر يك چند قصبه و مدینه دارد، و وقتی بیکار برای تهیه آنچه من بیان کرده‌ام نداشته، و نیازی به نوشتن همه کتاب ندارند، مختصری بخواهند که برای سفر سبک باشد و برای از بر کردن کوتاه بود، زیرا که آنرا بسیاری از من می‌خواستند و می‌پرسیدند. پس این مختصر را دور از پر گوئی پیش از آغاز کتاب نهادم، تا هر کس فهمید بفهمد، و گرنه به اصل کتاب بنگرد تا بهتر بفهمد.

بدانکه: من مصرها را چون شاهان انگاشته‌ام و قصبه‌ها را همچون حاجبان و مدینه‌ها را بجای چند (اسواران) و قریه (دیه)ها را همچون پیاده نهاده‌ام. در تعریف مصر اختلاف است. فقیهان گویند: مصر، هر شهر جامع است که حد در آن اجرا شود و امیری در آن جای گزین باشد که هزینه آن را پردازد و روستایش را سرپرستی کند، مانند: عثر، نابلس، زوزن. و نزد لغت‌شناسان مصر منطقه ایست که میان دو منطقه را بیندد، مانند: بصره، رقه، ارگان. مصر نزد عوام نیز هر شهر بزرگ است چون ری، موصل، رمله. ولی من مصر را به شهری گویم که سلطان بزرگ در آن نشیند، و دیوانها در آنجا باشد و والیان از آنجا فرستاده شوند و شهرهای يك اقلیم بدان وابسته باشند، مانند دمشق، قیروان، شیراز. چه بسا مصر یا قصبه چند ناحیت داشته باشد، و هر ناحیت چند مدینه (شهر) داشته باشد، مانند: طخارستان برای بلخ، بطایح برای

واسط، زاب برای افریقیه.

اقلیم‌ها چهارده تا هستند، شش تا عی است: جزیره العرب، عراق، اثور، شام (سوریه) مصر، مغرب (شمال آفریقا) و هشت اقلیم عجمی است: خاوران، دیلم، رحاب، جبال، خوزستان، فارس، کرمان، سند. هر اقلیم را چند خوره است، و هر خوره را چند قصبه و هر قصبه را چند مدینه است، مگر جزیره و خاوران و مغرب که هر کدام دو مصر دارد و هر مصر قصبه خوره خود است، ولی هر قصبه مصر نباشد. هر خوره بنام مصر آن خوانده می‌شود مگر در چهارتای نخست و منصوره و سه‌تای واپسین. من در اینجا از خاوران آغاز می‌کنم و بسوی مغرب می‌روم:

مصرها: سمرقند، ایرانشهر، شهرستان، اردبیل، همدان، اهواز، شیراز، سیرجان، منصوره، زبید، مکه، بغداد، موصل، دمشق، فسطاط، قیروان، قرطبه است. و باقی هفتاد و هفت قصبه باشند: بنجکت، نموجکت، بلخ، خزنین، بست، زرنج، هرات، قاین، مرو، یهودیه، دامغان، آمل، بروان، اتل، مراغه، دبیل، ری، یهودیه، سوس، جندی شاپور، تستر، عسکر، دورق، رامهرمز، ارجان، سیراف، دارابجرد، شهرستان، اصطخر، اردشیر، نرماسیر، بم، جیرفت، بنجبور، قزدار، وینند، قنوج، ملتان، صنعاء، بصره، کوفه، واسط، حلوان، سامرا، آمد، رقه، حلب، حمص، طبریّه، رمله، صغر، فرما، بلیس، عباسیه، اسکندریه، اسوان، برقه، بلرم، تاهرت، فاس، سجلماسه، طرفانه. اینک باز گردیم به ذکر مدینه‌ها که اطراف قصبه‌ها هستند. پس نخست حاجب = قصبه را یاد کنم و سپس

جند = مدینه‌هایش را بیاورم. اگر برای کسی نیز دشواری پیش آمد خود اقلیم را در کتاب بیاید:

اخصیکت: نصر آباد، رنجذ، زارکان، خیرلام، شبشان، اشتیقان، زرندرامش، اوز کند، اوش، قبا، برنگ، مرغینان، رشتان، باب‌جارك، اشت، توبکار، اوالد کر کرد، نوقاد، مسکان، بیکان، اشحیحان، جدغل، شاودان، خجندہ را دارد.

اسبیجاب: خورلوغ، جمشلاغو، اسبانیکت، ساراب، شاوغر، سوران، ترار، زراخ، شغلجان، بالاج، بروکت، بسروخ، یکانکت، اذخکت، ده‌نوجیکت، طراز، بالوا، جکل، برسخان، اطلخ، جموکت، شلجی، کول، سوس، تکابکت، بلاسکون، لبان، شوی، ابالغ، مادانکت، برسیمان، بلغ، جکرکان، یغ، یکالغ، روانجم، کتاک، شورچشمه، دلاواس، جر کرد را دارد.

بنکت: نگت جینانجکت، نجاکت، بناکت، خرشکت، غرجند، غناج، جموزن، وردک، کبرنه، نمدوانک، نوجکت، غزک، آنوژکت، بشکت، برکوش، خاتونکت، جیفوکت، فرنکد، کدک، نکالک، تل، اوش، غز کرد، زرانکت، دروا، فردکت، اجخ را دارد.

وازناحتیهای آن ایلاق است و قصبة آن تونکت، و شهرهایش: شاوکت، بانخاش، نوکت، بالایان، اربلخ، نمودلغ، خمرک، سیکت، کھسیم، ادخکت، خساس، خجاکت، غرجندسام، سرک، بسکت می‌باشد.

بنجکت: ارسبانی کت، کردکت، غزق، ساباط، زامین، دیزک، نوجکت، دزه، خرقانه، خشت، قطوان، مرسمندہ را دارد.

نموجکث: بیکند، طواویس، زندنه، بمجکث، خدیمنکن ،
عروان، بخشون، سیکث، اریامیثن، ورخشی، زرمیثن، کمجکث،
فغرسین، کشفغن، نویدک، ورکی را دارد.

ناحیت آن کش است که شهرهایش: نوقد، قریش، سونج،
اسکیفغن است. و نسف که شهرهایش: کسبه، بزده، سیرکت است.

سمرقند: بنج کث، ورغسر، ابغر، کشانی اشتیخن، دبوسیه،
کرمینیه و ربنجان، قطوانه را دارد.

رود جیحون: ناحیت ختل بر آنست که شهر آن هلیک، مرنده،
اندیجارغ، هلاورد، لاو کند، کاربنک، تملیک، اسکندره، منک، فارغر،
بیک می باشد.

تومد: شهر ایست که کالف، زم، نویده، آمل، فربر را دارد.
صفانیان: خوره ایست و شهرهایش: دارزنگی، باسند، سنکرده¹،
بهام، زینور، ریکدشت، شومان، قوادیان، اندیسان²، دستجرد،
هنبان است.

خوارزم: قصبه اش هیطلیه کات. شهرهایش: غردمان، وایخان،
ارذخویه، نو کفاغ، کردر، مزداخقان، جشیره، سدور، زردوخ، قریه
براتکین، مد کمینیه.

خراسانیه جرجانیه: قصبه ایست و شهرهایش: نوزوار، زمخشر،
روزوند، وزارمند، دسکاخان، خاس، خشمیثن، مدامیثن، خیوة،

1- ابن حوقل 8:377 (دخویه).

2- ابن حوقل 359 (دخویه) واستخری ع 2، 340 پ 9:271.

کردرانخاس، هزاراسف، جقروند، سدفر، جرجانبه، جاز، درغان، جیت است.

بلخ : اشفورقان سلیم، کرکو، جاه، مذر، پرواز را دارد.

50 طخارستان : ناحیتی است که شهرهایش: ولوالج، طالقان، خلم، غربنک، سمنگان، اسکلکند، روب، بغلان بالا، بغلان پائین * اسکیمشت، راون، آرهن، اندرآب، سرای عاصم است.

بامیان: ناحیتی است که شهرهایش: بسغورفند، سقاوند، لخراب، بدخشان، بنجهیر، جاربايه، پروان است.

غزنی: کردیس، سکاوند، نوه بردن، دمراخی، حش باره، فرمل، سرهون، لجر، خواشت، غراب، زاوه، کاویل، کابل، لمغان، بودن، لهورا دارد.

والقان : ناحیت آنست، و شهرهایش: افشین، اسبیدجه، مستک، شال، سکیره، سیوه است.

بُست: جالقان، بان، قرمه، بوزاد، داور، سروستان، قریة الجوز، رخود، بکر آواز، بنجواي، طلقاد را دارد.

زرنج: کوین، زنبوک، فره، درهند، قرنین، کواد، بواز، باربواز، کزه، سنج، باب الطعام، کرواد کن ونه الطاق را دارد.

هوات: کروخ، اوبه، مالن، سفلیقات، خیسار، استر بیان، ماراباذ را دارد.

ناحیت هایش، بوشنج؛ شهرهایش: خرکرد، فلجرد، کوسوی،

کره است.

بادغیس؛ شهرهایش: دهستان، کوغناباد، کوقا، بشت، جازاوا، کابرون، کالیون، جبل الفضة است.

کنگ؛ روستا است و شهرهایش: بین، کیف، بغ است.
اسفزار؛ شهرهایش: کواشان، کواران، کوشک، ادرسکر است.
ناحیت گرجستان، قصبه اش ایشن¹، و شهرهایش، شورمین، بلیکان، اسمون است.

یهودیه؛ انبار، برزور، قاریاب، کلان، جرزوان را دارد.
مرو: خرق، هرمزفره، باشان، سنجان، سوسقان، صهبه، کیرنگ، سنگ، عبادی، دندانکان را دارد.

ناحیتش مرورود است که شهرهای قصرأحتف، طالقان و شهر سرخس را دارد.

قاین: تون، خوست، خور، کری، طبس، رقه، یناود، سناود، طبس پائین را دارد.

ایران شهر: بوزجان، زوزن، طرثیث، سبزووار، خسروجرد، آزادوار، خوجان، ریوند، مازل، مالن جاجرم را دارد.
طوس: خزانه ایران شهر است که قصبه اش؛ طابران، نوقان² و ادکان، جنابذ، استورقان، تروغبذ را دارد.

نسا: شهرهایش: اسفینقان، سرمقان، فراوه، شهرستانه است.

ایبورد: شهرهایش: مهنه، کوفن است.

دامغان: بسطام، مغون، سمنان، زغنه، بیار را دارد.

شهرستان: آبسکون، الهم، استارآباد، آخر، رباط را دارد.

آمل: سالوس، شاریه، میله، مامطیر، تَرُنْجی، طمیس، هری بود،
مطیر، نامیه، تمیسه را دارد.

بروان: ولامر، شکیرز، تارم، خشم را دارد.

جیل: ناحیت آنست و شهرهایش: دولاب، بیلمان شهر، کهن رود
است.

اتل: بلغار، سمندر، سوار، بغند، قیشوی، بیضا، خملیج، بلنجر
را دارد.

بوزعه: تفلیس، قلعه، خنان، شمکور، جنزه، سردیج، شماخیه،
شروان، باکوه، شابران، باب‌الابواب، الابخان¹، قبله، شکئی، ملاز کرد،
تبلا را دارد.

دیبل: بدلیس، خلط، ارجیش، برکری، خوی، سلماس، ارمیه،
داخرقان، مراغه، اهر، مرنند، سنجان، قالیقل را دارد.

اردبیل: رسبه، تبریز، جابروان، میانج، سرات، ورثان، موقان،
میمذ، برزند را دارد.

ری: قم، آوه، ساوه آوه²، قزوین، أبهر، زنجان، شلنبه، ویمه
را دارد.

همدان: أسد آواذ، طزر، قرماسین، بوسته، رامن، وبه، سیراوند
را دارد. ناحیت‌های گرانمایه ولی بی شهر نیز دارد، مانند نهاوند، و از
آنست: رودراور، کرج ابودلف، یک کرج دیگر، مرج، بروجرود،
صیمره، که همه بی شهرند، دینور بی شهر، شهرزور....

1- یاقوت، اهنجازع 374.

2- ن. ک. ص 90.

یهودیه : شهر یست ، خالنجان رباط ، لوردکان ، سمیرم، یزد،
نابین، نیاستانه، اردستان، کاشان را دارد.

سوس: بدان، بصنا، بیروت، قریة الرمل، کرخه را دارد.

جنه یسابور : دز، روناش، بایوه، قاضین ، الور را دارد.

تستر (شوشتر) هیچ شهر برایش ندیدم.

عسکر: جوبسک ، زیدان ، سه شنبه بازار¹ ، حبک ، ذوقرطم
را دارد.

اهواز: نهر تیری، جوزدک، بیروه² چهارشنبه بازار²، حصن مهدی،
باسیان، شوراب، بندم، دورق، خان طوق، سنه، مناذر الصغری دارد .

دورق: ازم، بخساباد، الدز، اندبار، آزر³ جیبی ، میراقیان ،
میراثیان⁴ را دارد.

راه هرمز : سنبل، ایدج، تیرم، بازنگ، لاذ، غروه، بافج ، کوزوک
را دارد.

آرگمان: قوستان، داریان ، مهرویان ، جنابه ، سینیز ، بلاسابور ،
هندوان را دارد.

سیراف : جور ، میمند ، تابند ، سیمکان ، خیر ، خورستان ،
غندجان، کران، سمیران، زیرباز ، نجیرم، نابند، دون، سورا، رامس،

1- متن: سوق الثلاثا. برای بازارهای هفتگی ع 1:406 دیده شود .

2- متن: سوق الاربعاء .

3- یاقوت 61:1.

4- شاید میراقیان و میراثیان که در ع 2:407 نیز خواهد آمد شکلی

نادرست از میراقیان باشد.

کشم را دارد.

دارا بجرود : طبستان، کردبان، گرم، یزدخواست را دارد.
رستاق: روستایی است که برک، ازبراه، سنان، جویم ابواحمد،
اصبهانات را دارد.

شیراز : بیضا، فسا، مص، کول، جور، کارزین، دشت بارین،
جم جو بک، جمکان، کورد، بجه، هزار آبک را دارد.

شهرستان : دریز، کازرون، خره، نوبندگان، کاریان، کندران،
توز، زم آ کراد، گنبد، خشت را دارد.

اصطخر: هرات، میبد، مائین، فهرج، حیره، سروستان، اسپانجان،
بوآن، شهر بابک، اورد، الرون، ده اشتران، خرمه، ترک نیشان، صاهه
را دارد.

بردسیر: ماهان، کوغون، زرند، جنزرود، کوه، بیان، قوای،
زاور، اناس، خوناب، غبیرا، کارستان را دارد.
خبیص : ناحیت آنجا است، شهرهایش : نشک، کشید، کونک،
کثروا است.

و از تک شهرهایش : جنزرود، فرزین، ناجت، خیر، مروقان،
سورقان، مغون، جیروقان است.

سیرجان : بیمند، شامات، واجب، بزورکش، خور، دشت برین،
کشستان را دارد.

نوماسیر: باهر، کرک، ربکان، نسا، دارجین را دارد.
بیم : دارزین، طوشتان، اوارک، مهر کرد، راین، مائین، رائین
را دارد.

جیرفت: بامس ، جکین ، منوقان ، درهفان ، جوی ، سلیمان کوه ،
بارجان ، توهستان ، مغون ، جواون ، ولاشجرد ، روزکان ، درقانی
را دارد.

نجبورد: مشکه ، کیج ، سری ، شهر ، بربور ، خواش ، دمندان ،
جالک ، دزک ، دشت علی ، تیز کبرتون ، راسک ، به بند ، قصر قند ، اصفقه ،
فهل ، فوره ، قنلی ، ارمایل را دارد.

ویپند : فامهل ، کنبایه ، سو باره اورهه ، زهوهر ، برهیروا
را دارد.

قردار : قندابیل ، بجشرد ، جشردبکاتان ، خوزی ، رستا کهن ، موردان ،
روز ، ماسکان ، کهر کور ، محالی * کیز کانان ، سوره ، قصدار.

53

ملصوره : دیبل ، زندرابج ، کدر ، مایل ، تنبلی ، نیرون ، قالی ،
انری ، بلری ، مسواهی ، بهراج ، بانیه ، منجابری ، رور ، سو باره ،
کیناس ، صیمور را دارد.

زبید : معقر ، کدره ، مهجم ، مور ، عطنه ، شرجه ، غلاقه ، مخا ،
جرب ، لسعه ، شرمه ، عشیره ، رنقه ، خصوف ، ساعد ، جرده ،
سمعه را دارد.

عثر : ناحیتی است و شهرهایش : بیش ، جرب ، حلی ، سرین
است .

صغاء : صعده ، نجران ، جرش ، عرف ، جبلان ، جند ، ذمار ،
نسفان ، بحصب ، سحول ، مذبخره ، خولان را دارد.

مکه: منا، أمّج، جُحْفَه، فُرْع، جَبَلَه، مَهايِع، حاذَه، طائف، بلده
را دارد.

يثرب: ناحیتی است که بدر، جار، ينبع، عَشِيرَه، حوراء، مروءه،
سُقیا، یزید، خَیبر را دارد.

قُرح: ناحیتی است که قصبه اش وادی القری، شهرهايش: حجر،
عونید، بدا یعقوب، ضبه، نَبْک است.

صحار: نزوه، سر، ضَنک، حَفیت، دبا، سلوت، جَلْفار، سمد،
لسیا، ملح را دارد.

مهره: ناحیتی است، شهرهايش: شحر... است.

احقاف: ناحیتی است که شهرش: حضر موت است.

سبا، یمامه: نیز دو ناحیت هستند.

احساء: زرقاء، سابون، أوال، عقیر را دارد.

بصره: ابله، نهر دبر، مطارا، مدار، نهر زبان، بدران، بیان، نهر

امیر، نهر قدیم، عبادان، ابوخصیب، نهر دبا، مطوعه، قندل، مفتوح،
جعفریه را دارد.

کوفه: حمام عمر، جامعین، سورا، نیل، فادسیه، عین تمر را دارد.

بغداد: بردان، نهر وان، کاره، دسگره، طراستان، هارونیه،

جلولا، باجسری، باقبه، بوهرز، کلوآذی، درزیجان، مدائن، اسپانبر،

جبل، سبب، دبر العاقول، نهمانیه، جبل، عبیرتا، بابل، قصر هبیره،

عاس، بهروی را دارد .

واسط : فم الصلح، نهر سابس، درمکان، باذبین، قراقبه، سیاده ،

سکر، قرقوب، طیب، لهبان، بسامیه، اودسه را دارد.

بطایح : ناحیتی است و شهرش صلیق است ، جامده هرار¹ ،

حدادیه، زبیدیه را نیز دارد.

حلوان: خانقین، زبوجان، مرج، شلاشان، جامد، حر، سیروان،

ندنیجان را دارد.

سامراء: کرخ، عکبر، دور، جامعین، بت، راذانان، قصر الجص،

جوی ؛ ایوانا، بریقا، سندیه، راقفروبه، دمع، انبار، هیت، تکریت

سن را دارد.

موصل : نونوی (نینوا؟) ، حدیثه ، معلثای ، حسنیه ، تلعفر ،

سنجار، جبال، بلد، اذرمه، برقعید، نصیبین، دارا، کفرتوئا، راس العین،

ثمانین را دارد.

آمد : میافارقین، تل فافان، حصن کیفا، الفار، حاذبه دارد.

رقه محترقه²: رافقه، خانوقه، حریش، تل محری، باجروان،

حصن مسلمة، ترعوز، حران، رهارا دارد .

جزیره ابن عمر: ناحیت آنست که: فیشابور، باعیناا، مغیثه، زوزان

1- هزاردر (طبری 3، 1835، 5) در داستان جنگ زنگیان در جنوب.

2- ع 11، 141 و پانوش من بر آن دیده شود.

را دارد.

سروج: ناحیت دیگر آنست که کفرزاب، کفرسیرین را دارد.
فوات: ناحیت دیگر آنست که شهرش قرقیسیا: رجه، دالیه،
عانه، حدیثه را دارد.

خابور: ناحیت است و شهرش عراقان: حصین، شمسینه،
میکسین، سکیر العباس، خشیه، سکینه، تنانیر را دارد.

حلب: انطاکیه، بالس، سمبساط، دومعره، منبج، بیاس، تینات،
فسرین، سویدیه را دارد.

حمص: سلمیه، تدمر، خناصره، کفرطاب، لادقیه، جبله، جبیل،
انطرسوس، بلنیاس، حصن الخوابی، لجون، رفنیه، جوسیه، حماد،
شیزر، وادی بطلان را دارد.

دمشق: داریا، بانیا، صیدا، بیروت، عرقه، اطراالس، زبدانی
را دارد.

بقاع: ناحیتی است که شهرش بعلک است که کامد، عرحموش
را دارد.

طبریه: بیسان، اذرعات، قدس، کابل، لحوون، عک، صور،
فراذبه را دارد.

رمله: بیت المقدس، بیت جبریل، عزه، عسقلان، یافه، ارسوف،
فیساریه، نابلس، اربحاء، عمان را دارد.

صفر: ویله، عینونا، مدین، توك، اذرح، مآب، معان را دارد.

فرما: بقاره، وراذة، عربش، نیس، دمباط، شطا، دقو را دارد.

عباسیه : شبر و ازه، دمنور، سنهور، بنها، عسل، شطنوف، ملیج،
دمیره، بوره، دقهله، سنهور، برلس، سندفا را دارد، با هفت شهر که
به محله معروفند¹.

بلبیس : مشتول، فاقوس، جزجیر، صندفا²، بنها، عسل، دمیرا³،
طوخ⁴، طتثنا را دارد که دیر نطلی باشد.

اسکندریه : رشید، محله حفص، ذات الحمام برلس را دارد.

فسطاط : جزیره، جیزه، قاهره عزیزیه، عین شمس، بهنی⁵،

محله سندفا، دمنهور، حلوان، قلزم را دارد.

اسوان : قوص، أحمیم، بلینا، طحا، سمسطا، بو صیر، اشمونین،

أجمع را دارد، با ناحیت فیوم.

بره : رماده، اطرا بلس، اجدابیه، سوس، صبره، قابس، غافق

را دارد.

بنرم : خالصه، اطرا بنش، مازر، عین المغظا، قلعة البلوط، جرجنت،

بیره، سرقوسه، لنتینی، قبطانیه، الباج، فطرنوا، طبرمین، میقش،

مسینه، رمطه، دمنش، جاراس، قلعة القوارب، قلعة الصراط، قلعة ابي ثور،

بطلیه، ثرمه، بورقاد، قرلیون، قرینش، برطریق، اخیاس، بلجة،

1 - نام آنها با اندک اختلاف درج 194 دیده می شود.

2 - المشترك 256، سندفا.

3 - یاقوت 2، 602.

4 - یاقوت 3، 556.

5 - المشترك: 72-73 و 256 بهنسا، بهنیا، بهستی.

برطنه را دارد.

56 **قیروان**¹: صبره، اسفاقس، مهدیه، سوسه، تونس، بنزرد، طبرقه،
مرسی الخرز، بونه، باجه، لربس، قرنه، مرنسیه، مس☆ بنجد، مرماجنه،
سبیه، فموزه، قفصه، قسطیلیه، نزاوه، لافس، اوزنه، قلانس، قبیشه،
رصفه، بنونش، لجم، جزیره ابی شریک، باغلی، سوق ابن خلف، دوفانه،
مسيلة، اشیر، سوق حمزه، جزیره بنی زغنايه، متیجه، تنس، دار سوق
ابراهیم، غزه، قلعه برجه، باغر، بلل، جبل توجان، وهران، جاراوا،
ارز کول، ملیله، نکور، سبتہ، کلزاود، جبل. زالاع، اسفاقس، منستیر،
مرسی الحجامین، بنزرت، طبرقه، هیاجه، لربس، مرسی الحجر، جمونس،
صابون، طرس، قسطیلیه، نقطه، تقیوس، مدینه الفصور، مسکیانه، باغلی،
دوفانه، عین العصافیر، دارملول، طبنه، مقره، تیجس، مدینه المهریین،
تامسنت، دکما، قصر الافریقی، رکوی، قسطنطینیہ، میلی، جیجل،
تابریت، سطیف، وایکجا، مرسی الدجاج، اشیر را دارد.

ناهرت²: یممه، ناغلیسیه، قلعه ابن هرب، هزاره، جمبه، غدیر
الدروع، لمایه، منداس، سوق ابن حبله، مطماطه، جبل تجان، وهران،
شلف، طیر، غزه، سوق ابراهیم، رهبانه، بطحه، زیتونه، تمنا،
يعود الخضراء، واریفن، تنس، قصر الفلوس، بحریه، سوق کری، منحصه،
اوزکی، تبرین، سوق ابن مبلول، وربا، تاوایت ابی مغول، تامزیت
تاوایت، لغوا و فکان را دارد.

1 و 2 - 4 ع 217 و 218 مقایسه شود.

سجلنامه : درعه، تادنقوست، اثر، ایلا، ویلمیس، حصن ابن صالح،
النحاسین، حصن السودان، هلال امصلى، دار الامير، حصن برارة،
خیامات، تازروت را دارد.

57

فاس: بصره، زاول، جاحد، سوق الکتامی، ورغه، سبوا، صنهجه،
هواره، تیزا، مطماطه، کرنايه، سلا، مدینه بنی قریاس، مزحاحیه، ازبلا،
سبنا، بلد غمار، قلعة النصور، نکور، بلش، مرئیس، تابریدا، صاع،
مدینه مکناسه، قلعه شمیت، مدائن برجن، اوزکی، تیونوا، مکسین، املیل،
املاه ابی الحسن، قسطینه، نفاوہ، نفاوس، بسکره، قبیشه را دارد.

ناحیت هایش: زاب، که شهرش مسیله است و شهرهای دیگرش:
مقره، طینه، بسکره، بادس، تهوذا، طولقا، جمیلا، بنطیوس، وادنه،
اشیر می باشد.

طنجه: که شهرهایش: ولبله، مدرکه، متروکه، زقور، غزه، غمیره،
حاجر، تاجراجر، بیضا، خضراء است.

طرفانه: اغمات، ویلا، وریکه، تندلی، ماسه، ازقور، غزه،
غمیره، حاجر، فنکور، خضراء² را دارد.

از شهرهای قابل ذکر قرطبه، طلیطله، لارده، تطیله، سرقسطه،
طرطوشه، بلنسیه، مرسیه، بجانه، مالقه، استجه، ریه، جیان³، شنتره،
غافق، ترجاله، قوریه، مارد، باجه، شنترین، اخشنبه اشبیلیه، سدونه،
جبل طارق، قرمونه، مورور، جزیره است. اگر من به اندلس رفته

1: 2- خرداده 5: 80- 0 و این فقیه ع 80 (دخویه) تکرار شهرهای طنجه در

ع 221 دیده نمی شود.

3 اسخری ع: 18، 41، 44: 5

بودم، آنرا هم خوره‌بندی می‌کردم، زیرا که شهرها و بخشها بسیار دارد و مانند هیتل است بلکه پرمایه‌تر. از شهرهای اسلام نیز اندکی ماند که نیاوردم چون نمی‌شناختم. اندلس همانند طرف آفریقائی دریا است یا نزدیک بدانست. ابن‌خردادبه گوید: چهل شهر است، یعنی نامدارهایشان. ✽

17- اقلیم‌های جهان¹

بدانکه: هر کس در این دانش تألیف کرده است اقلیم‌ها را چهارده تا برشمرده که هفت تا آشکار و آباد و هفت تا ویرانه‌اند. از برخی ستاره‌شناسان شنیدم گفت: همه خلق در مغرب زندگی می‌کنند و در مشرق از شدت گرما کسی زیست نمی‌کند، و دیگری می‌گفت: این ارشدت سرما است. می‌گویند: از باختر دور تا آبادانی ترکستان دور، ششصد فرسنگ راه راست می‌باشد بی‌پیچ و خم. این نیز از سخن نویسندگان یاد شده در بالا است. من آنرا در اینجا از کتابهای ایشان را از منجمانی بزرگ که ملاقات کرده‌ام نقل می‌کنم، زیرا این علم در قیله‌شناسی و شناخت جای اقلیم‌ها نسبت به آن، مورد نیاز می‌باشد. من بسیار مردم را دیدم که در سوی قیله اختلاف و کشاکش دارند. اگر ایشان راه آنرا می‌شناختند اختلاف نمی‌داشتند و کار گذشتگان را فراموش

1- مؤلف مقاسی در اینجا به پیروی از هرمسبان عدد چهارده را برای تقسیم جغرافیائی اقلیم‌ها 7 در خشکی و 7 زیر آب بهار برده است. در ص 14 وی تنها کشور اسلام را به چهارده اقلیم، 8 عربی بخش اول کتاب و 8 چینی بخش دوم تقسیم نموده است و در ج 18-18، 402 به پیروی از ایرانیان در برابر هفت اقلیم طبیعی جهان از اقلیم هشتم معافزیک (شاید هورقلیا) یاد کرده است.

نمی کردند.

زمین همچون يك گوی است که درون فلك نهاده شده ، مانند زرده در میان تخم^۱. هوای پیرامون زمین آنرا از همه سو بطرف فلك می کشاند. و مانند خلق بر روی زمین از آنست که هوا چیزهای سبک را بسوی فلك می کشاند و زمین چیزهای سنگین را بسوی خود می کشد. زیرا که زمین مانند سنگ آهن ربا است^۲.

و این را به تراشکار مانند کرده اند، که چون گوی تو حالی را که يك گردو در میان دارد بچرخاندن گذارد، گردو در میان گوی بایستد.

زمین به دو نیمه بخش شده و میان آن دو خط استوا است که از خاور به باختر کشیده است و این درازی (طول جغرافیائی) زمین است و بلندترین خط بر کره خاک است چنانکه منطقه البروج بزرگترین خط بر فلك است. پهنای زمین (عرض جغرافیائی) از قطب جنوب که سهیل به دور آن می چرخد تا قطب شمال است، که هفت برادران بدورش می چرخند. گردای زمین در خط استوا سیصد و شصت درجه و هر درجه بیست و پنج فرسنگ باشد، پس همه آن نه هزار فرسنگ باشد. میان خط استوا و هر يك از دو قطب نود درجه است ، و پهنای آن به همان اندازه [300 درجه و نه هزار فرسنگ است. طول آبادانی زمین ششصد فرسنگ است]. آبادانی روی زمین از بیست و چهار درجه شمال خط استوا است، و باقی را آب فرا گرفته است. همه مردم در ربع شمالی زمین هستند و ربع جنوبی ویرانه است و نیمه دیگر که

58

1- خردادبه، 4، یا قوت 20:14:1.

2- یا قوت 12:17:1.

در زیر ما است از سکنه خالی است، و این دو چهارم که بیرون مانده. چنانکه گفتم به چهارده اقلیم بخش شده است.

1- یاقوت م 821 ه در پیش گفتار معجم البلدان 1: 25-21 نظریه دو روز خشکی را در جنوب و شمال ثرة زمین و تقسیم آنها به چهارده اقلیم را به هر م نسبت داده آنرا بی اعتبار شمرده است. مقدس نیز در ج 6، 9 و 18، 387 به آن اشارت نموده گوید، من به پیروی از منجمان که جهان را به چهارده اقلیم تقسیم کرده اند کشور اسلام را به چهارده اقلیم تقسیم نمودم. او فهرست آنها را نیز در ج 9، 10 (= پ 14) آورده است.

یاقوت تنها ربع شمالی زمین را مسکون دانسته آنرا به هفت اقلیم بحث نموده و چهار تعریف اصطلاحی معنی اقلیم را چنین آورده است:

الف) اصطلاح توده مردم که، اقلیم = منطقه است

ب) اصطلاح مردم اندلس که، اقلیم = دولت است

ج) اصطلاح ایران باستان که به پیروی از زردشت، جهان را به هفت

کشور = کسخر تقسیم نموده و به نام هفت ستاره سیار، به ترتیب جای آسمانی آنها

نامیده اند: 1- کیوان با دو برج بزفاله و دلو، 2- هرمز (یا برجیس) با دو برج

دمان و ماهی، 3- بهرام با دو برج بره و کوزم، 4- خرشاذ (مهر) با یک برج

شهر، 5- ناهید با دو برج گاو و ترادو، 6- تیر با دو برج دو پیکر و حوشه،

7- ماه، با یک برج خرچنگ، ولی دو میان ترتیب آن را چنین می آوردم:

1- کیوان، 2- مهر، 3- تیر، 4- هرمز (برجیس)، 5- ناهید، 6- ماه،

7- مریخ. یادآور شوم که این ترتیب که یاقوت به نقل از حمزه اسفهان‌نوی و در بحار

بیرونی به رومیان نسبت داده، نه بر این ترتیب آسمانی ستارگان است و نه بر این

ترتیب هفته هندو ایرانی که، مهر = یکشنبه، ماه = دوشنبه، بهرام = سهشنبه، تیر =

چهارشنبه، برجیس = پنجشنبه، ناهید = آدینه، کیوان = شنبه، می باشد (میزوی،

مقاله جمعه و یکشنبه، کوه 63).

بقیه در صفحه بعد

اقلیم نخست¹: سی و هشت هزار و پانصد فرسنگ درازا و یک هزار و نهصد و نود و پنج فرسنگ پهنا دارد. آغازش جاییست که سایه ایستاده در میان روزی که با شب برابر است، یک گام و نصف و عشر و سدس عشر گام باشد (2 و $\frac{37}{80}$ گام) و پایانش آنجا است که در همان هنگام، دو گام و سه پنجم گام باشد (2 و $\frac{3}{5}$ گام) و میان دو مرز آن در عرض (روز جنوبی تا شمالی) پیرامن سیصد و نود میل است. و میل چهار هزار ذراع است. میانه این اقلیم² نزدیک صنعاء و عدن و احقاف است. و مرزشمالی آن از سمت شام در تهامه نزدیک مکه است. پس شهرهایی بزرگ چون

مانده از صفحه پیشین

(د) اصطلاح منجمان که: با هشت خط طول جغرافیائی (شرقی-غربی) بنظر مسکون کره زمین را مدرج کرده، فاصله میان آنها را هفت اقلیم نامیده اند. خط مرزشمالی اقلیم اول همان مرز جنوبی اقلیم دوم را می نمایاند، و مرزشمالی دوم مرز جنوبی سوم را و همچنین...

مرز جنوبی اقلیم اول فاصله 24 درجه شمال خط استوا در جایی است که در هنگام نیمه روز اول بهار و پاییز که روزها شب برابر است، سایه آدمی ایستاده یک گام و $\frac{37}{80}$ گام او باشد

ایشان نقطه عرض جغرافیائی هر یک از مرزها را، بجای تعیین با درجه عرض، با اندازه سایه قد آدمی در آن هنگام تعیین کرده اند.

1- نام فارسی این اقلیم کیوان است که در ایران و روم این اقلیم را به ستاره زحل نسبت داده و خانه آنرا دوبرج بزغاله و دلو می دانستند.

2- مرز جنوبی این اقلیم (یاقوت 10، 29، 1).

صنعا، عدن، حضرموت، نجران، جرش، جیشان، صعده، تباله، عمان، بحرین و پائین سودان تا مغرب و بخشی از هند، چین که پس از ساحل دریا است، و هر چه طرف شرق و غرب این سرزمین‌ها است در این اقلیم است.

اقلیم دوم¹: آغازش جائیست که سایه ایستاده در روزهای برابر

شب همچنانکه گذشت در نیمه روز دو گام و سه پنجم (2 و $\frac{3}{5}$ گام) باشد. میان دو مرز آن سیصد و پنجاه میل مستقیم است. میانه آن نزدیک بئرب می باشد. مرز جنوبی آن پشت مکه و مرز شمالی آن نزدیک ثعلبیه است. پس مکه و ثعلبیه میان دو اقلیمند. شهرهای مهم این اقلیم: مکه، بئرب، ریده، فید² ثعلبیه، اسوان مصر تا مرز نوبه و منصوره، یمامه و گروهی از شهرهای سند و هند و هر آنچه در این خط باشد در خاور و باختر در آنست.

80

اقلیم سوم²: آغازش جائیست که سایه در نیمه روز، سه ونیم گام

و یک عشر و سدس عشر (3 و $\frac{37}{80}$ گام) باشد و پایانش آنجا است که سایه ایستاده در آنجا، در نیمه روز چهارونیم گام و نلت عشر (4 و $\frac{18}{30}$ گام) است، و درازای روز در میان این اقلیم به چهارده ساعت می رسد. میانه این اقلیم نزدیک مدین شعیب است در سمت شام، و نزدیک دافصه است در سمت عراق. پهنای این اقلیم نزدیک سیصد میل و نیم مستقیم است.

-
- 1- نام فارسی پیش از اسلام اقلیم دوم هرمز است چه آنرا به مشتری نسبت دهند. و رومیان آنرا به خورشید منسوب دارند (باقوت 1:30، 19).
 - 2- نام فارسی اقلیم سوم بهرام است که ایرانیان آنرا به مریخ منسوب دارند. و رومیان آنرا به عطارد نسبت دهند (باقوت 1:31، 22).

پس ثعلبیه و هرچه دو طرف شرقی و غربی آنست مرز جنوبی این اقلیم است، و بغداد و فارس و قندهار هند، و اردن و بیروت مرز پائین، سمت شامی آنست با هرچه در دوسوی خاور و باختر آنست، پس واقصه و هر آنچه در خاور و باخترش باشد میان دو اقلیم خواهند بود. شهرهای مهم این اقلیم: کوفه، بصره، واسط، مصر، اسکندریه، رمله، اردن، دمشق، عسقلان، زمین مقدس، قندهار، هند، کرانه‌های کرمان، سگستان، قیروان، کسکر، مداین و هرچه دوسوی خاور و باختر آنهاست، همه در این اقلیمند.

اقلیم چهارم¹: آغازش جائیست که سایه در هنگام یاد شده در

بالا، چهار گام و سه پنجم و ثلث خمس گام (4 و $\frac{10}{15}$ گام) باشد. و پهنای آن پیرامن دویست و شصت و اند میل مستقیم است. میان آن نزدیک اقور، منبج، عرقه، سلمیه، قومس در سمت ری است، و طرف پائین آن به سمت عراق نزدیک بغداد و آنچه در دو سوی خاور و باختر آنست می‌باشد. مرز دیگر آن در سمت شام² نزدیک قالیقله، و کرانه طبرستان از اردبیل تا جرجان و هرچه در آن خط باشد است. شهرهای بنام آن نصیبین، دارا، رقه، قنسرین، حلب، حران، سمیساط، مرزهای شام، موصل، سامرا، حلوان، شهرزور، ماسبدان، دینور، نهاوند، همدان، اصفهان، مراغه، زنجان، قزوین، طوس، بلخ، و هرچه در دوسوی اینها باشد است.

1- نام فارسی اقلیم چهارم خرشاذ است چه آنرا به خورشید نسبت دهند.

و رومیانش به مشرقی جنوب دارند (تاقوت: 21:32:1).

2- تاقوت (تاقوت: 10:32:1)

اقلیم پنجم¹: آغازش جائیست که سایه پنج گام و سه پنجم گام و سدس خمس گام (5 و $\frac{19}{30}$ گام) باشد و میان دوسوی شمال و جنوب آن پیرامن دویست² و سی میل مستقیم است. و میانه آن نزدیک تفریس از رحاب (قفقاز) و مرو از خراسان و گرگان و هر شهر که دوسوی آنهاست در خاور و باختر. مرز شمالی آن نزدیک دیبل است. شهرهای آن، قالی قلا، طبرستان، ملطیه، رومیه، دیلمان، دیلان، عموریه، سرخس، نسا، بیورد، کش، اندلس و نزدیک رومیه، انطالیه [انطاکیه] است.

اقلیم ششم³: آغازش جائیست که سایه شش⁴ گام و شش عشر و یک سدس عشر گام (8 و $\frac{37}{60}$) باشد و پایانش یک گام درست بیشتر است، و پهنایش پیرامن دویست و اندی میل مستقیم است. مرز پائین آن که در جنوب است همان مرز شمالی اقلیم پنجم⁵ یعنی در خط دیبل به خاور و باختر است. آخرین مرز شمالی آن نزدیک خوارزم از پشت آنجا، و اسپبجاب و ترکستان است. میانه آن نزدیک قسطنطنیه و آمل خراسان، و فرغانه باشد و آنچه هم خط آنست در خاور و باختر. و در آنست: سمرقند، بردعه، قَبَلَة، خزر، گیل، و اطراف اندلس شمالی، و طرف

1- نام فارسی اقلیم پنجم ناهید است، چه آنرا به زهره چه ناهید نسبت دهند.

2- یکصد (یا قوت 1; 33; 4).

3- نام فارسی اقلیم ششم قیر است. چه به عطارد منسوبش دارند. ولی

دو میان آنرا به قمر و ماه نسبت می دهند (یا قوت 1; 34; 13).

4- هفت (یا قوت) و گویا فلفط جایی باشد.

5- کلمه اقلیم پنجم از عبارت یا قوت افتاده است و شاید فلفط جایی باشد.

جنوبی صقلیبیان.

اقلیم هفتم¹: آغازش جائی است که سایه هفت و نیم گام و يك عشر و سدس عشر (7 و $\frac{37}{80}$) باشد چنانکه در [پایان] اقلیم ششم است، زیرا که آخر آن اول این است. و پایان آن از جنوب آخر طرف شمالی اقلیم پشت آنست که ششم باشد و این در طرف خوارزم و طراز بند² در خاور و باختر است. و پایان طرف شمال آن در منتهای سرزمین صقلیبیان و اطراف ترکستان خوارزم است. و میان آن در سرزمین لان خالی از شهر شناسائی شده می باشد³.

عبدالله بن عمرو گفته است: دنیا پانصد سال راه است، چهارصد سال از آن ویرانه است و یکصد سال از آن آبادی است که مسلمانان در يك سال آن جا گرفته اند. و از ابو جلد است که گفت: زمین بیست و چهار هزار فرسنگ است، سودان دوازده هزار از آنست، روم هشت هزار فرسنگ، فارس سه هزار و عربستان یک هزار فرسنگ است³.

18- نمای کشور اسلام

بدانکه: کشور اسلام، خدایش پاسداراد، سر راست نیست تا درازا و پهنایا چهار گوشه اش را بتوان معین کرد، بلکه شاخه شاخه است. کسی که خاور و باختر آن را بررسی کند و به شهرها در آید، و راهها را

1- نام فارسی اقلیم هفتم ماه است، چه به آنش منسوب می دارند. ولی

رومیان این اقلیم را به مر یخ نسبت دهند. (یا قوت 1; 35; 9).

2- طراز بنده (یا قوت 1; 34; 23) و شاید این درست تر باشد.

3- ابن فقیه، 4; 5 (دخویه) یا قوت 1; 10; 9.

بشناسد و اندازه اقلیمها را با فرسنگ بداند، این معنی را درك می کند.
 من در اینجا در راه توصیف و بیان آن برای مردم باهوش خواهم کوشید:
 خورشید در کرانه کشور مغرب، غروب می کند، مردم آنرا چنین
 بینند که در دریای محیط فرو می شود، و مردم شام آنرا می بینند که در
 دریای روم فرو می شود.

اقلیم مصر از دریای روم تا کشور نوبه دراز کشیده و از دریای
 قلزم (سرخ) تا مرزهای مغرب را برگرفته است. کشور مغرب از مرزهای
 مصر تا دریای محیط همچون نواری است که از شمال به دریای روم و
 از جنوب به کشور سباهان چسبیده است.

اقلیم شام از مرزهای مصر بسوی شمال تا مرزهای روم می رسد
 و میان دریای ¹ روم و بادیة عربستان است. این بادیة و بخشی از شام ¹
 به جزیره العرب ² چسبیده است. دریای چین ³ گرد جزیره را از سرزمین
 مصر [و قلزم] تا آبادان [و عراق] ⁴ فرا گرفته است. سرزمین عراق
 به بادیة عربستان ⁵ و بخشی از جزیره العرب چسبیده است. مرزهای

83

1- برای شام، ن.ك؛ ع: 151.

2- برای این جزیره، ن.ك؛ ع: 87.

3- مقصود مقدسی از دریای چین، محیط هند است که شامل خلیج فارس و
 دریای سرخ هم می شود.

4- برای عراق، ن.ك؛ ع: 113.

5- این بادیة را در ع: 248 بینند.

شمالی عراق به اقلیم افور¹ چسبیده که تا سرزمین روم کشیده است . فرات در آنجا به غرب می پیچد . در پشت فرات بادیه و بخشی از شام واقع است . اینها سرزمین عرب اند² .

خوزستان³ و جبال⁴ در مرز خاوری عراق هستند . بخشی از جبال و اقلیم رحاب⁵ در مرز خاوری افور می باشند . فارس⁶ ، کرمان⁷ ، سند⁸ در يك رده به پشت خوزستانند . دریا در جنوب آنها و کویر⁹ و

1- افور را در جع 136 می بینید .

2- چنانکه می بینیم مؤلف مقدسی ، عراق و شام و همه شمال آفریقا را سرزمین عرب شمرده است . و این می رساند که در مدت چهار قرن اول پس از یورش عرب اکثریت مردم منطقه سامی نشین غرب فرات و ساحل جنوب و شرق میدیترانه ، زبان خود را به سبب هم ریشگی با زبان حاکم عرب توانسته بودند به تازی برگردانند . ملت های سریانی ، عبری ، فینیقی و کلدی و آشور (آثور) و نبطی و بربر های شمال آفریقا ، همگی زبان خود را از دست داده و عرب شده بودند ، در صورتی که ملت های آریائی شرق دجله تا سند به سبب دوری ریشه زبان شان از عربی امکان عرب شدن نداشته اند و به همین سبب عجم خوانده می شدند . همین مقاومت طبیعی در زبان و نیز نگاهداری از اندیشه گنوسیزم و ایجاد گنوسیزم اسلامی موجب شد تا خلفای عرب از سده سوم به بعد به منظور سرکوب این مقاومت ایرانی ، ترکان آسیای مرکزی را به مهاجرت به سوی این سامان تشویق و از ایشان دعوتها کنند .

3- خوزستان را در جع 402 می بینیم .

4- ن.ك.ع 384 .

5- رحاب.ن.ك.ع 379 .

6- ن.ك.ع 420 .

7- ن.ك.ع 459 .

8- سند.ن.ك.ع 474 .

9- کویر.ن.ك.ع 487 .

خراسان^۱ در شمال آنها است. سند و خراسان از خاور به کشور کافران (هند) چسبیده، و رحاب [و اقور و شام] از سوی باختر و شمال با کشور روم هم مرز است. اقلیم دیلم^۲ میان رحاب و جبال و کویر و خراسان قرار دارد.

چنین است کشور اسلام [در نقشی که کشیده ایم بنگر تا دریایی] برای کسی که از شرق به غرب آن رود پیچ و خم بسیار دارد. نبینی آنگاه که از دریای محیط (اطلس) بسوی مصر آبی راست خواهی آمد، سپس اندکی کج می روی و سپس در اقلیم عجم و خراسان بسوی شمال می آفتی! آیا نبینی که آفتاب در بخار از راست بسوی اسپنجاب بر آید!

اندازه دوری آنچه یاد کردیم چنین است که: از دریای محیط (اطلس) تا فیروان صد و بیست مرحله است و از آن تا نیل شصت مرحله [یکصد و هشتاد روز] و از آن تا دجله پنجاه مرحله و از آن تا جیحون شصت مرحله و از آن تا تونکت پانزده روز، و از آن تا عراق پانزده روز راه است. و اگر به سوی فرغانه به پیچی، پس از جیحون تا اوسان سی مرحله است. و هرگاه به سوی کاشغر به پیچی چهل مرحله آخر است. و به راه دیگر: از کرانه های یمن تا بهره پنجاه روز است و از آنجا تا اصفهان صد و سی و هشت فرسنگ است و از آنجا تا دشاپور سی مرحله و تا جیحون بیست مرحله، سپس تا طراز سی مرحله است، و این به خط مستقیم است. و اقلیم های مصر و مغرب و شام را نادیده می دهم. پهنای این کشور گوناگون است، زیرا اقلیم مغرب کم پهن است و همچنین مصر، و چون به شام برسیم گشاده و گشاده تر می شود تا هیطل که

1- خراسان، ن. ک. ج ۱، ص 293

2- دیلم، ن. ک. ج ۱، ص 353.

در خاور دور از کاشغر تا دریای محیط نزدیک به ده ماه است و فرسنگهایش به دوهزار و ششصد می رسد [تا به پشت جیحون برسد که از آن تا سند پیرامن سه ماه است . اما ابوزید عرض را از ملتیه گرفته به جزیره و عراق و فارس و کرمان تا سرزمین منصوره می رساند، و اندازه مرحله ها را نداده است ، که تقریباً چهار ماه ده روز کم است، پس آنچه من گفتم روشن تر و استوارتر است که، از خاور دور در کاشغر تا سوس دور، نزدیک به ده ماه است.

در سال 232 آنچه از خراج و صدقات، غیر از حق حمایت و باجها، از همه کشور برای خلیفه می رسید، تخمین زد شده ، دوهزار و سیصد و بیست هزار و دویست و شصت چهار (2/320/264) دینار و نیم دینار بود. و چون خراج کشور روم را برای معتمد حساب کردند، پانصد و اندی قنطار بود، که کمتر از سه هزار هزار دینار باشد، پس به پادشاه روم نوشت که : خراج کمترین بخش کشور من که پست ترین بندگانم در آن می زیند بیش از خراج کشور تو است. [و گویا مقصود مصر بوده، اما مصر خراج ندارد، بلکه زمین را به کشاورزان می دهند تا بکارند، پس چون درو شد و خرمن کوبیده و انبار شد، نماینده سلطان بیاید و کرایه زمین را برگیرد و باقی را به ایشان واگذارد . عوام گویند : از روزگار یوسف چنین بوده است که مردم زمینهای خود را به او فروخته بودند. ولی این سخن بی پایه است و این قانون از روزگار عمر نهاده شده است. و سبب اختصاص مصر بدین قانون همانا رود نیل است که گاه آب می دهد و گاه نمی دهد و از زمین بی حاصل خراج نتوان گرفت، برخلاف شام و خراسان که زراعت از بارانست که همیشه هست و اگر

کسی بکشت تنبلی کرده است]۱.

درازی کشور همچنانکه گفتیم دو هزار و شصت و سه فرسنگ است. هر یکصد فرسنگ برابر يك مليون و دو بیست هزار ذراع است. چه فرسنگ برابر دوازده هزار ذراع است و ذراع بیست و چهار^{۱۱} انگشت، و انگشت شش دانه جو است که پهلو به پهلو چیده شده باشند، میل يك سوم فرسنگ باشد. و در برید اختلاف است. در بادیه و عراق آنرا دوازده میل می‌دانند و در شام و خراسان شش میل. زبیدی در خراسان بر هر دو فرسنگ يك کاروانسرا ساخته‌اند؟ که در آن ساز و برگ بریدیان است؟ و من این را [که شش میل باشد] پذیرفته‌ام^{۱۲}.

1- میان دو قلاب در متن نیست بلکه در حاشیه ص 64-65 ج 1، از نسخه C آورده شده است 32 سطر دیگر نیز در آنجا هست که چون با مقدمه کتاب مناسب‌تر می‌نمود به صفحه 11-19 منتقل گردید ص 13 با نوشتن 1.

بخش یکم¹

شش اقلیم عربی

- 1- جزیره عرب چ ع 113-67
- 2- عراق 135-113
- 3- افور 151-136
- 4- شام 192-151
- 5- مصر 215-193
- 6- مشرب 256-215

1- این صفحه عنوان و فهرست از ترجمان است نه مؤلف مقدسی.

جزیره عرب

67 از آن رو به جزیره عرب آغاز کردم که خانه خدا و مدینه پیغمبر در آنجا است و آئین اسلام از آن برآمد، خلیفگان راشد و یاران و انصار و مهاجران در آن زیستند. پرچمهای اسلام در آن افراشته شد و دین پایدار گشت. و نیز مشاعر اسلام؛ مناسک و میقاتها و قربانگاههای حج در آنجا است. و آنرا عشریه ایست که پیشوایان در دیوانها یاد کرده، مدرسان باید آنرا بدانند. سرزمینها از زیر آن بیرون کشیده شده، ابراهیم مردم را به سوی آن خوانده است. این سرزمین دارای مرزهای گسترده و خوره‌های بزرگ و فرمانداری‌های مهم است، نبینی که: حجاز، یمن، کشور سبا، احقاف، یمامه، اشجار، هجر، عمان، طائف، نجران، حنین، مخلاف، حجر صالح، دیار عاد و ثمود (قرآن 3، 69-5)

1- زمین در روز 25 ذی‌قعدة از زیر خانه کعبه بیرون کشیده شده است. و از این روی این روز در میان مسلمانان به روز دحوالارض معروف است و آنرا روز تولد عیسی‌ای مسیح نیز می‌دانند. میرداماد (1040) فصلی از اوقات خود درباره ایام را بدان اختصاص داده است. حالت توجه است که تولد مسیح نزد مسیحیان بجای 25 ذی‌قعدة در 25 دسامبر دریده می‌شود و این روزیست که میثرائیستهای باستان آنرا روز تولد خورشید می‌دانسته‌اند (ذریعه 25، 302-303).

بئر معطله و قصر مشید (قرآن 22، 45) جای ارم ذات العمداد (قرآن 89:7) و اصحاب اُخدود (قرآن 85:4) حبس شداد، قبر هود، دیار کنده، جبل طتی، خانه‌های فارهین در وادی، جبل سینا، مدین شعیب (قرآن 7:84) چشمه‌های موسی (قرآن 2:60) همگی در آنجا است. گسترده‌ترین اقلیم‌ها است [پس از مغرب] که بهترین خاکها و محترم‌ترین و شریف‌ترین شهرها در آن است، صنعا که سرآمد شهرها است، عدن که بارها به سوی آن بسته می‌شود، مخالفی که زیبایی اسلام در آن است، یمن بزرگ و حجاز [و خزانه مشرقین، صحار که بهر حال واجب‌التقدیم است] در آنجامی باشد.

هر گاه کسی بگوید: چرا یمن و خاودان و مغرب¹ هر يك را دو بخش کردی؟ گفته می‌شود: یمن را پیغمبر چنین کرد، که میقات احرامش در دو جا نهاد [ریرا که میقات مردم یمن را یلیلم و میقات مردم نجد را قرن معین کرده‌اند. و چون میقات مردم صنعا که جزو یمن است همان میقات نجدیان در قرن است، پس برای دو بخش (جنوبی و شمالی) یمن دو میقات نهاده شده است و این در کتاب و سنت نیز دلیل دارد²].

خراسان را نیز ابوزید [فارسی]³ دو سرزمین دانسته [هیطل را جدا از آن شمرده است] و او از پیشوایان این دانش [و فقه] می‌باشد

68

1- دو بخش یمن در ج:ع: 69 = پ: 102، دو بخش خاودان در ج:ع: 260 و دو بخش

مغرب در ج:ع: 215 دیده می‌شود.

2- بخاری 1: 387 (دخویه).

3- متن، ابوزید است، واژه فلامی نسخه بدل C می‌باشد که دخویه در

پانوشت آورده، پس شاید مطلب را مقدسی از استخری فارسی گرفته باشد که او را ابوزید بلخی گرفته است.

بویژه درباره اقلیمی که میهن او است، پس ایرادی بر من نتواند بود که آنرا دوبخش کرده‌ام. اگر گفته شود: اکنون که تو او را پیشوا ساختی پس چرا با وی خلاف کرده خراسان [و هیطل] را يك اقلیم خواندی؟ گوئیم دو پاسخ داریم؛ یکی آنکه: نخواستیم کشور سامانیان را دو پار. سازیم و ایشان به پادشاهان خراسان معروفند با اینکه دارالملک ایشان در هیطل می‌باشد. دوم آنکه: ابو عبدالله جیهانی که او نیز در این دانش پیشوا است، خراسان را دوبخش نکرده است، پس روش ما از يك سو موافق آن دو و از يك سو با آنها دیگرگون است.

[C : ابن خردادبه و ابن فقیه نیز که خود از پیشوایان این دانش هستند هیچکدام خاددان را دو اقلیم ندانسته‌اند، پس من گفته فارسی¹ در دو سو بودن این اقلیم را به دوبخش بودن معنی کردم و گفته دیگران را بريك اقلیم بودن خراسان صریح شمردم. نبینی که چون از پیغمبر دو حدیث بیاید که در یکی گوید: دستهایش را تا بنا گوش بالا برد، و در دیگری گوید: دستهایش را تا شانه‌هایش بالا برد، فقیهان جمع میان آن دو را بهتر شمرند؟ اگر معترضی بگوید: روش تو با همه ناسازگار است، می‌گویم: مخالفت من با غلط‌های ایشان است. اگر سخنان ایشان همگی درست بود که من نیازی به بردن رنج این تالیف نداشتم، ولی من ندیدم که ایشان بر الممالک و الممالک و اشکال و عجایب جهان و علم نجوم چیزی بیفزایند. اقلیم مغرب را نیز من بر قیاس سرزمین خاوران تقسیم کرده‌ام، زیرا که هر يك از آنها در يك سر خط طول (جغرافیائی)

1- در اینجا نیز مانند پانوشت پیشین واژه فارسی تعبیر نسخه C است و شاید همان استخری را خواسته که از ابو زید بلخی گرفته است.

اسلام قرار گرفته و چراغ راه جهان هستند [. و این نقشه جزیره العرب است.

فہرست وارہ

من این اقلیم را بہ چهار خورہ بزرگ و چہار ناحیت تقسیم کردہ ام ؛
خورہ ہا: حجاز، یمن، عمان، ہجر ہستند ، ناحیتہا: احقاف، اشجار،
یمامہ ^۱ قرح می باشند.

69

حجاز : قصبہ آن مکہ است ، و از شہرہایش ؛ یثرب، ینبع، قرح ،
خیبر، مروہ، حوراء، جدہ، طائف، جار، سقیا [یزید]، عونید، جحفہ،
عشیرہ مادر شہر ہستند و کوچک تر از آنہا: بدر، خلیص، امج، حجر،
بدایعقوب، سوارقیہ، فرع، سرۃ^۱، جبلة مہایع، حاذہ می باشد. [بدانکہ
من نخست جای شہر را در خورہ معین می نمایم مگر استثناء کہ برخی
را نسبت بہ ارزش آنہا مرتب می کنم چنانکہ در بارہ حجاز کردم. و نقشہ،
جای آنرا برای شما روش می کند].

یمن : در دو بخش است. آنچه در کرانہ دریا است پائین (جنوبی) تر
است و تہامہ نام دارد [شن زار است و محصولش خز می باشد] و قصبہ
آن زبید است. و از شہرہایش معقر ، کدرہ^۲ ، مور ، عطنہ ، شرحہ،

1- استخری، فرع، سائرہ (ع: 22، 3، 24، 6) ، حوقل خو: 28 .

2- یاقوت 16، 244، 4 و 21، 202، 3 .

دویمه، حَمْضَه، غَلَّاقَه، مَخَا، كَمَرَان¹، حَرْدَه¹، لَسَعَه²، شَرْمَه، عَشْبِرَه،
رَنَقَه، خَصُوف³، مَاعَد، مَهْجَم، و جز آنها می باشد.

ایین؛ ناحیتی است، شهرهایش: عَدَن، لَهْج است.

ناحیت عَثْر؛ شهرهایش: بَیْش، حَلّی، سَرِّین، و ناحیت

سروات است.

بخش کوهستانی؛ سردسیر است و نجد [الیمن] خوانده می شود
[خوش هوا و ارزان بها و پر میوه تر از تهامه است] و قصبه آن صنعا
است، از شهرهایش صعده، نجران، جُرش، عُرْف، جبلان، جند، ذمار،
نسفان، یحصب، سُحُول، مذیخره، خولان [و جز آن] است.

احقاف ناحیتی است [که در آن جا جشن زارچیزی ندیدم چنانکه
خدا گوید: آن باد بر هر چه گذرد، آنرا می پوساند (قرآن 42:51)] تنها
شهر آن حضرموت است [که در میان شنها است].

مهره: ناحیتی است که شهر آن شحر⁴ است [و چند شهر در کرانه
دریا و پشت آن دارد که نامهایشان را فراموش کرده ام].

سبا: ناحیتی است، [که در پیرامنش چند دهکده منبردار هست و
قصبه ای آباد دارد].

عمان: قصبه آن مُعَاد است. و شهرهایش: نَزْوَه، سَر، ضَنْك

1- یاقوت 8، 1036، 4 و ابوالفداء ع، 01، پ، 7، 125.

2- ع 3، 59-5، پ 76.

3- یاقوت 21، 97، 2 و 8، 450، 2-9، بمعنوی. بلدان ع 318، 320،
پ 97-98.

4- ع 11، 59، پ 77.

71

حفیت، دبا، سلوت، جلفار، سمد، لسیا، ملح¹ است.

هجر: [و آن بحرین است] قصبه آن احسا، و شهرهایش: سابون [سابور]²، زرقاء، أوال، عقیر است و ناحیتش یمامه است. بیشتر شهرهای این جزیره کوچک هستند ولی بر آئین شهرهایند [و شهر نامیده می شوند].

بر گردیم به توصیف شهرهای خوره‌ها و بگذریم از آنچه بی فایده است [و به ام‌القری آغاز کنیم].

گزارش:

مکه: پایتخت این سرزمین است که پیرامن کعبه در میان دره ساخته شده است، و مانند آنرا من در سه‌جا دیده‌ام: عمان در شام، استخر در فارس؛ دبه حمراء در خراسان.

ساختمانهایش از سنگ سیاه و سفید نرم و بالای آن از آجر ساخته شده³ بالکنها چند طبقه با چوب ساج [زیبا] دارد. هوایش در تابستان گرم است ولی شبهائی خوش دارد، خدا هزینه گرم کردن را از عهده ایشان برداشته است. پائین تر از مسجد حرام را مسفله = پائین شهر نامند و بالاتر از آن را معلآة = بالا شهر گویند، و گشادی مسجد به پهنای دره است و مسجد در دوسوم شهر از سوی مسفله جا دارد. و کعبه در

1- میح (دمشقی . نخبه‌الدهر - مهران : 7، 218، 16: 269) و ادیس (دخویه).

2- یاقوت 15: 6، 3.

3- یاقوت 21-18، 625، 4.

72 میان مسجد است و کمی دراز است¹. در کعبہ رو بہ خاور از روی زمین بہ اندازه يك آدم بلند است و دو لنگہ دارد، کہ با ورق‌های نقرہ [و مرنجہ] پوشیدہ شدہ است و زرانود می‌باشد. درازی مسجد سیصد و ہفتاد² ذراع و پهنایش سیصد و پانزدہ ذراع است، درازی کعبہ بیست و چہار ذراع و يك وجب، در بیست و سہ ذراع و يك وجب است، دور حجر بیست و پنج ذراع، و دور طواف بکصد و ہفت ذراع و بلندی آن بہ آسمان بیست و ہفت ذراع است.

حجر همچون در گاہی بہ سوی شام (شمال) است و ناودان سقف کعبہ بدان می‌ریزد² مانند خرمنی است کہ دیوارہ و زمینش با سنگ رخام فرش شدہ باشد، بلندی آن يك کمر است و آنرا حطیم = موج شکن نامند. و طواف حاجیان از پشت آنست و نماز بہ سوی آن جایز نباشد. اگر کسی گوید: ہر گاہ باید طواف بر دور آن گذرد پس نماز ہم باید بہ سویش مجاز باشد! گوئیم: این گفتہ نامفہوم است و بایستی از دو سویش پرهیز شود.

حجر الاسود در پهلوی خاوری کعبہ نزدیک در گاہ خانہ، بر گوشہ آن همچون سر آدمی جا دارد، برای بوسیدن آن باید اندکی سر را فرود آورد.

گنبد چاہ زمزم برابر این در گاہ است و طواف، میان این دو انجام

1- یاقوت 10،270،4، چہار گوش است.

2- أزرقي. اخبار مکہ 3،204 (دخوبہ).

می گیرد. پشت آن قبةالشراب است، و در آن حوضی است که در قدیم در آن سویق و شکر به مردم می دادند.

مقام؛ روبروی همین پهلوی [خاوری] است که در گاه در آنست و از زمزم به خانه نزدیک تر است، و در روزهای موسم حج درون طواف می باشد. و صندوقی¹ آهنین بزرگ بر آن است که پایه اش در زمین و بیش از يك آدم بلندی دارد و دارای پوشش است. مقام را در موسم حج برداشته به درون خانه می نهند و چون باز گردانند صندوقی چوبین بر آن نهند که دری دارد و هنگام نماز باز می شود و پیش نماز در پایان نماز دست بدان می مالد و سپس² در رامی بندد، و درون آن جای دو پای ابراهیم و ارونه دیده می شود سیاه و بزرگتر از حجر [الاسود] است. طوافگاه با شن و باقی مسجد با سنگریزه فرش شده است. دور صحن مسجد سه رواق ساخته شده با ستونهایی از رخام که خلیفه مهدی عباسی آنها را از اسکندریه براه دریا به جده [و از آنجا با چرخ به مکه] آورد و [امروز] دیوار رواقها با سفیدپوشیده است³. برای نصب آنها کارگرانی از شام و مصر آورده بودند که نام ایشان بر آنها ثبت است. این مسجد نوزده دروازه دارد: در بنی شیبه، در پیغمبر، در بنی هاشم، در روغن کشها، در بزازان، در دقاقان⁴، در بنی مخزوم، در صفا، در زقاق شطوی، در خرما فروشان، در خانه وزیر، در جیاد، در جزوره، در ابراهیم⁴، در

73

1- ازرقی 279 (دخویه).

2- فلزات گرانبهای را که پس از فتوحات عرب برای آنجا آوردند یا قوت

در 525، 4-526 آورده است. برای «فسا فسا» حج 158 پانوشت منزوی دیده شود.

3- ابن جبیر 14، 104 و ابن بطوطه ع 323، 1 (دخویه) پ، 127-128.

4- که منسوب به ابراهیم خوزی ایرانی می باشد (ابن بطوطه پ، 128: 10).

بنی سهم؛ در بنی جمع، در عجله، در نَدوه، در بشارت، مشرق و جنوب آن بازارها است و در مغرب آن خانه‌های مصریان است. سعی میان صفا و مروه در بازار شرقی است. دویدن از قرنة المسجد تا باب بنی هاشم انجام می‌گیرد. آنجا مبله‌هایی سبز [از دو سو] نهاده شده است. پشت این دو بازار، دو بازار دیگر هست تا پایان بالا شهر که به یکدیگر راه دارند. کسی که از عراق بیاید و در بنی شیبه را ببخواد، باید به سوی راست رود، و از بازار داس‌الردم برود، نه از بازار سوق‌الملیل. و کسی که از مصر بیاید، چون به جراحیه رسد از همان بیرون شهر بسوی چپ رود تا ثنیه سپهر به گورستان سرازیر شود تا دروازهٔ عراقیان. و از سه سو بدان وارد می‌شوند: درهای منا بسوی عراق که دو در هستند، سپس در عمره [که مصریان از آن در آیند] سپس در یمین‌نهادر پائین شهر است. همگی این درها با آهن پوشانیده شده‌اند. شهر بارودار است، کوه ابوقبیس بر مسجد مساط است و از راه تپه صفا با پلکان از آن بالای روند. طوافگاه بامبله‌های مسین و چوبهائی که قندیلها بدان آویخته‌اند احاطه شده است، بالای آنها شمعهائی برای شاهان مصر و یمن و شاد صاحب فرجستان نهاده می‌شود. در مکه سه استخر آب هست که با کاریزی که زبیده از بستان بنی عامر [با هزینهٔ بسیار] کنده بود پر می‌شوند. ایشان چاه‌های شیرین نیز دارند. [بیشتر] مستغلات ایشان خانه است. ابوبکر بن عبدان شیرازی بر ایم گفت: علی بن حسین بن معدان از محمد بن سلیمان لوین مصیصی از ابواحوص، از أشعث بن سلیم از اسود بن یزید روایت کرد که عایشه¹ گفت: از پیغمبر پرسیدم آیا حجر

1- یاقوت 4، 283، 18-24 و بخاری 1، 2، 401 (دخویه).

از خانه کعبه است؟ گفت: آری! گفتم پس چرا آنرا درون خانه نهادند؟
گفت: پول قبیلات کم آمد! گفتم: چرا در گاه خانه را بالانهاده اند؟
گفت: قبیلات چنین کردند، تا هر کس را بخواهند راه دهند و هر کس
را نخواستند راه ندهند! اگر نه قبیلۀ تو تازه مسلمان بودند، و می ترسم
چرا کین دل شوند، می اندیشیدم که حجر را به درون خانه اندازم و در گاهش
را پائین بیاورم! گویند: عبدالله زبیر ده تن از پیران یاران را نزد عایشه
برد تا این حدیث شنیدند، سپس دستورات کعبه را ویران کردند، ولی
مردم گرد آمده مخالفت کردند و اواصرار ورزید، پس مردم از ترس نزول
عذاب تا يك فرسنگ از مکه دور شدند و برایشان گران آمد، سپس
چون خبری نشد کعبه را مطابق آنچه عایشه گفته بود بساخت و مردم
باز گشتند. پس چون حجاج مکه را محاصره کرده ابن زبیر در کعبه
بست نشست، حجاج دستورات منجنيق بر ابوقیسی نهادند و گفت بخشی
را که بدعت افزوده این مرد است بکوبید، پس جای حطیم را* کوبیدند
و ابن زبیر را بیرون آورده بدار کشیدند. و دیوار خانه را بحال
نخست باز گردانید و سنگهای زیادی را گرفته، در غربی را بدان بست
و باقی را در کنار خانه بچید. تا گم نشود. من از برخی پیران
قیروان شنیدم که گفت: منصور بحج رفت و مسجد الحرام را کوچک و
ناهنجار دید که احترامش ندارند و عربها با شتر و خرچین خود طواف
می کنند، پس ناخرسند شد و خواست تا خانه های پیرامن آنرا خریده
درون مسجد اندازد و آنرا بزرگ سازد و گچ کاری کند، پس صاحبان
آنها را گرد کرد و مال بسیار برایشان عرضه کرد، ایشان از فروش

خودداری کرده همسایگی خانه خدا را ترجیح می دادند، پس چون نه خواست آنها را غصب کند در مانده شده سه روز از خانه بیرون نیامد، پس گفتگو در مردم افتاد، ابوحنیفه در آن سال به حج آمده بود و هنوز گمنام می زیست و کسی از فقاہت وی آگاہ نبود، پس به اردو گاہ خلیفه در ابطح رفت و احوال امیر مؤمنان پرسید که چرا بیرون نیاید؟ مردم داستان را برایش گفتند، گفت: خیلی ساده است، هر گاہ او را ببینم مشکل را حل می کنم، خبر به [خلیفه] دادند پس وی را احضار کرد. و چون راه حل را پرسید ابوحنیفه گفت. امیر ایشان را احضار کند و پرسد: آیا کعبه پس از شما آمد، یا شما پس از کعبه؟ اگر بگویند کعبه از پس ما آمده است، دروغ گفته اند. چونکہ زمین از زیر کعبه بیرون کشیده شده است¹، و اگر گفتند کہ ما پس از او آمده ایم بگوئید: زائران کعبه بسیار شده اند و جا برایشان تنگ است، پس کعبه به پیرامن خود مستحق تر از شما است آنها را خالی کنید، چون جمع آمدند، از ایشان پرسید، پس نماینده مردم کہ مردی هاشمی بود پاسخ داد: ما پس از کعبه آمده ایم، خلیفه گفت: حریم کعبه را بدو باز پس دهید! زائرانش افزون شده اند و کعبه نیازمند جا است! ایشان بی جواب مانده به فروش [و گرفتن بها] تن دادند. این داستان یکی از دو روایت را تقویت می کند کہ از ابوحنیفه در باره کراهت فروش خانه های مکہ و اجاره دادن آنها آمده است، مگر با تاویل! ❁

منا: شهر بست در بک فرسنگی مکہ و درون مرز حرم است. در ازایش

78

دومیل در روزهای موسم حج آباد است و در باقی سال جز از نگاهبانان

1- داستان بیرون کشیدن زمین از زیر کعبه در ص 89 ها نوشت دیده شود

خالی می ماند. ابوالحسن کرخی برای دفاع از نظر ابوحنیفه در جایز بودن جمعه گزاری در منا چنین استدلال می کرد که منا و مکه همچون يك شهر هستند. پس چون ابوبکر جصاص به حج شد و دوری میان آن دو شهر را دید این دلیل را ضعیف دانسته گفت: مناشهری از شهرهای اسلام است که گاهی پر جمعیت و گاه کم جمعیت می باشد، خالی بودن، آن را از شهر بودن نمی اندازد، قاضی ابوالحسین قزوینی نیز بر این دلیل تکیه می کند، وی روزی از من پرسید: چند تن از مردم در میان سال در آنجا ساکنند؟ گفتم: بیست یا سی تن! کمتر اردو گاه هست که زنی نگاهبان در آن نباشد، گفت: پس ابوبکر درست به نو آموخته است، پس چون عقبه ابو حامد بَغُولَنی [بغوی خ.ل.] را در نیشابور دیدم و داستان را برایش گفتم، گفت ابوالحسن دلیل را درست بیان نکرده است، نبینی خدا می گوید: جای قربانی بیت عتیق (= کعبه) است (قرآن 22:33) و نیز گوید: کفاره آن هدیی است به کعبه رسیده (قرآن 5:95) و ما می دانیم که جای قربانی منا است¹. و کمتر شهر اسلامی هست که مردم آن خیمه و خر گاهی در منا نداشته باشند. در آغاز منا از طرف مکه عقبه است که جمره آنرا، در روز عید و در سومین روز آن، سنگسار کنند، و جمره نخستین نزدیک مسجد خیف و جمره دوم میانه آن دو جا دارد. خود منا دو دره است که کوچه ها دارد، و مسجد آن در خیابان دست راست است، و مسجد کبش نزدیک عقبه است. چاه ها و کارگاه ها و قیصریه ها و دکان های خوش ساخت دارد که با سنگ و چوب ساج، در میان دو کوهی

1- یا قوت 4:643:0.

بنا شده که مشرف بر آنند.

مزدلفه : در يك فرسنگی منا است، يك نمازخانه و سقاخانه و

آتشگاه (مناره)¹ و چند بر که نزدیک کوه \ominus ثبیر دارد. عربها می گفتند :

77

ای ثبیر روشنائی ده! تا ما هجوم کنیم². آنرا به اختلاف جمع و مشعر الحرام

نیز نامند. [و از سمت منا تا وادی محسر کشیده شده است].

عرفه : دیهی است با کشتزارهای سبز هندوانه و خربزه . اهل

مکه را در آن خانه ها هست که روز عرفه را در آنجا می گذرانند. موقف

حاجیان در صدارس آن در نزدیک کوه متلاط³ است در آنجا سقاخانه ها

و حوضچه و قنات پر آب هست . تیری ساخته شده که پیشنهاد برای

دعا پشت آن بایستد و مردم گرد او بر تپه های نزدیک : لاطیه و مصلی بر

کرانه دره عرنه در مرز عرفه گرد آیند و توقف در دره جایز نیست، و

هر کس پیش از غروب آفتاب بیرون آید، يك قربانی بر او واجب شود.

در مرزهای عرفه نشانه های سفید هست، و در نمازگاه منبری ار آجر

ساخته شده و در پشت آن استخر آب است . و مازمین⁴ پیش از آن است

بفاصله دو میل و آن مرز حرم باشد.

بطن محسر: دره ایست میان منا و مزدلفه که مرز مزدلفه بشمار است.

1- آتشگاه یا نور گاه فارسی مناره است که گلدسته نیز خوانده می شود در اینجا

معنی آتشکده مقدم زردشتر ندارد .

2- متن: اشرق ثبیرا کوما نمیرا

3- متلاطی (یا قوت 18,646,3).

4- تشیه مازم نکه دره ایست که میان عرفات و مشعر است (یا قوت

21,991,4).

تنعیم : جائی است کہ در آن چند مسجد [مریم] پیرامن مسجد عایشہ هست [کہ عایشہ برای عمرہ از آن احرام بست. و یک فرسنگ پشت آن مسجد علی است کہ شیعیان حرم از آنجا احرام بندند] و چند سقاخانہ نیز بر سر راہ مدینہ هست ، مردم مکہ برای عمرہ از آنجا احرام بندند.

موزه‌های حرم : گرداگرد حرم را علم‌های سفید نھادہ اند . این نشانہ‌ها برای باختہ در تنعیم در سه میلی است و برای عراق در نہ میلی باشد و برای راہ یمن در ہفت میلی و برای طائف در یازدہ [بیست] میلی و از راہ جادہ در دہ میلی می‌باشد.

ذوالحلیفہ : دیہی نزدیک یثرب است کہ مسجدی آباد دارد و نزدیش چند چاہ هست اما در آنجا کسی نیست .

جحفہ : شہر بیست آباد کہ فرزندان جعفر در آن هستند و دژی با دو در دارد و چند چاہ در آنست و در دو میلی آن یک چشمہ و بر کہ بزرگ آب هست. گاہ نیز کمبود آب دارد شہرت بخیز^{*} می‌باشد. شافع بن محمد برایم حدیث کرد کہ : علی بن رجا از ابو عتبہ از محمد بن یوسف از سفیان ، از ہشام بن عروہ از پدرش از عائشہ نقل کردہ کہ گفت: پیغمبر دعای کرد: خدا یا مدینہ را برای ما محبوب بدار چنانکہ مکہ را محبوب داشتی بلکہ بیشتر، و تب آنجا را بہ جحفہ انداز!

قون [المنازل] شہری کوچک است در پشت طائف بر راہ صنعا. بللم: منزلیست آباد بر سر راہ زبید.

ذات عرق : دیہی در دو منزلی است خشک و عبوس و دارای

1- بیست میلی (یا قوت 2: 245: 17-19) و ظاہراً غلط چاپی یا قوت باشد.

چاه‌هایی که آبشان نزدیک است.

میقات‌های حج: ابراهیم بن عبدالله اصفهانی یمن خبر داد که: محمد بن اسحاق سراج از قتیبة بن سعید از لیث بن سعد از نافع مولای ابن عمر از عبدالله بن عمر نقل آورد که: کسی در مسجد برخاست و گفت: ای رسول خدا دستور می‌دهی از کجابه تهلیل آغاز کنیم؟ پیغمبر گفت: مردم مدینه از ذوالحلیفه¹ و مردم شام از جحفه و مردم نجد از قرن پس ابن عمر گفت: می‌گویند پیغمبر گفته است: مردم یمن از یلملم و در حدیث¹ دیگر آمده است که: مردم عراق از ذات‌عرق آغاز به تهلیل کنند. ذیب نیز میقات مردم غرب کوهی در دریا است روبروی جحفه. شقان میقات دریائی اهل یمن است که جایی است روبروی یلملم. عیذاب شهر است روبروی جدّه که هر کس از آن سوی آید از آنجا احرام بندد.

اینها میقات‌های جهان‌پس‌هر کس بسوی مکه از آنها بگذرد و سپس باز گردد، باید دید اگر تلبیه [لبیک گفتن] را انجام داده است، قربان کردن از او ساقط است و برخی گویند ساقط نمی‌شود، و برخی گویند: ساقط است هر چند تلبیه نیز نکرده باشد. هیچ آدمی که از برون بیاید حق ندارد از میقات بگذرد مگر با حالت احرام بسته، هر چند آن میقاتگاه مخصوص میهن او نباشد، چنانکه يك تن اهل شام از میقات ذی‌الحلیفه¹ بگذرد که میقات حج اهل مکه نیز همانست، و جمرانه: که در يك مرحله‌ای مکه است، مردم برای عمره بدانجا رفته از آنجا احرام

1- یاقوت 2: 324: 17-21.

2- بخاری 1: 387-388 (دخویه)

می پوشند.

79

اعمال حج: اینها ایند جاہای * مناسک حج پس همه آنچه انجام می دهند سه فریضه و شش واجب و پنج سنت می باشد. فرضها: احرام بستن، ماندن در عرفه طواف زیارت، است، واجب هایش از میقات بودن احرام، دویدن میان صفا و مروه، بیرون شدن از عرفات پس از مغرب است.

سنتها: طواف قدوم، خیزرفتن در سه شو طواف، دویدن در سعی میان دو علامت، بیرون شدن از مزدلفه پیش از طلوع آفتاب، ماندن در منا در روزهای تشریق. برخی می گویند: سعی نیز فرض است، و برخی طواف قدوم آمدن را نیز واجب شمرند و طواف صدور [بازگشت] را مستحب دانند.

اکنون باز گردیم به شناخت شهرهای این خوره و ناحیت هایش به ترتیب:

طائف: شهر یست کوچک با هوای خنک شامی (شمالی) و آب سرد. بیشتر میوه های مکه از آنجا است، انار، مویز و انگور خوب و میوه های گوارا دارد. بر پشته کوه غزوان جا دارد، گاهی نیز آبش یخ می بندد، یا بیشتر آنجا دباغ خانه است هر گاه گرم پادشاهان مکه را خسته کند بدان جا می روند.

جده: شهر یست بر دریا، و نامش از آن مشتق¹ می باشد. آبادان است و باره دارد، مردمش بازرگان و مرفه هستند، بندر مکه و بارانداز

1- متن، جده مدینه علی البحر و منه اشتق اسمها. ولی آنچه درباره اشتقاق

نام جده در کتابها آمده، افسانه هبوط حنوا در آنجا است که جده بشر است.

یمن و مصر است. دارای مسجدی گرانمایه [در بازار] می باشد، ولی آبرا از راه دور می آورند. با آنکه آب انبواها بسیار دارد از آب در تنگنا هستند. فارسها در آنجا بسیار شده اند و کاخهای شگفت انگیز دارند، کوچه هایش راسته و زیبا است ولی گرم است.

آمَج: کوچک است و پنج دژ در آن هست که دو تا از سنگ و سه تا با گل ساخته شده اند. مسجد جامع آن در بالای راه است، خَلِیص بدان چسبیده که يك آب انبار و کاربز و خرما و کشتزار و سبزه دارد. سوارقیه: دژهای بسیار و باغها و کشتزار و چارپایان فراوان دارد. قُرْع و سیره: دو دژ هستند که هر کدام يك مسجد جمعه دارد. جبَلَه: بزرگ است تجارتخانه ها دارد، بیرون آن دژی استوار به نام مُهد¹ هست*

مهایع: مانند جبَلَه بر دره های سایه است.

08

حاده: شهری زیبا از آن بکریان است، چند دژ بزرگ، يك جامع پهناور دارد. [دیه ابوبکر خلیفه اول بوده است].

یثرب: شهر پیامبر است، و من آنرا به سبب شهرهای متهم پیرامنش و حومه ای که دارد، ناحیت خواندم. کمتر از نیم مکه است، بیشتر آن را باغها، نخلستانها، دیه ها فرا گرفته است، اندکی کشتزار و آبی گوارا دارد. نزدیک دروازه شهر آب انبارهایی گود ساخته شده که آب کاربزه ها [که هر يك از دیگری گوارا تر است] بدانها ریزد، پس با پلکان به پائین آنها می رسند. عمر خطاب کاربزه را به در مسجد رسانید، که اکنون

1- باقوت 2:21,324.

ویران شده است. [عین النبی نزدیک باب الخندق می باشد] بازارهای پیرامن مسجد روشن و شکوهمند هستند. بیشتر مردم از فرزندان حسین بن علی (ع) می باشند. ساختمانها گلین، زمین نمکدار است. مردمش اندکند، مسجد را در دوسوم شهر سمت بقیع الفرقد به الگوی مسجد دمشق ساخته اند ولی بزرگ نیست. این مسجد و مسجد دمشق را ولید عبدالملک ساخت و بنی عباس بر آن افزودند. پیغمبر گفته است: اگر این مسجد را تا به صفا هم دراز کنند باز هم مسجد من است. نخستین کس که برای مسجد افزود عمر بود، که از ستونهایی که امروز مقصوره اند، تادیوار سمت قبله راوی بر آن افزود، سپس عثمان سمت قبله را تا جای امروزین گسترش داد، سپس ولید بر آن افزود، نه برای خدا بلکه چون خانه حسن بن حسن بن علی در آنجامی بود، و در آن به مسجد باز می شد و هنگام برگزاری نماز از آن بیرون می آمد. پس آنرا با سنگ نقاشی شده و فسافسا¹ ساخت، و عمر عبدالعزیز مأمور ساختمان بود. پس چون به ویران کردن محراب رسید، پیران مهاجر و انصار را بخواند و بگفت: در ساختمان قبله خودتان حاضر باشید، مبارک* بگوئید: عمر قبله را تغییر داد. پس افزوده و لید از مشرق تا مغرب شش ستون² می بود، بر چهار گوشه ای که قبر در آن است چهارده ستون به سوی شام (شمالی) افزود، که ده ستون در حیاط و چهار ستون زیر سقفها می بود. سپس چون مهدی خلیفه بسال 160 به حج رفت یکصد ذراع با ده ستون به طرف شام، در آن بیفزود، پس درازای آن امروز یکصد و پنجاه و چهار ذراع و پهنایش یکصد و شصت و سه ذراع و درازای صحن یکصد و شصت و پنج ذراع و پهنایش یکصد و شصت

81

2- سهودی: 138 (دخوبه).

1- ن. ک، ج 158.

و پنج ذراع است. گویند: ولید به پادشاه روم نامه نوشت که مامی خواهیم مسجد پیامبر خود را بسازیم از کار گر و فسافس به من کمک کنید! پس او چند پشته بار¹ و بیست و اند کارگر که ده تن در میان ایشان یکصد و هشتاد هزار دینار ارزش داشتند. پس چون مسجد را برای ایشان خالی کردند یکی از ایشان گفت: بر گور پیامبر ایشان بشاشم² پس چون شلوار را باز کرد در همان حالت بجای خود خشک شد!

در باره ترتیب قبرهای پیغمبر و دو یار او اختلاف هست، یک روایت می گوید: پشت سر پیغمبر، ابوبکر و پشت سر او عمر است. در روایت مالک بن انس: پیغمبر در باختر خانه است و جلو او باز است، پشت پیغمبر نیز ابوبکر است و پس از جای باز عمر است. این جای باز نزد عمر عبدالعزیز یاد شد و او خود را شایسته آن جا ندانست، می گویند عیسی در آنجا دفن خواهد شد. ابوبکر محمد بن علی فقیه ساوه برای من حدیث کرد که محمد بن هلال شاشی از محمد بن اسحاق، از یونس از محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك³ از عمرو بن عثمان از قاسم [بن محمد بن ابی بکر] نقل کرد که: بر عایشه وارد شدم و گفتم: مادرا قبر پیغمبر و دو یارش را بما نشان ده! او سه قبر بمن نشان داد، که نه بلند بود و نه به زمین چسبیده بود، بر زمین سرخ فام پست پهن شده بودند، گور پیغمبر را دیدم که در پیش است و ابوبکر بالای سر او⁴ طوری بود که دو پایش روی دوشانه پیغمبر بود و سر عمر نزد دو پای پیغمبر [و در

82

1- سهودی: 139 (دخویه).

2- داستان شامهدن در اخبار المدینه، این نجار ص 102 طور دیگر آمده

است.

3- سهودی: 150 (دخویه) و این سعد 10:149.A3.

برخی کتابها خواندم که جای پهلوی پیغمبر خالی است و پشت پیغمبر ابوبکر است، و پس از جای خالی عمر است، و در آخر زمان عیسی در آن جای خالی دفن خواهد شد [منبر نیز در میان سر پوشیده قرار گرفته، رویه منبر پیغمبر گلکاری است و در کنار یک تیر سرخ رنگ است که میان منبر و قبر جا دارد. در جایی خواندم که معاویه دستور داد تا منبر را مانند منبرهای دیگر به نزدیک محراب ببرند، پس چون بکار آغازیدند مدینه به لرزه در آمد و آذرخش آسمانی نمایان شد، پس گفت: رهائش کنید و دستور داد تا بر روی آن منبر سه پله، منبری با پنج پله بساختند. این مسجد بیست در دارد، و شهر مدینه پر در است و خود چهار دروازه دارد: دروازه بقیع دروازه ثنیه دروازه چینه¹، دروازه خندق. خندق به سمت مکه و دارای دژ و باره است. بقیع و در خاور شهر است و خاکش نمک دارد. گور ابراهیم پسر پیغمبر و حسن و گروهی از یاران در آنجا است، گور عثمان نیز در ته بقیع است.^۴

قبا: دیهی در دو میلی در طرف چپ راه مکه است و در آن ساختمانهای بسیار از سنگ است. مسجد تقوی² نیز در آنجا است که صحنی بزرگ سنگچین شده و آثارها³ و آبی گوارا دارد. مسجد خراد² نیز آنجا است که عوام در ویرانی آن هی کوشند.

احد: کوهی است در سه میلی، که در دامنه آن قبر حمزه در مسجدی

1- سهودی 186، 13.

2- برای داستان تأسیس مسجد خراد در برابر مسجد تقوی تفسیر آیت

قرآن 107، 9-108 و یاقوت 23، 4-24 سهودی 195 دیده شود.

3- متن: آثارات. در یاقوت، آبار (چاهها) آمده است.

است و جلو آن يك چاه است و پس از آن صحنی است که در آن قبرهای شهیدان است، در کمر کوه نیز جایی هست که پیغمبر در آن پنهان شد. و این نزدیکترین کوه به مدینه است.

عقیق: دیهی آباد در دو میلی راه مکه است که سلطان در آن فرود می آید. آب گوارا دارد. میان دو سنگستان مدینه حرمی همچون حرم مکه هست¹.

83 بدر: شهری [☆] کوچک در راه مدینه به سوی کرانه است. خرماي خوب دارد عين النبي = چشمه پیغمبر در آنجا است جنگ معروف بدر در آن جا رخ داد ، مسجدهائی دارد که شاهان مصر آنرا ساخته اند.

جارد: در کرانه دریا است از سه سو دیوار دارد . چهارمین سوی آن به دریا باز است. خانه های بلند و بازاری آبادان دارد . انبار مدینه و شهر کهایش بشمار می رود. آب آن جاز بدر برده می شود و خورا کشان از مصر. جامع آن صحن ندارد.

عُشيرة: کوچک و جلو ینبع در کرانه دریا است. نخلستانی دارد و خان آنجایی مانند است.

ینبع: بزرگ و پر آب و دارای بارهئی استوار است. آباد و پر نخل تر از یثرب است. دژی استوار و بازاری گرم دارد [مانند آن در شهرهای حجاز نیست بیشتر بازاریان مدینه در موسم از آنجا بند] دو دروازه دارد که جامع نزد یکی از آنها است . اکثریت مردمش از بنی الحسن هستند.

راس العين: در دوازده میلی جا دارد.

مروة: شهری بارودار، پر نخلستان، خوش خرما است. آبشان از کاریزی پر آب است خندق و دروازه های آهنین دارد . مرکز مقل

1- باقوت 4، 935.

و بُردی است، تابستانی گرم دارد. بیشتر مردمش از بنی جعفرند.

حوداء : بندر خیبر است، دژ و ربضی آباد و بازاری نیز سمت

دریا دارد.

خیبر : شهری محصن همچون مروه است. جامعی خوب دارد،

دری که امیر المؤمنین آنرا از جابر کند در آنجا است. این جاو مروه و

حودا شهر کهای خیبر هستند.

قُرح : ناحیتی است که وادی القری خوانده می شود [شامی و

حجازی است] در حجاز امروز پس از مکه شهری مهمتر و آبادتر ،

پر جمعیت تر، بابازرگانانی سرمایه دار از آن نیست . بارهئی استوار دارد

که بر سر آن دژی است [که سه درو یک خندق دارد]^۱ دیه ها و نخلستانها

پیرامن آنست. خرما ی ارزان، نان خوب، آب فراوان، خانه های زیبا و

بازارهای گرم دارد. خندق و سه دروازه آهنین بر آن دارد. جامع آن

در کوچها است در محراب آن استخوانی [از گوسفندی] هست که گویند:

به پیغمبر گفته بوده است: مرا بخود، که ذرا گین هستم^۱!. شهری شامی ،

مصری ، عراقی ، حجازی است ، ولی آب ایشان سنگین ، خرما ایشان

متوسط [و از دست قرمطیان خسته اند] گرمابه ایشان بیرون شهر است،

بیشتر مردم یهودی اند.

حجر: کوچک و دارای بارو با چاهها، کشتزارها است. مسجدی

نیکو و نزدیک بالای تپه همچون یک صُفه دارد که در سنگ کنده شده

1- متن: لانا کلنی فانا مسموم.

است. خانه‌ها و آثار شگفت‌انگیز ثمود¹ در آنجا است.

سقیای یزید: بهترین شهرهای این ناحیت است از قرح تا بدینجا نخلستانها و باغهای [زیبا و خرم] بهم پیوسته است. جامع آن در بیرون شهر است.

بدا یعقوب: بر راه مصر است آبادی و جمعیت دارد.

عونید: در کرانه قرح، آبادان و مرکز عسل است، بندری نیکو دارد.

زبید²: قصبه تهامه است و یکی از دو مادر شهر آنست، زیرا که جایگاه شاهان یمن است، شهری معتبر و خوش ساخت، و به بغداد یمن شناخته شده است. اندک ظرافتی دارند. بازار گانان، دانشمندان، بزرگان، و ادیبان دارد، هر کس بدان در آید سود برد، برای ساکنانش مبارک است. چاه‌هایشان شیرین، گرمابه‌هایشان پاکیزه. باره‌ئی از گل با چهار دروازه دارد: دروازه غلاقه، دروازه عدن دروازه هشام، دروازه شبارق [که به سوی شبارق می‌رود، که دیهی در دره زبید است]³. پیرای آن دیه‌ها و کشتزارها است. از مکه آبادتر بزرگتر و مجهزتر است. بیشتر ساختمانها از آجر و خانه‌ها گشاده و نیکو است. جامع از بازار دور است زمینش صاف، زیر منبر باز است تا صف بدانجا کشیده شود. ابن زیاد، کاریزی برایش کشیده است شهری⁴ زیبا است و در یمن بی‌مانند است، ولی بازارهایش تنگ و فرخ‌ها گران و میوه اندک است، بیشتر خوراکی‌های ذرت و گاورس است.

85

1- قرآن 9، 80.

2- برای جنگ زبید، ن. ک، ج 142.

3- تاریخ یمن خزرجی: 81 (دخویه).

مَعْقَر : در کنار راه عدن است . و همچنین است عِبْرَه ، عَادَه ، مَفْنَق که همگی کوچکند .

عدن: شهری بزرگ پر جمعیت، آباد، مستحکم، سبک است. دالان چین و درگاه یمن و انبار مغرب و مرکز بازرگانی آنهاست، کاخهای بسیار دارد، برکتش به هر کس که بدان درآید می رسد . بر ساکنانش ثروت می بارد . مسجدهایش زیبا ، زندگی مردم مرفه ، اخلاقشان پاکیزه ، نعمتش آشکار است . پیغمبر بازار منا و عدن را مبارک باد گفته است . نقشه عدن همچون زاغه گوسفندان افتاده، دورادورش کوه است تا به دریا می رسد و یک زبانہ از دریا به پشت کوه می پیچد¹ پس نمی توان به درون شهر شد مگر پس از آنکه از آن زبانہ بگذرند و به کوه برسند و از راهی شگفت انگیز که در سنگ کنده شده و دری آهنین بر آن نهاده شده بگذرند. ایشان دیواری نیز در سمت دریا از یک کوه تا کوه دیگر کشیده و در آن پنج در نهاده اند. جامع شهر از بازارها بدور است، چاههای شور آب و چند آب انبار دارند، گویند در گذشته زندان شداد پسر عاد بوده است ولی اکنون شهری خشک و بدمنظره است، نه کشت دارد، نه شیرده ، نه درخت ، نه میوه نه آب و نه چراگاه، ولی آتش سوزی بسیار است [آدمی شب را ثروتمند می خسبد و بامداد بی نوا برمی خیزد] جامع آن نامنظم، کشاکشهایشان وحشیانه، گرمابه هایشان بد است. آب [و گندم] را از یک منزل راه می آورند.

ایبِن : از عدن کهن تر است و عدن بدان منسوب است، و گندم و میوه ها و سبزیها را از آنجا می برند . زیرا که دیه ها و کشتزارها

1- باقوت 3: 8:66.

بسیار دارد.

مندم: [مندب] آبادی است بر کرانه دریا و همچنین است لهج کشتیها در آن جا به گردباد گرفتار می شوند.

مخا: شهری آباد از آن زبید است که روغن بسیار دارد. آب ایشان

86 از چشمه‌ای بیرون شهر است، جامع نزدیک آن^۱ بر کرانه دریا است.

غلافقه: درگاه زبید بشمار است. جامعی بر لب دریا دارد. من کسانی را دیدم که برای این شهر احترام می نهند و در آن می مانند. آبادان و پر جمعیت است نخلستان، و نارگیلستان و چاه‌های شیرین دارد، ولی وباخیز و کشنده بیگانگان است.

شرجه، حوده، عطنه: شهرهایی بر کرانه‌اند و انبارهای ذرت عدن و جده [حمضه] در آنجا است و از آنجا می برند. شهر از خشت است، آب را برای ایشان از دور می آورند. جامعهایشان بر کرانه‌اند.

عثر: ناحیتی معتبر است. سلطانی جدا گانه دارد. شهرهایش زیباوند، عثر شهری بزرگ و نیکو و نامور است، قصبه آن ناحیت و درگاه صنعاء و صعده بشمار می رود. بازاری آباد و جامعی زیبا دارد. آب را از راه دور می آورند. گرمابه ایشان کثیف است^۱.

بیش: خوش آب و هوایتر از آنها است. سلطان همیشه در آنجا منزل دارد و خانه‌اش نزدیک جامع است.

1- حوقل ع 200، پ 3، 2 خزرچی 78: امیر سلیمان بن طرف امیر عثر بود و سرزمین او هفت روز در دو روز راه است، از شرجه تا حلی خراج آن نیز سالانه پانصد هزار دینار عثری است (دخویه: ع 104) باقوت همین را از عماره نقل کرده است (3: 21,615).

جریب: شهر موز است، مرفه‌ترین شهر این ناحیت و به نظر من بهترین آنها است.

حَلّی: شهری بندری است، آبادان و مرفه و دارای همه گونه مرافق است.

سَرین: شهری کوچک و دارای دژ است. جامع آن نزدیک دروازه می‌باشد. یک کارگاه است. در گاه سردات بشمار می‌رود.

سروات: مرکز حبوبات و خرما می‌باشد است و عسل فراوان دارد [که بیشتر به حجاز برده می‌شود چه در مرز آنست] نمی‌دانم اینها شهر هستند یا دیه زیرا من به آنها در نیامدم.

صنعا: قصبه نجدیمن است، سابقاً از زبید بزرگتر و آبادتر بوده، نام از آن او بوده است و امروز در مانده شده است، ولی در آنجا پیرانی هستند که من در همه یمن مانند ایشان در قیافه و خرد ندیده‌ام. شهری مرفه، پرمیوه ارزان است، نان خوب و بازرگانی سودمند دارد. بزرگتر از زبید است، از خوشی آب و هوایش مپرس که شگفت‌انگیز است، سازگار و بهبودی بخش است [اکنون که سبک شده باز هم خوش بنا و بازارش گشاده است. ساختمانهایش به کوفه ماند، همه از آجر است. شهر ارزانی و میوه و نان خوب است، جامعی زیبا در یک سمت دارد، با پیرانی پاکیزه، در جهان به از آن هوا ندیدم].

صَعْدَه¹: از صنعا* کوچکتر و آبادان در جبال است. در آن ظرفهایی از پوست و فرشهای زیبا و چرم نیکو می‌سازند. شهر علویان و اقطاع ایشانست.

جُرش¹: شهری میانه حال با نخلستان است در حالی که یمن کم نخل می باشد.

فَجْران: مانند جرش است و هر دو از صعدہ کمترند، و هرچرم که می بینی از این شهرهای [سه گانه] است.

سبأ²: شهری در پشت اینها (معاذ و حمیری) است. آبادان است ولی کم در آمد است.

1 - ابوالفدا، پ، 130-131.

2- سبا به همه سرزمین جنوب عربستان نیز گفته شود که بر ساحل محیط

هند است. این سرزمین در دوسده پیشین و پسین یورش عرب مرکز ارتباط بازرگانی و فکری هند و ایران با آفریقا می بوده و مدتها در اشغال ایران قرار داشت و به مرکز اندیشه های هند و ایرانی بدل شده بود. توحید اشراقی و پان تهئیم هندی از این سرزمین در جزیره العرب پنخس می گردید و با توحید عددی توراتی مردم شمال در کشاکش می بود تا آنکه اندیشه های ترکیبی و دور که در آن میان پدید آمد. سریانیان و دیگر ملت های سامی شمال شبه جزیره عرب، کسانی را که دارای اندیشه هند و ایرانی بودند بر سبا می نامیدند این کلمه پس از یورش عرب به این سبا و سبائی ترجمه شد داستان هایی که نمودار دادوستد و همکاری دو تمدن و فرهنگ خداشناسی هندی یمنی با یهودی فلسطینی و پیدایش فرهنگ دور که اسلام است به صورت ازدواج پادشاه یهود با ملکه سبا که مهر پرست بود در قرآن 27، 20، 44 آمده است و سوره 34 قرآن نیز بنام سبا می باشد. و به صورت عهدنامه ای میان عرب های شمال و عرب های جنوب با میانجی گری علی (ع) در نهج البلاغه 2: 74 نیز دیده می شود. قهرمانان برخی از داستان های عرفانی این سبنا و سهر وردی نیز مردانی از یمن (سبا) هستند که به مغرب می روند و رسالت گنوسوزم را تبلیغ می کنند. پانوشت 4 ص 128 نیز دیده شود.

مرکز دوم برای دادوستد و آمزش عقاید سامی با اندیشه هند و ایرانی بین النهرین بوده که در عنوان سرزمین اقود خواهد آمد.

معافر: شهری گسترده با کشتزارها و دیه‌های سودمند است.

حَمَیری¹: شهر قحطان در میان زبید و صنعاء است، دیهای بسیار

و هوای بد و باخیز دارد. برای بازرگانان سودمند است.

حَضرموت: قصبهٔ أحقاف است که در میان شن‌زار دور از کرانه

افتاده، آباد و پرجمعیت است، مردمش به دانش و کار تمایل دارند ولی

آزمند هستند و سیه‌چرده.

شحر: شهری لب دریا و مرکز صید ماهی‌های بزرگ است که

به عمان و عدن و اطراف یمن و سپس به بصره فرستاده می‌شود. درختهای

کندر با صمغ آن در آنجا هست.

ارم: جای ارم ذات‌العماد (قرآن 7:89) در دو فرسنگی لحج بوده

و اثری از آن نمانده است. در زمینی صاف افتاده [پاخ و دژ آن] از دور

برق می‌زند ولی چون نزدیک شوی هیچ نیست. آب عدن از اینجا

تأمین می‌شود.

سخن: شهر قریشیان است که به ایشان بنومامه گویند، شنیدم که

چهار هزار کمان بدست هستند.

شقره: آبادی خثعمیان است². نخلستان و دیه‌هایی پیرامن آنست.

یمن: بدانکه یمن جایی بزرگست، من یکسال در آنجا بوده و

به این شهرها که یاد کردم درآمده‌ام، و بسیاری از آن را فراموش کردم

و اکنون برخی از آنها را از گفتهٔ آشنایان می‌آورم و آمار روستاهایش

را یاد می‌کنم گرچه همرا ندیده باشم. روستاهای این سرزمین به‌عنوان

1- حمیر. یاقوت 341، 2.

2- همدانی: 5، 119 بنوقحافه (دخویه).

مخلاف شناخته می‌شوند. سپس وضع جزیره العرب را با نقشه و توضیحی می‌آورم که هر کس بتواند بفهمد.

فهرست مخلافهای یمن:

مخلاف صنعا، خشب، رُحابه، مَرمل، مخلاف بَوْن، مخلاف خَبوان، سمت راست صنعا: مخلافهای شاکر، وادعه، یام، اَرْحَب. و از سوی طائف؛ مخلاف نجران، تربه، هَجیره، کُثبه، جَرش، سَراة [مکه را چند مخلاف است و آنها دژها هستند، برخی که در نجداند: طائف، نجران، قرن المنازل، عقیق، عکاظ، لیمه، تربه، بیشه¹، کیشه، جرش، و از دژهایش در تهامه: ضنکان، سرین، سقیه است] سَراة² نیز مخلاف تهامه است با ضنکان، عَشم، بیشه³، عَک [مخلاف نجران نیز مخلافی است در تهامه].
 و مخلاف حرذه، مخلاف همدان، مخلاف جَوف همدان، مخلاف جَوف مُراد⁴، مخلاف شَواء، صدی⁵، جَعفی مخلاف الجِره⁶.

1- خردادبه 11,133.

2- خردادبه 12:133. یا قوت 15,66,3-20.

3- بیش (خردادبه 14,133).

4- جوف همدان (خردادبه 7,137) و جوف از سرزمین مراد است (یا قوت 11,158,2 و 22,365,2).

5- خردادبه 8,137.

6- خردادبه 8,137 و یا قوت 18,82,2.

مخلاف المشرق ، بوشان غدَر¹ ، مخلاف أعلا وأنعم² و المصنعتین و
 بنی غطیف، و قرية مأرب³ و مخلاف حضرموت ، مخلاف خولان ،
 رداع⁴ ، مخلاف أُحور ، مخلاف حقل⁵ و ذمار، مخلاف ابن عامر⁶ ،
 ثات ، رداع⁷ ، مخلاف دثینه⁸ ، مخلاف السرو⁹ ، مخلاف رعیس ،
 نَسَفان ، کحلان، مخلاف ضنکان ذبحان¹⁰ ، مخلاف نافع ، مصحی¹¹ ،
 مخلاف حُجر ، بدر ، آخله ، الصهب ، مخلاف الثَّجَه¹² و المزرع¹³

90

1- خردادبه، 9:137 و یاقوت 14:776،3.

2- خردادبه، 9:137 و یاقوت، 11:316،1.

3- خردادبه 1:138 و یاقوت: 4:382-383.

4- خردادبه 9:138 رداع همان مخلاف «خولان» است (یاقوت 2:772،
 20) در خولان آتشکده ای بود آتش پرستان یمن را (یاقوت 2:499:16) و نیز،
 رداع و وسات دو شهر فارس نشین در یمن است (یاقوت 2:772:6). نیز رداع
 و ثات از مخلافهای یمن است (یاقوت 4:436:12). «صحار» چنانکه خواهد آمد
 ص 11:92 در دست فارسها بوده است. پانوش شماره 22 نیز دیده شود.

5- خردادبه 10:138، یاقوت 2:299:11.

6- بنی عامر (خردادبه 10:138-11، یعقوبی. بلدان پ، 97، یاقوت
 11:748:1).

7- خردادبه 11:138، همدانی 8:93 (دخویه) ن.ک: پانوش 7.

8- خردادبه: همانجا، یاقوت 2:550، یعقوبی بلدان ع 3:319 پ، 97.

9- خردادبه، همانجا، یاقوت 3:76:7.

10- خردادبه 3:139، همدانی 67 (دخویه) دیحان (یاقوت 3:66:8).

11- خردادبه، همانجا.

12- خردادبه 4:139، یاقوت 10:920:1.

13- یعقوبی بلدان 3:318 پ:97، خردادبه ، همانجا مزدراع (یاقوت

4:519:12 و مرادالاطلاع).

مخلاف ذی مکارم¹ و أمْلُوك²، مخلاف سلف و الأدم³، مخلاف
 نجلان⁴ و نهب⁵، مخلاف الجند، مخلاف السكاسك و از سوی
 معافر⁶، مخلاف⁷ زیادی، مخلاف معافر، مخلاف بنی مجید⁷، مخلاف
 91 ركب، مخلاف سقف⁸ مخلاف مذبخرة، مخلاف حمل و شرعب،
 مخلاف عنه و عنابه⁹.

از سو دیگر؛ مخلاف و حاظه، مخلاف سفل یخصب¹⁰، مخلاف
 قفاعة¹¹ و وزیره و حجر¹²، مخلاف زبید. و روبروی آن است کرانه

- 1- ذی مکارب (خردادبه 5,139).
- 2- یاقوت 2:438,4 امولول (یاقوت 5,365:1 خردادبه 5,139).
- 3- خردادبه 10,139، یاقوت 20,169,1.
- 4- خردادبه 10,139 همدان 3,688 (دحویه) نجلان (یاقوت 8,468,4).
- 5- یاقوت 851:4 نهم (نهموبین بلدان 4:318 پ 97).
- 6- خردادبه 11:140 یاقوت نوید: مردم در مخلاف معافر دین قرمطی
 دارند و محمد بن ابان بن میمون بن جریر ایشان را در شمار اذنسل احرار = آزادگان
 ایرانیان مهاجر خوانده است (یاقوت 5:435,4 و 8). پانوش 4 ص 128 و پانوش
 2 ص 125 نیز دیده شود.
- 7- ابن خردادبه 11:140، یاقوت 1:319 و 4:320 پ 97 و یاقوت 7:1036,4
 نجید. (یاقوت 1, 14,699 و 15:748).
- 8- صلب (ابن خردادبه 12,140).
- 9- عنه: عنابه و رجیع و مخلاف السحول و بنی صعب (ابن خردادبه
 2:141).
- 10- یاقوت 4:435 و 4:1012 + مخلاف علوی یخصب (ابن خردادبه 4:141).
- 11- یاقوت 1:318، 7:320 پ 98,97 و ابن خردادبه 4:141.
- 12- یاقوت 1:318 پ 98,97 و ابن خردادبه

غلافه و کرانه مندب¹ ، مخلاف رمع ، مخلاف مقری² ، مخلاف
ألهان، مخلاف جبلان، مخلاف ذی جره³ ، مخلاف مہتم⁴ ، مخلاف
الیم .

و از سوی پشت صنعا؛ مخلاف خولان⁵ ، مخلاف میسارغ⁶ ،
مخلاف حرازن و هوزن⁷ ، مخلاف الأخر وج، مخلاف مجنح، مخلاف
حضور⁸ ، مخلاف ماجن⁹ ، مخلاف واضع المعمل ، مخلاف العصبه¹⁰ ،
مخلاف خنّاص¹¹ و ملحان حکم و جازان و مرسی الشرجه¹² ، مخلاف

92

1- خردادبه 5:141.

2- یاقوت 5:437:4 و 13 یبقوی 2:319 بر 97:مقرا.

3- یاقوت 22:437:4 و همدانی 20:80 (دخویه) + ومخلاف الحقلین و
مخلاف العرب و الاخروت (خردادبه 8:141-9).

4- یاقوت 2:436:4 میثم.

5- آتشکده، پرستشگاه مردم یمن در آنجا بود (یاقوت 16:499:2 و
22:237:4) برای تأثیر گنوسیرم هند یا ایرانی از یمن به دیگر سرزمین های
جزیره العرب ن.ک ص 125 ش 2 و ص 128 ش 4 و ص 129 ش 6 و ص 131 ش 4.

6- مهساع خردادبه 6:142. (یاقوت 4:702:4).

7- یاقوت 10:437:4.

8- یاقوت 15:437:4.

9- خردادبه: مازن و حملان و فیه مدینه شهر و مخلاف شاگرد و شمامو

بیت اقیان و المصانع بسکنها آل ذی حول (خردادبه 8:142).

10- السعد (خردادبه 7:143).

11- خناس (یاقوت 3:473:2) خناس (ابن خردادبه 7:143).

12- خردادبه 8:143.

حُجُور¹، مَخْلَاف قُدْم که به محاذات دیه مَهْجَرَه است، مَخْلَاف حَیْه و کُودن²، مَخْلَاف مَسْخ³، مَخْلَاف کُنْدَه و سَكُون، مَخْلَاف صَدَف.

صَحَار: قصبه عمان است، و امروزه بر کرانه دریای چین (دریای عمان) شهری مهمتر از آن نیست، آبادان، پر جمعیت، گردشگاه، پر ثروت و بازار گانی، میوه خیز و پر خیر، دارا تر از زبید و صنعا است بازارهای شگفت انگیز دارد. شهری است که بر لب دریا کشیده شده است، خانه هایشان از آجر و ساج بلند و گرانمایه است، جامع آن دارای گلدسته زیبا و بلند، لب دریا و ته بازارها است. چاه های شیرین و کاریزی گوارا دارد، مردم از هر جهت خوش هستند، در گاه چین و انبار خاور زمین و عراق و پناه گاه یمن بشمار است. فارس هادر آن اکثریت یافته اند.⁴ نماز گاه در میان نخلستان و مسجد صحار در نیم فرسنگی آنجا است. و ناقه پیغمبر آنجا ابرکت⁵ داده است. به شکلی زیبا ساخته شده بهترین هوای قصبه را دارد. محراب جامع طوری ستاره کوبی⁶ شده است که از هرسو بچرخنی، رنگ آن دگر می شود، از یک سو زرد، از یک سو سبز

93

1- حجور والمغرب (خردادیه 8:148).

2- کودن (خردادیه 9:143).

3- مسخ (خردادیه، همانجا).

4- یاقوت 3:369 همه این سخن بشاری (مقدسی) را آورده و گفته اکثریت فارسها را از آن انداخته است. و چنانکه خواهد آمد، همه مردم صحار و عدن و جدّه در عهد مؤلف قدسی زبان بوده اند. ص 115، 125، 128 و 129 ش 6 و 136.

5- یاقوت گوید: نمی دانم برکت ناقه چگونه است.

6- متن: بلولب یا نوشت مکوکب است. و می توان حدس زد به این محراب برجستگی هائی لولبی، ازین، بیجا هیچ داشته که از هرسو به رنگی دیده می شده است.

و از سوی سرخ دیده می شود.

نزوه: بزرگ و درمرز کوهستان با گل ساخته شده است. جامع آن در میان بازار قرار دارد. هنگام زمستان که دره پر آب می شود بدان در آید. آشامیدنی خود را از چاه و نهر برمی گیرند.

سر: از نزوه کوچکتر است، جامع آن در بازار است، آشامیدنی ایشان از نهر و چاه است نخلستان دور آن را فرا گرفته است.

ضنك: کوچک است و در میان نخلستان جا دارد. همیشه سلطان ایشان نیرومند است زیرا خود ایشان سرکش اند.

حقیق: از سمت هجر پرنخل است. جامع آن در بازار است.

سلوت: شهری بزرگ در سمت چپ نزوه است.

دبا و بلفاد: هر دو سمت هجر نزدیک دریابند.

سهد: منبری تابع نزوه است. ۴

لسبا، و ملح، برنم، و قلعه، ضنكان نیز شهرهائی هستند.

مستط: نخستین بندریست که کشتیهای یمن را پذیرا می شود.

من آنرا جائی زیبا و پر میوه دیدم.

نوام: ایلی سخت خشن از قریش بر آن دست یافته اند.

عمان: خوره ایست بزرگ، هشتاد در هشتاد فرسنگ، همه

نخلستان و باغ است. بیشتر آب ایشان از چاههای نزدیک است که با گاو

1- دمشق ع: 9:218 ب 22:180 و 20:369. مس 1,104.

2- ن.ك، ص 1,104.

3- در مس 14:126 نام این قوم قریشی بنی سامه آمده است. نیز ن.ك یا قوت

بیرون می کشند و بیشتر آن کوهستان است . مردم این شهرها بیشتر
تربهای خارجی و لجویج اند .

احساء : قصبه هجر است و بحرین خوانده می شود . بزرگ و پر
نخلستان و آبادان و پر جمعیت است . جایگاه درما و قحطی است و یک
مرحله از دریا دور است ، چشمه مانندی دارد . تجارتگاه است .
جزیره هائی در آنجا هست که پایگاه قرمطیان آل ابوسعید است | این حا
دارالملک ایشانست و انبارهایشان در آنست | خرد درائی و عدل در آنجا
حکم فرما است ، ولی جامع آن بی کار مانده است . انبارهای مهدی و
انبارهای دیگر ایشان نیز نزدیک آنست . برخی از دارائیها اینجا | در خزانه
مهدی | و باقی آن در انبارهای دیگر ایشان می باشد .

درقاء و سابون : جزو انبارهای ایشان است . و همچنین است
اوال و دیگر شهرهای کنار دریا ، یا نزدیک آن .

ماهه : ناحیتی است که قصبه آن هم است . شهر است بزرگ ،
خوش خرما ، دژها و دیوها آنرا فرا گرفته که یکی از آنها فتح می باشد
| گندم نیکو و سفال دریا دارد . احد حجاز نیز هست |

بدانکه : این جزیره (شبه جزیره عرب) را می توان به صدهای
همانند دانست که اندکی درازا دارد ، و سرزری بر آن می باشد که بالا
تا دم در آن را فرا گرفته است ، میان سریر و دو دیوار است و چپ
(پستی کرانه ها) فاصله است . این سریر دو تکه است ، بخش دروئی
(جنوبی) آن نجدیمن است و آن کوههائی است که صفا ، صهده ، جوش ،
نجران در آن می باشد ، شهر قحطان و عدن در بالای پادان است ، سه
دیوار آن دریای چین است ، این سروات (مرتفعات) آبادان و دارای

انگورستان و کشتزارها هستند، فاصله پست سمت راست (غرب) سربر تهامه است که زبید و شهرهایش در آن است و فاصله پست چپ (شرق) سربر نجدیمن خوانده می شود، که أحقاف، مهره تا مرزهای یمامه در آنست، و برخی عمان را نیز داخل آن دانند. این سربر باد و فاصله اش یمین است. و سربر برونی (شمالی) آن که تا در صفه را گرفته بنام حرّه خوانده می شود، از مرز یمین تا قرح کوه هائی خشک است که هیچ در آن نباشد مگر سم گاه چارپا و خار منیلان و یز، حرم و عمیق و معدن فقره در آنجا است. آن خشکی ها و فاصله سمت راست (غربی) حجاب و طبة الحجاز نام دارد، و شامل ینبع، مروه، عمیق نیز می شود. و در کرانه هایش آبادیست و نخلستان دارد. فاصله سمت چپ (شرقی) نجد حجاز نامیده می شود و یمامه و فید جزو آنست. این سربر با پستی دو سویش حجاز است، و هجر نیز داخل آنست. و برابر در این صفه بادیه = بیابان است. این چیز است که من دیدم و آنرا چنین بخش بندی کرده.

95

کلیاتی در باره این سرزمین

این سرزمین سخت گرم است بجز سروات (بلندیها) که معتدل است. برایم گفتند که: مردی از صنعا يك دېگك گوشت قرمه را بر گرفت و به حج رفت و باز گشت و آن غذا نگذید! پوشاك زمستان و تابستان ایشان یکی است. شبهای تابستان در مکه خوب و در تهامه بد است. در عمان شبها [اگر باد جنوبی بوزد چیزی] همچون شیره برایشان فرو می نشیند در حرم گرماسخت، باد کاشنده و مگس فراوان است. میوه اندك است جز در سروات. در یمین نخلستان و آب فراوان نباشد و

کرانه‌هایش خشک و بی آب است مگر در غلافقه، مردم در آن شهرها تنها برای دریا مانده‌اند [پناه به خدا از گرمای عمان و کرانه‌های یمن] در همه این سرزمین نه دریاچه هست و نه رود قابل کشتی رانی. فقیهان و قاریان و اندرزگران اندکند. یهودیان در آنجا بیش از مسیحیانند، اهل ذمه جز ایشان نباشد. جذامی در آنجا ندیدم. ابوالمفضل بن نهامه [بهادر خ. ل] در شیراز برایم حدیث کرد از ابوسعید خلع بن فضل از ابوالحسن محمد بن حمدان از عمرو بن علی بن یحیی بن کثیر، از عامر بن ابراهیم اصفهانی، از خطاب بن جعفر از سعید بن جبیر از ابن عباس که در باره آیت به سردسیر و گرمسیر شدن¹ گفت: زمستان را در مکه و تابستان را در طائف می گذرانیدند. و در باره آیت ترس از ایشان بر گرفت² گفت: مقصود ترس نداشتن از بیماری جذام است. ولی در آنجا پیسی و سودا فراوان است. نوده مردم سیاه چرده و بیشتر باریک اندام و لاغرند. بیشتر پوشاکشان از پنبه است و نعلین می پوشند. تمایل به ده، طر [قد، طر]³ ندارند. در زمستان نه برف دارند و نه یخ و نه میوه. دوشنبی جز خشک کرده قربانیهای منا ندارند.

آئین ایشان: در مکه، نهامه، صنعاء، قرح مردم سنتی هستند. در پیرامن صنعاء و ناحیه‌هایش و حومه عمان و باقی حجاز خاریجان تند می باشند، اهل رای در عمان و حجر و صعده شیعه هستند. شیعیان در طبق عمان و صعده و مردم سروات و کرانه‌های حرمین (مکه، مدینه) معتزلیانند مگر شهر عمان، بیشتر مردم صنعاء و صعده پیرو ابوحنیفه اند و جامع‌ها

1- رحمة الشتاء والصيف (قرآن 2:106).

2- وآمنهم من خوف (قرآن 4:106).

3- گویا، روپوش و نعلین جمع 14، 183.

در دست آنان است [بیشتر قاضیان یمن و کرانه مکہ و صحیحار معتزلی و شیعی هستند] در معافر پیرو مذهب ابن منذر هستند. در ناحیتهای نجد یمن مذهب سفیان رایج است. آذان در تهامه [ویمن] مکہ با ترجیع¹ است و اگر دقت شود رفتار برابر مذهب مالک است. در ذبید در نماز عید، بنا بر مذهب ابن مسعود تکبیر می گویند و آنرا قاضی ابو عبدالله صعوانی هنگامی که مزدر آنجا بودم رایج کرد. در هجر مردم بر آئین قرمطیانند مردم در عمان داوودیند و مجلس نیز دارند. زبان مردم این منطقه تازی است مگر در صحاد که [در بازار] بفارسی سخن می گویند و یکدیگر را می خوانند: بیشتر مردم عدن و جده فارس هستند ولی زبان (رسمی) عربی است. و در طرف حمیری یک قبیله عرب [به زبان حمیری] نامفهوم [سخن می گویند]. مردم عدن بجای دجله گویند: دجلینه و بجای یدیه گویند: یدینه و مانند آن و نیز هر جیم را گاف [قاف] تلفظ می کنند، پس بجای دجب [رقب] و بجای دجل [گل] گویند. در روایت است که هنگام سنگسار کردن جمره، بجای سنگ ریزه برای پیغمبر پشکل آوردند، پس وی آنرا پرتاب کرده گفت: دگس هستند³ و فقیهان برای بیان آن کوششها کرده اند که هر چند می تواند درست باشد ولی ممکن است پیغمبر این واژه را به عاریت گرفته باشد. همه گونه لهجه های عربی در بادیه های جزیره عربستان یافت می شود ولی صحیح ترین آنها لهجه مدیله است و سپس دو نجد (نجد یمن و حجاز) سپس باقی حجاز بجز احقاف که زبانشان وحشی است.

1- متن، والاذان ترجیع، مانند، تهیه الاقامه، در جمع 2:238 و 10:481.

2- این لهجه هنوز در مسر رایج است چنانکه جمال را گمال گویند.

3- بجای دجس - نجس.

4- مانند آنچه زمخشری در فائق 1:456 نموده است (دخوید).

قرائت: در مکه، مردم (قرآن را) بر قرائت ابن کثیر خوانند، در یمن بر قرائت عاصم و سپس قرائت ابو عمر است که در همه آن سرزمین رایج است. از برخی قاریان بزرگ در مکه شنیدم که: هیچ ندیده و نشنیده بودیم که پیشمازی پشت مقام ابراهیم نماز را با قرائتی جز قرائت ابن کثیر بگذارد، مگر در این زمان.

بازرگانی، در این سرزمین سودمند است، زیرا که دوپاشنه دروازه جهان، بر درگاه [عدن و عمان] می چرخد، بازار منا، دریای متصل به چین، جده، جاز، انبارهای مصر، وادی القرا، شام، عراق، یمن، مرکز (خرید و فروش) سربند، عقیق، پوست، برده است. وسائل داروگران، عطرها، مشک، زعفران، بکم، ساج، ساسم، عاج، لولو، دبا، مهره یاقوت، آبنوس، نارگیل، قند، اسکندروس، صبر، آهن، سرب، خیزران، سفال، صندل، بلور، فلفل [و کندر] و جز آنها همه به عمان آورده [و به عراق و مشرق برده] می شوند و مانند همه اینها با اضافه عنبر، مشروبات و درق (سپر) و خدمتگذاران حبشی و پوست پلنگ، به عدن می رسد [و به مکه و مغرب برده می شود] و اگر همچنان ادامه دهیم کتاب به درازا خواهد کشید. بازرگانی چین در این جا نمونه شناخته شده، مرده آمدن بازرگان با مرده مالک و ثروتمند شدن برابر است.

وقتی من در دریای یمن سوار کشتی شده بودم در کابین با ابو علی حافظ مروزی آشنائی دست داد و چون دوسر شدیم گفت: تو دل مرا برده ای گفتیم: چرا؟ گفت: تو را آدمی سربراه و دوستدار نیکی و نیکان و مایل به جمع آوری دانش می بینم، اکنون تو به شهرهائی آمده ای که بسیاری از مردم را از راه درستی و فطانت یاد داشته است. من می ترسم

چون تو نیز به عدن در آئی و بشنوی که: مردی با هزار درم بیازر دانی رفت و با هزار دینار باز گشت! و دیگری با صد برفت و با پانصد برگشت! و دیگری کندر برد و کافور آورد! دلت زیادت خواهی کند! من گفتم: به خدا پناه می برم، ولی چون به عدن در آمدم و بیش از آنچه او گفته بود شنیدم، فریفته شدم و خیال رفتن به زنگبار کردم، پس آماده خرید آنچه شایسته بردنست شدم و با نمایندگی‌ها گفتگو کردم، لیکن خدا دلم را از آن سرد کرد، مردی که با او قرار بسته بودم بمرد، پس دل من به یاد مرگ و پی آمدهای آن شکسته شد.

بدانکه: با هر سودی از آنچه یاد شد خطاری دست، همواره سود با زیان همراه است، پس خردمند نباید فریب آن بخورد، خدا با دورگت نماز مخلصانه بیش از همه دنیا و آنچه در آنست به بنده می‌دهد، ثروتی که پس از آن مرگ است چه سود دارد! کرد آورنده مال ناچار از ترک آنست.

از ویژگی ناحیت‌های این سرزمین: چرم زبید و نیل بی مانند آنست که کوئی لاژورد می‌باشد. شروب عدن بر نیشکر نیز ترجیح دارد، تناب در مهجرة لیف نامیده می‌شود. نیز از آنست: بردهای سحولا و جریب، فرشهای صده، خیک‌هایش، سعیدی‌های صنعا و عقیق آنجا، قفاح¹ عثر و جامهای حللی [حلبی] و مسان² یبوع و حنایش، بان³ یثرب و صیحانی⁴ آنجا و بردی⁵ مسروه و مقل⁶ آنجا، کندر مده و ماهی‌هایش،

1- قفاح، نوعی دره.

2- شاید صحیح، ماهی نمک‌زده باشد.

3- شاید برک باغد نما.

4- سمغ.

ورس¹ عدن ، منلو² قرح و سنای³ مکه و صبر⁴ اسقوطره⁵ و مصین⁶ عمان [در یمن کوهی است که چشمه‌ای دارد که چون آب از آن بر آید منجمد می‌شو و شب⁷ یمنی از آنست].

اندازه گیری : در این سرزمین اندازه با صاع، مد، مکوک است، مد یک چهارم صاع، صاع یک سوم مکوک است، چنین است در حجاز، و اینها نیز چند گونه‌اند؛ منداول آن⁸ پنج رطل و دو سوم آنست. از ابو عبدالله فقیه در دمشق شنیدم می‌گفت: چون ابو یوسف به حج رفت و بمدینه در آمد، دو چیز را از مذهب ایشان واگرفت، نخست: اذان گفتن پیش از فجر. دوم: اندازه صاع. اما آن صاع که عمر در برابران پیغمبر اندازه نهاد و کفاره سوگند خود بداد، پس هشت رطل بود، ولی سعید بن عاصی⁹ آنرا به پنج و یک سوم رطل پائین آورد، و شاعر در باره او گوید: [سعید برای گرسنگی دادن به ما، آمده است. او صاع را کاست، نیفزود]⁹. ایشان در کشتی‌ها دو گونه صاع دارند بایکی مزد

1- گیاه سیرك سرخ فام.

2- نوعی تیر یا قفل.

3- گیاهی دارویی.

4- عصاره گیاهی تلخ.

5- اسقوطره جزیره‌ای در دریای هند، Socotora.

6- شاید مصوان، غلاف کمان.

7- نوعی سنگ نمک معدنی.

8- متن: المستعمل منها است که ضمیر به صاع بازگردد، ولی در یانوش

نسخه بدل منها دیده می‌شود، پس پنج رطل و ... وزن يك من است نه صاع.

9- طبری این شعر را به گونه دیگر آورده است (تاریخ، ج. 1، 1850.

پ، 2127).

ملاحان را می دهند و با بزرگتر، معامله می کنند.

رطل: در مکه همان من است که در همه کشورهای اسلام شناخته است جز اینکه ایشان من را رطل نامند. رطل از یثرب تا قرح دو بیست درم است، رطل یمن بغدادی است [و در قرح سیصد است]. عمان نیز من دارند ولی در باقی کشور، بغدادی است. ایشان «بهار» نیز دارند که سیصد رطل است.

پول^۱: نزد ایشان گوناگون است. دینار مردم مکه مطوقه است، که آن وعثیه هر یک دو سوم مثقال اند، و مانند درم های یمن، به شماره داد و ستد می شوند، ولی عثیه مرغوب تر است و گاه تا یک درم فرق می یابند. بهای دینار عدن هفت درم است و آن دو سوم «بغوی» است و بوزن است نه به شمارش. ارزش دینار عمان همی می باشد ولی کشیده می شود [و یک سوم مثقال است و از این رو ثلاثی نامیده می شود، گاهی نیز آنرا ذکوی می خوانند و کشیدنی است].

درم: از درمها که در این سرزمین روا هستند یکی در مکه محمدیه نامیده می شود. نزد مردم مکه هر بیست و چهار منبقة^۲ یک مطوق ارزش دارد که دو برابر «اختمی» است و در روزهای ششم ذیحجه تا آخرین روزهای حج از کار باز می ماند. مردم یمن علویه دارند که ارزش آن در شهرها گوناگون است و در برخی جاها بی ارزش است. هر چهار

1- متن: و نقودهم مختلفه. است. در با نوشتن نسخ بدیل نقود، سنجه آمده

است. مؤلف مقدسی این واژه را از ریشه سنخس فارسی در جاهای دیگر نیز به کار

برده است جع: 129، 182، 398، 417.

2- شاید به معنی کم ارزش و دور انداختنی، جع: 204، 207.

تای آن يك درم است و وزن آن نزدیک به يك دانق است . ایشان قروض نیز دارند که وقتی گران شود سه تا، به يك دانق می شود و گاه به چهار تا هم می رسد. مردم عمان تسوا^۱ نیز دارند. [دینار ایشان دو سوم مثقال است و کشیدنی می باشد نه به شمار].

رسم و آئین : پوشاك در این سرزمین يك لنگك و يك روانداز

100 است و جز اندکی پیراهن نپوشند. در مخاض^۲ تنها يك لنگك می بندند [من خطیبی را نیز بر منبر چنان دیده بودم] ایشان از روپوش عیب جوئی نیز می کنند.

مردم در ماه رمضان، در میان نماز ختم می گیرند . ایستاده دعا می خوانند و سپس بهر کوع روند. من در عدن برای ایشان نماز تراویح برگزار کردم و چون دعا را پس از سلام خواندم، ایشان در شگفت شدند. پس [ابوعلی] این حارم و ابن جابر از من خواش کردند تا به مسجدای ایشان رفته نماز آنچنانه بگذارم.

ایشان بیشتر چراغها را با صند که روشن ماهی است و از مهره می آورند روشن می کنند. بورد^۳ ایشان سیاه است همچون ماحالعه. مردم یمن در ساختن درج^۴ و چسباندن دفرها از نشاسته استفاده می کنند. فرمانروای عدن مسحقی به نزد من فرستاد تا آنرا ته بندی و جلد کنم، من بنزد عطاران رفته شریس خواستم ایشان آنرا نشناختند. مرا نزد محتسب راهمائی کردند که شناسد، چون از وی پرسیدم گفت: نواز کجائی؟ گفتم: از فلسطین. گفت: از شهر حوشی آمده ای، اگر شریس به دست این مردم بود آنرا می خوردند! پس نشاسته بکار ببر! ایشان زیبایی

1- من با...

2- حقه

جلدسازی را می‌پسندند و برای آن مزد نیکو می‌دهند، گاهی من برای هر مصحف دو دینار می‌گرفتم.

در عدن، دوروز پیش از رمضان سر درها را آذین بندند و دنبک¹ می‌زنند و چون رمضان در آید، دوستان دسته دسته شوند و هنگام سحر سرود خوانان دوره می‌گردند، و چون عید نزدیک شود از مردم مزد می‌گیرند. در نوروز [کارهای شگفت‌انگیز دارند] قبه‌ها بر گرفته و با دنبک در پی سرکاران می‌روند و مال بسیار گرد می‌آورند.

در مکه در شب فطر قبه‌ها منصوب می‌دارند و بازار را در میان صفا و مروه آذین بندند و تا بامدادان دنبک¹ زنند. صبحگاه پس از نماز مادران جوان² آراسته بادبزن به دست می‌آیند و به دور خانه می‌گردند. پنج پیش نماز برای تراویح مرتب سازند. اینان هر یک ترویحه را با هفت طواف انجام دهند و مؤذنان تکبیر و تهلیل گویند³ و پس از هر نماز منفجرات هم می‌ترکانند، پس پیش‌نماز دیگر می‌آید. نماز پسین (عشا) را در پایان یک سوم شب می‌گزارند، و چون یک سوم شب بماند کارشان پایان یابد، پس برای خوردن سحری بر کوه ابوقبیس ندا در دهند. 101 بهتر از رفتار اهل مکه در حج دیده نشده است. ایشان از یکدیگر نیابت کنند همچنانکه از یک عراقی. [اذان شام را پیش از ثلث شب نمی‌گویند، سپس نماز تراویح گزارند و مؤذنان تهلیل و تکبیر می‌گویند و شمعها را هنگام طواف خانه روشن گیرند. ایشان روز عاشورا³ را عید کرده هنگام نمازها آتش بازی کنند].

آب: آبهای این سرزمین گوناگون است. آب عدن و کاریز مکه

1- متن: الدبادب.

2- متن: الولائد.

3- متن: عشوراء.

و آب زبید و یثرب سبک است. آب غلافه کاشنده است. آب قرح و ینبع بد است، باقی آبها نزدیک به هم هستند. من بسال 56 به حج رفته بودم آب زمزم را سنگین دیدم سپس به سال 67 دوباره به حج رفتم و آب آنرا گوارا یافتم. بیشتر آبها در کرانه‌ها گواریند.

اگر کسی گوید: سبکی و سنگینی آبها را از چه راه تعیین می‌کنی؟ گویم: از چهار راه. نخست: هر آب که زودتر سرد شود سبک‌تر است، من آبی سرد شونده‌تر از آب تیما و ادیجا ندیدم، اینها سبکترین آب کشورهای اسلامند. من این راه را به وسیله آزمایش بسیار دریافتم. دوم: آب سبک دیرتر به عرق تبدیل شود، هر کس آب سنگین بنوشد زودتر می‌شاشد. سوم: آب سبک‌اشتها به خوراک را می‌افزاید و غذا را هضم می‌کند. چهارم: اگر خواستی آب شهر را بشناسی به نزدیک از آن و عطاران برو و روی مردم را بنگر! اگر شاداب باشند آب ایشان باندازه حرمی ایشان سبک است، و اگر آنها را مانند روی مردگان یافتی و سرشان افکنده دیدی، زود از آن شهر برون شو!

زیان بخش‌ها: در مکه بادمجان بیمار می‌کند، در مدینه تره‌ای هست که عرق مدینی¹ را سبب می‌شود [ماهی‌های قرس (قرش) نیز بد است]. معدن‌ها: اولو در هجر است و نزدیک ادال و جزیره خارک از راه غواصی بدست آید و در تیم² در اینجا است برای این کار غواصان را مزد دهند تا فروشوند و صدف‌هایی که لولو در میان دارند بیرون آورند.

1- یا: عرق مدنی، بیماری رشته است که به صورت ناول بر تن پدید آید.

سپس گرمی باریک از آن بر آید (لغتنامه)

2- متن: دة الهمیم، به صورت مضاف و مضاف‌الیه است به صفت و موصوف.

بزرگترین دشمن اینان نوعی ماهی است که بر چشمان ایشان حمله می کند. ولی سود این کار روشن است هر کس عقیق بخواد، يك پارچه زمین در صنعا می خورد و با کندو کاوش ممکن است سنگی بیابد و ممکن است هم چیزی دست گیرش نشود. میان ینبع و مروه، کانهای زر نیز هست. عنبر در کرانه دریا یافت می شود از عدن تا [مخا] مندم] و بسوی زیلع. هر کس چیزی کم یا بسیار از آن بیابد باید آنرا نزد نماینده سلطان ببرد و باو بدهد و قسمتی از آنرا بگیرد یا دیناری [یا خلعتی] و این جز در هنگام وزش باد آیب [آب] رخ ندهد، و من ندانستم که عنبر چیست! و دم الاخوین¹ روبروی جحفه یافت شود.

102

پیوندها: میان درزیگران در مکه که شیعه اند و قصابان که سنتی هستند دشمنی هست. در عدن نیز میان حماحمی ها² و میان ملاحی ها³ دشمنی و جنگ هست. در ینبع نیز میان سننیلن و شیعیان، درزبید میان بجه ها و حبشی ها و نوبی ها⁴ شگفتیها رخ می دهد، میان جزاران و اعراب نیز در یمامه کار بجائی رسیده که جامع را میان این دو گروه تقسیم کرده به بیگانگان نیز می گویند: باهر کدام می خواهی باش او گرنه بیرون شو!

1- خون سیاوشان.

2- متن: حماحمین (جماحمین) شاید، سبزی فروشان،

3- متن: ملاحین (ملاحین) شاید نمک فروشان یا: دریا نوردان، (همدانی:

14:53 و مولر 19:124 «دخویه»)،

4- بجه ها، نوبی ها، حبشی ها قبیله هایی سیه چرده بودند که از آفریقا به جنوب

یمن مهاجرت می کردند و گاه با بومیان به جنگ افتادند.

دیدنیها:

مکه: زادگاه پیغمبر در ناحیه محاملی ها ، دادالادبعین در ناحیه بزازان ، خانه خدیجه پشت عطاران، غاثود در يك فرسنگی پائین مکه، حراء در سوی منا، غاری دیگر، در پشت ابوقبیس، کوه قیقان روبروی ابوقبیس ، در خود حرم قبر میمونه، در راه جده، در ثنیه، قبر فضیل و سفیان بن عینه و وهیب بن ورداست. میان دو مسجد نیز چند زیارتگاه از پیغمبر و علی دیده می شود: مسجد شجره در ذی حلیفه ، يك درخت در قبا، حجر فاطمه .

احقاف: قبر هود در آنجا است. در کنار دریای نیز جایی است که دود از آن برمی آید.

عدن : کوهی در دریادارد، در پشت شهر نیز مسجد ابان است 103
[نارجیل نیز روبروی عدن می باشد].

مخلاف معاذ : در پشت مخا مسجد بنرمعطله¹ است.

مخلاف بون: قصر سعید² در آنجا است.

مخلاف مرمل: از مخلاف منیا ، در آن جایگاه آتشی هست که بیرون آمد و جنت مقسمین را بسوخت³. چاه عثمان نیز در سر راه شام به آنجا است.

عرج: نزدیک آن کوهی است که گویند جبرئیل، برای پیامبر در شب هجرت راهی از آنجا به سوی مدینه باز نمود.

1 و 2- قرآن 45،22، یاقوت 6:889 و 5:888.

3- قرآن 17:68-20 فاصحت کالمیریم و حر داده 12:136 . 14 .

مروه: میان اینجا و حوداء، آتشی در افتاد، که چیزها در آن مانند ذغال می سوخت.

حجر: خانه‌های مردم ثروتمند در اینجا شگفت‌انگیز است. سر درهای خود را نقاشی و آذین‌بندی کرده‌اند [جائی که شتر صالح از سنگ بیرون آمد¹ در اینجا است].

طاغیه²: شهری ویران است در پشت چادرهای اممبید.

سروات: دژهای شگفت‌انگیز است.

کمران: جزیره‌ایست در دریا و شهری در آنجا هست. آبی شیرین بنام عقل دارد. زندانهای شاه یمن در آنجا است.

اخلاق مردم: مردم مکه جفاپیشه‌اند، مردم یمن بی‌نزاکت هستند. مردم عمان کم‌فروش و زیان‌آور و گنه‌کارند. زنا در عدن آشکار است. مردم احقاف ناصبی و گنگ هستند حجاز سرزمینی قحط‌زده و فقیر است.

قبیله‌ها: از سردات آغاز و به سوی شام کشیده شده‌اند. پس سرزمین

أغربین هیشم و دیار یعلی بن ابی یعلی تا مُردد و دیار عنز و ائل در بنی غزیه

و سپس دیار جرش و عتل و جلاجل³ و دیار شقره است، که خشم⁴

در آنجا یابند، و در دیار حارث شهر یست که ذنوب خوانده می‌شود و بندر

آن شری نامیده می‌شود، سپس در خاک شاکر و عامر و در بجیله و در

104

1- قرآن 80:15 و 27:54 افسانه صالح و شتر او که قیدار آن را پی کرد

در لغتنامه از تاریخ‌گزیده و امتاع الاسماع و حبيب السیر نقل شده است. — ص 151.

2- قرآن 5:69 قوم ثمود در شهر طاغیه هلاک شدند.

3- یا قوت جلاجل را يك بار با نقطه و بار دیگر بی نقطه آورده است.

4- ص 16:126.

فَهْم سِيسِ بَنِي عَاصِمٍ وَ عَدْوَانَ سِيسِ بَنِي سَلُولِ سِيسِ مَطَارٍ اسْتِ كَهْ دَرِ اَنْ
مَعْدِنِ بَرَمٍ¹ هَسْتِ، سِيسِ سِرْزَمِيْنِ بَرْمَهْ اسْتِ كَهْ دَرِ اَنْ اِبْرَقَهْ وَ حَصْنِ مِهْيَا اسْتِ
تَا بَهْ فَلَاحِ مِي رَسَدِ.

دولت : حکومت این سرزمینها پراکنده است ؛ اقتصاد حجاز
همیشه وابسته به مصر بوده است. یمن از آن آل زیاد بوده که اصلشان از
همدان است . ابن طرف² عَثْرَ³ را دارد . صنعا نیز فرمانروائی دارد ،
ولی ابن زیاد برایش وجوهی می فرستد تا خطبه بنام او باشد، و گاهی
عدن از دست ایشان بیرون می رود . آل قحطان در کوهستانند ، ایشان
کهن ترین شاهان یمن هستند . علویان بر صعده حکومت می کنند [و
امیر المؤمنین خوانده می شوند و لقبهای داعی و ناهر و هادی دارند] و
برای آل زیاد خطبه می خوانند [و چه بسا همه یادشدگان بنام آل زیاد خطبه
کنند. و گاه عدن از دست ایشان بیرون ماند] ایشان دادگرتترین مردمند.
عمان از آن دیلمیان است. هجر به دست قرمطیان است. احقاف فرمانروائی
از خود دارند.

مالیات و گمرک: در جتده از هر بار گندم نیم دینار می ستانند ،
از هر خرچین بار، يك کیل بر می دارند و از هر سبد پوشاك شطوی
سه دینار، از هر سبد دبیقی⁴ دو دینار ، هر بار پشم دو دینار. در عَثْرَ از هر
بار يك دینار، و از يك سَلَّة زعفران يك دینار، و همچنین از هر سر برده.

1- متن: معدن الهمام. ج: 9، 319؛ حذاق فی نجات الهمام. شاید سنگی نرم
باشد که هنوز هم در خراسان از آن دیک و طرف می تراشند. دحویره در ایجا
به همدانی 8:121 نیز حوالت داده است.

2- خزرچی 79: امیر عشر سلیمان بن طرف است (دخویه).

3- حوقل 200 پ 3، 2. ← ص 4، 123. ← ج 5، 443.

این در هنگام بیرون بردن است . و همچنین است در سرین برای هر رهگذر، و نیز در کمران . در عدن کالاها را با ارز زکای قیمت گذاری می کنند و عشر آن را با ارز عثری می ستانند¹. آنچه از این راه به خزینة سلطان می رسد، به يك سوم دارائی بازرگانان² تخمین زده اند. بازرسی برای گمرک در شهرهای بندری ساده است مگر در غلافه. راهداری های خشکی، از قلود جده در قرین² و بطن مر نیم دینار نیم دینار است ، بر دروازه زبید برای بار مشك يك دینار ، و بزازی نیم دینار و دیگر راهداری ها [که در یمن و جزیره بسیار است]. يك درم علوی¹ داده می شود. حاکم صعده از مردم مالیات نمی گیرد بلکه يك عشر يك چهارم را از بازرگانان می ستاند. این جزیره عشری است. در عمان از هر نخل يك درم می ستانند. در کتاب خردادیه³ دیدم که خراج یمن ششصد هزار دینار است، ولی نفهمیدم کدام [خراج] را می خواهد و آنرا در کتاب خراج نیافتم. ولی معروفست که جزیره العرب عشری می باشد.

105

یمن در گذشته به سه بخش تقسیم شده بود . يك والی بر چند و مخالف آن حکومت داشت ، دیگری بر صنعا و مخالف هایش ، سوم بر حضرموت و مخالف هایش .

قدامة بن جعفر کاتب می گوید: بازده حرمین (مکه و مدینه) یکصد هزار دینار ، یمن ششصد هزار دینار ، یمامه و بحرین پانصد و ده هزار

1 . برای فرق میان این ارزشها 140-141 دیده شود.

2- ابی جیب 6:78 قرین (دخویه).

3- خردادیه، 1، 144.

دینار ، عمان سیصد هزار دینار است¹.

مردم این سرزمین ریز اندام و قانع اند، کم خور و سبک پوشند. خداوند ایشان را به بهترین میوه درخت بزرگوار خرما گرامی داشته است. ابو عبدالله محمد بن احمد در قصبه ارجان به من گفت: قاضی حسن بن عبدالرحمان بن خلاد از موسی بن ^{*} حسین از شبان بن فروخ ¹⁰⁶ از مسرور بن سفیان تمیمی از اوزاعی از عروة بن رویم از علی بن ابی طالب روایت کرد که : پیغمبر گفت : عمه خودتان نخل را گرامی دارید، چه او از همان گل آفریده شد که آدم از آن بود. هیچ درخت جز آن گشنی ندارد! به زائر طرب بخورانید! و اگر نبود، پس هر خرما! تا پایان حدیث.

فاصله‌ها:

چند اصطلاح : بدانکه، واو برای جمع [و پیوند] است، ثم = سپس برای ترتیب [و دنبال نهادن] است، او = یا، برای شک میان دو چیز است. پس، هر گاه بگویم : تا فلان و فلان، این دو در یک فاصله خواهند بود، مانند: خلیص و امج و مزبنان و بهمن آباد. و هر گاه بگویم : سپس مقصود دنبال نهادن چیزی پس دیگری است، چنانکه گفته‌ام : تا بطن مرپس تا عسقلان تا غزه سپس قادح و هر گاه بگویم : یا، پس باز گشته‌ام بدانچه پیش از آن است. چنانکه از رمله به ایلیا یا به عسقلان، از شیراز

1- خراج قدامه. ددخوبه 20.251.7:249.

به جویم، یا به صاهه (چاهك).

مرحله : من در اینجا آنرا شش تا هفت فرسنگ فرض کرده‌ام .
پس اگر بیشتر بود. بر بالای ها دو نقطه نهادم¹، و هر گاه از ده فرسنگ نیز
بیش بود، دو نقطه به زیر لام نهادم، و اگر از شش فرسنگ کمتر باشد،
يك نقطه بر بالای ها می‌نهم. (اینك فاصله‌ها):

اگر از مکه آغاز کنیم، تا بطن مر يك مرحله است، سپس تا عسفان
يك مرحله سپس تا نخلیص و امج يك مرحله سپس تا خیم [قدید²] يك
مرحله سپس تا جحفه يك مرحله سپس تا ابواه يك مرحله سپس تا
سقیابنی غفار يك مرحله سپس تا عرج يك مرحله سپس تا روحا يك
مرحله سپس تا رویتة يك مرحله سپس تا یشرب يك مرحله است.
و نیز از مکه به بلملم يك مرحله، سپس تا قرن يك مرحله سپس
تا سرین يك مرحله است.

و نیز از مکه گرفته تا بستان بنی عامر يك مرحله، سپس تا ذات عرق
يك مرحله، سپس تا غمرة يك مرحله است.
و نیز از مکه تا قرین يك مرحله سپس تا جده يك مرحله. و از
بطن مر تا جده^{*} نیز يك مرحله است.

107

[نیز از مکه گرفته تا منابك فرسنگ سپس تا مزدلفه همانندش، سپس
تا عرفه نیز همان اندازه است].

از جحفه به بدر يك مرحله، سپس تا صفرا و معلاة يك مرحله،

1- البته این نقطه‌گذاری در نسخه برداریها از میان رفته است.

2- یا قوت 12:42:4.

سپس تا روحاء يك مرحله است.

از بدد تا ينبع دو مرحله، سپس تا داس عين يك مرحله، سپس تا معدن يك مرحله، سپس تا مردة دو مرحله است.

از بدد گرفته، تا جاد يك مرحله، سپس تا جحفه يا ينبع دو مرحله، دو مرحله است.

از جدّه تا جاد يا تا سرين چهار، چهار مرحله است.

از يثرب تا سویديه يا بطن نخل دو مرحله، دو مرحله است.

از سویديه تا مردة نیز مانند آن، از بطن نخل تا معدن نقره نیز مانند آنست.

هر گاه جاده مصر را بخواهی، از مروه آغاز کنی که تا سقيا [یزید يك مرحله و سپس تا قرح يك مرحله سپس تا حجر صالح¹ يك مرحله است] سپس تا بدایعقوب سه مرحله سپس تا عؤبد يك مرحله است.

و هر گاه شام را بخواهی، از سقيا تا وادی القرایك مرحله، سپس تا حجر يك مرحله سپس تا تیما سه مرحله است.

[هر گاه از دمشق آغاز کنی تا اذعات دو مرحله سپس تا عمان همان اندازه سپس تا و بیر دو مرحله، سپس تا معدنة يك مرحله سپس تا نيك همان اندازه، سپس تا ماء همین اندازه سپس تا حربی همین اندازه، سپس تا عرفجا يك مرحله، سپس تا مغری يك مرحله، سپس تا تیما سه مرحله، سپس تا حجر صالح¹ همان اندازه است].

1- جایی که صالح پیامبرشتری را از سنگ بر آورد. ص 146 پانوش.

هر گاه مکه را از جاده کوفه خواسته باشی، از زبانه که پر آب و آباد است تا شقوق بیست و یک میل، سپس تا بطنان¹ ۲۹ [۲۷] میل، سپس تا ثعلبیه 29 میل که در یک سوم راه است و آباد و دارای آب انبارها و چاه‌های گوارا است. سپس تا خزیمه² سی و دو میل، سپس تا آجفر³ بیست و چهار میل، سپس تا فید سی و شش میل است. و این شهری است با دو در آباد پر آب، سپس تا توز که در نیمه راه می باشد سی و یک میل است، سپس تا سبیرا⁴ بیست میل است که بر که‌ها با آب فراوان و گوارا [و بد] و کشتزارها دارد. سپس تا حاجر⁵ سی و سه میل، سپس تا معدن النقره سی و چهار میل است که جایی بد است، یک در و اندک آب دارد. سپس تا مئیه سی و سه میل، سپس تا ربنده [گور گاه ابوذر] بیست و چهار میل است که ویرانه‌ای تلخ آب است، سپس تا معدن بنی سلیم⁶ بیست و چهار میل، سپس تا سليله بیست و شش میل، سپس تا عمق⁷ بیست و یک میل است و اینجا چاه‌هایی [کشاد و] شگفت‌انگیز ولی کم آب دارد، سپس تا افیعه⁸ سی و دو میل، سپس تا مسلح سی و چهار میل

1- قدامه 7:186.

2- خزیمه شهری دارای باره و منبر و حمام و آب انبارها بوده است. شن آنجا سرخ فام است. «زرد» خوانده می‌شد و سپس بنام خزیمه منسوب گشت (قدامه 9:186-11) برخی آنرا خزیمه بی نقطه خوانند (یاقوت 2:440).

3 و 4 - خردادبه 9:127 قدامه 14:186، همدانی 12:184.

5- یاقوت 7:128:3 و 3:728:3 و خردادبه 10:131 و همدانی 16:185

بلدان یعقوبی ع 7:312 ب 98، 91.

6- یاقوت 3:728:3.

7- بلدان یعقوبی ب 9:91. افاعیه (قدامه 20:186 و یاقوت 1:321).

است که دارای بر که‌ها و آب فراوانست، سپس تا غمره که بر آب است
هجده میل می‌باشد.

[من منزلهارا از کوفه تا زباله و راه شام در بادیة عرب را، بانباج¹
که دژ بنی عامر است و قنات آبی هم دارد یاد خواهم کرد].

- 109 اگر از بصره آغاز کنیم^{*} تا حفیر² هجده میل، سپس تا رحیل³
بیست و هشت میل، سپس تا شجی بیست و هفت میل، سپس تا
حفرا بوموسی⁴ 26، سپس تا مادیه⁵ 32، سپس تا ذات عثر⁶ 29، سپس تا بَنوَعَة⁷
23، سپس تا سَمِینَه⁸ 29، سپس تا قَرِیبَین⁹ 22، سپس تا نِباج¹⁰ 23، سپس
تا عومجہ¹¹ 29، سپس تا داهه... سپس تا امره¹² 27، سپس تا طخفه¹³ 26،
سپس تا ضریه¹⁴ 18، سپس تا جدیله¹⁵ 32، سپس تا فلجه¹⁶ 35، سپس تا
دَئینَه¹⁷ 26، سپس تا قبا¹⁸ 27، سپس تا شبیکه¹⁹ 27، سپس تا دَجْرَه²⁰ 40، سپس
تا ذات عرق 27 میل است که همه آن هفتصد میل می‌شود.

1- یا قوت 4:735-21-22 همدانی 6:137 (دخوبه).

2- خردادبه 4:146.

3- رسته 18:180.

4- ذات العثره یا قوت 4:417 و 3:881 و 18 و 20.

5- یا قوت 4:417 و 4:1040-22، خردادبه 146، قدامه 190

6- یا قوت 4:417 و 3:153-1، خردادبه 146، قدامه 90.

7- خردادبه 146، قدامه 190.

8- خردادبه 12:146.

9- دقینه خردادبه 146، قدامه 190

10- رسته 5:181 مران (خردادبه 1:147).

- 110 جادۃ باختری : از ویله¹ تا شرف ذوالنمل² یک مرحله ، سپس تا مدین یک مرحله ، سپس تا اعرا³ یک مرحله ، سپس تا منزل یک مرحله ، سپس تا کلابه⁴ یک مرحله ، سپس تا شنب⁵ یک مرحله ، سپس تا بدا یک مرحله ، سپس به سرختین⁸ ، سپس به بیضا ، سپس به وادی القرا می رود . راهی که امروز آمد و شد می شود از شرف ذوالنمل⁷ به هلا و نیک و ضبه و عونید و دحه و منحوس⁸ و بحیره و أحسا و عثیره و جاد و بدد می رسد .
- و اگر از عمان بخواهی بدانجا شوی از صحاد آغاز کن ، پس به نزد و سپس به عجله در 30 میلی ، سپس به عضوه که دژی است در 24 میلی ، سپس به بئر السلاح در 30 میلی ، سپس به مکه در 21 روز [میل] 111 می رسی ، و آن چهار نقطه آب دارد و هشت [مرحله] در شنزار است . اگر خواستی از هجر به مکه شوی ، از أحسا آغاز کن تا...⁹ هر کس از صنعا بیاید ، بایستی به دَیدِه در یک مرحله ، سپس

1- ایله یا قوت 6:422:1، 18:548:4 خرداد به 10:149.

2- شرف النمل (رسته 9:183).

3- أعرا (رسته 9:183) یعقوبی بلدان ع 13:341 پ 120، خرداد به 11:149 قدامه 16:190).

4- کلابه خرداد به 11:149 قدامه 16:190 قالس یعقوبی بلدان پ 10:120

رسته 10:183

5- استخری ع 20:27 پ 6:29 حوقل ع 340 (دخویه).

6- خرداد به 12:149 قدامه 1:191.

7- ذوالبعل (قدامه 2:191) شرف البعل یعقوبی، بلدان پ 17:119.

8- منحوس (قدامه 5:191).

9- در متن عربی چنین است.

112 به اثافت¹ پس به خیوان پس به اعشیه² پس به صعدہ پس به غرفہ³ پس به مہجرہ پس به شرواح⁴ پس به ثَجَّہ پس به کثبہ پس به یَنبِمْ⁵ در ہشت میلی جَرَش پس به بنات جرم⁶ يك مرحله است، سپس به جسداء سپس^{*} به یثہ سپس به تبالہ سپس به ذنیہ⁷ سپس به کدی⁸ سپس به صَفْر سپس به قُربہ سپس به فُتُق⁹ سپس به جَدَد¹⁰ سپس به غَمْرہ است، و راه مستقیم آن بر طائف می گذرد، کہ من آنرا نیپمودہ ام.

از مکہ بہ طائف دو راه ہست: از بثرابن مرتفع در يك مرحله ای بہ قرن يك مرحله است، سپس بايك مرحله بہ طائف می رسد. راه دوم از عرفات با دو مرحله کوهستانی است.

کسی کہ از ویدہ بیاید کہ راه ہمہ حاجیان مغرب است، چند راہ خواہد داشت، راہ ساحل: از ویدہ بہ شرف البعل يك مرحله، پس بہ صلا يك مرحله، پس بہ نَبْک يك مرحله، پس بہ ضبہ يك مرحله، پس بہ عَوْنِید

1- اهل یمن آنرا ذافت خوانند (یاقوت 17،115،1).

2- خردادبہ 1،136 قدامہ 13،189 . ابوالفدا. ع 95 پ 131 اعشیه یاقوت 8،389،3 .

3- عرفہ خردادبہ 9،135.

4- شرواح (قدامہ 4،189-5) - شرواح (خردادبہ 5،135-7).

5- یاقوت 7:233،2 بيميم (یاقوت 10،828،2).

6- بنات حرب (یاقوت 8،233،2 خردادبہ 3،135).

7- خردادبہ 13،134.

8- یاقوت 21:243،4 کری (خردادبہ 12،134).

9- یاقوت بجایش. خردادبہ 11،134 .

10- جَدَد (یاقوت 19:39،2 . قدامہ 3،188).

يك مرحله، پس به دُجبه يك مرحله، پس به منخوس يك مرحله، پس به بحيره يك مرحله، پس به احسا يك مرحله... پس به اعراء يك مرحله، پس به كلايه يك مرحله، پس به شنب يك مرحله، پس به بدا يك مرحله، پس به سرختين يك مرحله، پس به بيضا يك مرحله، پس به قرح يك مرحله، پس به سقيايزيد يك مرحله است.

مرحله‌های راه یمن را بدرستی خوره‌های دیگر بخاطر ندارم، پس هر چه می‌دانم یاد می‌کنم و هر چه شنیده‌ام کوتاه می‌گویم: از صنعا به صدا¹ 42 فرسنگ است، از صنعا به حضرموت 74 فرسنگ باشد، از صنعا به ذمار 16 فرسنگ است، سپس تا سفان و کحلان¹ يك مرحله است، سپس تا حجر و بدر 20 فرسنگ، سپس تا عدن² 24 فرسنگ از ذمار تا یحصب يك مرحله، سپس تا سحول يك مرحله، سپس تا نُججه³ همان اندازه، سپس تا جند همان اندازه. و از صنعا به جند 48 فرسنگ است. و از صنعا به عَرَف⁴ يك مرحله، سپس تا الهان 10 فرسنگ، سپس تا جیلان 14 فرسنگ، سپس تا ذبید 12 است. و از صنعا تا شبام يك مرحله، و از صنعا تا عَثْر 10 مرحله، و از عدن تا ابین 3 فرسنگ است.

1- خردادبه 6,138، یاقوت 3,374:13.

2- خردادبه 7,139، یاقوت 4,240:12.

3- یاقوت بجایش، خردادبه 7,140.

4- خردادبه 1:142، اعلی و اسفل (یاقوت 3,648:10-10).

2- سرزمین عراق

سرزمین خوش زبانان و زادگاه دانشمندان [و حکیمان]، خوش آب و هوا و شگفت انگیز، برگزیده خلیفگان، پروراننده ابوحنیفه فقیه فقیهان، و سفیان بزرگ قاریان است. ابو عبیده، فراه، ابو عمرو صاحب قرائت، حمزه، کسائی، و هر فقیه و قاری، و ادیب و ثروتمند، و حکیم و خردمند و زاهد و نجیب و ظریف و صاحب دل از آنجا برخاسته است. زادگاه ابراهیم خلیل است، بیشتر یاران بزرگوار بدانجا رهسپار شدند. مگر نه بصره در آنجا است که با يك دنیا برابر است، و بغدادش ستوده جهانیان، و کوفه بزرگ و سامرا در آنست، نهرش بی گمان از بهشت است، خرماي بصره فراموش شدنی نیست، خوشی هایش بی شمار، دریای چین (خلیج فارس) بر سر آن است، بادیه چنانکه می بینی پهلوئی آنست که فرات نزدیک آن جاریست. ولی جایگاه ستیز و گرانی است و هر روزش پست تر از پیش، و از ستم مالیات در رنج، بامبوه اندک و فحشای بسیار و هزینه سنگین. و این نقشه آنجا است.

فهرست شهرها:

114 من عراق را به شش خوره و ناحیت بخش کرده ام. در گذشته خوره ها جز این بودند که اکنون هستند مگر حلوان، ولی من همواره از آنچه مردم امروز بر آنند پیروی کرده ام و خوره و قصبه های کهن را شهر بشمار آورده ام. نام آن خوره ها با قصبه آنها یکی است.

نخستین خوره از سمت بادیة عرب کوفه است ، سپس بصره ،
 واسط، بغداد، حلوان، سپس سامرا است.
 شهرهای کوفه: حمام ابن عمر¹، جامعین²، سورا³، نیل، قادیسیه،
 عین نمر هستند.

شهرهای بصره: ابله، شق عثمان، زبان⁴، بدران، بیان ، نهر ملك ،
 دبا ، نهر الأمير، ابو خصیب⁵، سلیمانان، عبادان (آبادان) مطوَّعه ، قنَدل⁶ ،
 مفتح، جعفریه است.

شهرهای واسط: قم الصلح ، در مکان ، قراقبه ، سیاده ، باذبین
 [فاذبین]، سکر، طیب، فرقوب، قرية الرمل، نهر تیری، اهبان، بسامیه⁷،
 اودسه است.

شهرهای بغداد : نهر وان ، بردان ، کاره ، دسکره، طراستان⁸

- 1- حمام عمر (ص 16، 77) شاید همان حمام اعین باشد که بلاذری گویند، منسوب به اعین مولای سعد بن ابی وقاص است (فتوح ع 281 پ 86).
- 2- یاقوت و تاریخ حله، در کوش 1: 1-17، جامعان (استحری، ع 8، 86).
- 3- پیش از اسلام دانشگاهی در سورا وجود داشت و پس از اسلام مرکز اندیشه‌های گنوستیک ضد خلفا بوده بود قرن نهم هجری بصورت سیود تلفظ می‌شده و مرکز علمی شیعه بوده و فاضل مقداد ص 826 صاحب کنز العرفان بدان منسوب است. (انوار- اطعة، 8 و تاریخ حله بر کوش 1: 6، 7، 8، 24، 153).
- 4- نهر زبان ص 13، 77.
- 5- یاقوت 4، 831 و بلاذری ع 362 پ 222.
- 6- یاقوت 4، 183 و بلاذری ع 363 پ 222 طبری فهرست.
- 7- بسامتی (یا قوت 2، 574، 11) بسامی (طبری 3، 1958، 17) بشامنی (ابن اثیر 9، 181).
- 8- ابن اثیر 10، 116 از پللی که در آنجا بر فرات هست گفتگو دارد، طبری 3، 723 و 1577 ابن فقیه 7، 213 پ 29 آنرا طراستان نامیده است یعقوبی 164، 270 (دخویه) بلدان پ 44.

115 هارونیه ، جلولا ، باجسری ، باقبه [بأقبوبا ، بعقوبا] ، اسکاف ، بوهرز ،
 کلوادی ، درزیجان¹ ، مداین ، گیل [گال] ، سیب ، دیر العاقول ، نعمانیه ،
 جرجریا ، جبل ، نهرسابس ، عبرتا ، بابل ، عبدسی² ، قصرهبیره .
 شهرهای حلوان : خانقین ، زبوجان ، شلاشان³ ، جامد ، حتر ،
 سیروان ، بندنیجان⁴ است .

شهرهای سامرا : کرخ ، عکبرا ، دور ، جامعین ، بت ، راذانان ،
 قصر جص ، جوی ، آیوانا ، بریقا⁵ ، سندیه ، راقروبه ، دمعا ، انبار ، هیت ،
 تکریت ، سن .

اگر کسی بگوید: چرا بابل را در میان شهرها شمردی و حال آنکه
 همه این سرزمین در گذشته بدان منسوب می شده است. نبینی که جیهانی
 هنگامی که به بیان این نواحی می پردازد آنها را سرزمین بابل می نامد؟
 وهب [بن منبه] نیز در آغاز چنین کرده بود و همچنین جزایشان از دانشمندان
 به اومی گوئیم: این پرسش و مانندش را چنین پاسخ دهیم که: مانگارش

1- معرب درزیندان (یا قوت 2، 8، 567) ← ابن اثیر 336، 9 و 540، 10 .
 542 طبری 15، 1933، 2 و 859، 3 .

2- در متن عربی ، عبدسی است . حمزه گوید: معرب افسهیی مام نار خانه ایست
 در گستر که عربها ویرانش کردند (یا قوت 3، 603 و 2، 275، 4 و یعقوبی ع 322)
 (دخویه) افسهیی (بلدان پ، 101) . ← ع 9، 258 .

3- طبری 3، 832، 840، 852 .

4- معرب وندیگان (یا قوت 1، 6، 745) ، مراد الاطلاع (دخویه)

5- بزینقا (رسته 7، 182) .

خویش را مانند دین و ایمان بر متعارف نهاده ایم. نبینی اگر کسی سوگند خورد که: کله نخودم * پس چیزی از سر گوسفند یا گاو خورد، سوگند شکن باشد. آری ابو یوسف و محمد گویند: شکننده نبود. من از پیران بزرگم شنیدم که می گفتند: این فتواها اختلاف بشمار نیاید. زیرا که به روزگار ابوحنیفه کله خرید و فروش و خورده می شد، ولی این عادت در زمان آن دو تن از میان رفته بود.

ما سراسر جهان اسلام را گشتیم و نشنیدیم کسی این سرزمین را جز عراق بنامد، بسیاری از مردم نمی دانند بابل در کجاست [اگر کسی بگوید: نباید این جارابا مسأله کله قیاس کنیم، نبینی پیشوای روزگار ابو بکر بن فضل گفته است: اگر سوگند خورنده از مردم ری و گرگان باشد و سرگاو خورد سوگند شکسته باشد، و اگر اهل کوفه یا بخارا باشد نشکسته باشد! خواهیم گفت که این نیز تأیید سخن ما است، زیرا که کسی این سرزمین را امروز بابل نامد].

نبینی چون عمر از ابو بکر درخواست کرد لشکر برای اینجا بفرستد، ابو بکر پاسخ داد هر گاه خدا يك و جب از خاک سرزمین مقدس را بدستم بگشاید آنرا بیش از يك روستا از عراق می پسندم و نگفت: از بابل. اگر بگویند: اینکه خدا می گوید: بر دو ملك بابل فرستادیم¹ خود نشانه شهرت این نام است. گوییم: ولی دانسته نیست که از بابل در قرآن نام شهر یا سرزمین خواسته شده است. نام شهر بودن آن مورد اتفاق نظر است و در شهرت سرزمین خلاف است. اگر کسی مدعی چنین

شهرت است باید دلیل بیاورد!

گزارش گسترده تر

کوفه: قصبه ایست بزرگ، سبک، خوش ساختمان، با بازارهایی بزرگ، پربرکت و جامع مرفق است. سعد بن ابی وقاص به روزگار عمر آنرا مرکز کرد. هرشن که با ریگگ آمیخته بود کوفه است، نبینی زمینش چنین است؟. شهر باستانی آن جا حیره است که ویران گشته است. نخستین تن از صحابه که در آن فرود آمد علی بن ابی طالب بود، سپس عبدالله مسعود و ا بود رده و دیگران پیایی آمدند. مسجد جامع در مشرق شهر است با ستونهای بلند از سنگهای سوار شده. دلگشا و زیبا است، رود فرات در سمت بغدادی (مشرق) آنست. چاههای گوارا دارد. پیرامن آن نخلستان و باغ است حوضها و جویها دارد. محله کناسه سمت بادیه (مغرب) آنست. پیشتر همانند بغداد بود و اکنون ویران شده است.

117

قادسیه: شهر است بر لب بادیه، روزهای حج آباد است که همه چیز بدانجا بپرند. دو دروازه و سوری از گل دارد. جویی از فرات تا حوضی که دم دروازه بغداد (شرقی) ساخته اند، کشیده شده. چشمه های گوارا و آبی دیگر نیز دارد که آنرا در روزهای حج تا دم دروازه بادیه (غربی) می کشند. يك بازار دارد که مسجد جامع در آنست.

سورا^۱: شهر است پراز میوه وانگور، با جمعیت. شهرهای دیگر

نیز با جمعیت و کوچکنند.

۱- ص 158 پانوشت 3 دیده شود

بصره : قصبه‌ای ثروتمند است ، مسلمانان آنرا بروزگار عمر ساختند . او به فرماندارش نوشت : شهری برای مسلمانان در میان فارس و عربستان ، در مرز عراق ، لب دریای چین بساز! پس چون برجای بصره هم‌آهنگ شدند ، عربها در آن فرود آمدند ، نبینی که امروز هم ناحیه‌ها جدا دارد؟ سپس عتبه پسر غزوان آنرا مرکز ساخت . مانند طبلسانی است . از دجله دو نهر بسوی آن کشیده‌اند : نهر ابله و نهر مقل و چون جمع شوند بصره را سیراب کنند . شاخه‌هایی نیز بسوی آبادان و ناحیت مدار دارد . درازای شهر کنار نهر است ، و خانه‌ها در سمت بیابان ساخته شده است . شهر در این سمت يك دروازه دارد . از این دروازه تا کنار نهر نزدیک به سه میل است . سه مسجد جامع دارد ، یکی از آنها دلگشا و بزرگ و آباد در بازار است و با ستونهای سفید شده . در عراق مانند ندارد ، دیگری در سمت دروازه بادیه است و این کهن تر است . سومین مسجد جامع در آن سوی شهر است . شهر دارای سه بازار است : قطع الکلا در کنار نهر ، بازار بزرگ ، باب الجامع ، همه این بازارها زیبایند . من این شهر را ، از نرمش و بسیاری نیکو کارانش بیش از بغداد می‌پسندم . هنگامی در مجلس گروهی از فقیهان و پیران بغداد [نزد ابو جعفر زمام] در باره بغداد و بصره گفتگو بود که اگر ساختمانهای بغداد گرد آورده شود و ویرانه‌ها را جدا کنند ، از بصره بزرگتر نخواهد بود . سمت بیابانی بصره ویران شده است .

118

نام بصره بمعنی سنگ سیاه است ، سنگهایی که کشتی‌ها را از یمن بدانها سنگین می‌کردند و در اینجا تخلیه کرده بار می‌گرفتند . و برخی

گویند نه چنانست بلکه سنگست و سفید رنگ است. قطرب گوید:
زمین سخت باشد.

گر مابه‌های شهر خوب است، ماهی و خرما می نیکو و پر گوشت،
سبزی، پنجه، شیر، دانش و بازرگانی دارد، ولی کم آب، بدهوا، گندیده و
پر آشوب است.

أبله: بر دجله دم دهانه نهر بصره، در سمت شمال است. مسجد
جامع در بالای شهر، آباد و بزرگ است، جمع و جورتر و مرفه‌تر
از بصره است.

شق عثمان، برابر آن در سمت جنوب. مسجد جامع در آخر
شهر و زیبا می باشد. دیگر شهرها نیز در کرانه نهرهای دو طرف
دجله اند در خاور و باختر، جنوب و شمال، همگی فراخ و مهم
هستند.

آبادان^۱: شهری در کرانه جزیره ایست که میان دو نهر دجله عراق
و نهر خورستان قرار دارد. پس از آن نه شهر و نه دیه هست و همه دریا
است. کاروانسرا و عابدان و نیکوکاران دارد. بیشتر مردم حصیر باوند
ولی آب کم است و در محاصره دریامی باشد. پیغمبر گرامی گفته است:
هر کس از شما آبادان را دید در آن رباط بندد، زیرا که این شهر مثنی کل از
بیت المقدس است، طوفان نوح آنرا بدانجا انداخته، روز قیامت بجایش
باز خواهد گشت. شهر جعفریه در طرف بادیه است که بدست قرامطه
افتاده است].

1 - متن: عبادان.

2 - بیرونی، 13، 206، تاجوت جعفر (دخه ۸۰).

واسط:

قصبه ایست بزرگ با دو مسجد جامع در دو کرانه (دجله) با پلی که در میان آنها می باشد. جامع حجاج و گنبد آن در کرانه غربی، در سمت بازارها، دور از شهر مسجدی آباد به قرائت است که حجاج نقشه آنرا ریخت. نام واسط از آنست که در میان قصبه های عراق و اهواز می باشد. خوش آب و هوا و ملایم است. حومه ای گسترده و بازارهای خوب دارد. در دو سر پل دو بند نهاده اند که کشتی ها از [زیر] آن جا می گذرند. مردمی * خوش زبان [فقیهان و قاریان و بازرگانان و ثروتمندان] دارد.

119

دیگر شهرهایش کوچک و و اما مانده هستند، آبادترین آنها طیب و قرقوب ولی ناحیتش خوب است.

صلیق: [ناحیتش بطایح است که جائی شگفت، دارای چند شهر است و بزرگترین آنها شهرک صلیق است] که بر دریاچه ای بدر ازای چهل فرسنگ است، و دیه هایش تا حومه کوفه می رسد. گرمایش سخت، پشاهش کشنده، زندگی تنگ، خوراک مردمش ماهی، آبشان تلخ، شبشان رنج آور خردشان سست، زبانشان بد، نمکشان اندک، رنجشان بسیار، ولی مرکز آرد است، سلطانی نرم خو، آب فراوان، ماهی بسیار دارد، نامش در عراق مشهور، و مردمش در جنگ صبور، و در نهر نوردی ماهرند، نهری به زیبایی نهر ابله دارد.

پس از این شهر در بزرگی جامده است و هر دو در ناحیتی از دجله اند، و دیگر شهرها از این دو کمتر هستند.

این بطایح دریاچه ها و مردابها و کشتزارها و شکارگاهائی است

که برای عراق سود فراوان دارند.

بغداد:

مرکز اسلام است و مدینة السلام در آنجا است. با همه ویژگی‌ها، ظرافت، ذوق، بذله‌گوئی، دانش دقیق و هوای لطیف دارند. همه خوبی و زیبایی، و هر ظرافت در آنجا و هر ماهری از آنجا است. هر دل هوای آن دارد، هر جنگ برای بدست آوردن آن، هر دفاع برای نگاهبانی آن است. مشهورتر از آنست که وصف شود، بهتر و برتر از آنست که ستایش شود. ابوالعباس سفاح آنرا بنیاد نهاد و سپس منصور مدینة السلام را در آن بساخت، خلیفگان پس از او بر آن افزودند. هنگام ساختمان مدینة السلام در باره زمستان و تابستان و باران و پشه و هوای آن بررسی کردند، مردانی در آنجا چهار فصل سال را خفتند تا آنرا بشناسند، چون با خردمندان رای زنی کرد، گفتند: صلاح چنین است که در چهار تسوج دو سوی دجله فرود آبی، در خاور بوق و کلوادی، در باختر قطربل و بادودیا، تا در نخلستان و نزدیک آب باشی، هر گاه در يك تسوج خشک سالی یا ویرانی رخ دهد، دیگری آنرا جبران کند، و چون تودر «مراه» 120 باشی، آذوقه از فرات بوسیله کشتی و بوسیله کاروانها در خشکی از مصر و شام و بادیه به تو خواهد رسید، محصولات چین نیز از راه دریا و محصولات موصل و روم از راه دجله خواهند رسید. پس تو در میان چند نهر خواهی بود که دشمن جز با کشتی یا از راه پل یا بر دجله و فرات به تو نخواهد رسید. پس شهر را در چهار بخش ساختند: مدینة السلام و بادودیا و دصافه و داد الخلافة امروزی. گرانبهاترین چیز مسلمانان و بهترین شهر ایشان و برتر از آن بود که ما توصیف کردیم، تا آنکه کار

تعلیف‌گان به سستی گزائید و شهر مختل شد، و مردمش بپراکندند. اکنون شهر ویران و مسجد جامع آن در آدینه‌ها آباد و پس از آن مختل است. آبادترین جای آن بخشهای دیب و کرخ در کرانه باختری و باب الطاق و دارالامیر در خاور است. ساختما نها و بازار در خاوری بیشتر است، پل نزدیک باب الطاق است و پهلوی غزبی آن بیمارستانی است که عضدالدوله ساخت. در هر تسوج که یاد کردیم بک مسجد جامع دارد [کرانه باختر آبادتر از خاور است] روز به روز به پس می‌رود، می‌ترسم روزی، از بسیاری فساد و جهل و فسق و ستم دولت مانند سامره شود. ابوبکر اسماعیلی در جر جان به من گفت: ابن ناجیه، از ابراهیم ترجمانی، از سیف بن محمد، از عاصم احوال، از ابو عثمان نهدی، نقل کرد که با جریر بن عبدالله بودم، او پرسید: این نهر چه نام دارد؟ گفتند: دجله است! گفت: پس این نهر دیگر؟ گفتند: دجیل است، گفت: این نهر سوم؟ گفتند: صراة است! گفت: این نخلستان چه نام دارد؟ گفتند: قطر پل است. در این وقت او سوار اسب خود شد که فرار کند، و گفت: پیغمبر را شنیدم می‌گفت: شهری در میان دجله و دجیل و قطر پل و صراة ساخته شود، که گنجینه‌های زمین و جباران زمان را بدانجا آرند، پس خسف شود و مردم در زمین، تندتر از میخ آهنین در زمین سست فرو روند. نهر کهای فرات در جنوب و نزدیک بغداد به دجله می‌ریزند. پس در شمال دجله تنها است. کشتیها در شاخه‌های فرات تا کوفه می‌رسند و در دجله تا موصل می‌روند. شمشاطی¹ در تاریخ خود گوید: هنگامی که منصور

121

1- یا قوت 3، 10، 320، علی بن محمد شمشاطی (نوابغ الرواة: 208) ندیم

خواست مدینه السلام را بنیان گذارد، بزرگترین کسان را در فقه و عدالت و امانت و هندسه دانی که می شناخت احضار کرد، ابوحنیفه نعمان ثابت و حجاج بن ارقطاه در میان ایشان بودند، کارگران و هنرمندان را نیز از موصل و شام و جبل و دیگر استانها آورده به سال 145 دستور کردند اساسگاهها را داد که به سال 149 پایان رسید. او پهنای ته سور را پنجاه ذراع نهاد، و هشت دربرایش بگذارد، چهار کوچک درونی و چهار دروازه برونی، که دروازه های بصره، شام، خراسان، کوفه بودند. مسجد جامع و کاخ را در میان نهاد ولی قبله مسجد رصافه درست تر از آن است. در برخی گنجینه های خلیفگان دیدم که منصور برای ساختمان مدینه السلام چهار هزار هزار و هشتصد و سی و سه درم هزینه نهاد. زیرا که مزد هر استاد يك قيراط [نقره] و مزد هر روز کاری [روز جاری] دو حبه می بود¹.

نهر وان: شهری بر دو کرانه رودخانه است، خاوری آن آبادتر و فراخ و زیبا تر است. در میان دو سوپلی هست، جامع در سمت خاوری [در بازار] است. حاجیان بر این کرانه فرود می آیند.

دسکره: شهری کوچک است، بازاری دراز دارد که مسجد جامع در پایان آن سرپوشیده و خفه است.

جلولاء: دورادورش درختستان است و سور ندارد.

خاقین: مانند همان شهرها در راه حلوان است ولی اینها زیبایی شایسته بغداد را ندارند.

صرصر: مانند برخی دیه های فلسطین است و نهر از کنارش می گذرد. همچنین اند دیه های نهر الملك و صراة [در کنار راه کوفه].

1- یا قوت 1، 88: 1-5، طبری III، 3310، پ 4921

قصر هبيرة: شهری بزرگ است با بازارهای خوب. آب ایشان از فرات می آید. بافندگان و یهود در آن بسیارند. جامع در بازار است. بابل: کوچک و دور از راه افتاده. پلی دارد که راه از روی آن می گذرد.

دیگر شهرهای اینجما نند نیل، عبسی¹، کوئا [همه از فرات سیراب 122 می شوند] و کوئاربا² شهر [زادگاه] ابراهیم [خلیل الرحمان] بود * . در آنجا چند تپه هست که گویند خاکستر آتش نمرود است. نزدیک کوئا الطريق³ آتشگاه مانندی (مناره) هست که در آن گفتگوها هست.

دیوعاقول: بزرگ و آباد است، بر رود دجله سمت واسط شهری از آن مهم تر نیست. جامع آن پر جمعیت و دور از بازار است، بازارهایش تو در تو است، با شهرهای فلسطین همانند است.

جبل: در بزرگی پس از آن است، آبادی و جمعیت دارد. جامعش زیبا و در بازار است [بزرگتر از نعمانیه است].

نعمانیه: کوچک و جامعش در بازار است.

جرجویا، در گذشته بزرگ بوده، امروزه ویران شده و ساختمانها از هم جدا مانده اند. جامع نزدیک کرانه [دجله] و آباد است. آبی دارند که گردبخشی از شهر می چرخد.

این شهرها که یاد کردیم همه در باختر دجله اند و دیگر شهرها

1 - ن.كص 159 یا نوشت 2.2

2- پاقوت 19،317،4: کوئوربی. تلفظ امروزی آن کوت است

3- کوئی طریق (استخری ع 16،86 پ 4،87).

کوچکنند.

عکبرا: در سمت سامره شهری بزرگ و آباد می باشد پر میوه و خوش انگور و ثروتمند است.

مداین: در سمت وسط آباد است، خانه‌ها از آجر، جامع آن در بازار [دور از نهر در باختر است و برابر آن] در خاور اسپانیر، سپس قبر سلمان و ایوان کسرا است. اینها ایند شهرهای بغداد، که بسیاری دیبه‌های خراسان از بسیاری از آنها بزرگترند.¹

سامرا:

در گذشته شهری بزرگ و پایتخت خلیفگان بود. معتصم آنرا بنیان نهاد و متوکل پس از او بر آن افزود. آنقدر زیبا شد که آنرا سرودن‌دای نامیدند، سپس کوتاه شده سرمری² خوانده شد. جامعی بزرگ دارد که از جامع دمشق برتر شمرده می‌شد. دیوارهایش بامینا پوشیده و ستونها و فرش آن از رخام است. و مناره‌های بلند و آموری متفن دارد.

شهر بزرگ بوده و اکنون ویران شده است، دو میل و سه میل راه می‌روی و ساختمان نبینی. شهر در کرانه شرقی است و در غرب

1- دیبه شمردن شهرهای بزرگ غیر عرب با محرومیت از داشتن منبر شهر شمردن دیبه‌های ناچیز عربها و دادن حق منبر به ایشان در حج 103 و 282 نیز دیده می‌شود.

2- سرمن‌رآی (پاقوت 22، 15، 3) - خوش آیند هر بیننده، هر اس بیند خوشدل شود. ولی این واژه ریشه آرامی دارد.

باغستان است.

کعبه‌ای در آنجا ساخته بود که طوافش می‌گشتند، وی يك مناو عرفات نیز برایش نهاده بود و امیران سپاه را که هوای [☆] حج می‌داشتند، برای آنکه از وی دور نشوند بدان می‌فریفت¹.

پس چون شهر ویران گشت ساغرمن‌دای خوانده شد، سپس کوتاه شده سامرا گفتند².

کرخ: شهریست چسبیده به سامرا و آبادتر از آن، در سمت موصل است روزی از قاضی ابوالحسن قزوینی شنیدم می‌گفت: بغداد فقیهی جز ابو موسی ضریر بیرون نداده است. من گفتم: پس ابوالحسن کرخی کیست؟ گفت: او از کرخ بغداد نبود بلکه از کرخ سامرا بود³.

أنبار: شهری بزرگست، منصور در آغاز کار بدانجا فرود آمد و خانه‌اش در آنجا بود ولی اکنون این شهر سبک شده‌است.

هیت: بزرگگ و دارای سور، در کنار فرات، نزدیک بادیه است.

تکریت: بزرگگ و مرکز کنجد است، پشم کاران بسیار دارد. نصارا را در آن جادیری هست که زیارتگاه می‌باشد [و بزرگش دارند].

عَلْت: شهری بزرگ است، نهری از دجله آبرای بدان می‌رساند. چاه‌هایش کم گود و شیرین است. این شهر بزرگواران بسیار دارد.

سن: شهری بزرگ بر دجله است، نهر ذاب در خاور آنست،

1- با «خداخانه» در شیراز قابل مقایسه است.

2- یاقوت 3:15:20 بیعد.

3- کرخ فیروز. (یاقوت 4:256:13) کرخ باجدا (یاقوت 4:252:22 و

18:255 و 13:256).

جامع آن در بازار است.

ساختمانها از سنگ، نزدیک کوه، در مرز اقود¹ است. شهرهای سامرا مهمتر از شهرهای بغدادند.

حلوان: قصبه‌ای کوچک در کوه و دشت، نزدیک کوه است، دور آنرا باغها فرا گرفته، انگور و انجیر دارد. بازاری کوچک و یک دژ کهن و نهری کوچک دارد. جامع آن در قهندژ است. هشت کوی دارد: خراسان، باقات، مصلا، یهود، بغداد، برقلیط، یهودیه، ماجکان. کنیسه یهود در بیرون شهر از گچ و سنگ ساخته شده و گرانقدرش می‌دارند. بیت المقدس بزرگتر و مجلل‌تر، آبادتر و زیباتر و دانشمندان و پیرانش بیشتر از آنست. شهرهای این خوره ویرانند و شایسته یاد کردن نباشند. *

124 دجله: آبی است مادینه² لطیف و فقیه پسند است. ابوبکر جصاص دستور می‌داد آشامیدنی وی را از بالای نهر صراة پیش از آنکه فرات بردجله ریزد، بیاورند. دجله چنانکه خواهیم گفت، از اقود [اثر، اثور]³ برمی‌خیزد سپس نهرهایی بر آن می‌ریزد، در خوره بغداد نیز چهارشاخه از فرات بر آن می‌ریزد که نهر صراة، نهر عیسی، نهر صرصر، نهر السلك خوانده می‌شوند و از کرانه خاوریش در زیر بغداد، آبهای نهر و انبدان می‌پیوندد، و چون از واسط می‌گذرد پهن شده رفت و آمد در آن

1- اقود ج: 136.

2- متن: ماء انی. شاید سبک، چنانکه فرات را نرینه (ذکر) شاید سنگین خوانده است.

3- در باوردی ج 20 و 28 و 30 نیز اقود با نسخه‌های اثور، و داده آمده است. ج: 136.

دشوار شود، ولی همیشه تا مرز بصره کشتیها در آن، در رفت و آمدند و کارها انجام می دهند. مردم بغداد با کشتیها بالا و پائین رفته با سرصدا از آب می گذرند. دوسوم خوشی مردم بغداد از این رودخانه است. فرات آبی است نرینه و سخت، از کشور روم برمی خیزد و گردبخشی از این سرزمین می چرخد و پس از شاخه شاخه شدن به کوفه می رسد، پس و بسوی باختروا سراسر ازیر شده، در مردابی بزرگ که گرداگردش دیه های آباد هست پهن می شود و از آن نمی گذرد. از ده تا اینجا کشتی رانی نیز می شود.

بدان که عراق سرزمین مرفه نیست، آبادی و اهمیت آن بدین دو نهر است و بدانچه در آن دو و در دریای چین که بدان چسبیده بار می شود. خوشی هوا و ویژه بغداد است که مانند ندارد. آری درباره بصره، آبهایش [نهرها و نخلستانهایش] و بر کههایش، مد و جزرش، هر چه بخواهی می توانی بگوئی.

جزر و مد : ابوالحسن مطهر بن محمد در دامپرز به من گفت : احمد بن عمر بن زکریا از حسن بن علی بن بحر از ابوشعب قیسی از اشرس، نقل کرد، که از ابن عباس در باره جزر و مد پرسیدم، گفت: ملکی نگهبان دریا است، پس چون پایش را در آن نهد مد شود، و چون برآرد جزر شود، جزر و مد خود معجزه ایست [و نعمت] برای مردم بصره. در هر روز و شب آب دو بار به دیدارشان آید* به نهرها در آید، باغها را سیراب کند، کشتیها را به دیه ها ببرد، و چون جزر شود نیز آسیاها را که بر

دهانه¹ نهرانہادہ شدہ بہ راہ انداز. مد [وجزر] نامر زہای بطایح (مردابہا ← ص 164) نیز می رسد، و دورہای دارد کہ با ہلال ماہ می چرخد.

کلیاتی چند از این سرزمین

ہوای این سرزمین گوناگون است. بغداد و واسط و آنچہ در آن منطقہ است رقیق است و زود عوض می شود، چہ بسا در تابستان گرم سوزان می شود ولی بزودی خنک می گردد [پس برای خانہہا زیرزمین ساختہ اند]. کوفہ عکس آنست [کہ غلظت ہوا و دوامش بیشتر است]. در بصرہ گرما سخت است ولی چہ بسا ہوای شمال بوزد و خنک شود. در اخبار بصرہ خواندم: زندگی ما در بصرہ خوشمزہ است؛ اگر ہوای شمال بوزد خوش و خرم ہستیم و ہر گاہ جنوبی باشد، ما در آبریز ہستیم². هنگامی کہ ہوا جنوبی است مردم در تنگی نفس ہستند ہر کس بدیگری می رسد می گوید: می بینی در چہ حالیم؟ و پاسخ می شنود: بہ امید گشایش ہستیم! گاہی در چنان شبہا چیزی شیرہ مانند، بر مردم می بارد. حلوان ہوای معتدل دارد. از بطائح بہ خدا پناہ می بریم، کسی

1- متن: افواہ [افام B] در اینجا دخویہ اعتراضی را کہ حاشیہ روی

نسخہ B بر مقدسی نوشتہ در بیانوش می آورد کہ: «وم» بہ «افواہ» جمع استہ مراد

نہ «افام»، و این غلط از مردی چون مقدسی بدور است

2- یاقوت در 23،647،1 شعر این اشکاک بصری محمد بن ادریس را چنین

آوردہ است کہ:

نحن بالبصرة في لو	نحن العرش طريف
نحن ما هبت شمال	نحن جنات وريف
فاذا هبت جنوب	فكانا في كنوف
تمالہی. لطائف 103 (دخویہ).	

که تابستان آنرا ببیند ، در شگفت می ماند. ایشان ناچارند در پشه بند بخوابند. پشه ای آنجا هست که نیش چون سوزن دارد که خرطوم او است. شهری پرفقیه است و مانند بغداد و بصره قاریان، ادیبان پیشوایان، شاهان نیز بسیار دارد، اندرزگران نیز در آنجا هستند. یخ را از راه دور می آورند. هوا در زمستان سرد است و چه بسا گاهی آب در بصره [و بغداد] یخ بزند. مردم بغداد و کوفه و بصره سیه چرده هستند. در عراق مجوس بسیار است، اهل ذمه آنجا یهود و نصاریند، مذاهبهای بسیار نیز در آن پدید آمده است. در بغداد اکثریت باحنبللی ها و شیعه است، دانشمندان بزرگ دو عراق از ایشانند. در آنجا مالکی، اشعری، معتزلی، نجاری، نیز هست. مردم کوفه شیعه اند بجز کناسه که سنیانند. در بصره مجلس ها هست و عوام سالمی هستند. ایشان مدعی علم کلام و زهدند، بیشتر اندرزگران از آنانند. ایشان فقه نمی خوانند و آنان که بخوانند به فقه مالکی گروند، با اینکه گویند: رئیسشان ابن سالم پیرو فقه ابوحنیفه بوده است. سالم² غلام سهل بن عبدالله شوشتری بوده است. من ایشان را روزی دار و نیکو کار دیدم، ولی درباره پیشوای خود تندروی می کنند. من با ایشان مدتها آمد و شد کرده ، به اسرارشان آگاه شدم و دردلهایشان

- 1- نسخه بدل C: (بیشتر ذمیان، یهود و نصاریند، مجوس هم در آنجا هست.) پیدا است که مجوس در متن کتاب از حقوق اهل ذمه محرومند و در نسخه بدل جزو اهل ذمه بشمار رفته اند. و این فتوای فقیهان گنوسیست شرق دجله است.
- 2- سالم از گنوسیزم استادش سهل شوشتری م 283 ه استاد حلاج (م 309) و اگر فته می گفت، پیامبری درجه ای از علم است، بی سواد پیامبر نتواند شد. وی آیت، «والذین جاهدوا لنهذیهم سلیمان» قرآن 29، 69، را دلیل نظر خود بر می شمرد. برای شناخت سالم و سالمیان و صوفیان سهلی، کشف المحجوب هجویری ص 244-265 و طبقات الصوفیه سلمی. ص 208 دیده شود.

جا گرفتم، زیرا من آدمی هستم که زاهدان ناسک را هر که باشند دوست می‌دارم. اینان خوش زبان و نویسنده و بلند نظر و کم‌کشاکش هستند. بیشتر اهل بصره قدسی و شیعه و سپس حنبلی هستند. در بغداد [عراق] غالیان هستند که در دوستی معاویه افراط می‌دارند، و همچنین مشبهان و بر بهادیان¹ [که حدیث‌هایی منکر در دوستی معاویه دارند] روزی من در مسجد جامع واسط دیدم گروهی گرد مردی را فرا گرفته‌اند، چون نزدیک شدم شنیدم می‌گوید: فلان از فلان روایت کرده که پیغمبر گفت: «خدا به روز قیامت معاویه² را بخود نزدیک می‌کند و دست بر سرش می‌کشد و او را همچون یک عروس به مردم نشان می‌دهد» من گفتم: برای چه؟ برای جنگی که با علی کرد؟ خدا معاویه را بیمار زد، أمّا تو گمراه دروغ می‌گوئی! او فریاد زد: بگیری این رافضی را!! مردم بر سر من ریختند تا یکی از نویسندگان مرا شناخت و ایشان را پراکنده کرد. بیشتر فقیهان و

127

1- هفتاد بر بهادریه، ترکیبی است از بهادریه + هفتاد + بر (سر یا نام) به معنی فرزندی هفتاد لقب چند تن از سران حنبلی بغداد بوده که شایسته کسی نیست داشتن که پیوندی با همدیگر داشته است. این اثر دوتن ایشان داده بدین لقب مشهور بودند یاد کرده، که سنیان را علیه شیعیان تحریک می‌کرده‌اند. 1- حسین بن قاسم بن عبیدالله بر بهادری به سال 296 هجری که این معتز باصحب می‌خواست خلافت را از متقدم نیمه شیعی بر بیاورد، به یوروان این شخص متوسل می‌شد. 2- حسین بن علی بن خلف بر بهادری به سال 329 هجری که نیز بیکرند حلیه مشهور عباسی بود در گذشت. خلیفه در اعلامیه خود او را مشدّد مجسم و فشرق نامیده است.

2- بر بهادریه معاویه از طرف گنوسیه‌های و سلمانی شده از این جهت در 385 و 399 نیز دیده می‌شود. بر پایه لزوم بهره‌برداری و انعطاف برای این مدینه فاضله است، که این خود نتیجه قاعده و جوب لطف بر خداوند است که باید برای حفظ جاه و از کمراهی پیشوا داد چون القای دست و از هر طایفه باز دارد.

قاضیان این سرزمین پیرو بوحنیفه‌اند.

مذهب بوحنیفه¹: روزی من در مسجد ابو محمد سیرافی نشسته بودم، او گفت: تو مردی شامی هستی و مردم آن سامان اهل حدیث و پیرو فقه شافعی هستند، چرا تو بر فقه بوحنیفه می‌روی؟ گفتم: به سه دلیل: خدا فقیه را استوار دارد!، گفت: چیست آنها؟ گفتم:

نخست: دیدم بوحنیفه بر گفته‌ی علی (رض) تکیه می‌کند، و پیغمبر گفته است: که من شهر علمم، علمش در است. و نیز گفت: قاضی‌ترین یعنی فقیه‌ترین شما علی است! و بر گفته‌ی عبدالله بن مسعود تکیه می‌دارد، و پیغمبر گفته است: هر چه را ابن ام عبد [ابن مسعود] برای امت من بپسندد، من می‌پسندم! و نیز گفت: اولگنی پر از دانش است! و نیز گفت: دو ثلث دین خود را از ابن ام عبد فرا گیرید! دانش اهل کوفه نیز تنها

1- پایه‌ی مذهب واره حنفی همچنانکه در پانوشت درسهای گلدزیهر ص 135-

136 یاد کرده‌ام بر خردگرائی و نرمش مذهبی استوار است. و چنانکه در ص 50 دیدیم به مرجی و معتزلی بودنش نیز اشارت‌هایی هست. از این رو، ایرانیانی که پس از مسلمان شدن ایده‌تولژی‌گنوسیستی پدران خود را نگاه می‌داشتند، تسنن ایده‌تولژیک و توحید عددی و لوازم آن (جبر، شرعی بودن حسن و قبح، قدم کلام و مانند آن) را رد می‌کردند، پس گروهی از ایشان تسنن سیاسی (و سلطه‌خلفا) را نیز رد کرده به یکی از مذہبهای غالی شیعی در می‌آمدند، گروهی دیگر، تسنن سیاسی و خلافت را پذیرفته به یکی از فرقه‌های گنوستیک سنی نما، همانند صوفیه و یا مذہب واره ابوحنیفه در می‌آمدند مؤلف مقدسی که در دامان مادری ایرانی بزرگ شده (ص 357) در همه جای این کتاب سامانیان اسماعیلی را بر بویه‌یان سنی زده ترجیح می‌دهد و ایشان را مثل خودش حنفی می‌شمرد و در ص 11 دو خلیفه سنی و شیعی را (در بغداد و قاهره) برابر هم نهاده، در اینجا نیز دفاعیه‌ی زیرین را از مذہب واره حنفی آورده است.

از این دو تن می باشد.

دوم : من او را قدیم ترین پیشوایان و نزدیک ترین ایشان به یاران، و پرهیزکارترین و عابدترین ایشان یافتم. پیغمبر نیز گفته است: کهن را دریابید! و نیز گفته است: بهترین شما در نسلی هستید که من در آنم، سپس کسانی که پس از آنان آیند. سپس کسانی که پس از ایشان بیایند، و سپس دروغ رایج گردد. و ابوحنیفه در روزگار راستی و راستان بوده است.

سوم: دیدم که او در یک مسأله راه درست رفته و دیگران همگی آشکارا نادرست گویند. (سیرافی) گفت: چیست آن؟ گفتم: پیر می داند که ابوحنیفه گرفتن مزد را بر کار تقریبی جایز نمی داند. [با باید اضافه بر هزینه را باز گرداند] و من انسان هائی را دیده ام که حجت می خردند و دلشان سیاه می شود. و چون تکرار کنند دلشان سیاه تر و پرهیزشان کمتر می شود تا آنجا که دو حجه و سه تا را یکجا می خردند، و من برکتی در کارشان ندیده ام و دارائی بهم نمی رسد و همچنین پیش نمازان و اذان گوینان و مانند آنان اینان مزدی را که باید از خدا بخواهند از مردم می گیرند. پیر گفت: ای مقدسی، و شکافی کرده ای! اگر کسی بگوید: از ابوحنیفه یک کوئی نیز شده است! می گویم: بدانکه: مردم بر سه دونه اند. نخست آنانکه مردم در ستایش آنان متحدند. دوم: آنانکه مردم در یکا همس ایشان ستایانند، سوم: آنانکه بر حق آثار استود و بر حق استودن استودان، و این مسعود و معاد از آن دو بهترند. صحابه را پیر چنین یاد کرد. استودان: این مسعود و معاد و زید، نکوهیدگان: عبدالله بن ابی و بهترین همه: چهار خلیفه باشند 128 که می دانیم «خار حیان» و نادانان شیعه در حق آنان چه [بدها] گویند!

پس هر گاه گروهی نادان ابوحنیفه را نکوهش کنند ، مردمان دانشمند او را می ستایند که خدادل او را چگونه برگشود ، تا با قانون گذاری خود مردم را بر آسود ، او شکنجه و زندان را بر قاضی شدن برگزید . آری مانند ابوحنیفه هیچگاه دیده نمی شود.

قرائتها : همه هفت قرائت در این سرزمین بکار می رود. در گذشته بغداد جای قرائت حمزه ، بصره قرائت یعقوب حضر می بود. روزی من ابوبکر جرتکی را در مسجد جامع آنجا دیدم که بدین قرائت پیشنمازی کرده می گفت: این قرائت پیران است.

لهجه ، لهجه ها در عراق کوناگون است. درست ترین آنها «کوفی» است زیرا که به بادیه نزدیک و از بطنیان بدوراند ، پس از آنجا نیز زیبا ولی نادرست است ، بویژه در بغداد. مردم بطائح نه زبان درستی دارند و نه خردی!

بازرگانی : در آنجا بد نیست، مگر نشیدی می گویند: خز بصره، پارچه ها و طرفه هایش؟ آنجا مرکز لولو و گوهر نیز هست. بندر دریا و درگاه خشکی است. کارگاههای را سخت (رُوسختج) ¹ و زنجفر (= شنگرف) ¹ و زنجار (زنگسار) ¹ و مرداسنج (مردار سنگ) ¹ در آنجا می باشد . خرما و حنا از آنجا صادر می شود، خز و بنفشه و گلاب نیز دارند. در ابله از کتان پارچه ای چون قصب ² می سازند . در کوف دستار خز و بنفشه بسیار خوب [و بی مانند] می سازند. در مدینه السلام فرآورده های زیبا و انواع پوشاک ابریشمی و جز آن هست. در آنجا

1- چهار گونه داروی شیمیائی بوده که از ترکیب فلزات بدست می آوردند (لغتنامه). 2- معرب کسب. پارچه ای هندی.

عبادانی ازبیا و سامان¹ عالی دارند.

ویژگیها: بنفشه کوفه، آزاد² آنجا، محکم بغداد، طرفه‌های

دی-گوش، مغلی بصره، آنجیر حاوان، شیم³ و بنی³ واسط

در نماز پوشاک و پارچه‌های پشمین عسلی زیبا، و در بغداد لنگت و

دستار یگانگی⁴ عالی و دستمال‌های قیصری [قصری] و بویبی می‌سازند.

129

پشم نکریت* و پرده‌های واسط نیز معروفست.

اندازه‌ها: قفزی سی من است. مکوک پنج من، دینجه⁵ دو من و

طل نیم من است.

نقود ایشان کشیمنی می‌باشد ولی سجه⁶ ایشان سبک‌تر از خراسانی

است. | که در هر صد تا، دودرم بیش‌تر است. فرق سی و شش رطل

می‌باشد.

آداب و رسوم: مردم به آرایش و پوشیدن طبلسان عادت دارند.

و بیشتر کفش می‌پوشند، بزرگ کردن دستار و بستن شرب⁷ کمترین

چیز بست که طبلسانیان بدان کوتاه آیند. هنگامی که نخستین کشتی بار

حرمای تازه به واسط در آید، از لب رودخانه تا دکان فروشند در ابافرشها

1- دو گونه حصیر که در پیرا و رند (ص 203)

2- نوعی خرما

3- دو گونه ماهی

4- در متن با کاف عربی و در حاشیه با کاف عربی داده می‌شود.

5- صفر کهل.

6- متن: ان-نجهم أشف. شاید از ریشه نجهش گرفته شده باشد. ص 140 یا نوشتن 1

7- نوعی عمامه و دستار بوده است.

و پرده‌ها آرایش کنند . بر روی جنازه بانوان گنبدی بلند و چشم گیر می‌نهند .

هریسه پزها، بالای دکان خود خلوتی فرش کرده باسفره آراسته و نوکر و تشت و ابریق و اشنان دستشوئی آماده دارند ، چون مشتری از آنجا به پائین بازگردد يك دانق ازو می‌ستانند .

چون آغاز فصل بنفشه باشد آنرا آراسته و در بازارها بگردانند . بر در مسجدها وضو گاهها (آبریزها) به کریمه هست . سخن در آنجا که بیشترشان هاشمی نژادند [قبا و بر روی آن کمر بند پوشند ، اذان را با آهنگ نیامیزند ، عاداتهای نیکوی دیگر نیز دارند .

آب: آبهای این سرزمین از دجله ، فرات ، زاب و نهر وان است که بدانها کشت کنند . آب در بصره کم است و یا کشتی از ابله آنجا می‌رسانند . آب خود بصره گوار نیست [و تنها عینوایان آن را می‌ریزند] گویند: يك سوم آن آب دریا و يك سوم آب جزر و سد دیگر را با هم می‌زنند زیرا که چون جزر شود و کرانه نهرها بر آید مردم بر آن پلیدی کنند ، سپس دوباره مد آید و پلیدیها را بردارد . چون هوی جنوبی بوزد آب گرم شود . در بصره میان * ربیعان شیبی و سعد بن سنی عصهای وحشیانه رخ می‌دهد ، روستائیان نیز بدان در آیند . و کمتر شهر است که در آن تعصب بر بیگانه مذهبیان یافت نشود .

130

1- متن عربی چنین است: ثلثه ماء البحر و ثلثه ماء الجزر و ثلثه ماء الحجر (گویا، حجر) لان الماء اذا جزر شمرت شطوط الانهار ، فیلذ الناس علیها ، ثم یقبل المد فیحمل تلك البلاذات... ریشهٔ «بلذ» بلاذاء در عربی نیامده است، گویا مؤلف آنرا از پلید فارسی ساخته باشد

دیدنیها: مشهدها در این سرزمین بسیارند. در کوفه ابراهیم بزاده و آتش او نیز در آنجا است.

در کوفه: کارگاه کشتی سازی نوح بوده، تنورش نیز در آنجا حوشیده است. آثار علی (ع) و قبر او در آنست.

در¹ کوفه نیز گور پیغمبر است که گمان می کنم یونسی باشد². قبر حسین و کشتن گاهش [در کربلا پشت کاخ ابن هبیرد] است.

در بصره: گور طلحه و زبیر و برادر [رضاعی] پیغمبر [و چند تن از صحابه] و حسن بصری و انس بن مالک و عمران بن حصین و سفیان ثوری و مالک بن دینار و عتبه غلام و محمد بن واسع و صالح متری و ایوب سختیانی و سهل [بن عبدالله] شوشتری و رابعه عدویه و نیز گور ابن سالم دیده می شود.

در³ بصره نیکو کاران و پرهیز کاران و پوشیدگان نیز هستند. نماز ظهر را دیرتر و نماز عصر را زودتر می آورند. در جامع می مانند تا مردم از اطراف فرارند. امام در هر بامداد سخن رانی دارد و دعا می کند. گویند این سنت از ابن عباس رسیده است⁴.

[در بصره چهل و نه گونه خرما هست: ضبی، حرثی، خیشوم، صحری، سکر، بشکر، طبرزد، أحمر، أصفر، خستوانی، معقلی، آزاد، هلیات، کرامی، قثریه، قریطی، هیروم، بدالی، ریفی، عروسی، باذنجانی، ابراهیمی، زنبوری، بعضوض، برناج، محدر، بیرونی، شویقی، جیشوان [خیشوان] عمری، قرشی، یمامی، بری، سهریز، حزکان، حابیران،

1-2- عبارت میان این دو نشانه در متن عربی در میان دو نشانه 1-2 در ص 182

بوده، مترجم آنرا به مناسبت هدینجا آورد.

3-4- عبارت میان این دو نشانه در متن عربی در میان دو سطر 16-17 ص

182 فرار داشته، مترجم آنرا هدینجا آورد.

اصفر، محکرم، قصب، جنانی، مدحرج، غرانی، شرقی، خوارزمی، فحل، مابوری، بیض البغل، فاوسان. صیحانی رانیز ابو احمد موسائی از مدینه بدانجا آورد. خرماي تازه از بصره جز دو ماه در سال بریده نمی شود.

انواع ماهی، ماهی دجله در آنجا بیست و چهار قسم است: شیم، زجر، بنی، جری، شلق، زنجور، بمی، ساح، شائم، کرتک، شلانی (شلابی خ.ل) دبقاه، رماین، بیضاوی، اریان، براک، برسوح (برستوج) اسبول، جواف (حراق خ.ل) ربلتی (ریشی) عین، زجر، سحدان (شخندان؟) مارماهی.

در بغداد: گور ابوحنیفه هست که ابو جعفر زمام صفه‌ای بر آن ساخته است، و قبری دیگر نزدیک آنست پشت بازار یحیی، گور ابویوسف در قبرستان قریش است، قبر احمد بن حنبل و معروف کرخی و بشرحافی و جز ایشان نیز در آنست. گور سلمان در مداین است¹. ...² در خوی ایشان نرمی هست و خوش زبانند. ولی هنگامی که عیاران در بغداد به جنبش درمی آیند کشتار می کنند. و فساد بسیار است*

181

حکومت: این سرزمین پایگاه خلیفگان عباسی بوده، فرمان، همیشه فرمان ایشان می بود تا آنکه زبون گشتند و دیلمیان بر آنان چیره شدند، اکنون ایشان را رای نیست و کسی به فرمانشان گوش فرا

نمی دهد.

نخستین فرمانروای ایشان ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عباس بود که در 132 هـ با وی دست دادند و به سال 136 در انبار در گذشت. قاضی او یحیی بن سعید انصاری می بود. سپس با منصور ابو جعفر عبدالله بن محمد بسال 136 دست دادند تا در 158 در گذشت، و قاضیان او عبیدالله بن صفوان، و شریک، و حسن بن عماره بودند. پس از او نیز ابو عبدالله مهدی بن منصور بسال 158 بر تخت نشست و قاضیان او محمد بن عبدالله بن علاقه و عافیة بن یزید بودند، او در 169 [167] در گذشت و بجایش با هادی ابو محمد موسی بن مهدی دست دادند. و قاضیان او ابوسف و سعید بن عبدالرحمان بودند. او بسال 170 در گذشت و رشید ابو جعفر هارون بن مهدی در شب آدینه 14ع 170- بجایش نشست و قاضیان او حسین بن حسن صوفی و پس از او عون بن عبدالله مسعودی و حفص بن غیاث بودند. هارون در طوس بسال 183 در گذشت، پس با پسرش محمد امین در 7 ع 2- 183 دست دادند. پس برادرش مامون بر او قیام کرد و او را کشت، پس در 188 با وی دست دادند، و قاضیان او، واقدی، محمد بن عبدالرحمان مخزومی سپس بشر بن ولید و در پایان یحیی بن اکثم بودند. مامون در طرسوس بسال 218 در گذشت، پس با معتصم ابو اسحاق محمد بن * 132 رشید دست داده شد. قاضی او احمد بن ابودواد بود. معتصم در 227 در گذشت، پس با پسرش واثق ابو جعفر هارون دست داده شد که قاضی او نیز همان احمد بن ابودواد بود. واثق در 232 در گذشت، پس با برادرش متوکل ابو فضل جعفر دست داده شد و قاضی او جعفر بن عبدالواحد هاشمی می بود.

وی در 247 در گذشت پس با پسرش منتصر ابو جعفر محمد دست داده شد ، که قاضی او جعفر بن عبدالواحد بود . پس از مرگ او در 248 با پسرش مستعین ابو عباس احمد دست داده شد که قاضیش جعفر بن محمد¹ بن عمار می بود. او پس از سه سال و هشت ماه خود را خلع کرد پس با معتز بن متوکل دست داده شد که قاضی او حسن بن محمد بن ابو شوارب بود ، و پس از او با معتمد ابو عباس احمد بن متوکل بسال 256 دست دادند که قاضیش همان ابن ابو شوارب می بود. و پس از مرگ او در 279 با پسرش معتضد ابو عباس احمد بن ابو احمد (موفق) دست داده شد که قاضی او اسماعیل بن اسحاق و یوسف بن یعقوب و ابن ابو شوارب بود. وی بسال 289 در گذشت و با پسرش مکتفی ابو محمد علی دست داده شد که قاضیانش یوسف بن یعقوب و پسرش محمد بودند. وی بسال 295 در گذشت و با پسرش مقتدر بالله ابو فضل جعفر دست داده شد. قاضیان او محمد بن یوسف بن یعقوب سپس پسرش یوسف و سپس یعقوب ابو عمرو بودند². او بسال 320 کشته شد و قاهر یک سال و شش ماه بجای او نشست ، سپس راضی هفت سال و ده روز³ سپس

1- او در 249 به جای جعفر بن عبدالواحد پرمسند قضا نشست و در 250 درگذشت (طبری 3:1515 و 1534 پ 6127 و 6141) نام او در جای نخست جعفر بن محمد پرجمی و در دوم جعفر بن احمد دیده می شود.

2- تنبیه مسعودی 9:389 (دخویه).

3- راضی احمد بن مقتدر در نیمه ع 1-329 پس از شش سال و ده ماه و ده روز در سن 32 سالگی درگذشت (ابن اثیر، آن سال).

مقتفی سه سال و یازده ماه¹، سپس مستکفی بسال 333 و قاضی او ابو عبدالله بن ابوموسیٰ ضریر بود. او را بسال 334 کور کردند و مطیع ابوالقاسم فضل را بجایش نشاندند. همه اینان پسران معتصد بودند. او تا سال 363 بر تخت بود پس خود را خلع و پسرش عبدالکریم ابوبکر² طائع را بجای خود نشاند. قاضی او ابومحمد عبیدالله بن احمد بن معروف می بود. نخستین کس از *دیلمیان که چیره شد ابوالحسن 133 بن بویه، سپس پسرش بختیار سپس عضدالدوله سپس پسرش بل کارزار [ابو کالیجار]³ سپس پسر بزرگش ابوالفوارس می بودند.

خراج : بدانکه مساحت این سرزمین سی و شش هزار هزار جریب است. عمر خطاب بر هر جریب گندم چهار درم و بر هر جریب جو دو درم و بر هر جریب نخل هشت درم خراج بندی کرده و بر پانصد هزار جوال مهر زده بوده است⁴. پس برداشت از سواد عراق به یکصد و بیست و هشت هزار درم رسید و زمان عمر عبدالعزیز یکصد و بیست و چهار هزار درم بود، ولی حجاج⁵ توانست هجده هزار هزار - بی صد هزار - درم برداشت کند. ولی بصره و کوفه عشری

1- مقتفی را پس از سه سال و پنج ماه و 18 روز خلافت، در 20 صفر 333 نو کردند (ابن اثیر: آن سال).

2- ابوالفضل طائع در 13 ذی قعدة بجای پدر نشست (ابن اثیر: آن سال)

3- فهرست ابن اثیر دیده شود. برای ریشه کالیجار یا کالیجار نیز لغتنامه: ابوکالیجار دیده شود.

4- و عمر خطاب... بر پانصد هزار تن آدمی مهر زد برای جزیت (خرداده، 18-19:14) بلاذری 1,271 (دخوبه).

5- خرداد به 21,14.

هستند. من در کتابی در کتابخانه عضدالدوله خواندم که بهای غوال¹ سواد هشتاد و شش هزار هزار و هفتصد و هشتاد هزار درم است...² خراج دجله هشت هزار هزار و پانصد هزار درم است.

عراق به شصت طسوج بخش شده است: در خورۀ حلوان پنج تاهست. در شاذقباد هشت تا، برماسیان³ سه تا، بهقباد بالا شش تا، بهقباد میانه چهار تا، اردشیر بابکان پنج تا، شاذشاپور چهار تا، شاذبهمن چهار تا، استان عال چهار تا، بهقباد پائین پنج تا، شاذ هرمز هفت تا، نهر وان پنج تا دارد.

مالیات: بسیار سنگین و بتازگی در نهر و خشکی نهاده شده است. در بصره بازرسی بسیار سخت با اعمال زور هست، همچنین در بطایح که کالا را قیمت گذاری می کنند و بازرسی می نمایند. قرامطه را بر دروازه بصره دیوانی هست و دیلمیان را دیوانی دیگر، تا آنجا که از یک

134

میش * چهار درم می گیرند و در روز جز یک ساعت باز نمی شود. هنگام بازگشت حاجیان، از بارهای خوراکی و از شتران عربی باج گیرند. همچنین است نیز در کوفه و بغداد، که از کنیسه (زربفت) و از بار بزازی صد و از کجاوه حاجی شصت و از عماری پنجاه و در بصره و کوفه صد می ستانند.

1- چنین است در متن.

2- بجای نقطه ها در متن چنین آمده است: [و من احواب المال بالسواد اربعة آلاف الف و ثمانية آلاف درهم].

3- استان «بهذیوماسفان» سزاب (سه طسوج) دارد (خرداد به 1:8) دخویه در پانوش آن گوید، مقدسی آنرا به صورت «برماسیان» آورده است.

مساحت عراق : درازای آن از دریا تا سن یکصد بیست و پنج فرسنگ ، پهنای آن از عذیب تا گردنه حلوان هشتاد است اگر آنها را ضرب کنیم ده هزار فرسنگ می‌شود.

فاصله‌ها :

از بغداد تا نهرالملک یک مرحله، سپس تا قصر یک مرحله، سپس تا حمام ابن عمر یک مرحله، سپس تا کوفه یک مرحله، سپس تا قادسیه یک مرحله.

از بغداد تا مداین یک مرحله سپس تا سبب یک مرحله، سپس تا دیباقول یک مرحله، سپس تا جرجرایا یک مرحله، سپس تا نعمانیه یک مرحله، سپس تا جبل یک مرحله، سپس تا نهرسابس یک مرحله، سپس تا مطاره دو برید است ، سپس تا حادله [جازره¹ ، گازر] همان اندازه ، سپس تا اسحاقیه یک مرحله، سپس تا محراقه دو برید، سپس تا حدادیه همان اندازه، سپس تا ترمانه یک مرحله، سپس تا واسط یک مرحله است. اگر بخواهی نیز: از حدادیه تا زبیدیه یک مرحله، سپس تا واسط دو برید است . از محراقه نیز تا جامده دو برید ، و از حدادیه تا حلیق دو برید است .

[از واسط گرفته تا بصره یا بغداد یا اهواز یا کوفه هر یک پنجاه

1- جازره در اطراف بصره را طبری در حوادث قیام زنگیان 3: 8, 1901 و 17, 1922 و 8456 و 874 و این اثر در حوادث سال 394 یاد کرده‌اند . و این جزء جازره نهر روان است که یا قوت آورده و این اثر کشمار مزدکیان راه فرمان نوسه روان در آنجا یاد کرده کرده است.

فرسنگ است].

و چون از بصره بگیریید تا ابله دو برید، سپس تا بیان یک مرحله، سپس تا عبادان یک مرحله.

و چون از بغداد بگیریید، تا سلیحین دو برید، سپس تا انباد یک مرحله، سپس تا رب یک مرحله، سپس تا هیت دو مرحله است.

از بغداد نیز تا بردان دو برید، سپس تا عکبرا یک مرحله، سپس تا باحماشانیم مرحله* سپس تا قادسیه یک مرحله، سپس تا کرخ یک مرحله،

سپس تا جبلكا¹ یک مرحله، سپس تا سودقانیه همان اندازه، سپس تا بادما همان اندازه، سپس تا سن همان اندازه است.

نیز از بغداد گرفته تا نهروان دو برید، سپس تا دیربازما² همان اندازه سپس تا دسکره یک مرحله، سپس تا جلولا یک مرحله، سپس تا خانقین یک مرحله است. [سپس تا قصر شیرین یک مرحله، سپس تا حلوان یک مرحله است].

از هیت گرفته تا نادره یک مرحله، سپس تا عانه یک مرحله، سپس تا آلوسه یک مرحله، سپس تا فحیمه³ یک مرحله، سپس تا حدیثه⁴ یک مرحله، سپس تا نهیه³ یک مرحله است.

از حلوان گرفته تا مازدواستان⁵ دو برید، سپس تا مرج⁶ [القلعه]

1- طبری 9، 1438، 3، خردادبه 14:93.

2- خردادبه 14:18 تیرمه (رسته 17، 163).

3- خردادبه 1:73.

4- ص 36 پا نوشت 7.

5- خردادبه 8، 19، یا قوت 10:382، 4.

6- خردادبه 9، 19.

يك مرحله، سپس تا قصریزید دو برید، سپس تا زبیدیه يك مرحله، سپس تا قصر عمرو يك مرحله، سپس تا قرماسین (کرمانشاه) نیم مرحله است.

از حلوان گرفته تا قصر شیرین يك مرحله، سپس تا خانقین يك مرحله است.

از ابله گرفته تا خوزیه [حویزه] يك مرحله راه آبی است، و از ابله تا نهر دبا يك مرحله، سپس تا دهانه عضدی^۱ يك مرحله، و از عضدی تا روبروی ابله [يك فرسنگی] آنست در آن سوی آب.

[از بغداد تا حیمره یا میدان شش مرحله است و من این راه نرفته‌ام].

نام واسط از آنست که از آن تا بغداد و تا کوه و تا دمره و ا حلوان و تا اهواز پنججاه پنججاه فرسنگ است. پس آنجا واسط عراق است، لکه میان عراق و العراق قول است، که راهش از کوه است.

۱۲۰

۱- معن، فم المضنی.

سرزمین اقور¹

اینجا نیز سرزمینی گرانقدر است و ارجمند، زیارتگاه پیغمبران و جایگاه اولیا [و بسیاری از محدثان و دانشمندان] در آنست.

1- باقوت در واژه «جزیره اقور» گوید: میان دجله و فرات و دیارمضر و بکر در همسایگی شام است (72:2)، در واژه «حران» گوید: شهر بزرگ جزیره اقور است (9:231:2) و در واژه «اثور» گوید: نام باستانی شهر موصل است و برخی آنرا «اقور» گویند و برخی آنرا نام خوره این جزیره می‌دانند (119:1) و در باره «اقور» گوید نام خوره‌ایست در جزیره یا نام همه آن جزیره است که در میان موصل و فرات است (340:1).

مقدسی در همین کتاب ج 28، 33، 124 و 136 واژه «اقور» را بکار برده است. ما در پانوشته ج 28 نسخه بدل آنرا بصورت «اثور» و در ج 33 «آقور» و در ص 124، بصورت‌های «اثور» و «اقور» می‌بینیم.

نیامدن این واژه در کتابهای تاریخ و جغرافیا پیش از مقدسی، و تردیدی که باقوت چنانکه دیدیم در میان دو واژه «اثور» و «اقور» نشان داده است، احتمال یکی بودن این دو ریشه و تصحیف در کتابت را به میان می‌آورد. بویژه که صدای «اقور» با فای سه نقطه با تلفظ «اثور» نزدیک است. حرف «ف» با سه نقطه را ادیب نطنزی در «دستور» خود یکی از شش حرف ویژه پارسی شمرده که تلفظی همانند «V» لاتین داشته است. امروز نیز برخی از فرهنگستانهای شرقی آنرا پذیرفته‌اند (فرهنگنامه‌های تازی به فارسی ص 20).

کشتی نوح در آنجا بر کوه جودی نشست، و سوارانش شهر ثمانین را در آنجا ساختند و بماندند. در آنجا بود که خدا توبه قوم یونس را پذیرفت و چشمه را در آن جوشانید. ذوالقرنین از آنجا روانه ظلمات شد. داستان جرجیس و داذیانه¹ در آنجا رخ داد. خدا در آنجا بونه کدو² را برای یونس رویانید. [دو] رودخانه متبرک ملت [وسر چشمه] دجله از آنجا برمی آید، مگر نه مسجد یونس بر تپه توبه است که گویند هفت بار زیارت آن برابر با یک حج است! و مشهدهای دیگر. باری اینجا یکی از مرزگاههای مسلمانان، پایگاهی از پایگاههای ایشان است، آمد امروزه سنگر جنگ و موصل یک پادگان و جزیره ابن عمر گردشگاه ایشان است، این سرزمین حلقه ارتباط عراق و شام و کوچ نشینهای عرب در دوره اسلام، مرکز اسبهای آزاد و منبع بیشتر آذوقه عراق می باشد قیمتها ارزان، میوهها نیکو، و نیکو کارانش بسیارند [فرات که رودی بهشتی است از غرب آن می گذرد و از شرق هم مرز با دجاب

1- بین النهرین مانند «یمن» که در ص 125 گذشت نقطه ایست که دو تمدن آریائی و سامی از چند قرن پیش از اسلام در آنجا آمیزش داشته و پایه های فرهنگ دوره اسلام را پدید آورده اند. آثار این برخورد و دادوستدها به صورت داستانهای بجا مانده که «جرجیس و داذیانه» یکی از آنهاست. این داستان زندگی سامیان را که باورهای خود را معتقدات بحق الاهی می شمردند، در زیر تسلط حکومت آریائی های مهترانهست و مزدیسنائی، نشان می دهد که مذهب ایشان را بت پرستی می شمردند. این داستان را طبری در تاریخ خود (چ لیدن 796-812 فارسی ص 546-580) آورده است.

2- قرآن 97:148.

است]. حاکم ابو نصر منصور بن محمد حرابی محتسب خادماً برای من روایت کرد که : هیشم بن کلیب ، از ابو یعلی حسن بن اسماعیل و ابو سلیمان محمد بن منصور فقیه نقل کرد که گفتند : اسماعیل بن ابی اویس از کثیر بن عبدالله از پدرش از جَدِّش نقل کرد که پیغمبر گفت: چهار کوه بهشتی است و چهار رود. از بهشت اند و چهار حماسه از حماسه های * 137 بهشتند. پرسیده شد: کوهها کدامند؟ او گفت: احد ما را دوست می دارد و ما دوستش داریم! مجتّه نیز از کوه های بهشت است طود نیز کوه بهشتی است. رودخانه های بهشتی: نیل، فرات، سیحان، جیحان هستند، حماسه های بهشتی: بدر، احد، خندق، حنین هستند.

فرات گرد این سرزمین می گردد و این برتری آنست. دجله نیز از اینجا سرچشمه می گیرد. نام و نعمت و مشهّد و مسجد و مرز داری اسلام در آنجا است. ولی چایگاه شوخان نیز می باشد. راه های دشوار است [و عربها در آن اکثریت یافته اند] و میان مرزها را ویران کرده اند، و این نقشه آنجا می باشد.

فهرست کوتاه:

من این سرزمین را بر کوچ نشینان عرب بخش کرده ام، تا جایگاه هر يك شناخته شود. پس آنرا بر سه خوره به شماره آن ایلات تقسیم نمودم. نخستین آنها از سمت عراق دیار ربیعه است، سپس دیار مضر، سپس دیار بکر. و در آن چهار ناحیت می باشد.

دیار ربیعه: قصبه اش : موصل است، و از شهرهایش : حدیثه ،

معلثای¹، حسنیہ، تلغفر، سنحار، جبال²، بلد، اذرمہ، برقعید، نصیبین،
دارا، کفرتوٹا، رأس العین، ثمانین، ناحیت آن: جزیرۃ ابن عمر،
شہرہایش: فیشابور [پیشاور] باعیناٹا، مغیثہ، زوزان است۔

دیار مضر: قصبہ اش: رقبہ است، و از شہرہایش: محترقبہ³،
رافقہ، خانوقہ، حریش، تل محری، باجروان، حصن مسلمہ، ترعوز⁴،
حران، رھا، ناحیتش: سروج، کفرزاب، کفرہ سیرین است۔

دیار بکر: قصبہ اش: آمد است، و از شہرہایش: میافارقین،

تل فافان، حصن کیفا*فار⁵، حاذیہ، و جز آنها۔

138

شہرہای بخش فراتی آن: دحبہ بزرگترین آنها است، ابن طوق،
قرقیسیا، عانہ، دالیہ، حدیثہ است۔ شہرہای خابود قصبہ اش عرابان و از
شہرہایش: حصین، شمسینیہ⁶، میکسین⁷، سکیر، عباس، خیشہ⁸،
سکینیہ، تمانیر است۔

1- معلثایا (یاقوت)۔ 2- خردادیہ 12:139 و 145 (دخویہ)۔

3- ن.ک. ص 198 پانوشت 2۔

4- ترعوز، خیبارچنبر ترعوزی بدان منسوب است (یاقوت 1:837:11)۔

5- قان در مرز ادمینیہ (یاقوت 4:21:20)۔

6- شمسانیہ (یاقوت)۔ ابن اثیر، سال 331 و 500 ج 10 ص 430)۔

دیبہ های خابور۔

7- ما لہین (یاقوت)۔

8- جیشہ (یاقوت) حوقال 14:150 جیشہ (حوقال 19:139) (دخویہ)۔

گزارش

موصل

مرکز این سرزمین است، شهری خوش آب و هوا، با ساختمانهای زیبا، نامور، باسنتهای کهن، بازار و مهمانخانههای زیبا، دارای شاهان و پیران بزرگوار و فقیهان با کوتاهترین زنجیره سند است. خوارو بار بغداد از آنست، پایگاه کاروانهای رحاب در آن جا است. گردشگاهها با ویژگیها دارد. میوه خوب، گرمابههای مجلل، خانههای دلپاز، گوشتهای خوب و همه چیز بر جا است، بجز آنکه باغها دورند، باد جنوبی موذی و آب رودخانه از دسترس بدور است. نقشه شهر مانند يك طيلسان همانند بصره است، اما نه بزرگ. در يك سوم آن. در مانندی بنام مربعه بر نهر زبیده هست، که چهارشنبه بازار خوانده می شود. در میان آن فضائی گشاده است، کشاورزان و کارگران در آن جا گرد آیند، در هر گوشه اش مسافرخانه ایست، از مسجد جامع تالب رودخانه يك پرتاب تیر است. جامع در بلندیست و با پله بیابا آیند. پله ها در سمت بازار کمتر است و سر پوشیده از سنگ و بی در بند است. بیشتر بازار نیز سر پوشیده است. چاهها شور است، آشامیدنی ایشان از دجله و نهر زبیده است.

کوچه های شهر: به نامهای دیراعلا، باصلوت، جصاصین، بنی میده، جصاصه، آسیای امیر المؤمنین، دباغین، جمیل هستند. این شهر بر کرانه است، کاخ خلیفه در نیم فرسنگی در سوی دیگر

1- متن، سوق الاربعاء. برای هفته بازار چع 1,406 دیده شود.

رودخانه نزدیک نونوی (نینوا) باستانی است . نام موصل خولان بود ،
و چون عربها* آنرا گشودند، و آباد کردند موصل نامیده شد . نونوی 139
(نینوا) نزدیک موصل و شهر یونس بن منا است و دژی بر آنست که
باد آنرا واژگون کرده اکنون کشتزار است و بر یک سوی آن رود
خوهر است.

مرجهنیة¹: بردجله نزدیک موصل به سوی عراق است. برج های
کبوترخانه بسیار دارد، دژ آن از سنگ و گچ، و مسجد جامع آن در میان
شهر است.

حدیثه²: کنار شرقی دجله لب پرتگاهی است که با پله بیلا آیند .
مسجد جامع نزدیک نهر است . پوشش ساختمانهایش گل است بجز
مسجد آنها.

معلثایا : کوچک و در سمت آمد بر رودخانه است ، پر باغ ،
ساختمانها از گل مسجد جامع بر تپه است.

حسنیه : بر نهریست که از اذمیة³ می آید و بر آن پل سنجہ⁴ است.
جامع در میان شهر و نهر در کنار شهر است.

ثمانین: شهریست بر کرانه نهری پر آب که از ارمینیه زیر حودی
می آید. ابو سعید ابن حمدان بمن گفت که: ابو حامد جلودی از ابوهانی
از ابوعلی عبدالمنعم ابن ادریس از پدرش از وهب بن منبه نقل کرد
که چون نوح از کشتی بیرون آمد دیهی بساخت و ثمانین نامید که

1- مرجع جهینه (خردادیه 5:94 و 12:168:2).

2- ن ک ص 38 با نوشت 7

3- جاپوز حسنیه رودی است که از ارمینیه آید . بعد جله برود (با قوت

(12:384:2)

4- پل سنجہ در اعجاز - دنها شمرید (استخری ، 62 پ 85 با قوت 3:19:162)

ص 13-9:206.

نخستین دیه پس از طوفان و نخستین شهر بود که در جزیره ساخته شده نوح برای هر مرد که با وی بود بشمار ایشان در آنجا خانه ساخت.

جزیره ابن عمر : شهری بزرگست که آب از سه سو بگرد آن می گردد. دجله میان شهر و کوه قرار گرفته است، زیبا و دلگشا است. ساختمانها از سنگ در شرق دجله است ، در زمستان گل شل دارد.

باغینا : زیبا و دلگشا است و 25 کوی دارد که در میان آنها باغها و آبست و مانند آن در عراق نباشد. جمع و جور و ارزانی است. بلد¹: پر در آمد است کاخهای*خوش ساخت و گشاده از سنگ و گچ بسیار دارد. بازارها و جامع در میان شهر است.

140

آذر مه : کوچک و در بیابانست، آشامیدنی ایشان از چاه و ساختمانها گنبدی است.

برقمید : نیز چنانست ولی بزرگتر

نصیبین : از موصل کوچکتر ولی دلگشا تر و دل باز تر و پر میوه است. گرمابه های زیبا و کاخهای مجلل دارد. مردم مرفه و خوش برخوردند. بازارش از يك دروازه تا دروازه دیگر است. دژی از سنگ و آهك دارد. جامع در میان شهر است. از کژدمهايش پناه بخدا!

دارا : کوچک و خوش است، جویی دارند که به همه شهر می رسد، از روی بامها می گذرد و به مسجد جامع می رسد و سپس به دره می ریزد. ساختمانها با سنگ سیاه و آهك است.

سنجار : در بیابانی پرنخل واقع است. کفشگران بسیار دارد و

1- چون «بلد» را «بلط» نیز می نوشته اند (یا قوت 1:715) و چون نسبت بدان را امروز در عراق، بجای «بلدی»، «بلداوی» تلفظ می کنند گمان می رود که از ریشه آرامی باشد نه عربی.

مسجد جامع در میان ایشان است. آشامیدنی ایشان از نهری گوارا و چشمه‌های بسیار است.

رأس عین : (سرچشمه) در دشتی واقع است که آب پائین آنرا بریده است. چشمه‌ها و دریاچه‌ای کوچک دارد که نزدیک دو کله آب زلال دارد، بطوری که یک سکه درم که در ته آن افتد دیده می‌شود. ساختمان‌ها از سنگ و گچ است باغها و کشتزارها دارد که سیصد و شصت چشمه بدان آب می‌دهد و تا رقه کشیده شده است.

آمد : شهری با برج و بارو، زیبا و شگفت‌انگیز. ساختمانش چون انطاکیه است. دارای سور دومی است، شبیه کرسی دارای چند دروازه با دیدبانی است، میان دو سور نیز فاصله است. آمد کوچکتر از انطاکیه، سورش با سنگ سیاه سخت است، و همچنین پایه‌خانه‌ها. چشمه‌ها دارد در باختر دجله، دلگشا و نیکو است. مرزبانی مسلمانان و دژ پایداری ایشان است، مسجد جامع در میان شهر است. پنج دروازه دارد: دروازه آب، دروازه کوه، دروازه روم، دروازه تپه، دروازه انس که کوچک است و هنگام جنگ بکار آید. بخشی از دژ بر بالای کوه است. من امروز در شهرهای اسلام شهری مستحکم تر و مرزی استوار تر از آن نمی‌شناسم.

میافارقین : شهری نیکو و مستحکم، سور دوم و باروهای سنگین و خندق دارد، دانش کم دارد. آب باغها و آشامیدنی از چشمه و نهر است در زمستان گل شل و پلیدی دارد، گوئی کنیف این سرزمین است.

جبال : شهری مستحکم است. یک دژ و در برون دژ آبادی دارد

که جامع در یک سوی آنست. از کاربزی * گوارا می‌نوشند. ساختمانها از 141 سنگ و گل است، سور شهر نابابدار است.

تل فافان : در سمت کوه میان دجله و رزم¹ است . پیرامنش باغستانها است . قیمتها ارزان ، بازارها سرپوشیده ، ساختمانها گلین است.

حصن کیفا : پربرکت ، دارای دژی استوار و کلیساهای بسیار آب است . از دجله گیرند.

فار و حاذیه، کوچکتر از یادشدگانند.

اینست آنچه من می شناسم از شهرهای این سرزمین . در باره بدلیس نیز گفتگوئی هست که در سرزمین دحاب یاد خواهم نمود.

رقه

قصبة دیار مضر کنار فرات است . سوعی پهن دارد که دو سوار بر آن رهنوری توانند، ولی بزرگ نیست. دودروازه دارد. خوش هوا، دلگشا ، کهن ساخت، خوش بازار، بادیه های بسیار و باغهای پربرکت است، مرکز صابون نیکو و زیتون، دارای مسجد جامع و گیمابه های زیبا است، بازارهایش زیر سایه، کاخهایش زرق و برق دار، در هر دو اقلیم نامبردار است ، شام هم مرز آنست ، فرات نیز در کنارش می باشد ، دانش در آن بسیار است ولی تازیان گرداگرد شهر را فرا گرفته ، راههایش دشوار است . رقه محترقه² نزدیک آن ، ویران و نابود شده است.

1- یاقوت 10،845،3.

2- ص 15:78 یا الرقة السوداء (یاقوت 1،804،2). گویا محترقه و سوداء

کنایت از ویرانی باشندك: اللاذقية المحترقة ص 57،153 در طبری 14،371،3
ب 5:4966 نیز چنین آمده است .

دافقه : حومه رقه است، جامع آن در میان ریختگران است و جامع رقه در میان بزازان، دو درخت عناب و يك درخت توت دارد، نزدیک آن مسجدی است با ستونها.

حوران : شهری دلگشا، دارای باروئی از سنگ مانند ایلیا خوش ساخت، دارای کاریزیست که سرشته‌اش دانسته نبود، جامع در کنار شهر است. آب کشاورزی از چاه‌ها است، پنبه نیکو دارند. در درستی ترازو نمونه هستند.

رها : مانند طیب مستحکم است . جامع دور افتاده است. يك کلیسای شگفت‌انگیز سرپوشیده دارد آراسته با فسافس¹ که از عجایب جهان بشمار آید.

خابور : ناحیتی است که قصبه آن عرابان است. بر تپه ایست بلند * 142 گرداگردش را باغها فرا گرفته است، قیمتها ارزان، کشتزارها بسیار. دیگر شهرها نیز متر فاند.

رحبه : شهری بزرگ و مهم‌ترین شهر ناحیت فرات در سمت بیابان، همچون طبلسان است. يك دژ و حومه دارد. دیگر شهرها در سمت صحرا نیز آباد هستند.

کلیاتی در باره این سرزمین

آب و هوا و آداب و رسوم نزدیک شام و همانند عراق است، گرمسیرهایش مانند سنجار و شهرهای فراتی نخلستان دارد، خوره آمد سردسیر، چون نزدیک به کوهستان است. بهداشتی ترین شهرهایش موصل، بیشتر ساختمانهایش از سنگ است در آنجا شهری بد آب یادره ای

وبازده یا خوراکنا گوارا سراغ ندارم. مرکز صایان همه کشورهای اسلام در دها و حران است، مجوس ندارند. نه دریاچه دارد و نه به دریا پیوندی گیرد. نه مذکران را نامی، و نه زرق فروشان¹ را بازاری هست.

آئین: مذهب مردم سنت و جماعت است مگر عانه که پر از معتزلیان است. از مذهب واره‌ها پیرو ابوحنیفه و شافعی‌اند، حنبلی و مشتی شیعه نیز دارد. هنوز هوس دلهایشان را نپراکنده، فقیهانشان کشا کشهای کلامی ندارند، قرآن را به قرائت عبدالله بن عامر خوانند.

در باره قرائت ابن هامر: هنگام جنگ یجه با حبشها من در زبید² بودم. قاضی شهر که مرا برای گزاردن نماز مغرب و عشا جانشین خود ساخته بود، روزی به من گفت: مردم از تو سپاسگزارند ولی من گله مندم! گفتم: چرا ای قاضی [یمن]؟ گفت: تو فقه را به راه مردم کوفه رفته‌ای، چرا قرآن را به راه ایشان نخوانی؟ چه چیز تو را به قرائت ابن عامر کشانیده است؟ گفتم: چهار چیز؛ گفت: چیستند آنها؟ گفتم:

نخست: آنکه ابن مجاهد سه روایت از ابن عامر دارد، یکم آنکه

1- دخویه مصحح متن عربی در جلدین ص 142 ص 10 «زرق» را در متن نهاده و «زرق» را که در زبان عربی معنی نداشته بصورت نسخه بدل در پانوشت نهاده است. ولی من که کار بردن مؤلف واژه فارسی را در جمله عربی در ص 120 ص 15 دیدم، و در اینجا «زرق» فارسی به معنی ریا را برای جمله بالا متناسب تر یافتم، چنین ترجمه کردم.

2- «یجه»، «سا قومسی» دور که میان عرب و حبشه بودند (حدود العالم، 197 و باقوت 2: 495) بسیاری از ایشان مانند حبشها به یمن مهاجرت میکرده سکنی می‌گزیدند. اشارت مؤلف به یکی از درگیری‌های این دو قوم در شهر زبید، است که در ص 121 یاد کرده است.

او قرائت را بر عثمان خوانده است دوم آنکه او در کودکی قرآن را بر عثمان خوانده است. سوم آنکه وی بر کسی که بر عثمان قرائت کرده بود قرائت کرده است. چنین ویژگی را دیگر پیشوایان قرائت ندارند 143

زیرا که میان هر يك از ایشان و میان علی، و عبدالله، و ابی، و ابن عباس دو یاسه تن واسطه هستند. پس کسی که میان او و عثمان، که مصحفش مورد اتفاق نظر مسلمانانست تنها يك تن فاصله هست، برای قرائت شایسته تر از کسانی است که با دو یاسه تن فاصله از کسی روایت می کنند، که گردآوری او قرآن را مورد اتفاق همگان نیست. و نیز من کهن نسخه های قرآن منسوب به عثمان [و نسخه معروف به امام] را در شام، مصر؛ حجاز دیدم که اختلافی با قرائت ابن عامر نمی داشتند.

دوم: قرائت ابن عامر قیاسی است؛ اگر در جاتی ت بکار برد یا با تشدید¹ خواند در همانندش نیز آن کند. ولی دیگران، در يك سوره ی و در سوره دیگر ت می خوانند در یکجا سَد و در جای دیگر مَد و یکجا خَرَجَا و در جای دگر خَرَجَا و نیز كَرَهَا و كَرَهَا و بسیار مانند آن کنند. من که دانشجو بودم قیاس را ساده تر و به دانش نزدیک تر یافتم.

سوم: قرائت دیگر قاریان را مختلف از يك تا سی گونه یافتم در صورتی که از ابن عامر جز يك قرائت یحیا [ابن حارث ذماری] قرائتی نیست و اختلافها پس از یحیا می باشد که ابن ذکوان و هشام بن عمار بر او خوانده اند، و از این راه دانستم که ابن عامر به قرائت خود یقین داشته و یکدل بوده است.

چهارم: آنکه، من يك مرد شامی هستم، و چون مذهب وارۀ

1- نولدکه تاریخ قرآن، ص 202، 288، 289 (دخوه)

هم میهنانم را رها کردم، نخواستم، در قرائتی که [پیشوایش هم میهن من است و] آنرا بهتر می دانم از ایشان جدا کردم.

قاضی گفت: خداتور اباداش دهادای با عبدالله ا چه نیکو کردی! این قرائت را که کوچک می انگاشتم، نزد من بزرگ نمودی.

حال اگر کسی گوید: مگر ابن عامر در چند جا تناقض گوئی نکرده است؟ می گویم: اگر دو گانه گوئی نمی داشت ما بدو بد گمان می شدیم. زیرا که قرائت نباید قیاسی باشد، و چون او هم دو گونه گوئی دارد، می فهمیم که او هم نقل می کند و پیرو پیشین خود است ولی نقل شده او مطابق قیاس است.

اگر بگویند: مگر نه پیشینیان* نادرستی قرائت ابن عامر را گرفته اند؟ گویم: هیچ يك از پیشوایان قرائت از نادرستی مصون نمانده اند. مگر نه بینی مردم بر عاصم و حمزه نیز در واژه ضَفَّ¹ و بر ابو عمر در نَسَاها² و هَذَبِن³ نیش زده اند، ولی بزرگان از ایشان پشتیبانی و قرائت ایشان را تأیید نیز کرده اند. آری، نیش زدن بر پیشوایان کار نادانان است.

اگر گفته شود: ابن عامر مردی ناشناس و قرائت او ناشناخته تر است! پاسخ گویم: اگر ابن عامر در حجاز یا در عراق می بود ناشناس نمی ماند و قرائتش کم طرفدار نمی ماند ولی او گوشه شهر [دمشق که درو افتاده است] نشسته بود پس کمتر به دیدارش آمده از او نقل کردند. بینی اوزاعی که از پیشوایان فقه [و بزرگتر و بیشتر از شافعی] است، مذهبش به همین

144

1- بیضاوی: سوره 8: آیت 67.

2- بیضاوی 2، 100.

3- بیضاوی: سوره 20، آیت 68.

سبب نابود گردید. هر گاه ایشان بر سر راه حاجیان بودند، مذهبشان به خاور و باختر می رسید و شناخته می گردید.

اگر بگوید: مگر تو پیران و بزرگان دانش را ندیده ای که بیشترشان از نك روی منع می کنند و قرائت همگان را ترجیح می دهند. پاسخ بگویم: آری! ولی من آزمایش کرده ام که در سفرهایم چون با پیشوایان قرائت رو برو شده می خواستم برایشان بخوانم و بیاموزم، هر گاه به قرائت معمولی می خواندم مرا سبک گرفته به شاگردان شان پاس می دادند و هر گاه به قرائتی ویژه می خواندم بیشتر به من رومی آورند.

آب: فراوان و بیشتر آن از دجله و فرات و خابور است¹، و این نهریست که از چشمه ها گرد آید و به فرات ریزد. سرچشمه دجله عراق از زیر کف ظلمات² (غار دنیای تاریکی) است که آب سبز بیرون آید، سپس نهرهایی تا ذاب بدان می پیوندند. در سر آغازش بیش از يك آسیاب نمی چرخاند. نخستین نهر که بدان می ریزد ذیب سپس دس و سپس مسولیات * است. سپس از کادوخه و مربوط و چشمه تل فافان و سپس نهر ذب³ 145 و سپس ذاب می گذرد و به عراق می رسد. گویند فرات متبرک و دجله ملعون است.

بازرگانی: از موصل: حبوبات، عسل، نمکسود، ذغال، پیه، پنیر، متن، سماق، ناردانه، قیر، آهن، سطل، چاقو، فلاخن، طریخ خوب⁴، زنجیر صادر کنند. از سنجان: مغز بادام، ناردانه، نی، سماق.

1- برای نهرهای میان دجله و فرات ن.ك، اهو الفداب: آیتی ص 89-78.

2- ن.ك، ص 205 با نوشت 3.

3- شاید، رزم- ص 198، 1.

4- شاید شاه ماهو.

از نصیبین: شاه بلوط، و آن چیزی بزرگتر از فندق است و خوشمزه تر، اما گرد نیست، خشکه بار¹، ترارو، دوات، کوزه. از رقه: صابون، زیت، قلم. از حران: قَبِيط²: عسل زنبور، پنبه، ترارو [شاهین]. از جزیره: گردو، بادام، روغن، اسب تازی. از حسنیه: پنیر، کبگک، جواجیق³، ماست⁴، خشکه بار¹، مویز. از معثایا: شیر، ذغال، انگور، میوه تازه [کنجد] شاهدانه، تناب، نمکسود. از بلد: سرشیر⁵ در دیگ در کپه، هردیگک پنج منی را به پنج دانق فروشند⁶ از رجه⁷: گلابی خوب و خوشمزه از آمد: پارچه پشمین و کتان رومی، همانند کارسیسیل.

ویژگیهای این سرزمین: اسب، صابون، زنجیر، تسمه، قتاب حران و پنبه آن و ترارویش.

اندازه ها: مد، مکوک، قفیز، کاره است. مکوک پانزده رطل، مد یک چهارم مکوک، کاره * دو بیست و چهل رطل، قفیز یک چهارم آن، 140 مکوک یک چهارم قفیز است. رطل ایشان بغدادی است. فرق بغدادی نزد ایشان سی و شش رطل است⁷.

زبان: لهجه ایشان زیبا و درست تر از لهجه شام [و لهجه بغداد]⁸ است، زیرا که عرب هستند، و زیباترین آنها لهجه موصل است. مردم این سرزمین

1- متن، الفواکه المقددة

2- شیرینی قتاب.

3- شاید جوجه را جمع بسته باشد.

4- متن، الشواریز. نسخه بدل، الشوازیر.

5- متن، اللباء.

6- متن، فی الزواریق القدر بخمس دوائیق خمسة امناء.

7- فرق [فَر] پیمانهاست اهل مدینه را بقدر شانزده رطل یا سه صاع یا

چهار ارباع (منتهی الارب- لغتنامه).

8- عرب نبودن مردم شام و بغداد در روزگار مؤلف هنوز آشکار بوده است.

زیباترند و خود آنجا نیز خوش هوایتر از دیگر جاهای این سرزمین است. از بیشتر قبیلہ‌های عرب در آنجا هست. و بیشترشان از حارثیانند.

دیدنی‌ها : در حومهٔ موصل مسجد یونس و آثار او، و در نونوا (نینوا) ی باستانی بر سر تپه‌ئی بنام تل توبه مسجدی و خانه‌هایی برای زائران هست که آنهارا جمیله دخت ناصر الدوله ساخته و موقوفاتی برایش نهاده است گویند: هفت بار زیارت آن برابر يك حج است. شبهای آدینه بدانجا شوند. و آن جایی است که قوم یونس هنگامی که عذاب را دیدند بدانجا رفتند [توبه کردند]. در نیم فرسنگی آنجا چشمهٔ یونس هست. پشت بلد چشمه ایست که پندارند یونس از آن بیرون آمدد است و آب آنرا داروی پیسی پندارند. مسجدی دیگر نیز آنجا هست که جای بوتۀ کدوی او است¹. در يك فرسنگی میافارقین دیر [مار] تومانی است که در آن جسدی خشکیده ایستاده هست که گویند از حواریان است. در راه رجا رباط ذوالقرنین دژی استوار و آباد است که در زیر آن كهف الظلمات است که ذوالقرنین از آن در به دنیای تاریکی رفت. و هر چند مسلمانی عبدالمملک کوشید تا بدان در شود نتوانست. آتشها و روشنی شمعها این خاموش شد و او باز گشت.

از شگفتیها در نهبین چشمه ایست که آب آهک بیروزمی دهد که در گرمابه و خانه‌هایش بکار برند. در موصل دیرالدلی است که گویان سنگ هاری را بدانجا برند و راهبان او را پنجاه روزه پرسیاری و نه بود

1- قرآن 146:37.

2- یاقوت 22:649:2 شایدواره‌نامه بهمنی معتمدی یا معتمدی فارسی.

همیشه بوده، پیش تا پس از اسلام، از سریانی به فارسی یا به عربی رفته باشد.

3- در افسانه‌ها سرچشمهٔ دجله خوانده شده است ص 11، 203.

بخشند بخواست خدا. در این روستاها چشمه‌ای هست که هر کس از آن بنوشد، پس از سه روز خواهد مرد. به فاصله يك [دو] برید¹ از موصل دیه باعشيقا است، در آنجا گیاهی می‌روید که هر کس آنرا برکند اگر بواسیر یا خنازیر داشته باشد از او برافتد. اگر کسی که چنین بیماری دارد 147 مردی را با يك درم* و يك داس به نزد کسانی که آنرا به ارث می‌دارند بفرستد، پس یکی از ایشان بر سر آن گیاه شده آنرا بنام آن بیمار بر کند، بهبود یابد، هر چند او در شایب بود. و درم سود آن مرد باشد.

بیشتر می‌گفتند: شگفت‌انگیزهای جهان سه چیزاند: آتشگاه در بانی اسکندریه، پل سنجه²، کلیسای رها. پس چون مسجد اقصا ساخته شد، این را به جای آن کلیسا نهادند، و چون آن مسجد به زلزله ویران شد، مسجد جامع دمشق را بجایش شمردند. پل سنجه² در پنج فرسنگی کوه جودی، بزرگ و چسبیده به کوه بلند بر سنگی تراشیده³ چنان ساخته شده که هنگام فزونی آب به اریزه در آید.

[خراج دیار ربیع هفتصد هزار هزار و هفتصد هزار درم است].
 قسطنطنیه: شایسته است در باره این شهر گفتگو داریم زیرا که مسلمانان را در آن مرکزی است که در آن گرد آیند و اسلام آشکار کنند. چون دروغ و تناقض گوئی درباره این شهر و اندازه و ساختمانش افزایش یافته، چنان دیدم که نقشه آنرا پیش بینندگان نهم، و راه‌هایش برای ایشان نشان دهم زیرا که مسلمانان، برای باز خرید اسیران، نامه‌رسانی، بازرگانی و جنگ، بدان نیاز دارند.

1- یاقوت 1، 472، 15.

2- ن.ك. ص 195 یا نوشت 4.

3- متن: حجر منوخ.

هنگامی که مسلمة بن عبدالمکک بر روم یورش برد و بدین شهر در آمد، برسنگ روم¹ شرط کرد که خانه‌ای در کنار کاخ خویش در همان میدان بسازد، تا بزرگانگی که اسیر می‌شوند در آن زندگی کنند و در پناه او باشند [و زیان نبرند] . او نیز پذیرفت و دادالبلاط را بساخت . بلاط در پشت آن میدان است و کارگاه دیبای پادشاهی بوده است . قسطنطنیه در بزرگی به اندازه بصره یا کوچکتر است . ساختمانها از سنگ است . مانند دیگر شهرها مستحکم ولی بیش از یک باروی بازدارنده ندارد . دریا در سوی دیگر آن و بر لب آن میدان است . دادالبلاط و دادالملک در دوسوی آن ، زودررو هستند . در میان میدان یک درکه * باپله 148 هست . در دادالبلاط به کسی از مسلمانان جا داده نمی‌شود مگر طبق قرار داد، از بزرگان باشد . و دیگر اسیران از توده مسلمانان برده شده در کارخانه به کار گمارده می‌شوند . پس زرنگ آن اسیر خواهد بود که هنگام پرسش هنر خود را پنهان دارد . چه بسا اسیران که به باررگانی پرداخته سودها بردند . رومیان اسیران را مجبور به خوردن گوشت خوک نمی‌کنند . بینی اسیر را سوراخ نمی‌کنند ، زبان را نمی‌شکافند . ورزش : از دادالکلب² تا دادالبلاط تنابلی کشیده‌اند که یک تندیس مسین اسب بر آن آویخته است . ایشان در اوقات معین برای بازی در آنجا گرد آیند . نام پادشاه [به زبان رومی] دینطو و نام وزیر پادشاه است .

1- مقصود از الملک الروم، امپراتور بیزانسی است و گویند محاصره قسطنطنیه در سال 638 میلادی به سال 98 هجری خواهد که طبری در 2: 1314 پ. 3923 آورده است.

2- مؤلف امپراتور بیزانسی دادالکلب را می‌داند که همان دادالملک است و دادالکلب آورده است.

پس برای مسابقه در بازی و پیش بینی آینده دو گروه شوند و اسبها را به گرد دگه می چرخانند، هر گاه گروه سگ = اچمپراتود¹ پیش افتادند می گویند: روم پیروز خواهد شد، پس فریاد وینطوا، وینطوا بلند می شود، و هرگاه اسبهای گروه وزیر برنده شدند، می گویند: مسلمانان پیروز خواهند شد و فریاد براسیانا، براسیانا بلند می شود، پس به سوی مسلمانان رفته به ایشان خلعت می پوشانند و جایزه می دهند، زیرا که برنده آنان بوده اند.

اقتصاد: این شهر بازارهایی نیکو بانرخهای ارزان و میوه بسیار دارد. در شهرهای تب¹ مسلمان هست، و همچنین در معدن مس و در اطراف آن نیز مسلمانان هستند، کوتاهترین راه به قسطنطنیه از این سرزمین است و از این روی به وصف آن پرداختم. مرز این بخش ملطیه و شهرهایش بود که دشمن ویرانش کرده است.

فاصله‌ها:

از موصل گرفته تا مرجین² یا تا بلد یا محلیه یا مزادعی یک مرحله است. از مرجین تا حدیثه یک مرحله، سپس تا * بقیه یک مرحله، تا

149

1- متن: بمدن التین. یا قوت «تبنین» و «تبنی» را از شهرهای ساحل شرقی میدترانه یاد کرده است. و شاید تصحیف شده «مدن البقر» کان زرباشد، که اسیران مسلمان را در معدنهای مس و زربه کار می گماشتند.

2- بنی طمیان (خرداد به 17,93) طهمان (قدامه 10,214) شاید عرب

تهمان (= تهم تنان).

سنّ يك مرحله، از بلد¹ گرفته تا بَرَقَعِيد² يك مرحله، تا آذَمَه يك مرحله، تا مونسَه³ يك مرحله، تا نصیبین يك مرحله، تا دادا يك مرحله است. از محلبه گرفته تا شجاعیه يك مرحله، تا تلّ اعفر يك مرحله، تا سنجاد يك مرحله است. از مزادعی گرفته تا معلثایا يك مرحله، تا حسنیه يك مرحله، تا ثمانین يك مرحله، تا جزیره ابن عمر يك مرحله، تا تلّ فافان يك مرحله، و از موصل تا شهرزور شصت فرسنگ است. از آمد گرفته تا میافادقین يك مرحله تا آذَن يك مرحله، تا مسجد اویس يك مرحله، تا معدن يك مرحله، تا بدلیس يك مرحله است. از آمد گرفته تا شمشاط⁴ يك مرحله، تا تلّ حوم⁵ يك مرحله، تا جرنان يك مرحله، تا بامقرا⁶ يك مرحله، تا جلاب يك مرحله، تا دها دو برید، تا حران همان اندازه، تا باجروان⁷ يك مرحله، تا دقه نیم مرحله است. از دجه گرفته تا قرسیسیا يك مرحله، سپس تا دالیه یا تا بیرا* يك مرحله است. از قرسیسیا تا فدین⁸ يك مرحله، تا سُكیر⁹ يك مرحله 150

- 1- خرداد به 2,95 قدامه 11,214.
- 2- خرداد به 3,95 قدامه 12,214.
- 3- تلّ فراهه (خرداد به 4:95 قدامه 13,214).
- 4- خرداد به 6,96 قدامه 8,215 یا قوت، درازمینبه شمشاط و درشام-مشاط آورده، که هر دو بر فراتند (یا قوت 8,320,3).
- 5- تلّ جفر (خرداد به 6,98 تلّ جوهر (قدامه 9:215) تلّ حوم (یا قوت) 1,867,1).
- 6- بامقدا (خرداد به 7,98 قدامه 10:215).
- 7- خرداد به 10,98 قدامه 14,215.
- 8- خرداد به 7,74 و 14,98 قدامه 216.
- 9- خرداد به 13,98 و 9,74 قدامه 216.

است. از آمد گرفته تا قنچود يك مرحله، تا ملطین يك مرحله، تا طجوس يك مرحله، تا شمشاط يك مرحله، تا فعونیه يك مرحله، تا حصن زیاد يك مرحله، تا ملطین يك مرحله، تا عرقه يك مرحله، تا صفصاف يك مرحله، تا دمانه يك مرحله، تا سمسندو دو مرحله، تا مرجقیسادیه يك مرحله، تا انقره چهار مرحله سنگین، تا جسرشاغر¹ در بلدابن ملاین سه مرحله، تا نَقْمُودِيَّة يك مرحله، تا ملعب الملك (ورزشگاه شاه) يك مرحله، تا حادفه يك مرحله، تا قسطنطینییه يك مرحله است. واگرخواستی از میافارقین بگیری، تا موش چهار مرحله، تا قنچ يك مرحله، تا سن نحاس يك مرحله، و این راه با راه قالی قلا و راه ملازکرد و راه موش و راه خالدیات با دو مرحله برخورد کرده صلیب می سازد. سپس تا سموقموش همان اندازه، تا قلونیه² عوفی، دو مرحله، تا نفشاریه چهار مرحله، تا عقبه الشهداء يك مرحله، تا افلاغونیه³ يك مرحله، تا سونشه تا بولصه يك مرحله، تا بلدابن السوانیطی يك مرحله، تا دوسنییه يك مرحله، تا حاودیه يك مرحله، تا قطابولی يك مرحله است و مسلمانان در اینجا لشکری دارند، سپس 151 تا بلدابن ملاین * دو مرحله است و در اینجا مسلمانان مهمانخانه دارند. سپس تا دریاچه شیرین يك مرحله، تا حصن صاعس يك مرحله است.

1- ساغر (بیشکفتار دخویه ص 174 س 2).

2- یاقوت 168:4

2- افلوغونیا (یاقوت 11:331، 23).

4. سر زمین شام

سر زمین شام، گرانقدر، پیغمبر خیز، مرکز نیکو کاران و ابدالان و خواستگاه فاضلان است. نخستین قبله گاه، جایگاه قیامت و معراج، سر زمین مقدس، با خانقاه های بی آرایش، مرزهای استوار، کودهای سربلند، هجره گناه ابراهیم، گور گاد¹ وی، شهر ایوب² و چاه او، محراب داود و درگاهش، شگفتی های سلیمان و شهرهایش، گور گاه اسحاق¹ و مادرش، زادگاه مسیح و گهواره اش، دیه طالوت و نهر او. قنلگانه جالوت و دژ او، چاه ارمیا و زندانش، مسجد اوربا³ و خانه اش، گنبد محمد و درگاهش، صخره موسی تپه عیسی، محراب زکریا، معرکه کادیجیا، مشهد پیغمبران، دیه های ایوب²، خانه های یعقوب، مسجد اقصا، کوه زیتا، شهر عکا، مشهد صدیقا، قبر موسی، خوابگاه ابراهیم و گور گاهش¹ [چاه سلیمان]، شهر عسقلان، چشمه سلوان، جایگاه لقمان، دره کنعان، شهرهای اوط، جایگاه بهشت، مسجد های عمر، موقوفات عثمان، درگاهی که آن دو مرد بیداد کردند⁴، مجلسی که دو دشمن در آن کرد آمدند، برزخی که میان دوزخ و بهشت است، جایگاه مقربان، مشهد بیسان⁵، باب

1- ← ص 241 و 242. 2- ← ص 226: 3 و 16,239.

3- ← ص 17,245. 4- مائنه 23,5 ← ص 5:245.

3- ← ص 14,228.

5- ← شاید اشارت به فزوه ذی قرد باشد (یا قوت 6,789,1).

حطه بلند پایه و مرتبت ، در گاه صور ، پایگاه یقین ، گور گاه مریم¹ و راحیل ، پیوند گاه دودریا ، جدائی گاه دو خانه² ، در گاه سکینه³ ، گنبد سلسله ، منزل گاه کعبه ، بامشهدهای بی شمار دگر ، و فضیلت های آشکار ، میوه ، ارزانی ، درخت ، آب ؛ هم آخرت وهم دنیا را دارد. در آنجا دل نرمی پذیرد ، برای پرستش آماده شود ، اعضا برای آن [چالاک] می شوند. آری دمشق در آنجا است که بهشت زمین است ، صخر که بصره کوچک است و دملء دلگشا ، با نان سفیدش ، شهر خوب «ایلیا» بی «لاوی»⁵ حمص خوش آب و هوا که به ارزانی شناخته شده ، کوه بصری 152 با انگورهایش * فراموش شدنی نیستند ، طبری با دیه ها و در آمد بسیارش. دریا در سراسر با احترامش کشیده شده و بار گیریهایش ویژه این سرزمین است ، که سردیگر آدر کرانه دریای چین است. دشت ، کوه ، دره و جز آن در بردارد. صحرا هم مرز [شرقی] آنست و باراهی به تیما پیوسته است . کانهای سنگ رخام ، اجزای داروها ، ثروت ، رفاه ، بازرگانان ، فقیهان ، نویسندگان ، هنرمندان ، پزشکان شایسته دارد ، ولی ایشان از بیم روم خانه بدوشند ، شهرها ویران ، مرزها نا آرام می باشد. ایشان در دین و دانش و خرد مانند ایرانیان نیستند ، برخی مرتد شده ، برخی از ترس جزیه⁵ بمانده ، فرمان برداری مخلوق را بر اطاعت

2- کعبه و مسجد اقصا؛

1- ن. ک، ص 240 ، 3.

3- قرآن (فهرست کشف الکلمات مکرر) همه این صفحه از افسانه های ملی

یهود است که به عرب منتقل شده است.

4- لاوی ، یکی از دوازده سبط بنی اسرائیل است که بد نام بودند.

5- چون فشار عربها بر مذهب های آریائی سخت تر از فشار بر مذاهب های

سامی بوده ، گنوسیستهای آریائی کرد و فارس در شرق فرات تا سند ، تنها با گذشت سه قرن گنوسیزم ملی خود را بصورت گنوسیزم اسلامی (تصوف و تشیع در آوردند.)

یقه در صفحه بعد

خدای آسمان ترجیح می‌دهند. توده مردم نادان و جنجالی هستند، شوری برای جنگ و کینه‌ای ضد دشمن ندارند.

واژه شام: گویند از آن روی آنرا شام خواندند که شامه (خال) کعبه است، و گویند از ریشه تشاؤم است که مردم آنرا بدشگون دانند. و گویند به سبب شامه‌ها (خالها)ی سرخ و سفید و سیاه آنست.

مرزها¹: اهل عراق هرچه را در پشت نهر فرات واقع شده شام می‌نامند، و این روشی است که محمد بن حسن در دیوانهایش²

بقیه از صفحه پیش،

امادارانگان مذهبها سامی که بنام «اهل کتاب» مورد حمایت خلفا بودند، به سادگی توانستند مذهب خود را نگاه دارند.

الهیة این نسبت در فرهنگ و زبان معکوس می‌بود، یعنی ملت‌های سامی غرب فرات در همان سه قرن اول زبان ملی خود را که هم ریشه عربی بوده عربی تبدیل کردند، و ملت‌های آریائی شرق فرات به سبب دوری ریشه، زبان خود را حفظ کردند. یعنی نتوانستند به عربی تبدیل کنند.

و شاید همین یکی از عوامل بود که در ایران شاعر دری زبان نامسلمان جز چند تن مانند بهرام پز و نیامده، ولی در عرب‌ده‌ها شاعر در اقلیت چندین ملیونی غیر مسلمان عرب وجود داشته است.

201- دخویه مصحح چاپ عربی کتاب در پانوشت ج 255، این دو سطر همان دو شماره را با دو سطر اضافی بعنوان نسخه بدل یکی از نسخه‌های خطی کتاب نقل کرده است، من در اینجا تنها همان دو سطر اضافه را ترجمه می‌کنم که مکمل متن است:

«... و بیشتر دانشمندان آنچه را از این بادیه در باختر فرات باشد از جزیره العرب می‌شمرند، زهری و ابو زید بلخی نیز همین را پذیرفته‌اند و وی در جغرافیای خود نقشه را بر این روش کشیده است.»

بدان¹ رفته است. ولی شام در خاک پشت فرات جز خوره قنسرین آبادی ندارد، چه هم‌ه‌اش بیابان عربستان است و شام بعد از آنها می‌باشد. محمد نیز می‌خواست اصطلاح تقریبی و معمول مردم را بکار گیرد، چنانکه به خراسان مشرق می‌گفتند و حال آنکه مشرق پس از آنست. آری شام آبادیهائی را گویند که در برابر یمن بوده، حجاز در میان آنها فاصله باشد.

هر گاه گوینده‌ای بگوید: چرا تو صحرای پشت فرات را از شام نمی‌خوانی تا اصطلاح عراقیان درست باشد؟ گوئیم: ما که نقشه سرزمینها را داده و مرزها را روشن نموده‌ایم، دیگر بار نباید از يك خاک داخل دیگری کنیم.

هر گاه گفته شود: از کجا می‌گوئی در روزگار باستان جزو شام نبوده است؟ گوئیم: فقیهان قانون شناس را با دانشمندان ابن علم اختلافی نیست در اینکه آن صحرای مورد اختلاف از جزیره العرب است، حال اگر کسی آنرا جزو حقیقی شام بشمرد، بدو گوئیم: مرزهایی را که ما برای شام یاد کردیم مورد اتفاق نظر همگان است و آنچه شما بر آن افزودید مورد اختلاف است و مدعی آن باید دلیل بیاورد.

ما در اینجا از یاد کردن طرسوس و پیرامنش نیز خودداری کردیم،

زیرا که در دست رومیانست *قبر دقیانوس² [داکیوس] نیز در آنجا 153

1- گویا همان محمد بن حسن شهبانی باشد که در ص 13،230 و ج 385 حاشیه

نیز یاد شده است.

2- دقیوس، دسیوس. افسانه‌ای از قرن سوم میلادی در ساحل شرقی میدیترانه است. لغتنامه دهنخدا واژه‌های دقیانوس و اصحاب کهف و یاقوت واژه رقیم دیده شود. دخویه از این شحنه این عبارت را نقل کرده گویند گور داکیوس پادشاه اصحاب کهف در «طرسوس» است.

بوده است .

اصحاب کھف: در روستای این شهر تپہ ایست کہ مسجدی بر روی آنست و گویند غار اصحاب کھف در زیر آنست. فقیہ ابو عبد اللہ محمد ابن عمر بخاری برایم نقل کرد کہ: ابوطالب یمانی، از حسن بن یحیا، از پدرش، از محمد بن سهل خراسانی نقل کرد کہ بنزد ہشام ابن محمد خواندم کہ مجاہد بن یزید گفت: با خالد بریدی در سال 102 ھ بہ سفری بہ نزد طاغیہ¹ فرستادہ شدیم، و مسلمان سومی بامان بود، پس بہ قسطنطنیہ رسیدیم و در بازگشت بہ عمودیہ و سپس چہار شبہ بہ لاذقیہ محترقہ² سپس بہ ہویہ رسیدیم کہ در میان کوه است. پس بما گفتہ شد کہ مردگانی ناشناختہ در آنجا ہستند و نگہبانانی دارند، پس ما را با چراغ بہ درون سردابی بردند بہ درازای نزدیک پنجہ ذراع و پھنای دو ذراع، در میان سرداب دری آہنین و پناہ گاہی برای خانوادہ ہا ہنگام یورشہای عرب دیدیم، پس ویرانہای دیدیم کہ در میانش گودالی از آب بہ پھنای پانزدہ ذراع بود کہ آسمان از آنجا دیدہ می شد. پس غاری را کہ بہ درون آن کوه کشیدہ بود دیدیم، پس ما را از آنجا بہ درون غاری بردند کہ بہ پشت ہویہ می رسید و نزدیک بیست ذراع درازا می داشت. در اینجا سیزدہ تن بر پشت خوابیدہ دیدیم کہ ہر یک جیبہای از پشم یا کرک بر تن داشتند ہمہ گرد آلودہ و روپوشی گرد آلود بر آن کشیدہ بود کہ صدائی ھ. چون

1- ایمراتور روم را خواستہ است. کہ در ص 207 اورا کلب خواند.

2- تعبیر « لاذقیہ محترقہ » در طبری پ 498 ع آمدہ 3: 14,371 کہ در

ہانوش آنجا ویراسگر بہ ہمین صفحہ ما از کتاب مقدسی حوالہ دادہ است. در

ع 141 ص 11 نیز واژہ درقہ محترقہ گذشت. ن.ک، ص 78 و 198 ہانوش.

صدای ورق می‌داد . با این پوشش روی و تن او را پوشیده بودند .
 مژگانها هنوز بر ایشان می‌بودند. برخی پوتین تا ساق پوشیده و برخی
 نعلین و برخی شمشک¹ می‌داشتند. تن‌ها تازه می‌نمود، چون روی یکی
 را گشودم موی سر و رویش سالم و آب و رنگ او روشن و خون در
 صورتش پیدا بود گوئی همین ساعت خفته بودند. تنه ایشان به نرمی تن
 يك مرد زنده بود. بیشترشان جوان و برخی در آغاز پیری بودند. سر
 یکی از آنها بریده شده بود، چون سبب پرسیدم گفتند در یکی از یورشهای
 عرب که هویه بدست ایشان افتاد، چگونگی اینهارا جویا شدند، پس چون
 پاسخ ما را نپذیرفتند، یکی از ایشان سر این را از تن جدا ساخت. مردم
 هویه می‌گفتند: در آغاز هر سال يك روز عید* ایشان است که مردم در
 اینجا گرد آیند و یکی یکی اینان را بر پا می‌دارند بطوری که کج نشوند و
 نیافتند، پس گرد از پوشا که ایشان می‌رو بند و پو پوشهارا راست می‌دارند،
 سپس آنها را می‌خوابانند، ناخنهایشان را سالی سه بار می‌گیرند که باز
 در می‌آید. چون تاریخ آنها را جویا شدیم گفتند: ما نمی‌دانیم جز اینکه
 ایشان را پیشگویان می‌نامیم. مجاهد و خالد گمان داشتند که اینان همان
 اصحاب کهف باشند².

154

شکل این سرزمین را در صفحه روبرو می‌بینیم.

فهرست خوره‌های این سرزمین:

من این سرزمین را بر شش خوره بخش کرده‌ام: نخستین آنها

1- در متن عربی، شمشکات را در برابر نعال و خفاف قرار داده، که معرب

چمشاک، چمتاک است (لغتنامه) ن.ک: ص 1:44.

2- قرآن کهف 9:18-22.

از سمت اقود، قنسرین است، سپس حمص، دمشق، اردن، فلسطین سپس شِراة است.

قنسرین: قصبه آن حلب است. و از شهرهایش: انطاکیه، بالس، سویدیه، سمیساط، منبج، بیاس تینات، قنسرین، مرعش، اسکندرونه، لجون، رَفْنِیَّة، جوسیه، حمات، شیزر، وادی بطنان، معرة العمان، معرة قنسرین است.

حمص: نام قصبه‌اش نیز همین است. از شهرهایش: سَلَمِیة، تدمر، خُناصِرَة، کفرطاب، لاذقیه، جبله، أنطرسوس، بَلْنِیاس، حصن خوابی¹.

دمشق: نام قصبه‌اش نیز هست. شهرهایش: بانباس، صیدا، بیروت، اطرابلس، عرقه، ناحیت بقاع شهرش: بعلبک است و کامد² عرجموش، زبدانی را نیز دارد. دمشق شش روستا نیز دارد: غوطه، حودان، بثنیه، جولان، بقاع، حوله.

اردن: قصبه‌اش طبریه و از شهرهایش: قدس، صود، عکا، لجون، کابل، بیسان، اذعات است.

155 فلسطین: قصبه‌اش دمله و شهرهایش: بیت المقدس * بیت جبریل، غزه، میماس، عسقلان، یافه، ادسوف، قیبادیه، نابلس، ادیها، عمان است. شِراة: قصبه‌اش را صُفر نهادیم. و شهرهایش: ماب، معان، تبوک، اذح، وِیَلَة، مَدَیْن است.

1- حسن الخواهی (دمشق ع، 208 پ، دژ خواهی، 353 ابوالفدا ع، 229).

2- (دمشق ع، 199 پ، 339، ابوالفدا ع، 249 پ، 269).

در این سرزمین، دیه‌ها هست که گرانمایه‌تر از بیشتر شهرهای جزیره هستند، مانند داریا، بیت‌لہیا، کفرسلام، کفرسابا¹ و لسی قانون دیه بر آنها جاریست و دیه بشمار می‌روند². ما نیز گفته بودیم که بنای کار خویش بر دیدگاه مردم نهاده‌ایم.

گزارش گسترده‌تر:

حلب:

شهری زیبا، ساده، بارو دار است. مردمش خوش زبان، مرفه، خردمندند. ساختمانها با سنگ و خوش بنا است. در میان شهر دژی بزرگ و استوار هست که چاه آب دارد و انبارهای شاه در آنست. مسجد جامع در میان شهر است، آشامیدنی مردم از نهر قویق است که به شهر وارد می‌شود و به‌خانه سیف‌الدوله می‌رسد که دورادورش پنجره آهنین است. قصبه بزرگ نیست ولی پایتخت شاه است. هفت دروازه دارد: باب حمص، باب رقه، باب قنسرین، باب یهود، باب عراق، باب بطیخ، باب انطاکیه، و باب اربعین که بسته است³.
بالس: در مرز به سمت رقه است و آباد.

قنسرین: شهریست که مردمش پراکنده شده‌اند. پیر عادل ابو سعید احمد بن محمد در نیشابور برایم روایت کرد که ابوبکر محمد

1- کفر در سریانی به معنی دیه و کشتزار است. برای «سابا=سبا» با نوشت 2 ص 125 دیده شود.

2- سبب سیاسی دیه ماندن این شهرهای بزرگ در پانوشت من بر ع 193 دیده شود
3- برای تغییراتی که در این نامه رخ داده است، یاقوت 1، 304-315 دیده شود. این دژ بر روی تپه همچنان برجا است و من به سال 1969 بر آن شدم و پنجاه استخوان کله کشتگان که از سیاه چالهایش بر آورده در موزه نهاده‌اند دیدم.

158 ابن اسحاق بن * خزیمه از ابو عمار [حسین] بن حریش مروزی ، از ابو موسی فضل از عیسی بن عبید ، از غیلان بن عبدالله عامری ، از ابو ذرعه از عمرو بن جریر از پیغمبر روایت کرد که خدا به من وحی کرد: به هر يك از این سه جا که بروی داد الهجره خواهد بود: مدینه ، بحرین ، قنسرین¹.

اگر کسی بگوید: چرا حلب را قصبه این خوره شمردی، در صورتی که شهری همان خود خوره در آنجا هست؟ به او پاسخ داده شود که: ما گفتیم: قصبه‌ها همچون فرماندهانند و شهرها همانند سربازان ایشان باشند. پس نشاید که ما حلب را با آن همه بزرگی که جایگاه سلطان و مرکز دیوانها است، و نیز انطاکیه بدان آبادی و بالی با آن ساختمان را پیرو شهر کوچک و ویران قنسرین بشناسیم!

اگر کسی بگوید: مگر تو همین رفتار را با شیراز نکردی، که اصطخر و شهرهائی را پیرو آن بر شمردی؟ پاسخ گوئیم: آری! چون پیرامن شیراز را چند شهر فرا گرفته و اصطخر دور افتاده می بود ما آن روش را پسندیدیم. چه بسا روش گزینش نیز در این دانش از استدلال برتر باشد! چنانکه در بساره مکاتب نیز گفتیم². مگر نبینی که گاه

1- این حدیث را باقوت نیز آورد. است، 4، 185، 20 این شحنة، طبری و ترمذی نیز این حدیث را آورده اند (دخویه).

2- ن.ك. ص 17، 45 «مکاتب» نوعی قرارداد بوده است که میان بردگان و مالکشان بسته می شد. طبق این قرارداد، برده در مدت معین خود را از مالکش باز خرید می کرد شاید، در زمان مؤلف مقدسی، بکار بردن ماه و روزایران، برای تاریخ، بقیه در صفحه بعد

شماری با نوروز و مهرگان جایز نباشد جز در مکاتبت که معمول است.

حمص:

شهری در شام بزرگتر از آن نیست، دژی بلندتر از شهر دارد که از بیرون دیده می شود، آشامیدنی ایشان، بیشتر از آب باران است، نهری نیز دارند. هنگامی که مسلمانان آنرا بگشودند کلیسا را گرفته نیم آن را مسجد کردند که گنبدی در سمت بازار دارد و بر سر آن تندیس مردی از مس است که بر پشت يك ماهی ایستاده و بادها آنرا به چهار سو می گردانند¹ و در باره آن سخنان پوچ گفته می شود. شهر مختل و رو به ویرانی است، مردم احمق هستند.

دیگر شهرها نیز و اما مانده اند و کالاها ارزان دارند. آنها که بر کرانه هستند بارو دارند و همچنین است قدری که کرسی مانند برای شهرهای سلیمان بن داود بوده است و اکنون قصبه ای نزدیک بیابان، فراخ و خوش هوا است.

دمشق:

مادر شهر شام است که در روز گارامویان پایتخت بود و کاخهایشان

← جز در چنین قراردادها که با غیر عربها بسته می شد، ممنوع بوده است. ولی باید به خاطر داشت که محمد بن الحسن در تاریخ قم گوید، مردم این شهر در قرن چهارم برای همه کارها تاریخ ایرانی بکار می بردند.

1- داستان تصویری که بر سردر مسجد حمص بوده است، در معجم البلدان طبری دیگر آمده (یاقوت 2، 336:3).

در آنجا است ساختمانها از چوب و گل است. دژی از گل، هنگامی که من در آنجا بودم ساخته شد.

- 157 بیشتر بازارهایش سرپوشیده است * يك بازار سراسری سرباز نیز دارد. شهر را نهرها دریده و درختها پوشانیده است، میوه بسیار دارد [که شعرها در باره اش سروده شده است] کالاهای متضاد و ارزان، یخ نیز دارد. بهتر از گرمابه هایش، شگفت آورتر از فواره هایش، عاقل تر از مردمش نیست. آنچه از کوچه هایش بخاطر دارم چنین است: باب الجابیه، باب صغیر، باب کبیر، باب خاوری، باب توما، باب نهر، باب محاملیان. خیلی خوش آب و هوا است، ولی هوایش خشک، مردمش ماجراجو، میوه هایش بی مزه، گوشت هایش سفت، خانه هایش تنگ، کوچه هایش اندوه زاء، نان شب بد می باشد. زندگی در آنجا تنگ است. مساحتش در دشت نیم فرسنگ در نیم فرسنگ است.

جامع دمشق : امروز بهترین نمونه آن نزد مسلمانان است. مسلمانان

ثروتی بزرگتر از آنچه در آنجا گرد آمده ندارند. پایه ها با سنگ های بزرگ چیده شده. بالاخانه های گشاده بر روی ستونهای سنگ سیاه صاف در سه رده گشاد نهاده شده است. پهلوئی محراب در وسط گنبدی بزرگ دیده می شود. دورادور صحن رواقهای بلند باطاقچه های بالایشان ساخته شده، همرا با رخام سفید پوشانیده اند، دیوارها نیز تا دو قامت با رخام چند رنگ و از آن تا سقف با فسافسای رنگارنگ پوشیده شده است، صورت درختها و شهرها بازار در آن نقاشی شده، با خطی زیبا و درست نوشته دارد. کمتر درخت یا شهر معروف است که بر آن دیوارها نقاشی نباشد. سرستونها همگی زراندود است. پل رواقها

همگی با فسافسا¹، ستون‌های صحن همه با رخام سفید، دیوارها همچون دورادور، پلها و طاقچه‌هایش با فسفسا نقاشی شده، پشت بام‌ها با ورقهای سربین زیر پوشی شده. بالاخانه‌ها از دوسو با فسفسا پوشیده است. در سمت راست صحن دفتر دارائی است با هشت ستون که دیوارهای آن نیز با فسفسا پوشیده است. در محراب و پیرامن آن نگین‌ها * از عقیق و فیروزه هر چه بزرگتر هست. در سمت چپ محرابی دیگر کوچکتر از آن، برای سلطان هست که از میان شکافته شده بود، و من شنیدم که پانصد دینار هزینه برداشت تا به صورت نخست درست شد. بر سر گنبد يك ترنج و بالای آن يك انارك هست که هر دو زرین هستند. شگفت‌انگیزتر، سوار کردن رخام‌های رنگارنگ است که شاخه‌های هر گه را به همانند آن در جفتش رسانیده‌اند، بطوری که هر گاه هنرمندی يك سال بدان بنگرد، هر روز هنری تازه دریابد و گرهی بگشاید. گویند ولید، برای ساختمان اینها هنرمندان ابران و هند و مغرب و روم را بیاورده، هفت سال مالیات شام را خرج آن نمود، هجده کشتی زر و سیم از راه جزیره قبرص بدانجا رسید، و این غیر از هدایای پادشاه روم از وسایل و فسافسا¹ بوده است.

1- در پانوش ص 158 جع لیدن، تفسیری برای واژه «فسافسا» از حاشیه

نسخه دستنویس نقل شده، که فارسی آن چنین است:

«فسافسا» چیز است که از شیشه ساخته میشود، مانند سنجه دو درمی، زرد، خاکی، سیاه، سرخ، براق، یا زرین که روی آنرا با شیشه نازک می‌پوشانند. ایشان نخست ملاطی با صمغ عربی خمیر کرده بر دیوار پهن کنند، سپس «فسافسا» را بر آن می‌چسبانند و نقش و نوشته‌ها بر آرند. برخی نیز همه را زر بچسبانند، پس دیوار یکسره زرین دیده شود.

مردم از چهار در بدین مسجد در آیند: باب پرید از سمت راست (باختر) که دری بزرگ است و دو دریچه راست و چپ دارد، هر يك از در بزرگ و دو دریچه اش دو لنگه دارند که با مس زران و دود پوشیده شده اند. بر روی در و دو دریچه سه طاقنما هست. هر در به يك طاقنمای دراز بازمی شود که پلهایش برستونهای رخام نهاده شده، و دیوارهایش نیز مانند آنچه گذشت پوشانیده شده اند. همه سقفها به بهترین شکل نقاشی شده اند. این (طاقنماها) جایگاه وراقان و نشیمن گاه نایب قاضی است.

باب پرید در میان دو بخش سرپوشیده و صحن مسجد است و مقابل آن در سمت چپ (خاور) باب جیرون است با همان ترتیب که گفتیم، بجز اینکه این طاقنماها بلند و از پهنا بسته شده اند و با پلکان بدانها می رسند. منتجمان و مانند ایشان در آنجا می نشینند.

باب ساعات در گوشه خاوری سرپوشیده است و دو لنگه ساده دارد با طاقنماهایی که شروطیان (کار گشایان دولتی؟) و مانند ایشان در آن نشینند.

150 چهارمین در باب الفردیس دو لنگه دارد* و روبروی محراب، میان طاقنماهایی است که در میان دو پیشآمدگی سمت راست و چپ قرار گرفته است. بالای آن مناره ای ساخته شده، که همانند آنچه گذشت نقاشی شده است.

نزدیک هر يك از درها آبریز گاهی [با فرش رخام] هست که در آنها آب روانست. و فواره هایی نیز در يك آب نمای بزرگ از رخام دیده می شود. [در جامع آبراهی هست که در سال يك بار باز کنند تا

همه مسجد را يك ذراع آب فرا گیرد، پس از شست و شوی دیوارها و زمین سوراخ دیگر، را باز کنند تا همه آب بدانجا رود].

از خضرا که خانه سلطان [و در پشت مسجد] است، درهائی [بامس زرانود پوشیده] بدین سرا باز می شود.

روزی من به عموی خود گفتم: ولید کاری نیکو نکرد، که دارائی مسلمانان را برای ساختمان مسجد جامع دمشق هزینه کرد. اگر آنرا مصرف راهسازی و کارخانه و دژ می کرد بهتر می بود! او گفت: مگو ای پسر! ولید خواستی بزرگ می داشت، او دیده بود؛ شام پایگاه نصارا است که در آن کلیساهائی زیبا دارند، که هنر بسیار در آنها بکاررفته و شهرت یافته اند، همچون: قمامه، دد، دها، پس برای مسلمانان مسجدی نهاد که چشم دل ایشان را از آنها سیر کند، و آنرا یکی از عجایب جهان ساخت. نبینی که چون عبدالملك عظمت معماری گنبد قمامه را دریافت و ترسید که در دل مسلمانان جایگزین شود، گنبد صخره را چنانکه می بینی بساخت؟ من در کتابی در کتابخانه عضدالدوله دیدم که: دو عروس دنیا دمشق و دی هستند! یحیی بن اکثم گفته است: در جهان دلبازتر از سه جانیست: سیرقند، غوطه دمشق، نهر ابله. دمشق را دمشق بن قانی بن مالک بن ارفخشذ بن سام، پنج سال پیش از تولد ابراهیم بساخت. اصمعی می گوید: نه! بلکه نامش از واژه دمشقها * به معنی تندش کردند، گرفته شده است. گویند: عمر عبدالعزیز خواست مسجد را برهم زند و بمصرف مصالح اسلام رساند، ولی با او مناظره کردند. و پذیرفت! در برخی کتابها خواندم که هزینه آن هجده بار استر زر بوده است. کسی در هجوایشان چنین سروده است:

«پرسنده‌ای جویای دین ما شد! که هیبت روحانیان را دید»
 «و زیبایی آشکار ایشان را! اما ظاهر ایشان بانہان ایشان یکسان
 نیست»

«ایشان افتخاری جز يك مسجد ندارند که از شأن ایشان برتر
 می‌باشد»

«اگر همسایه از ایشان آتش بخواهد تا پایان عمر هم به او آتش
 نخواهند داد»

«ایشان بر همسایگان شیر هستند، اما دشمن از ایشان نمی‌ترسد»
 ولی این آخرین شعر دروغ است، زیرا که دشمنان مردم شام همیشه
 از ایشان ترسنا کند.

بانیاس: شهری در کنار حوله و مرز جبل [ثلج] است پروسیله ترو
 مرفه‌تر از دمشق است، بیشتر مردم مرزنشین پس از افتادن طرسوس
 بدست دشمن بدینجا آمدند و آنرا بزرگ کردند و هنوز روبه گشایش
 است جویی با آب بسیار سرد دارند که از زیر کوه ثلج (یخ) برآمده
 در میان شهر آفتابی می‌شود. این شهر بندر بارانداز دمشق است، مردم
 آن همه چیز را از روستاها [ی گرم] در دسترس دارند ولی بد آب است.
 [آب شهر از نهریست که پنبه کاری و برنجزارها را آب می‌دهد].

صیدا، بیروت: دو شهر بارودار، بر کرانه هستند، همچنین طرابلس،
 ولی این بزرگتر می‌باشد [کوه لبنان از صیدا تا طرابلس مشرف بر
 کرانه است].

بعلبک: [عرفه] شهری کهن و [دور از دریا] است، بارو دارد،
 در درون آن کشتزار هست با شگفتیها (آثار باستانی) و مرکز انگور

است. شهرهای دیگرش نیز مرفه و خوش هوايند [همه بر نهر مقلوب¹ جا دارند].

حوران ، بَئِیة: آبادیهای ایوب² [و غسل گاهش] در آنجا است. و شهرستانش نوی است³ که مرکز گندم و حبوبات است.

حوه: مرکز پنبه کاری و گلها است همه اش دره و رودخانه است [بیشتر خواروبار دمشق از جولان است].

غوطه: يك مرحله دريك مرحله راه است که در وصف نیاید.*

161 طبرية⁴:

قصبة آردن و شهرستان [دره] کنعان است که در میان کوه و دریاچه قرار گرفته است. از این رو تنگ و دره تا بستان گرم و رنجزا [و باخیز] می باشد. درازایش يك فرسنگ و بی پهنا است. بازارش از يك کوچه تاد دیگری است. گورستانش بر کوه است، هشت گرمابه بی سوخت دارد با چند دست شوئی⁵ که آبش گرم است. جامعش در بازار، بزرگ و خوبست و با سنگ ریزه فرش شده، ستونهایش با سنگهای پیوسته است. گویند:

1 - در ص 24، 5 و 32: 6 «مقلوبه» که نام دریاچه «بحر المیت» است و در ص 28، 9 نهر مقلوب بگذشت.

2- از اماکن افسانه خیز یهود است ← ص 211 و 239 ، 16.

3- نوا (یا قوت 4: 815).

4- تعریف شهر طبریه را یا قوت از این کتاب با عبارتی رساتر نقل کرده است (یا قوت 3: 510، 5) گویا در عبارت احسن التقاسیم پس و پیش رخ داده باشد.

5- متن میاص (مقدسی) میض (یا قوت).

مردم طبریه دو ماه می‌رقصند از بسیاری پشه، دو ماه نیز با گزیدگی کیک
ور می‌روند که بسیار است، دو ماه هم شمشیربازی می‌کنند، یعنی با
چوبدستی زنبورها را از خوراک و شیرینی دور می‌کنند، دو ماه نیز از
گرما برهنه‌اند، دو ماه نی می‌زنند، یعنی نیشکر می‌مکند، دو ماه در گل و
لای می‌لولند، که در زمستان بسیار است. در پائین دریاچه [طبریه] جبری
[حبسی] هست که راه دمشق از روی آن می‌گذرد [و آب دریاچه را نگاه
می‌دارد] آب آشامیدنی ایشان از این دریاچه است که دورادور آن نخلستانها
ودیه‌ها هست. کشتی نیز در آن رفت و آمد می‌کند. فاضل آب کرما به‌ها بدانجا
می‌رود بیگانگان آنرا نمی‌پسندند، آبش سبک و پرمایه است [که آنرا
شکار کرده به اطراف می‌برند]. کوهی بلند مشرف بر شهر است.

قدس: شهری کوچک و پر خیرات در دامنه کوه است. روستایش
جبل عامل¹ سه چشمه دارد که آشامیدن مردم از آنها است، یک کرما به نیز
در پائین شهر دارد، جامع در بازار است و یک نخل دارد. شهر گرمسیر
است و دریاچه‌ای در یک فرسنگی آنست که به دریاچه طبریه² می‌ریزد.

1- یاقوت نیز در باره «کفر لائا» گوید، در دامنه جبل عامله نزدیک حلب
است. پس این غیر از جبل عامل جنوبی است و محمد بن حسن حر عاملی 1104 هـ
کتابی بنام «أمل الأمل فی احوال رجال جبل عامل» دارد که چند بار چاپ شده
است. هر دو جبل نیز در لغتنامه (ج: 208) یاد شده‌اند.

2- گویا دریای روم، درست باشد. نه «دریاچه طبریه» زیرا که یاقوت
«بحیره قدس» را پس از «بحیره طبریه» معرفی کرده (1، 515-516) گوید: 4 × 12
میل جا را در میان حمص و کوه لبنان فرا گرفته، نهرهای کوه لبنان بدان ریخته
از آنجا به نهر عاصی، میرود که از حما، گذشته نزدیک «انطاکیه»، دریای روم می‌ریزد.
بقیه در صفحه بعد.

162 در میان نهر * بندی شگفت انگیز ساخته اند تا دریاچه شده است. در کنار آن جنگلی از پیژد¹ هست که از آن بهره ورنند. بیشتر مردم حصیرباف و تناب سازند. دریاچه دارای ماهی های گونا گون مانند بَنی است که از واسط آورده شده است. اهل ذمه بسیارند. جبل عامله دارای دیه های آباد و تا کستان و زیتون و میوه های دیگر است. چشمه سار بارانی، کشت ایشان را سیراب می کند. در دامنه کوه لبنان مشرف بر دریا است.

اذرعات : شهری نزدیک بادیه است. روستای آن کوه جرش است که بر ابر جبل عامله قرار دارد پر از آبادی ها است. طبریّه بدین دو کوه آراسته است.

بیسان : بر نهر جا دارد. نخلستان است، برنج فلسطین و اردن را از آنجا برند. پر آب و گشاده است [آب از میان شهر می گذرد، جامع در بازار است، نیکو کاران در آن بسیارند] ولی آب آنجا شگین است.
لجون : شهری در مرز کوهستانی فلسطین و فراخ است. آب پاکیزه دارد.

کابل : شهری در کرانه دریا است، نیستان دارد که می پزند و شکر نیکو سازند [در شام به از آن شکر نباشد].

قراذیه : دیهی بزرگ است که منبر دارد. مرکز انگورو کرمستان

بقیه از صفحه پیش

پس دریاچه قدس با فاصله بیش از صد کیلومتر در شمال دریاچه طبریّه جا دارد. «بحیره طبریّه» نزدیک جبل عامل جنوبی و در 50 میلی «بیت المقدس» است و «بحیره قدس» نزدیک جبل عامله شمالی است و راهی به طبریّه نمی برد.
پس باید نسخه های خطی «احسن التقاسیم» دیده شود تا آشکار گردد که این اشتباه از دخویه ناشر بوده یا پیش از وی رخ داده است.
1- متن: غایه حلفاء = گیاه پاپیروس.

است ، آب [ومیوة] فراوان دارد و جائی دلگشا است.

عکا¹: شهری مستحکم در کرانه دریا ، جامعی بزرگ و جنگل
زیتون دارد که چراغهایش را روشن می کند و افزون نیز دارد. شهر بدین
استحکام نبود تا ابن طیون [طولون] به دیدارش آمد ، او که صورتش آنو
دیوار دریائی آنرا دیده بود خواست تا برای *عکا بندری مانند آن بسازد ، 163
پس هنرمندان [حکما و مهندسان] خوره را فراخواند و آنرا از ایشان
خواست ، به او گفته شد امروز کسی که در آب ساختمان بسازد نداریم ،
سپس از نیای من ابوبکر بنّا یاد کرده گفتند: اگر چنین دانشی مانده
باشد تنها نزد او است ، او نامه ای بنزد حاکمش بر بیت المقدس فرستاد
تا وی را بفرستند ، چون بنزد وی آمد ، خواست خود بدو باز گفت ، او
آنرا ساده خوانده دستور داد تکه های بزرگ چوب جمیز² حاضر کرده
آنها را بر روی آب پهلوی هم ، در سراسر روی دژی که در خشکی بود
به یکدیگر بستند . پس در گاهی بزرگ از سوی باختر برایش نهاد . سپس
با آجر و ملاط³ بر روی آن به ساختن دیوار آغاز کرد ، هر پنج رگه آجر
که می ساخت آنرا با تیرهای نیرومند می بست تا دیوار را نگاه دارد .
پس چون بار چوبهای جمیز سنگین می شد پائین رفته نامی فهمید که بر زمین
نشسته اند ، پس یکسال در ننگ می کرد تا خود را بگیرد و دوباره روی

1- یاقوت و قزوینی هر دو تعریف عکا را از این کتاب نقل کرده اند

(یاقوت 3، 16، 707 آثار البلاد 3-224)

2- آنجیر صحرائی .

3- معن: شرد. مانند پانوشت ج 128.

همانجا که رها کرده بود آغاز می کرد، و چون رگه های نوین به ساختمان کهن می رسید آنها را به یکدیگر می دوخت. سپس پلی بر روی دروازه نهاد. کشتیهائی که شب هنگام به بندر می رسند زنجیر را که میان بندر و دریا است، مانند بندر صور می کشند.

بنا هزار دینار غیر از خلعتها و چارپایان بگرفت. نامش نیز هنوز بر آن جا نوشته است¹. پیش از این دشمنان به کشتیهای بندر یورش می آوردند.

جش: دبهی نزدیک به قصبه در میان چهار روستا نزدیک دریا جا دارد².

صور: شهری بارومند، بر کرانه دریا بلکه در خود آنست. از یک در بر روی یک پل بدان وارد می شوند. دریا * دورا دور آن را فرا گرفته و 164 سمت خشکی آن سه دیواره [در آب] است نه زمین³ [همانند آنچه در باره عکا گفتیم] کشتی ها که شب بیابند زنجیره را می کشند همچنانکه محمد بن حسن [شیبانی] در کتاب الاکراه⁴ یاد کرده است [تا هنگام شب رومیان حمله نکنند]. آبی نیز دارند که در قناتی معلق بدانجا می رسد. [صور] شهری مهم است و صنایع و ویژگی ها [مانند بصره] دارد. [بیشتر شکر

1- قزوینی می افزاید، در این بند بدست مسلمانان بود تا به سال 497 که فرنگیها آنرا گرفتند (آثار البلاد، 229).

2- هنوز سنگ تراشیده های عادوارم در آنجا هست (یاقوت 2، 83: 19) افسانه یهودی داود نیز با سلسله و بیناتش چنانکه در ص 19، 64 گذشت برای آنست.

3- متن: ونصفها الدخل حیطان ثلاثه بلا أرض.

4- چلبی، کشف الظنون ج استانبول جدید ص 1395 در حرف کاف.

شام از آنجا است. آب و نیستان بسیار دارد [میان عکا و صور خلیج مانندی هست. از این روی گویند: عکا برابر صور است ولی باید آب را دور زد].¹

رملة:

قصبه فلسطین، دلگشا، زیبا، خوش ساخت، سبک آب، زرخیز و پرمیوه است، در میان روستاهای بزرگ، شهرهای ثروتمند، زیارتگاه‌های گرانقدر و دینه‌های خوب جا دارد. بازار گانی سودمند، زندگانی مرفه دارد. در اسلام نه روشن تر از جامع آن، و نه خوشمزه تر از نان سفیدش²، و نه مبارکتر از خوره‌اش، و نه گوارا تر از میوه‌اش، در جایی ندیدم! در میان روستاهائی پاکیزه و شهرها و منزلهائی گرانمایه جا گرفته است [میان قدس، دریا، کوه است، گرد آن راجه شهرهائی نیکو گرفته‌اند] مهمانخانه‌ها زیبا، گرمابه‌ها پاکیزه، خوراکیها گوارا و خورش بسیار، خانه‌ها گشاده، مسجدها نیکو، و خیابانها فراخ و همه چیز را با هم دارد. در دشت ساخته شده اما نزدیک کوه و دریا است. انجیر و خرما را با هم دارد، کشتزار دیمی پر ثروت و برکت دارد. ولی در زمستان يك دریا گل و در تابستان يك خاک‌کدان غبار است، نه آب‌رونده دارد و نه سبزی و نه خاک خوب و نه یخ. شهر پرازپشه است، چاه‌ها گود و شور، آب باران در آب انبارهای سربسته است. بی‌نوایان تشنه، بیگانگان سرگردانند گرمابه‌اش دیوانگانه است، دو لابه‌اراست مستخدمان * می‌چرخانند

105

1- در متن ملك عربی چنین آمده است: عكا حذاء صور الا أنك تدور.

2- متن: لا احسن و اطيب من حواديبها ← جع، 151: 20، و خبزها العواری.

مساحت شهر بیش از يك ميل در يك ميل می باشد. ساختمانها از سنگ تراشیده و آجر پخته است. آنچه از نام کوچه هایش بیاد دارم چنین است: درب بئر العسکر، درب مسجد عنبه¹، درب بیت المقدس، درب بیلعه، درب لدد، درب یافا، درب مصر، درب داجون، که به شهری می پیوندد بنام داجون² [شهر مانند است که بیشتر مردم آن سامری هستند و جامعی دارد] جامع این شهر در بازار، بهتر و زیباتر از جامع دمشق است و ایضاً نامیده می شود، در کشور اسلام بزرگتر از محراب آن یافت نشود. پس از منبر بیت المقدس منبری بهتر از منبر اینجا نیست. مناره ای زیبا نیز دارد، هشام بن عبدالملک آنرا ساخته است³. [ستونهایش از رخام سفید و زیبا است]. از عمویم شنیدم: هنگامی که هشام خواست آنرا بسازد به او خبر رسیده بود که مسیحیان ستونهایی از رخام برای کلیسای بالعه⁴ در زیر خاک پنهان کرده اند، پس او به ایشان گفت: یاستونها را بیاورید یا ما کلیسای دد را ویران کنیم تا با ستونهایش جامع خودمان را بسازیم. ایشان ستونها را آوردند که بلند و کلفت هستند، زمین سرپوشیده اش با رخام فرش شده و زمین صحن با سنگهای پیوسته بهم درهای سالن سرپوشیده از چوب شربین (نوش) و تنوب (صنوبر) خوب کنده کاری شده است.

1- عنبه چاهی در مدینه است (لغتنامه) ابن عنبه از نسب شناسان معروف

ه 828 صاحب «عمدة الطالب» است.

2- یاقوت 515، 2.

3- یاقوت 12، 818، 2. به نقل از بهاری داستانی از این بطریق کاتب

سلیمان عبدالملک آورده که در اینجا دیده نمی شود.

4- یاقوت 470، 1 آنرا از بلعام باهور افسانه ای دانسته است.

بیت المقدس¹ : در میان شهرهای خوره بزرگتر از آن نیست، بسیاری از قصبه‌ها از آن کوچکترند چون اصطخر، قاین، فرما² نه سرد بسیار و نه گرم است. کمتر وقتی یخبندان می‌شود. * قاضی ابوالقاسم بن 166 قاضی الحرمین از من هوای بیت المقدس را پرسید، گفتم : سَجَّ سَجَّ³ نه گرم و نه سرد است، گفتم : این وصف بهشت است ! ساختمانها از سنگ است که از آن بهتر و استوارتر نتواند بود. بی آرایش تر از مردمش نباشد ، خوش تر از زندگی در آن، پاکیزه تر از بازارش ، بزرگتر از مسجدش ندیدم . زیارتگاه‌هایش بیش از همه جا ، انگورش عالی ، معقه⁴ اش بی مانند است، هر گونه پزشک حاذق در آن یافت شود ، دل هر خردمند به سوی آنست، همیشه مسافر در آن فراوانست. روزی من در مجلس قاضی مختار، ابویحیی ابن بهرام در بصره نشسته بودم، سخن از شهرها به میان آمد. از من پرسیدند: کدام شهر گرانقدرتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام خوشتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام گرامی تر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام زیباتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام زرخیزتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام بزرگتر است؟ گفتم؟ شهر ما! مجلسیان در شگفت شده گفتند: تو دانشور هستی و چیزی

1- یاقوت تعریف بیت المقدس را با اندکی اختلاف از این کتاب نقل کرده است (یاقوت 4:594:595).

2- که درص 75 و 72 و 79 گذشته و خواهند آمد.

3- سجج به معنی بین الطلوعین نیز آمده است که ما در کرم و موش،

گوئیم ا

4- کردن دار . ن . لکس 254، باوشت 5، جنسی از کمتری (گلابی) است

و این حوقل 85 ، 29 دارد. السفرجل المعنق

گفتی که پذیرفتنی نیست [قاضی گفت]: کار تو مانند آن عرب شتردار با حجاج است [که شتر خود را برترین می شمرد ولی او دلیل هم آورد، پس تو نیز بیاور!] . گفتم: گرانقدرترین است زیرا که دنیا و آخرت در آنجا هست، دنیا داری که آخرت هم بخواند، در آنجا خواهد یافت، آخرت داری که دنیا را هم بخواند نیز در آنجا می یابد [و نیاز به رفتن به جای دیگر ندارد! کجا به از این؟] و اینکه خوش هوایتر است، زیرا که نه سرمایش زهر آگین است و نه گرمایش رنج آور [و خوش هوا است!] و اینکه زیباترین است، چون زیباتر از ساختمانهایش و پاکیزه تر از آنها و دلگشا تر از مسجدهایش یافت نشود. و اینکه زرخیزترین است، زیرا که خدا میوه های دره و دشت و کوه و دیگر اضداد را در آنجا گرد آورده است مانند: ترنج، بادام، خرما، گردو، انجیر، موز [و شیر و عسل و شکر]! و اینکه گرمی ترین است، زیرا که آنجا جایگاه روز رستاخیز است، محشر و نشر در آن خواهد بود. بزرگداشت مکه و مدینه به کعبه و به پیغمبر است و روز قیامت مکه و مدینه را به بیت المقدس * 187 بدرقه کنند¹ پس همه آن احترامات را در بر خواهد گرفت. و اینکه بزرگترین است، زیرا که رستاخیز همه مردم در آنجا است، پس کجا فراخ تر از آن تواند بود؟! مجلسیان را این گفتار خوش آمده آنرا پذیرفتند.

ولی بیت المقدس عیب هائی نیز دارد. گویند در تورات آمده است که بیت المقدس طشتی از زر است که پر از عقرب باشد. باری از گرمابه هایش کثیف تر و پرخرج تر نباشد. مسیحیان در آن بسیار ندو دانشمندان

1- متن: تزقان الیها.

اندك. مردم نامهربانند. بر سراها و مهمانخانه‌ها و همچنین بر آنچه در آنها بفروش می‌رود مالیات سنگین هست و نگهبانان بر درها ایستاده‌اند پس هیچکس نمی‌تواند نیازمندی‌های مردم را بفروشد مگر با پرداخت آن مالیات، هر چند او کم در آمد باشد. متمکش در آنجا بی‌یاور است پردگیان اندوه‌گینند، ثروتمندان رشك خورده، فقیه تنها، ادیب کمیاب است، مجلس مناظره و درس نایاب، یهود و نصارا بر شهر مسلطند. مسجد از نماز جماعت و مجلس خالی است. از مکه کوچکتر و از مدینه [یثرب] بزرگتر است [ولی ساختمانهایش استوارند. مردم بسیار از خاور و باختر بدانجا آمده‌اند] شهر بارو دارد که يك سوی آن کوه و دوسوی دیگر خندقی هست. هشت دروازه آهنین دارد بناهای: صهیون، تیه، بلاط، جب ارمیا، سلوان، اریحا، عمود، محراب داود. آب فراوان است. گویند در بیت المقدس چیزی ارزان‌تر از آب و اذان نیست. کمتر خانه ایست که يك تا چند آب انبار نداشته باشد. شهر سه* بر که بزرگ 168 دارد: بر که بنی اسرائیل، بر که سلیمان، بر که عیاض که گرمابه‌هایشان بر آنها است و به کوچه‌ها راه دارند. در مسجد بیست حب¹ پر آب هست، کم کوی دیده می‌شود که در آن حب آب سبیل¹ نباشد، ولی آب آنها از جویهاست. دوبر که در يك دره ساخته‌اند که سیلابهای زمستانی را نگاه می‌دارند و از راه قناتی به شهر آمده انبارهای مسجد و جز آن را پر می‌کنند.

مسجد اقصا: در گوشه خاوری شهر رو به قبله است. بنیادهاش

1- در متن يك باره حب، نقطه دارد که به معنی آب انبار است، دومی «حب»

بی نقطه به معنی خمره آب است. سبیل نیز به معنی مجانی در راه خدا می‌باشد.

از داود¹ با سنگهایی است به درازای ده ذراع یا کمتر، که بسیار نقاشی و منبت کاری شده است. عبدالملك روی آن را با سنگهای كوچك و زیبا بساخت و بالاخانهها برایش درست کرد، تا بهتر از جامع دمشق شد [پس برای همچشمی با کلیسای بزرگ مسیحیان در بیت المقدس به از آن ساخته شد] ولی در زمان بنی عباس زلزله بخش سرپوشیده آن را ویران کرد و جز پیرامن محراب بجا نماند. پس به خلیفه گزارش رسید که بیت المال محلی توانائی بازسازی آن را به گونه نخست ندارد، او به فرمانروایان و فرماندهان کشور نوشت تا هر يك گوشه‌ای را برعهده گیرند. ایشان نیز آنرا استوارتر از پیش ساختند و آن بخش [پیرامن محراب] همچون خالی [شگفت‌انگیز] تا مرزستونهای رخام برجاماند. پس هر چه ستون است تازه‌ساز است. این سرپوشیده بیست و شش در دارد، یکی برابر محراب که در مسین بزرگ عخوانده می‌شود و با برنز زرانود پوشیده است، يك لنگه آن را جز يك مرد بسیار نیرومند باز نتواند کرد. سمت راست² آن هفت در بزرگ است که در میانین آنها* 169 زرانود است و در سمت چپ³ مانند آنست. در سمت خاور یازده در ساده هست. بر سر پانزده در (شمالی) رواقی است روی ستونهای رخام که آنها را عبدالله بن طاهر ساخت.

در صحن نیز در سمت راست (غرب) رواقهایی هست بر تیرهایی از رخام و استوانه‌ها، در شمال نیز رواقهایی سرپوشیده از سنگ هست.

1- داود پادشاه یهود است که مسلمانان پیامبرش نیز می‌دانند.

2- در شمال غربی.

3- شمال شرقی.

و بر میان سر پوشیده جملی بزرگ در پشت گنبدی [اموی] زیبا هست:
سقفها همه بجز شمالی آنها با صفحه‌های سر بین پوشیده و سقفهای شمالی
با فسيفسا¹ درشت پوشانیده شده است.

صخرة : همه صحن سنگ فرش شده و میان آن مانند مسجد مدینه
دکهای است که از چهار سویش با پله‌کانی بزرگ بی‌لامی روند، و بر
دک چهار گنبد هست قبة السلسلة، قبة المعراج، قبة النبی که این سه تا کوچک
و زیبا بند و با روپوش سر بین بر تیرهای رخام بی دیوار ایستاده اند .
در میان [دک] قبة الصخرة² است، بر يك هشتی با چهار درگاه که هر در
برابر يك پله‌کان [دک] است: در قبله، در اسرافیل، در صور، در نساء
که رو به مغرب است و همگی زراندود هستند، در برابر هر کدام يك
سر در زیبا از چوب تنوب (صنوبر) هست که مادر مقتدر خلیفه دستور
آنها را داد، بود . بالای هر در طاقچه‌ای هست که با چوب صنوبر با
برنز ترکیب و آذین بندی شده است. هر طاقچه نیز دری ساده دارد .
درون هشتی سه ابرو (طاقنما) هست که بر تیرهای بهتر از رخام که
بر دیوار سوارند، نشسته و درزیبائی بی هماننداند . روی آنها نیز ابروهای
چسبان دیگری هست که خود درون ابروئی دیگر هستند که بر گرد صخره
است نه بصورت هشت پهلوی، و بر ستونهای سوار بر پلهای گرد استوار
است. در بالای آنها فضائی بلند هست * با طاقنماهایی بزرگ. گنبد نیز
بر بالای آنها است و بلندی آن از زمین بزرگ تانک سیخ سر گنبد یکصد ذراع
است که از دور نمایان است. بالای آن گنبد يك سیخ مانند زیبا هست به بلندی

170

1- منبت کاری کونهای که دیوارها را بدان نقاشی کنند. ک، یا نوشت ص 222.

2- برای سازنده قبة الصخرة ص 159 دیده شود.

يك قامت با دست باز. این گنبد با همه بزرگیش بابر نزراند و پوشیده است. زمین این خانه و دیوارها با کمر بندش از درون و بیرون همانند جامع دمشق است که یاد کردیم (ص 221 به بعد).

گنبد دارای سه پوسته است: نخست از لوحه‌های نقاشی شده است، دوم از تیر آهنهای پنجره شده تا بادش خم نکند سوم از چوبهائی است که صفحه‌ها بر آن چسبیده است. در میانه‌اش نیز راه روی ساخته‌اند تا نزد سیخ که کارگران برای بازرسی و تعمیر آن می‌روند. چون آفتاب بر آن می‌تابد منطقه درخشش یابد و شگفت‌انگیز است. بهر حال ماندش را مز در اسلام ندیده و در جهان شرك نیز نشنیده‌ام.

درها: از سیزده راه که بیست در دارند می‌توان به این مسجد درآمد: باب حطه، دودر نبی، درهای محراب مریم، دودر رحمت، باب برکت بنی اسرائیل، درهای اُسباط، درهای هاشمیان، باب ولید، باب ابراهیم، باب ام خالد، باب داود [باب سکینه، باب خضرا].

زیارتگاه‌ها: محرابهای مریم، زکریا، یعقوب، خضر، مقام پیغمبر، جبرئیل، جایگاه نمل [منهل]، نور، کعبه، صراط، که در آنجا پراکنده‌اند. در سمت چپ (شرق مسجد) رواق نیست. بخش سرپوشیده نیز به دیوار خاوری نچسبیده است. و از این رو گویند: هیچگاه صف نماز در آن پرنمی‌شود.*

171

دو سبب برای بی سرپوش ماندن این بخش هست: نخست آنکه عمر گفته بود: در باختر این مسجد¹ نمازخانه‌ای برای مسلمانان

1- در اینجا عمر خطاب، نمازخانه مسلمانان را «مصلی» و نمازخانه نامسلمان

را «مسجد» نامیده است!

بسازید! پس این باریکه خاوری را رها کردند تا از دستور او دور نشوند. دوم: اینکه اگر سرپوشیده را تا به دیوار می‌رسانیدند، صخره برابر محراب نمی‌افتاد و خوش‌آیند نبود.

در ازای مسجد هزار ذراع به ذراع ملك اشبانی¹ [هاشمی] است، و پهنای آن هفتصد است. در سقفهایش چهار هزار تکه چوب و هفتصد تیر رخام، و بر بام آن چهل و پنج هزار تکه سرب بکار رفته است. مساحت صخره سی و سه در بیست و هفت ذراع است. غاری که در زیر آنست نیز شصت و نه تن² جا دارد در ماه یکصد قسط [دینار] جیره روغن زیتون دارد، و در هر سال هشتصد هزار ذراع حصیر جیره دارد. خدمتگذاران مسجد بردگانی هستند که عبدالملك از بابت خمس اسیران بدانجا اختصاص داده و از این روی به خاندان احماسی شهرت دارند، و کسی جز ایشان حق این کار را ندارد. و میان ایشان به نوبت بخش شده است [مانند بنی شیبه در کعبه].

سلوان³: شهر کی در حومه بیت المقدس است. چشمه‌ئی نیم گوارا⁴ در پائین شهر دارد که باغی بزرگ را سیراب می‌کند و عثمان عفان آنرا برای بی‌نویان شهر وقف کرده بود. بنی‌ایوب⁵ در زیر آنست: گویند در شبهای عرفه چاه زمزم به زیارت این چاه می‌آید [و در آن شب مراسمی برگزار می‌شود].

1- اشبانی - شبانی نوعی بول رایج هم بوده است (لغتنامه).

2- نهد و شصت (یا قوت 3، 598، 15).

3- یا قوت 10، 125، 9 و 5، 762، 3، 11، 558، 3.

4- متن: عین‌الدیبتر. مقدسی در ج 2 ع 10، 92 این کلمه را امفال حلوة

نهاده است.

5- ن . ك ، 226 ، 9 و ص 211.

وادی جهنم: ¹ در نزدیکی خاور مسجد اقصا، دره ایست که باغ و تاکستان و چند کلیسا و غار و صومعه و گورستان و آثاری شگفت انگیز و کشتزارها دارد. در میان آنجا کلیسائی بر گور مریم و نزدیک آن گورستانی است که گور شداد بن اوس * خزر جی ² و عبادة بن صامت ³ در آنست.

جبل زیتا ⁴ : مشرف بر مسجد اقصا در این خاور وادی ⁵ است . در کله کوه مسجد عمر است که در روز های گشودن شهر در آن می زیست، و کلیسائی نیز دارد که جایگاه به معراج رفتن عیسی است، جائی نیز در آنجا بنام ساهرة هست ، و از ابن عباس نقل کنند که ساهرة سرزمین رستاخیز خواهد بود، پاك است و خونی بر آن ریخته نشده است ⁶.

بیت لحم : دیهی است در يك فرسنگی بسوی حبری. عیسی در آن بزاد ، نخل معروف نیز در آنجا بوده در حالی که نخل در هوای این روستا خرما نهدد و این معجزه مریم بود. کلیسائی نیز در آنجا هست که در خوره بی مانند است ⁷.

1- 9782:3، یاقوت 3، 558، 11 و

2- پسر برادر حسان ثابت شاعر پیامبر (لغتنامه-ش).

3- قاضی فلسطین بود (586-654) (لغتنامه-ع).

4- طور زیتا. (یاقوت 3، 558، 11).

5- وادی سلوان که همان وادی جهنم است (یاقوت 3، 558، 11)

6- یاقوت 3، 25، 13-14.

7- یاقوت 1، 779، 9-11.

حبری¹: [حبرین] دیه ابراهیم خلیل است دژی مستحکم دارد که گویند ساخته دست جنیان است از سنگ بزرگ و نقاشی شده است. در میانش گنبدی اسلامی از سنگ، بر گور ابراهیم است و گور اسحاق در جلو سر پوشیده و گور یعقوب در پشت آن [و بر آن گنبدی تازه] هست، و کنار گور هر پیامبر همسر او است. دژ را مسجد کرده اند و گرد آن خانه ها برای زائران [و مجاوران] ساخته اند قناتی کم آب نیز دارند. اطراف این دیه تا نیم مرحله از هر سو تا کستانها و سیبستانها است و جبل نضرة نامیده می شود، بی مانند است و میوه هایش از همه جا بهتر است و به مصر حمل و بخش می شود [گاهی بهای بهترین سیب هر هزار دانه به یک درم می رسد. سنگینی یک سیب نیز تا صد درم می رسد] در این دیه یک مهمانخانه (مجانای) * دائمی هست که آشپز، نانوا و کارگر 173 مرتب دارد [آش] عدس پخته با زیت به هر فقیر که وارد شود می دهند. به ثروتمند نیز اگر بخواهند خواهند داد. بیشتر مردم گمان دارند که از دیه های ابراهیم پیامبر است، ولی از موقوفات تمیم دادی و جز او است و من بهتر می دانم که از آن پرهیز شود. [امیر خراسان، دولتش را خدا پایدار بدارد! سالی هزار درم برایش دستور داده بود. شاره دادگر نیز موقوفاتی بسیار برایش نهاده. من در اسلام خیریه ای بیش از آن

1- یاقوت 2، 194-195. دخویه در اینجا یادداشت مقدسی را با کتب

الانس الجلیل بتاريخ القدس الخلیل، تألیف ابوالیمن علیمی (860-927) ج ۱ و هبیه مطابق کرده و یانوشتهائی افزوده که چون من آن کتاب را نداشتم از آنها چشم پوشیدم.

2- در حدود العالم ص 83 و ترجمه یمینی 337 و یاقوت 3، 785 شار

به معنی پادشاه فرجستان خراسان آمده است. (لغتنامه، ش، 75).

سراغ ندارم گرسنگان سر راهی از آن می‌خورند و سنت ابراهیم بر گذار می‌شود. زیرا که او در زندگانی مهمان دوست بود و بخواست خدا پس از مرگش، راه او ادامه داده شده است.

در يك نرسنگی حبری کوهی کوچک است مشرف بر دریاچه صغر¹ جایگاه قریه‌های لوط². در آنجا مسجدیست [لطیف] که ابوبکر صبا³ آنرا ساخته، و خوابگاه ابراهیم⁴ پیغمبر در آنجا است که به اندازه يك ذرع در سنگ فرو شده است. گویند: هنگامی که ابراهیم دیه‌های لوط را در هوا پرتاب شده دید [بر پهلو] دراز کشیده گفت: گواهی می‌دهم که: حق الیقین همین است! [گور یوسف نیز نزدیک گور ابراهیم است].

مرزهای قدس نیز چنین است: از پیرامن ایلیا تا چهل میل که

1- «صغر»، «زغر»، «صوغر» نام دختر لوط افسانه‌ای یهود و دیهی بنام او است (لغتنامه: ز، ص) برای بحیره زغر ← این حوقل ج 1938 ص 166/170 حاشیه بعد نیز دیده شود.

2- قریه‌های لوط در افسانه‌های یهودی هفت تا بود که شش تای آنها با دریاچه صغر به نفرین وی واژگون گشته «مقلوبه» نامیده شدند (لغتنامه: ل) ← ص 17، 19، 22 و 178.

3- ابوبکر محمد بن اسماعیل الصیاحی دخویه به نقل از علیمی، 67.

4- باید یادداشت که در اینجا گفتگو از خوابگاه ابراهیم بود نه گور او که در صفحه پیشین یاد شده است.

چنانکه هر دو در ص 151 نیز یاد شده‌اند. و گویا این خوابگاه چیزی همانند «قدمگاه» رضا در نیشابور و «مقام ابراهیم» در کعبه بوده که قالب تن آدمی را در سنگ نشان می‌داده است.

قصبه و شهرهایش می باشد و دوازده میل از دریا و صُغْرُو مآب و پنج میل از صحرا نیز در آن است. و از سمت قبله تا پشت کُسیفَه و آنچه در آن سمت باشد. و از سوی شمال تا مرز نابلس می رسد.

این سرزمین همچنانکه خدا گفته¹ : مبارکست ، کوههایش پر درخت دشتها کشتزار دیمی بی نیاز از رودخانه است ، همچنانکه آن دو تن به موسی گفتند: شهری دیدیم که شیر و عسل در آن می بارد. [من قیمت پنیر را در بیت المقدس رطلی يك دانق و شکر رطلی به يك درم و زیت يك رطل و نیم و مویز را چهل رطل بدان بها دیدم].*

بیت جبریل : شهری است در دامنه و کوه، روستایش دادوم² است، 174 کارگاههای سنگبری دارد، آذوقه گاه قصبه و بارانداز خوره است ، شهر گرانی³ و فراوانی است آبادیهائی خوب دارد ولی رو به ویرانی است، مَخْنَشَانَش بسیارند.

غزة: بزرگ و در کنار جاده مصر نزدیک بادیه و در کرانه دریا است، جامعی زیبا دارد که اثری از عمر خطاب⁴ در آن جا هست، زادگاه شافعی و قبر هاشم بن عبد مناف در آنست.

میماس: کوچک و مستحکم است و بارودار در کرانه دریا است

1- قرآن اسرا 2، 17.

2- یاقوت، دارون هم گویند (2: 22، 525).

3- متن: الفوال

4- و منها أیسر عمر فی الجاهلیه، لانها کان مستظرفاً لاهل الحجاز، عمر در آنجا ثروتمند شد، چون راه بازرگانی حجاز بود (این حوقل ع 1938 ص 173 و استخری ع 5، 58). و بنا بر این کویاوازه «اثر» در متن احسن التقاسیم تصحیف «ایسر» باشد که در نسخه بدل دیده می شود. استخری فادسی، و در جاهلیت عرب عمر بن الخطاب در آنجا گذشته بود وی را آنجا بازداشته بودند.

و به غزه اضافه می شود.

عسقلان : بزرگ و در کرانه دریا پر از باغچه و میوه و مرکز جمیز¹ است جامع آن در بازاربازها با رخام فرش شده دلگشا و خوب و مستحکم است. کثرت بسیار خوب و خیرات فراوان و زندگانی مرفه و بازارهای زیبا و باغچه های نیکو دارد، ولی بندر آن خراب و مارهایش موزی هستند.

یافه: شهر کی برابر دریا، بارانداز فلسطین و درگاه دمه است، دژی استوار با درهای آهنین دارد، در اسکله اش سراسر آهن است، جامع مشرف بر دریا [بر جزیره] است، بندری نیکو دارد.

ارسوف: کوچکتر از یافه است، بارو دارد و آباد است، منبری نیکو دارد، که برای دمه ساخته شده بود و چون کوچک بود آنرا به ارسوف آوردند².

قیساریه : در کرانه دریای روم شهری مهم تر و پر خیرتر از آن نیست، نعمت آن سرشار و خیراتش لبریز خوش منظره و میوه نیکو دارد [مرکز گاومیش و نان سفید است] دژی استوار و حومه ای آباد دارد، دورش بارو کشیده شده، از انبار و چاه ها می آشامند و جامعی زیبا دارد.

نابلس : در کوهستانی پرزیتون است، آنرا دمشق کوچک خوانند، در دره ای میان دو کوه است، یک بازار سراسری و دیگری تانیمه شهر

1- انجیر صحرائی.

2- حوقل گوید، فلسطین با این کوچکی بیست منبر دارد (ع 1938

ص 172).

دارد، جامع در میان آنها آجر فرش و پاکیزه است، نهری روان و ساختمانها از سنگ دارد، آب راهها [آسیابها]ی¹ شگفت انگیز دارد. *
 اریحا: شهر ستمگران بوده است، آن درگاه که خدا [در سوره¹⁷⁵ مائده]²، برای بنی اسرائیل یاد کرده در آنجا است، مرکز نیل و خرما نیز هست، روستایش پائین دره است.

کشتزارهایشان از چشمه سار سیراب می شود، گرم سیر و مرکز مارهای [پادزهری] و کژدم است [پادزهر معروف بیت المقدس از گوشت این مارها ساخته می شود] مردم سیه چرده اند پشه بسیار دارد، آبش سبک ترین آب در اسلام است، موز و رطب و ریحان نیز در آنجا بسیار است.

عمان³: در لب بیابان و دارای دیه ها و کشتزارها است، روستایش بقاء است، مرکز حبوبات و گوسفند و دارای چند نهر و آسیابها می باشد، جامعی زیبا در سمت بازار دارد که صحن آن با فسيفسا⁴ آراسته است و چنانکه گفتیم⁵ همانند مکه است.

قصر جالوت بر کوهی مشرف بر شهر است و گور اودیا⁶ که مسجدی

1- در متن: لهم دوامس هجیبة. و در یادرفی از حاشیة نسخه ای آمد: «یعنی طواحین».

2- قرآن 23:5، دو مرد گفتند: به «درگاه» در آمدید، همس که داخل شدید پیروزی با شما است.

3- یاقوت تعریف عمان را از اینجا نقل کرده است (3 ← 719-720).

4- ← ص 671.

5- متن مفففس.

6- پیامبر افانه ای جهودان.

هم دارد با ورزشگاه سلیمان در آنجا است، پر میوه و ارزانی است، ولی مردمش نادانند و راه‌ها به شهر دشوار است [در گاه بیابان و پناه گاه تازیان صحرا است].

رقیم: دیهی در يك فرسنگی عمان در مرز صحرا است، غاری در آنست که دودر گاه بزرگ و کوچک دارد هر کس بتواند از در بزرگ به درون شود و از کوچک نتواند، پندارند که او فاسد [تخمه ناپاک] است، و در آن سه گور هست [و در بالای مسجدیست و داستانی دارد] ابو الفضل محمد بن منصور برایم نقل کرد که ابو بکر بن سعید از فضل بن حماد از ابو مریم از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از نافع از عبد الله بن عمر از پیغمبر روایت کرد که: سه تن هنگامی که راه پیمائی می کردند، باران گرفت و ایشان به غاری در کوه پناه بردند، پس سنگی از کوه فرو شده در غار را بر ایشان بست، یکی از ایشان گفت: بیایید هر يك از ما که کار نیک در راه خدا انجام داده، آن کار را بیاد آورد و از خدا بخواهد، شاید او ما را رهائی بخشاید، پس یکی از ایشان گفت: خدایا! پدر و مادری پیر و فرتوت و چند کودک داشتم و با چرانیدن حیوان زندگی می کردیم و چون شیردوشیده برایشان می آوردم پیش از فرزندانم به آن دو، می خورانیدم. روزی به بیکاری بر خوردم و چون شبانگاه باز گشتم ایشان [در زیر درخت] خفته بودند * من مانند همه روزه شیر را دوشیده بر سر ایشان ایستادم، نه دلم می آمد بیدارشان کنم و نه می خواستم فرزندان را در شیر خوردن به پیش اندازم، کودکان نیز بی تاب می کردند، و من همچنین ماندم تا بامداد، اکنون خدایا اگر من این کار در راه تو کرده‌ام، راهی باز کن تا آسمان را ببینم، پس خدا سوراخی باز کرد تا

آسمان را از آن می دیدند.

دیگری گفت: خدایا! دختر عمویی داشتم که بیش از هر کس بدو عشق می ورزیدم، و چون خواهش همخواهنگی کردم، او در برابر خواستار صد دینار شد، و من کوششها کردم تا صد دینار فراهم کردم، و چون به میان دو پایش نشستم گفت: ای بنده خدا از خدا بترس و مهر جز به راه درست بر مدار! پس من از او دور شدم! اینک اگر تو می دانی که این گذشت در راه تو کرده ام، راهی برای ما باز کن! پس خدا راهکی برایشان گشود.

دیگری گفت: خدایا! من کارگری را با مزد مقداری برونج بکار گماشتم، چون کار پایان رسید مزد را خواست و من بدو دادم، ولی او آنها را برد و رفت، پس آنها را پی در پی کشتم تا گله ای گاو فراهم شد که بچرا نهادم، پس کارگر باز گشت و حق خویش مطالبه کرد. من گفتم: برو آن گله نزد آن گاوچران بستان! او گفت از خدا بترس و مرا به نیشخند مگیر! گفتم: نیشخند نیست آن گله با گاوچران از آن تو است، وی آنها را گرفت و برد. خدایا اگر می دانی که من این کار در راه تو کردم، راهی برای ما باز کن! پس خدا راه را باز کرد.

در این خوره، دیه های بزرگ منبردار هست که از بسیاری شهرهای جزیره العرب بزرگتر و آبادتر و نامبردار است. و چون اینها از يك سو در آئین نامه جزو شهرها بشمار نیامده و از يك سوبه گمنامی دهات نیستند بلکه میان این دو درجه در کشاکش هستند، ما ناچاریم در

اینجا وضع آنها را مشخص سازیم:

لد: در يك میلی رمله است و جامعی بزرگ دارد که بسیاری از مردم قصبه و دیه‌های اطراف نماز جمعه را در آن می‌گزارند. کتیسائی شگفت‌انگیز نیز دارد که عیسای دجال دم در گاه آن کشته خواهد شد.

کفرسابا¹: دیهی بزرگ در کنار جاده دمشق است و جامعی دارد.

عافر²: دیهی بزرگ است که جامعی بزرگ دارد مردمش نیک خواهند، در کنار راه مکه نان بهتر از آنجا یافت نمی‌شود.

یُبنا: جامعی نیکو دارد. مرکز انجیردمشقی بسیار خوب است.

عمواس³: گویند در گذشته قصبه بوده، و چون در مرکز

کوهستان بوده خود را کم کم بسوی دشت و دریا کشانیده‌اند، تاچاه‌ها کم گودا شوند.*

کفرسلام: از دیه‌های بزرگ قیساریه و پرجمعیت است. جامعی در کنار جاده دارد. 177

این قصبه [خوره] چند رباط نیز در کنار دریا دارد، که جای گردهمایی مردم هستند. کشتیهای⁴ رومیان بدانجا می‌آیند و مسلمانان اسیر شده را برای فروش عرضه می‌کنند و هر سه تن را به یکصد دینار

1- سابا، همان سبا است.

2- یاقوت، عفر ← 7,667,3 و عافر 588,3.

3- یاقوت معرفی عمواس را از اینجا نقل کرده است (3-12,729-13).

4- متن: شندیات الروم و شوانیه، که جمع شندی و شینی (= چینی)

است که در 2,45 گذشت و 13,44.

می فروشند. در هر رباط کسانی هستند که زبان ایشان را می دانند و برای رسانیدن نامه و خوراکی ها نزد آنان فرستاده می شوند. چون کشتی ها دیده شوند کرناها را به صدا در آورند. اگر شب هنگام باشد آتشگاه رباط را برافروزند و اگر روز باشد دود براه اندازند. از هر رباط تا قصبه چندین آتشگاه بلند پایه ساخته و کسانی را بر آنها گمارده اند، همینکه آتشگاه رباط افروخته شود نزدیک ترین آتشگاهها بدان، یکی پس از دیگری افروخته می شوند، يك ساعت نمی گذرد که مردم با سازوبرگ، با شنیدن آواز طبل از بالای آتشگاهها، به سوی آن رباط روان شوند و جوانان روستا گرد هم آیند، پس باز خرید [فدا] آغاز می گردد، مردی، مردی را می خرد و دیگر درمی یا نگینی را می دهد تا از کالاهایشان بخرد. رباطهای این خوره که در آنها چنین باز خریدها رخ می دهد: غزه، میماس، عسقلان، ماحوز، ازدود ماحوز¹، یبنا، یافه، ارسوف می باشند.*

صُغْر²: مردم این دو خوره آنرا صغر نامند. يك تن مقدسی 178 به خانوادهاش نوشت: اذسقراسفل به فردس اعلا...³ زیرا که شهری بیگانه کش و بد آب و هوا است. هر کس عزرائیلش دیر کرده بهتر است بدانجا بشتابد [تا او را در انتظار بیابد] که من مانند آنرا در اسلام سراغ ندارم. من شهرهای و باخیز دیده ام ولی نه مانند اینجا! مردمش سیاه چرده

1- در بانوشت ص 177 ج لیدن از ادیسو چنین توضیحی افزوده شده است: از عسقلان ساحلی تا در ماحوز يكم که در دریا است بهت و پنج ميل است سپس تا ماحوز دوم 25 ميل است...

2- یاقوت تعریف صغرد از این کتاب نقل کرده است 398،3-397 صغر، صوغر ← ص 179.

3- اشارتی است به درك اسفل جهنم که در آیه نساء 145:4 دیده میشود

درشت اندام ، آبش همانند آب جهنم است ، ولی بصره كوچك و بندری سودآور ، بر کنار دریاچه مقلوبه¹ ، باقی مانده شهرهای لوط است که چون مردمانش از آن فحشاء نداشتند رهائی یافتند! کوه نزدیک آنست.

مآب : در کوهستان ، نزدیک صحرا دیه‌های بسیار با انگور و بادام دارد. موته از دیه‌های آنست که گور جعفر طیار و عبدالله بن رواحه در آنجا است.

اذرح : شهر سر راه حجاز به شام است. بـُردۀ² پیغمبر نزد ایشان است! با عهدنامه او که بر پوست نوشته شده است.

ویله : شهری در کنار شاخه‌ای از دریای چین است، آباد و بزرگ محصولش خرما و ماهی است. در گاه فلسطین و پارانداز حجاز است. مردم آنرا ایله نامند ولی ایله نزدیک آن بوده و ویران شده است . و همانست که خدا گوید: از ایشان در باره آن دیه پیرس که آباد در کنار دریا بود³.

1- ← ص 17، 19، 22، 173 بحرمیت.

2- بُرد پارچه‌ای بوده که در یمن می‌بافتند و برد یمانی می‌گفتند. بـُردۀ پیغمبر در افسانه‌ها بسیار آمده گویند پیغمبر آنرا به‌عنوان جایزت وصلت قصیده لامی «بانت سعاد» به کعب بن زهیر شاعر م 26 هـ بخشود و معاویه آنرا از فرزند کعب خریداری کرد و خلفا آنرا در گنجینه‌ها نگاهداشتند تا بدست هولاکو سوخته شد ولی خلیفگان عثمانی باز هم چیزی بدین نام در خزانه‌ها نگاه می‌داشتند. باری بوصیری شاعر مصری م 696 نیز در خواب دید که پیغمبر «برده» ای هم به‌عنوان صلت بدو داده و از این روی قصیده میمی خود را «برده» نامیده است. و هر يك از دو قصیده لامی کعب و میمی بوصیری شرحها و تخمیس‌ها دارند (← ذ 3: 13-14 و 7، 4 و 9-6، 14 و 7-6، 14 و لغتنامه، ب: 875).

3- قرآن اعراف 163، 7.

مدین: در مرز حجاز است. در حقیقت، هر چه دریا به دور آنست
 جريرة العرب است، * و مدین در این خطه است. گویند سنگی که موسی 179
 پیغمبر برای سیراب کردن گوسفندان شعیب آنرا از جا بر کند در اینجا
 می باشد. آب بسیار دارند. اصطلاحات وزن و اندازه و آداب ایشان
 شامی است.

میان شامیان و حجازیان در باره ویده کشا کش هست چنانکه در
 باره عبادان است. و نسبت دادن آن به شام بهتر است، چه آداب و
 رسومشان شامی است. این شهر در گاه فلسطین است و جلابشان از
 آنجا است.

تبوك: شهری کوچک است و مسجد پیغمبر در آنجا است. [در
 باره این خوره سخنها است که بهترین آنها اینست].

کلیاتی در باره این سرزمین

سرزمینی است با آب و هوای معتدل مگر در میانش از شراه تا
 حوله که گرمسیر است. نیل و موز و خرما دارد. روزی غنسان حکیم در
 شهر اریحا بمن گفت: این دژ را می بینی؟ گفتم: آری! گفت: تا حجاز
 کشیده می شود، سپس به یمامه سپس به عمان و هجر و سپس به بصره و
 بغداد می رود، سپس به سمت چپ موصل به رقه بالا می رود و این دره
 گرمسیر و نخلستان است. سردترین منطقه آن به نیک و پیرامن آن است.
 از متلکهای ایشان است که: از سر ما پرسیدند تو را در کجا بیابیم؟ گفت:
 در بلقا گفتند اگر نبودی؟ گفت بعلبک خانه من است! [کوهستان
 سمت صحرا از مآب تا پایانش سرد است و بعلبک سخت سردسیر است].
 سرزمینی مبارک، ارزان میوه دارای مردم نیکو کار است. هر چه بسوی

روم بالارویم نهرها بیشتر و میوه‌ها افزون و هوا خنک‌تر است و هرچه پائین‌تر میوه خوشمزه‌تر و بهتر و نخلستانها بیشتر است . رودخانه کشتی‌رانی ندارد و از همه آنها می‌توان گذر کرد. دانشمندان اندک اهل ذمه و جدامیها بسیارند. اندرز گران اهمیتی ندارد سامریها از فلسطین تا طبریه زندگانی می‌کنند در آنجا مجوسی و صابئی دیده نمی‌شود.

مذهب ایشان : همه به راه راست سنت و جماعت هستند . اهل طبریه و نیمی از نابلس و قدس و بیشتر عمان شیعه هستند، و در آن‌جا برای معتزلیان نیست و ایشان پنهان هستند . در بیت المقدس گروهی کرامی هست که خانقاه و جلسات دارند [اینان مدعی علم کلام و فقه و زهد هستند و ماجراجوئی دارند ولی بحق اهل قرائتند] در اینجا مالکی و داودی یافت نمی‌شود . اوزاعیان در جامع دمشق مجلس دارند. رفتار در آنجا بر *مذهب اصحاب حدیث است و فقیهان شافعی هستند. کمتر قصبه یا شهر هست که حنفیان در آنجا نباشند ، و چه بسا قاضیان از ایشان باشند [ایشان در بیت المقدس مجلسها دارند و در گذشته قاضیان از ایشان بودند ولی امروز کار بر مذهب مردم مغرب است که در سرزمین مغرب یاد خواهیم کرد].

180

هر گاه گفته شود: چرانی گوئی رفتار بر مذهب شافعی است، در حالی که صدارت در آنجا از آن شافعیان است؟ در پاسخ گوئیم: این سخن از نادانی است، در مذهب شافعی بسمه را بلند گویند و در نماز بامداد قنوت دارند . ولی ما جز در نماز وتر در نیمه دوم رمضان قنوت نمی‌گیریم نظریات دیگر شافعی را نیز مردم شام نپذیرفته و بکار نمی‌بندند. نبینی هنگامی که شاه طبریه دستور داد تا بسمه را بلند گویند، مردم بنزد کافور اخشیدی دادخواهی بردند و دستور او را نادرست شمردند؟

بیشتر رفتار مردم امروز نیز برزمینهٔ مذهب فاطمی است که ما آنرا در بارهٔ مغربیان یاد خواهیم کرد.

قرائت : قرائت به حروف ابوعمر و در این سرزمین غلبه دارد بجز در دمشق که در مسجدش کسی امامت نمی کند مگر به قرائت ابن عامر بخواند، و این قرائت معروف و پسندیدهٔ آنجا است. قرائت کسانی نیز در این سرزمین شیوع یافته است. و ایشان هر هفت قرائت را بکار گیرند و برای ضبط آنها می کوشند.

بازرگانی : در آنجا پرسود است. روغن زیتون، قَطِّین¹، مویز، خونوب و ملاحم² و صابون فوته (لنگک) از فلسطین بر آید، پنیر، پنجه، مویز عینونی³ و دوری⁴ بسیار خوب و سیب [خوب و موز که چیزی مانند خیار باشد که پوست آن برداشته می شود و به نرمی خربوزه ولی خوشمزه تر است. از صفر خرمای بسیار و شیرد و نیل] قضم قریش⁵ که بی مانند است، و آینه و دیگک قنديل و سوزن بر آید و از اریحا نیل خوب، و از صفر و بیسان نیل و خرما، و از عمان حبوب و گوسفند و عسل و از «طبریه» قطعه های فرش و کاغذ و پارچه و از «قدس» پارچه گلدوزی شده و بلعیه سیه⁶ و تناب، و از «صور» شکر و مهره و شیشه های

- 1- پنشن، حبوب جز گندم و جو.
- 2- پارچه ای که تارش ابریشم و بودش جز آن باشد.
- 3- نسبت به عینون از دبه های بیت المقدس.
- 4- نسبت به دور در اطراف بغداد و نیشابور یا جانی دیگر.
- 5- قضم قریش، در اینجا، در کنار آینه و در صفحهٔ بعد در کنار چند مروه آمده است.
- 6- در دو طرف بعد به صورت بلعیه دیده می شود که شاید نوعی پارچه باشد.

تراشیده [و بیشتر فرآورده‌های بصره] از «مآب» مغز بادام از «بیسان» برنج
 181 [ونیل و خرما] از «دمشق» * معصور¹ بلعیسی² دیباج، روغن بنفشه³ پست،
 فرآورده‌های مسین و کاغد و گوز و بنشن و مویز . و از حلب پنجه و
 پارچه و اشنان و مغره³ . و از بعلبک [بقاع]⁴ فرآورده‌های شیر برآید.
 بنشن و زیت مصرفی، نان سفید و لنگ‌های دمله، معنقه⁵ و قضم قریش⁶
 و عینونی⁷ و دوری⁸ و تریاق⁹ و ترذوغ و سبحة‌های بیت المقدس
 بی‌مانند هستند.

بدانکه در خوره فلسطین سی و شش چیز فراهم است که در جای
 دیگر فراهم نیاید . هفتای نخستین در جای دیگر یافت نشوند ، هفتای
 دوم در جای دیگر کم است، بیست و دوتای دیگر جز در اینجا جملگی
 با هم فرا نیابند، هر چند بیشتر آنها یافت می‌شوند مانند: قضم قریش ،
 معنقه، عینونی ، دوری ، انجاس¹⁰، کافوری، انجیر سباعی و دمشقی،

1- عصیر، مر با؟.

2- ← ص 180 حاشیه 6.

3- خاک سرخ که بدان رنگ کنند؟

4- دره‌ای گشاده میان دو سلسله کوه سوریه و لبنان است که بعلبک یکی از
 نهرهای آنست.

5- در پاورقی به نقل از حاشیه نسخه C آنرا نوعی کمثری (گلابی) دانسته
 است و ابن حوقل ع 23:85 السفرجل المعنق دارد.

6- ← ص 180 حاشیه 5.

7 و 8- ← ص 180 پانوش 3 و 4.

9- یادزهر.

10- آلو.

قلقاس¹، جمبیز²، خرنوب، عکّوب³، عَنّاب، نی شکر، سیب شامی،
 خرما، زیتون، اترج⁴، نیل، راسن⁵، نارنج، لفّاح⁶، نبق⁷، گوز،
 بادام، هلیون⁸، موز، سماق، کرنب⁹، کماة¹⁰، ترمس¹¹، طری، یخ،
 شیر گامیش، شهد، انگور عاصمی، انجیر خرمائی. هر چند قبیط¹² در
 جای دیگر نیز یافت می شود ولی مال اینجا مزه دیگر دارد. کاهویش
 نیز در جای دیگر هم هست و در شمار دیگر سبزیها است مگر در
 اهواز که فوق العاده است، در بصره نیز از سبزیها جدا شمرده شود.

اندازه ها : مردم رمله، قفیز، و بیه، مکتوک، کیل چه¹³ دارند.
 کیل چه نزدیک به یک و نیم صاع است، مکتوک سه کیل چه است، و بیه
 دو مکتوک، قفیز چهار و بیه است. مدی ویژه مردم ایلیا می باشد و آن
 دو سوم قفیز است، و قَبّ یک چهارم مدی است، مکتوک جز در دربار
 بکار نرود. مدی عَمان شش کیل چه است، قفیز ایشان نیم کیل چه است
 که بدان مویز و بنشن می فروشند. قفیز صور همان مدی ایلیا است و

1- Colccasia گل شیپودی.

2- انجیر صحرائی.

3- کنگر.

4- ترنج.

5- بیلکوش.

6- دستنبو.

7- نیک، کنار، سدر. در جع 204 خود مؤلف آنرا نمران نامیده است.

8- مارچوبه.

9- قنبد. کلم.

10- کمه.

11- باقلای مصری.

12- قبیته، قبیله. نوعی شیرینی.

13- در متن: کیلچه است و ظاهراً با بسوند تفسیر فارسی است.

کیل چة ایشان يك صاع است. غراده‌ی دمشقی يك و نیم قفیز فلسطینی باشد.

182 ترازو: رطل * از حمص تا جفارششصدی می‌باشد ولی در همه جا یکسان نیست، و پرتترین آن رطل عکا و تنگ‌ترین آن دمشقی است. وقیه ایشان از پنجاه تا چهل و اندی دارد. هر رطل دوازده وقیه است، رطل قنسرین دوسوم این است.

سنجه¹: پولهایشان بادیگران نزدیک است، درم شصت حبه است، حبه يك شعیره است، دانق ده حبه است، دینار بیست و چهار قیراط، قیراط سه و نیم شعیره می‌باشد.

رسم‌ها: همواره در مسجدها قندیل‌های افروخته را مانند مکه با زنجیرها می‌آویزند. در هر قصبه يك صندوق پسنداز در جامع شهر بر ستون آویخته است، میان سر پوشیده و صحن مسجد درها نهاده شده مگر در اریحا. سنگ فرش دیده نمی‌شود مگر در جامع طبریه²، آتشگاهها (مناره‌ها) چهار گوش ساخته شده میانه هر سقف سر پوشیده آرایش شده است، دم در هر جامع و در بازارها آبریز گاهها هست. مردم میان هر دو سلام از نمازهای ترویج بر جا می‌نشینند، و برخی به تك رکعت وتر می‌پردازند. در روزگار گذشته وتر ایشان سه رکعتی می‌بود، پس ابو اسحاق در شهر ایلیا در همین روزگار من دستور داد، تا آنها را از هم جدا کردند. هنگامی که وی برای گزاردن ترویج بر می‌خواست، جارچی

1- پول خرد. مقدسی این دازه را از ریشه فارسی سنجش گرفته، جمع آن

را «سنج» بکار برده است ص 129، 99.

2- همین کتاب ص 4، 161.

فریاد برمی آورد که: آی نماز! خدا شما را بیامرزاد! در ایلیا مردم شش ترویج می گزارند [فقیهان در میان هر دو نماز می نشینند، قاریان در جامعها نشست هابر گزار می کنند] مذکران در آنجا بیشتر داستان سرایند [مگر پیروان ابوحنیفه که در مسجد اقصا مجلس ذکری [نیکو] دارند که در آن جا از روی دفتر می خوانند. کرامیان نیز در خانقاه های خود نشستها دارند. پس از پایان نماز آدینه نگهبانان هلهله سر می دهند، و فقیهان در میان دو نماز روز و دو نماز شب نشست دارند و همچنین قاریان در جامعها.

از جشنهای نصارا که مسلمانان آنرا شناخته فصل های سال را بدان می شناسانند، فصیح در روزهای نوروز، عنصره در تابستان، میلاد یلدا در زمستان، جشن برپاده¹ هنگام بارانها است که متلك توده ای گوید: هنگام جشن بر باره، بنا زمار² خود برداره³، یعنی خانه نشین می شود. و نیز قلندس که این متلك در باره آنست: اگر قلندس آمد، آدم خود را گرم کرده * 138 در خانه بیار آمد، جشن صلیب هنگام چیدن انگور، جشن دد به هنگام کشت است. ماه های ایشان رومی است: تشرین یکم و دوم، کانون یکم و دوم، شباط، آذار، نیسان، آیار، حزیران، تموز، آب، ایلول.

فقیه صاحب رأی و مسلمان نویسنده، در آنجا اندک است مگر در

1- برای این جشن ن ك ص 63 پانوش 3، مروج الذهب مسعودی 3، 407.

2- شاید نی لبك.

3- متن، اذاجاء عید هر باره فلو یخذ البناء زماره.

طبریه که همیشه نویسندگان بیرون داده است، در آنجا و مصره^۱ دفتر دارا مسیحی هستند، زیرا که ایشان بر زبان بومی تکیه دارند، و مانند ایرانیان برای آموزش عربی نباید رنج را بر خویشتن هموار کنند. من به هر گاه که نزد قاضی القضاة بغداد می بودم، از عربی نادرست که سخن می گفت شرمسار می شدم، اما ایشان این را عیب نمی شمردند. بیشتر گهبندان، رنگرزان، صرافان و دباغان این سرزمین یهودی هستند، بیشتر پزشکان و نویسندگان مسیحی می باشند.

بدانکه پنج چیز، در پنج جای کشور اسلام زیبا است: رمضان در مکه، شب ختمه^۱ در مسجد اقصا، دو عید^۲ در اصفلیه^۳، عرفه^۴ در شیراز، آدینه در بغداد، نیمه شعبان در ایلیا، عاشورا در مکه. مردم زیبا پسند هستند، دانا و نادان همگی ردا پوشند [آزادانه پشم می پوشند]^۵ در تابستان نیز از پوشاک نگاهند، نعلین پوشند، قبرهایشان روسازی شده است. دنبال جنازه راه می روند و دلداری می دهند، تا سه روز پس از مرگ به سرگور گرفته ختم قرآن گزارند، بارانی بپوشند، و ردا را کوتاه ببرند. بزازان گرانمایه^۶ (مدله بر خر مصری پالاندار سوار شوند. در آنجا کسی جز فرماندار و سزدار سوار اسب نشود، و جز

1- کاری همچون «قرآن سرگیران» شیهای قدر.

2- عید فطر در آغاز شوال و عید قربان دهم ذی حجه.

3- شاید، صقلیه، سیسیل.

4- روز هشتم ذی حجه که در مکه شیرازمانند مراسمی انجام دهند. می شد

(← ص 170 یا نوشت 1).

5- شاید چون پشمینه پوشی در سده چهارم اسلام ناستوده و نشان تصوف

می بود، برای نکارنده مقدسی چشم گیر بوده است. ن. ک. در سهای گلدزیهر، 422/351.

← ع 1440

دهاتی‌ها و دبیران کسی لباده نپوشد. پوشاك مردم ديه و روستای ایلیا و نابلس تنها يك تکه پرده است بی شلوار. ایشان فرن‌ها¹ دارند، روستائیان تنور كوچك زمینی دارند که ته آن سنگ ریزه است، پس خاشا کها پیرامون آن بیافروزند و چون سرخ شود قرص نان را بر سنگها پهن کنند. در آنجا طبّاخان عدس و بیسار² می‌پزند و باقلای تازه را در روغن سرخ کرده، با زیتون خوراك عرضه می‌کنند. ترمس³ را نمك زده بسیار می‌خورند. از خرنوب شیرینی بنام قییط⁴ سازند و هر شیرینی که از * 184 شکر سازند ناطف⁵ نامند. در زمستان زلابیه⁶ بی پنجره از خمیر سازند. بیشتر این رسم و آئین‌ها در مصر و کمی از آنها در عراق و اقور⁷ نیز دیده می‌شود.

گانها: آهن در کوه‌های بیروت، خاک سرخ خوب⁸ در حلب و پست‌تر از آن در عمان است. کوه‌هایی سرخ رنگ دارد که خاک آن سیمه⁹ نامیده می‌شود و خاکش سست است، کوه‌هایی سفید نیز بنام

1- متن: ولهم الافرنه به معنی تابه، ساج. از ریشه لاتینی است (منجد).

2- بیسار نوعی باقلا (لغتنامه، دزی).

3- باقلای مصری.

4- ص 255 با نوشت 12.

5- چکانیده، نوعی شیرینی است.

6- زولبیا، زولوبیا، نوعی شیرینی (لغتنامه).

7- ن.ك، ص 190.

8- متن، مفره. که بدان رنگ کنند جع 2.181.

9- سماق نوعی سنگ سفید، (لغتنامه، ص 619) ← جع 8.459

حواده¹ هست که اندکی سخت است و با آن سفیدکاری کنند و کف بامها را گل اندود سازند. در فلسطین پارچه سنگهای سفید، و يك معدن رخام² در بیت جبریل هست. در غارها معدن کبریت و جز آن یافت شود. از دریاچه مقلوبه³ نمک نرم گیرند. بهترین عسل آنست که در ایلیا و جبل عامل با خوراندن دسعترا⁴ به زنبوبه دست آرند، و بهترین مری⁵ آنست که در اربحا سازند.

دیدنیها: بیشتر مشهدها را در پیشگفار ابن سرزمین⁶ یاد نمودم. و هر گاه بخوام جای هر يك را باز گویم کتاب به درازا کشد. آری، بیشتر آنها در ایلیا و سپس به دیگر جاهای فلسطین و ادن است:

آبها: آب این سرزمین خوب است مگر آب بانپاس که اسهال آرد و آب صود که بیوست آرد و آب بیسان سنگین است و پناه بخدا از آب صفر⁷، آب پیت رام بد است، سبک تر از آب ادیجا⁸ نبینی! آب دمه مدر، آب نابلس سخت، آب دمشق و ایلیا نیز کمی سخت است.

1- حوارکوهی در باختر جیحان در ثغور شام است (یاقوت 2، 354).

2- سنگ سفید نرم (لغتنامه).

3- ص ن.ك، ص 24 پانوش 2 و ص 242 پانوش 2.

4- مرزه، پودنه، آویشن، نوعی سبزی خوردنی (لغتنامه).

5 - شاید: ماری، نوعی پارچه. درج ع 8:129 و 17:416، الموائد المری.

شاید به معنی دستمال باشد.

6 - ص 211-212

7- ص 242 پانوش 2، 1.

8 - ص 1، 245.

هوایشان کمی خشك است [و نیازمند چربی است]. چند رودخانه دارد که به دریای روم ریزند مگر بردا که پائین قصبه دمشق را شکافته خوره را سیراب می کند. چند شاخه از این رود، در بالای قصبه گردیده، سپس دو بخش شده بخشی در بادیه فرو شود و بخشی به پائین می آید و به نهر اردن رسد. رود اردن که از پشت بانیاس پائین می آید، در برابر قدس مرداب می شود، سپس از طبریه می گذرد و پس از گذر از دریاچه و پستی ها به دریاچه مقلوبه می ریزد، و آن آبی پر نمک نا گوار، برگشته، بد بو می باشد، چند کوه در آن هست و موج بسیار ندارد. دریای روم (میدیترا نه) در باختر آن، و دریای چین (دریای سرخ) به سمت جنوب آن نزدیک است. جزیره قبرص برابر صور است که می گویند دوازده روز راه است و همه شهرهایش آباد می باشد و دست مسلماتان در آن جا باز است و کالای پارچه و آلات فراوانش در دست کسانی است که بر آن مسلط باشند. فاصله تا آنجا يك شبانه روز راه دریا، و از آنجا تا کشور روم نیز چنانست.*

185

شگفتیها : در بیرون شهر ایلیا غاری بزرگ است. از دانشمندان شنیدم و در کتابها خواندم که این غار به جایگاه خسف شدگان¹ موسی می پیوندد، ولی من باور ندارم، بلکه بریده هائی از سنگ است و راه روها دارد که با چراغ تران پیمود. میان فلسطین و حجاز، سنگها هست که قوم لوط بدان سنگباران شدند، رنگارنگ کوچک و بزرگ در کنار راه حاجیان دیده می شوند.

در طبریه چشمه آبی گرم هست که به همه گرمابه های شهر می رسد و هر گرمابه جوئی برای خود باز کرده است. بخار این آب چنان اطاقک را گرم می کند که نیازی به سوخت ندارد. در هر خانه آنرا برای شست و شو با آب سرد می آمیزند. در این خوره آب گرم دیگری نیز بنام حمة هست، هر کس که سه روز در آن شود و سپس خود را با آبی دیگر بشوید، هر گونه جرب، یا دمل و ناسور، یا هر درد دیگر داشته باشد بهبود یابد. از طبرانی ها شنیدم، می گفتند: بر روی آن چشمه يك سنگ و گرد آن سوراخهائی بوده¹ که آب هر سوراخ ویژه يك بیماری بوده است، پس هر کس آن بیماری داشت و با آن شست و شو می کرد شفا می یافت، تا روز گارار سطا طالیس نیز چنین می بود. پس پادشاه آن روز گاردستور داد آنرا ویران کردند تا مردم از پزشك بی نیازی نشوند. من این داستان را باور دارم زیرا که هر دردمند باید به درون همه آن آبها فرو شود تا داروی ویژه آن درد بدو برسد [در روستای ماب گرمابه دیگری نیز هست].

دریاچه صغر خود نیز شگفت انگیز است، رود اذن و رود شراه در آن می ریزند و تغییر نمی کند و گویند زود هم غرق نمی کند، حقه کردن آب آن بسیاری از بیماریها را شفا بخشد. در [نیمه] ماه آب موسمی نیز دارد که کودکان و بیماران بدانجا آیند.

3- متن از روی گفته یاقوت 3، 510، 604 اصلاح شده است.

186 در کوه‌های شرایة نیزیک* آب گرم (حّمه) هست. در فلسطین شبنم بسیار است. در تابستان اگر باد جنوب بوزد، شبنم از ناودانهای مسجد اقصا سرازیر می‌شود.

ابوریاح: ¹ طلسمی است در حمص برای عقرب هر کس گلی را بر آن بزند و سپس بر جای عقرب زده بمالد سودمند باشد، البته تأثیر طبیعت است نه آن گل.

شهرهای سلیمان: بعلبک، تدمر نیز از شگفتیهای این سرزمین می‌باشند، قبة الصخرة²: و جامع دمشق³ و بندرهای صور و عکا نیز از شگفتیهایند.

[بیت المقدس نیز طلسمی برای جلو گیری از گزیدن مار و عقرب دارد و آن از سنگ رخام است و در پشت منبر جا دارد و بر آن نوشته‌ای هست، و بر پشت یکی محمد رسول الله و دیگری: بسم الله الرحمن الرحيم نوشته شده است].

وضع جغرافیائی: این سرزمین ظریف است و در چهار رده قرار گرفته است، نخست در کرانه دریای روم که دشتی است از شن درهم نشسته. شهرهای آن رمله، و شهرهای ساحلی دیگر است.

1- در ص 16,220 نیز از بادبانی یاد شد که با وزش باد به هر سو بچرخد. ناصر خسرو نیز از طلسم کژدم در معرة النعمان گفتگو دارد (سفرنامه ج 1335 ص 12).

2- ص 237.

3- ص 221.

ردۀ دوم: کوهستان جنگلی با چشمه‌سار و روستاها و کشتزارها، شهرهایش: بیت‌جبرئیل، ایلیا، نابلس، لجتون، کابل، قدس، بقاع، انطاکیه [کوه‌های لبنان، لکام، زیتا، صدیقا در آنجا هستند].

ردۀ سوم: دشتهای گود که روستاها و رودخانه‌ها و نخلستان و کشتزارها و نیلستان دارد. شهرهایش: ویله، تبوک، صغر، اریحا، بیسان، طبریه [وادی کنعان] بانیاس است.

ردۀ چهارم: لبۀ بادیه کوه‌هائی بلند سردسیر همساز با بادیه‌است، روستاها و چشمه‌سار و درختستان دارد. شهرهایش: عمان، اذرعات، دمشق، حمص، تدمر، حلب است. کوه‌های فاضل مانند زیتا و صدیقا و لبنان و لکام در ردۀ دوم‌اند. بلندی سرزمین مقدس در کوه‌های مشرف بر کرانه دریا است.

روزی من در مجلس ابو محمد میکالی رئیس نیشابور نشسته بودم و فقیهان برای مناظره آماده می‌بودند. از ابو* الهیثم در بارۀ دلیل مجاز بودن تیمم بانوره پرسیده شد، وی به گفته پیغمبر استناد نمود که: «زمین برای من پاکساز و سجده گاه شده است¹» و مقصود پیغمبر نیز همه زمین‌ها است. پرسنده گفت: پیغمبر دشت را می‌خواست نه کوه را! پس گفتگو و کشاکش بسیار گشت و هر کس بر سخن خویش ایستادگی نمود. من (مقدسی) به ابوذر بن حمدان که از همگان پرچانه‌تر بود گفتم: چه پاسخ داری هر گاه کسی بگوید: درست آنست که این فقیه فاضل (ابو هیثم) بیان نمود، زیرا که خدا گفته است: «به سرزمین مقدس در آید²»

1- معن: جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً.

2- قرآن، مائده 21:5 ادخلوا الارض المقدسة.

و ما می دانیم که آن ارض مقدس کوهستانی است . ابوذر زمزمه کنان سخنی گفت که شکننده سخن من نبود¹.

سپس فقیه سهل بن صعلو کی گفت: خدا گفته است: به سرزمین در آید، او نگفته است از کوه بالاروید [و اگر مقصود کوه بود می گفت: بالا شوید] پس گفتگو بریده شد.

اکنون اگر کسی بگوید: چرا او (صعلو کی) نگفت: آن در² که دستور داخل شدن بدان داده شده در شهر ادیحا است که در دشت می باشد نه در کوه ، و بنابراین سخن امام بن امام (ابوذر بن حمدان) درست است (که ارض دشت است نه کوه) ما از دو راه به وی پاسخ گوئیم.

نخست پاسخ فقہی؛ سرزمین مقدس بطور کلی کوهستان است، و ادیحا که در دشت جا دارد تابع آنست، ظاهر آیه نیز خود قدس³ را می خواهد که همان ایلیا باشد و در کوهستان است، نه توابع آن را که در دشت هستند.

اگر گفته شود که روی سخن در آیه به شهر ستمگران ادیحا⁴ است که دخول بدان امر شده است، پس آیه لزوم دو چیز را می رساند: داخل

1- سخن زمزمه گونه ابوذر در ص 266 من آخر آمده است.

2- ادخلوا علیهم الباب (قرآن مائده 23،5) - از در که بگذرید پیروزی با شما خواهد بود.

3- مقصود از قدس بیت المقدس است که ایلیا نیز نامیده می شود (یا قوت 423،1) نه قدس حمص ص 227 و (یا قوت 516،1 و 39،4).

4- ان فوها قوماً جبارین (قرآن، مائده 22،5).

شدن به ارض مقدس و بویژه شهر یادشده اریحا، و بنا بر تفسیر شما (مؤلف کتاب) تنها يك چیز را می‌رساند و آن داخل شدن در ارض مقدس باشد. من در پاسخ گویم: در آنجا که خدا می‌گوید: «ما خاور و باختر آن سرزمین مبارک را به قومی بخشودیم که سست‌پنداشته شده بودند»⁷ همه کوه و دشت فلسطین را به ایشان بخشوده است. و آنجا که می‌گوید: «گروهی ستمگر در آنجا آیند» برخی از نواحی فلسطین (اریحا) را خواسته است.

پاسخ دیگر جغرافیائی است، و آن اینست که ایشان مأمور بودند که به قدس در آیند و ستمگران در اریحا بودند که در دره میان کوه و دریاچه است، و چون نمی‌توان گفت که به ایشان فرمان دریانوردی داده شده، پس راهی جز این نیست که از کوهستان بدانجا روند، و همین کار را نیز کردند، ایشان از زیر بلقا از نهر اردن گذشته به اریحا در آمدند.

با این همه یکی از دو چیز گردن گیر این اعتراض کننده می‌باشد:

یا بگوید: بنی اسرائیل مأمور داخل شدن به کوهستان قدس نبودند،

و یا آنکه بگوید: کوهستان ایلیا* و بلقا از ارض مقدس بشمار نمی‌روند،

و با کسی که یکی از این دورا بگوید سخن نگفتن بهتر باشد. هنگامی

که من راه پاسخ گوئی را برفقیه ابو ذر تنگ کردم او گفت: تو (مؤلف)

به بیت المقدس نرفته‌ای! اگر رفته بودی می‌دانستی که آنجا دشت است

7- قرآن، اعراف 7، 137، و اورثنا القوم الذین كانوا یستضعفون، مشارق

الارض و منارها التي بارکنا فیها.

و کوه ندارد! در این هنگام رئیس ابو محمد (میکالی) به او گفت: او (مؤلف کتاب) خود از مردم بیت المقدس می باشد!

از دانی خودم عبدالله بن شوا¹ شنیدم می گفت: یکی از سلاطین خواست دیر شموئیل را که دیهی در يك فرسنگی ایلیا است بخرد، پس به صاحب آن گفت: دیه خود را برای من توصیف کن! او گفت: خدا تو را مؤید بدارد؛ آنجا به آسمان نزدیک و از لگد بدور است، کم ابرو² و پر بلوط می باشد، نیازمند کوشش است بارد کردن تزیه نشود و با اسبان در می نوردد، بادامش تلخ است، کشت آنجا بسیار و در و اندک است ولی آنچه تو بیایدیشی بزرگوارانه است. شاه گفت: دور شو، که ما را به دیه تو نیاز نیست!

کوههای مقدس این سرزمین

کوه زیتا: مشرف بر بیت المقدس است و من آنرا یاد کردم. (ص 240)
کوه صدیقا: میان صور و قدس و بانیاس و صیدا است. گور صدیقا³ در آنجا است. نزدیک آن مسجدی هست که روزهای نیمه شعبان مراسمی در آن برگزار می گردد و مردم بسیار از آن شهرها با نماینده

1- خاندان «شوا» خویشان مادری نگارنده مقدسی، از قومس بوده به روزگار «حمریه» ۱۸ تن از ایشان از ایران به فلسطین هاجرت کردند (ان-ک: ج ۳ ع 357-8)

2- شاید ابرود، سنبل (لغتنامه).

3- شجرة نام قریه ای به فلسطین است که گور صدیق بن صالح بهامبر و گور دحیه کلبی با هشتاد شهید در غاری در آنجا است. (یاقوت 3، 260، 22)

سلطان بدانجا شوند . سفر من بدانجا نیز مصادف با جمعه نیمه شعبان بود، پس قاضی ابوالقاسم بن عباس نزد من آمد [و به من دستور داد] برای مردم خطبه آدینه خواندم و ایشان را به ساختمان کردن آن مسجد تشویق نمودم، پس ایشان [مال بسیار گرد آوردند و به بهترین شکل] آنرا ساختند و منبری در آن نهادند. من از ایشان شنیدم که باور داشتند: چون سگها به دنبال شکار می‌دوند، هر گاه به مرز این بارگاه رسند برمی‌گردند¹، و مانند این داستانها.

کوه لبنان: به کوه پیشین چسبیده، پراز درختان و میوه‌های مباح، با چشمه‌هایی باریک است که گروه‌هایی از مردم در کنار آنها به پرستش خدا مشغولند². اینان خانه‌ها از نی، [و پیاز] ساخته، با خوردن آب میوه‌ها و فروش آنها و قصب³ فارسی و مرسین⁴ و جز آن که به شهرها

1- مانند این باور را نسل پیش از ما می‌داشتند: که در زمان قدیم که ایمان مردم استوارتر بوده در نجف سگ یافت نمی‌شده و هر گاه سگی از راه دور می‌آمد، در مرزهای شهر به آهو تبدیل می‌شد.

2- این ابدال و صالحان را یاقوت نیز یاد کرده است 2:348، 4 و سهروردی مسلك عرفانی ایشان را «خسروانی» نامیده است. این کلمه به صورت کسروان معرب شده و این کوه لبنان اکنون بدین نام خوانده می‌شود (الحقایق الراهنة، 192) روابط صوفیان خسروانی در کوه‌های کسروان لبنان با عرفای ایران در قرن هفتم در «روزبهران نامه» ص 27 و 203 و مقدمه دانش پژوه یاد شده است.

3- شاید، نی شکر

4- شاید مر بای میوه.

می‌برند، گذران می‌کنند. شمار ایشان نیز اکنون کاهش یافته است.
کوه جولان : برابر آنست از سمت دمشق چنانکه یاد کردم. من
 در آنجا ابواسحاق بلوطی را با چهل مرد پشمینه‌پوش دیدم که در مسجدی
 گرد می‌آمدند. او را دانشمندی یافتم که در فقه پیرو سفیان ثوری بود.
 خوراک ایشان بلوط بود که میوه‌ای به اندازه خرما ولی تلخ است. ایشان
 پوست آنرا کنده [در آب می‌افکنند] تا شیرین می‌شود [سپس خشکانده]
 آرد می‌کنند و با جو بیابانی که در آنجا می‌روید می‌آمیزند [و نان
 می‌پزند. این دو کوه هوای خوش و میوه بسیار دارد].

کوه نکام: آبادترین کوه‌های شام و بزرگترین* و پر میوه‌ترین آنها **189**
 است و امروز به دست ارمنیها است، طرسوس پشت آن وانطاکیه زیر
 آنست.

حکومت، قدرت در این سرزمین به دست فرمانروای مصر می‌باشد،
 ولی در گذشته سیف‌الدوله [از بنی حمدان] بر بخش بالای آن دست
 یافته بود.

مالیات: مالیات در اینجا سبک است مگر بر مسافر خانه‌ها که در
 باره بیت المقدس گفتم¹. ولی حمایت‌داری گرانست: بر قنسرین و مرکرها
 سیصد و شصت هزار دینار، بر اردن یکصد و هفتاد هزار دینار، بر فلسطین
 دویست و پنجاه و نه هزار دینار، بر دمشق چهارصد و اندی هزار است.
 و در کتاب ابن خردادبه² خواندم که خراج قنسرین چهارصد هزار دینار

1- ص 2، 235.

2- ابن خردادبه ص 6، 75.

و خراج حمص سیصد و چهل هزار و خراج اددن سیصد و پنجاه هزار
190 و خراج فلسطین پانصد هزار دینار است. *

فاصله‌ها:

[در ازای شام از مدین شعیب تا مرز، سی و نه روز، پهنای
آن گوناگون می‌باشد. زیرا که سمت حجازی (جنوبی) شام باریک‌تر
و سمت مرزی (شمالی) آن پهن‌تر است].

از حلب که بگیریم تا بالس دو روز، از حلب تا قنسرین نیز یک
روز و همچنین است تا امداب از حلب تا منبج دو روز، از حلب تا
انطاکیه پنج و از انطاکیه تا لاذقیه سه روز، از منبج تا فرات یک
مرحله است.

از حمص گرفته تا جوسیه یک مرحله، سپس تا یعات¹ یک مرحله
سپس تا بعلبک نیم مرحله، سپس تا زبدانی یک مرحله، سپس تا دمشق
یک مرحله است.

از حمص گرفته تا شمسین یک مرحله، سپس تا قادا² یک مرحله،
سپس تا نَبک یک مرحله، سپس تا قَطِیْفَه یک مرحله، سپس تا دمشق یک
مرحله است.

از حمص گرفته تا سلمیه یک مرحله، سپس تا قسطل دو مرحله،
سپس تا زَرَّاعَه² [دراعه] همانندش، سپس تا رصافه نیز همانندش، سپس
تارقه نیم مرحله است.

از حمص گرفته تا حماه یک مرحله، سپس تا شیزر یک مرحله،

1- ایعات (قدامه، 2.219).

2- خردادبه 10:98.

سپس تا كفرطاب يك مرحله، سپس تا قنسرین يك مرحله، سپس تا حلب يك مرحله است.

[از حمص بگير تا حلب يا تدمشق پنج منزل، پنج منزل آبادی و شهرها هست].

از دمشق گرفته تا طرابلس [يا تابعلبك] يا تا بيروت يا تا صيدا، يا تا بانياس يا تا [اذرعات] يا تا حوران يا تا بثنیه دو روز دو روز راه می‌باشد.

از دمشق گرفته تا پایان غوطه يا تا بیت‌سرعا يك مرحله است.

از دمشق گرفته تا کسوه دو برید، سپس تا جاسم يك مرحله، سپس تا فیق همانندش، سپس تا طبریه يك برید است.

از بانياس گرفته تا قدس يا تا جب‌يوسف، دو برید دو برید، است.

از بيروت گرفته تا صيدا يا تا طرابلس، هر يك، يك مرحله است.

191 از طبریه گرفته تا لجنون يا تا جب* يوسف يا تا بیسان يا تا عقبه

افيق يا تا جش يا تا كفرکیلا¹ [يا تا اذدعات يا تا قدس] يك مرحله است. [از عقبه افیق گرفته تا ذوی يك مرحله، سپس تا دمشق يك مرحله است.

از جب‌يوسف گرفته تا بانياس يك مرحله است.

از قدس گرفته تا کوه لبنان يك مرحله است.

از اذدعات گرفته تا عمان يا تا دمشق دو مرحله است]

از لجنون گرفته تا قلنسوه، يك مرحله، سپس تا دمه يك مرحله است.

1- كفرکیلا (قدامه 7,219).

و اگر بخواهی از لجون بگیری تا کفرسابا² يك مرحله بریدی ، سپس تا رمله يك مرحله است.

از بیسان گرفته تا تعاسیر دو برید، سپس تا نابلس همانندش، سپس تا بیت المقدس يك مرحله است.

از جب یوسف گرفته تا قرية العیون دو مرحله ، سپس تا قرعون يك مرحله ، سپس تا عین الجر يك مرحله ، سپس تا بعلبك يك مرحله است. و این را طریق المدارج [الدراج] نامند.

از جش گرفته تا صود يك مرحله و از صود تا صیدا يك مرحله ، و از صور تا قدس یا تا مجدل [خریت مسجد] سلیم دو برید، و از مجدل سلیم تا بانیا دو برید.

از طبریه گرفته تا عکا دو مرحله ، از کوه لبنان تا نابلس ، یا تا قدس یا تا صیدا یا تا صود يك مرحله است. ^ع

[از عکا گرفته تا صود یا تا کنیسه يك مرحله است].

از دمله گرفته تا بیت المقدس یا تا بیت جبریل [غزه] یا تا عسقلان [یا تا

192 کفرسابا برید] یا تا سکرپه يك مرحله يك مرحله است.

از دمله گرفته تا نابلس یا تا کفرسلام یا تا مسجد ابراهیم یا تا ادیحا يك مرحله ، يك مرحله است.

از دمله گرفته تا یافه یا تا ماحوز [یا تا نابلس یا تا مسجد ابراهیم]

یا تا اذسوف یا تا اذدود یا تا دفع يك مرحله ، يك مرحله است.

از بیت المقدس گرفته تا بیت جبریل یا تا مسجد ابراهیم یا تا نهر آدن

يك مرحله است.

از بیت‌المقدس گرفته تا نابلس يك مرحله است.
 از بیت‌المقدس گرفته تا اریحا دو برید است.
 [از عسقلان گرفته تا یافه یا تا دغح يك مرحله است.]
 از غزه گرفته تا بیت‌جبریل یا تا اذود یا تا دغح يك مرحله است.
 از مسجد ابراهیم گرفته تا قادوس يك مرحله ، سپس تا صفر يك
 مرحله است.

[از کفرسابا گرفته تا قلنسوه یا تا قیسادیه يك مرحله است].
 از نهر اردن گرفته تا عمان يك مرحله است.
 از نابلس گرفته تا [کفرسلام یا] تا ادیحا [یا تا بیسان] يك مرحله
 است.

از ادیحا گرفته تا بیت رام دو برید است، و سپس تا عمان يك
 مرحله است.
 از صفر گرفته تا مآب [یا تا فاروس] يك مرحله، [و از صفر تا دیده
 چهار مرحله است].

از عمان گرفته تا مآب یا تا ذرقا يك مرحله.
 از ذرقا گرفته تا اذعات يك مرحله، و از اذعات تا دمشق دو مرحله
 است.

از قیسادیه گرفته تا کفرسلام یا تا کفرسابا یا تا ادموف یا تا کنیسه يك
 مرحله، و از یافه تا عسقلان يك مرحله است*
 193

5 سرزمین مصر

این همان سرزمین است که فرعون بر جهانیان بدان افتخار می‌ورزید و به دست یوسف شهرت جهانی یافت. آثار پیامبران، صحرای تیه، طور سینا، زیارتگاه‌های یوسف، معجزات موسی در آنجا پیدا شدند. مریم عیسا را بدانجا برد. خدا در قرآن مکرر از آن یاد نموده، فضلش را بیان کرده است. یکی از دو بال جهان و دارای مفاخر بی‌شمار است.

مصر قبة الاسلام است، رودخانه‌اش گرانمایه‌ترین نهرها است، حجاز از در آمد آنجا آباد می‌شود و موسم حج را مردم مصر رونق بخشند. خیرات آن به خاور و باختر می‌رسد. خدا آنجا را میان دو دریا نهاده و نامش را در جهان بلند آوازه ساخته است. همین بس که شام با آن همه گرانمایگی روستای آن می‌باشد و حجاز با مردمش نان خور آنند. گویند: ربوه¹ همانست، و نهرش در بهشت عسل روان خواهد داشت. دربار امیرالمؤمنین را زنده کرده و نام بغداد را تا قیامت به فراموشی سپرده است. مرکزش امروز بزرگترین افتخار مسلمانان است، ولی هفت سال خشکسالی پیایی دارد، انگور و انجیر آن گرانست و آداب

1- زمین حاصل‌خیز، قرآن 265:2 و 50:23.

و رسوم آن قبطی می باشد و هر چند گاه دچار مصیبت می شود .
مصر بن جام بن نوح آنرا ساخته است . و این نقشه آن سرزمین
است .

بررسی فهرست وار:

من مصر را بر هفت نخوره بخش کرده ام که شش تای آن آبادان
است . آبادیهای گسترده و دیه های گرانمایه دارد . ولی مدینه های مصر
بسیار نیستند زیرا که بیشتر مردم قبطی هستند ، و بنا بر قانون ما شهر جز
با منبر¹ عنوان مدینه نگیرد .

نخستین نخوره از سمت شام جفار ، سپس حوف ، دیف ، اسکندریه ،
مقدونیه ، سعید و هفتم آنها واحات است .

جفار قصبه اش فرما است . شهرهایش : بقاره ، و رآده ، عریش
است .

جوف قصبه اش یدبیس است و از شهرهایش : مشتول ، جرجیر ،

194 فاقوس² ، غیفا³ ، دبقو* تونه ، بریم ، قازم است .

1- شاید می گوید : شهرها در مصر اندک هستند زیرا که شرط شناسائی
رسمی عنوان «مدینه» داشتن منبر و مسجد جامع است و شهر هنگامی می تواند
منبرگاه باشد که اکثریت مردم آن مسلمان شده باشند . و چون بیشتر مردم مصر
قبطی مسیحی مانده اند پس حق عنوان رسمی «مدینه» ندارند . همین جریان در مقدسی در
ع 282 درباره برخی دیه های بحارا آورده ، و درباره «کوبن» در ع 306 گوید ،
چون مردمش خارجی هستند حق منبر ندارند .

2- حوقل 14:137 .

3- در چکیده جدول کار گزاران (ص 4، 80 ع 2:55) بجای غیفا «صندفا»
دریده می شود .

[حوف: هر آنچه را گویند که در سمت راست نیل بسوی دریای چین¹ باشد].

ریف: [هر آنچه در دو کرانه نیل جا دارد] و قصبه آن عباسیه² و از شهرهایش: شبرو³، دمنهور، سنهور⁴؛ بنها العسل⁵ شطنوف، ملیح، محله سدر⁶، محله کرمین، محله کبیره، سندفا، دمیره، بوره، دقهلة⁷، محله زید، محله حفص، محله زیاد، سنهور صغری، برلس.

اسکندریه: قصبه اش نیز به همین نام است، شهرهایش: رشید، مربوط، ذات الحمام، برلس است.

مقدونیه⁸: قصبه آن فسطاط مرکز مصر است. از شهرهایش: عزیزیه، جیزه، عین شمس است [مردوس⁹، جرجیر را نیز مامی شناسیم].

صعید: قصبه اش اسوان، از شهرهایش: حلوان، قوص¹⁰، احمیم، بلینا¹⁰، علاق، اجمع بوصیر¹¹، فیوم*، اشمولین، مسسطا، تند، طغا،

195

ع

- 1 - مقصود دریای سرخ است.
- 2 - یاقوت 3، 599-600، عباسه، بنام عباسه دخت احمد بن طولون و آنرا قصر عباسه نیز گویند.
- 3 - حوقل ع 134: 12 و 15 و 18.
- 4 - حوقل ع 134، 21.
- 5 - حوقل ع 133: 18.
- 6 - حوقل ع، 134: 18 و 138: 10/9 محله سرد.
- 7 - حوقل ع 134: 5 و 6.
- 8 - مقدونیه با ذال معجمه (یا قوت 4: 602).
- 9 - حوقل ع 133: 19.
- 10 - حوقل ع 133: 1 و 8.
- 11 - ابوصیر (ابن حوقل 133: 24).

بهنسه قیس است.

در کنار حوف دو جزیره در دو دریاچه هست که تنیس و دمیاط در آنجا است. [جزیره تنیس و جزیره دمیاط در دو دریاچه متصل به دریای روم و نیل هستند. در این سرزمین دیه‌ها هست که به صادرانشان شهرت دارند مانند شطا و طحا و بهنیه و قیس و ذیتا و زفتاف و زفتا و بسیاری از این شهرها هنوز برجایند که من نامشان را نمی‌دانم ولی مشهورهایشان همانست که گفتم. در برابر این سرزمین در دریای روم، جزیره اقریطش (کرت) است که بزرگ و دارای شهرها و با نعمت فراوانست، رومیان آنرا گرفته بودند ولی مغربی آنرا پس گرفت].

گزارش:

فرما :

بر کرانه دریای روم و قصبه جفاد بشمار است ، يك فرسنگ با دریا فاصله دارد، آبادان و پر جمعیت و دارای دژ و بازارهای خوب است . و در شوره‌زاری با آب شور نهاده شده ، پیرامنش شکارگاه سلوا¹ و مرکز ماهی‌های خوب و متناقضات بسیار و خیرات فراوان است. اینجا خود در تقاطع راه‌ها است [و ثروت هردو سرزمین را در خود دارد]، ولی آبش شور و پرند گانش بیمارند. ه. ه. جای این خوره‌ش‌های

1- مرفی است شبیه تهو، پودنه، آسمانی (لغتنامه)، در قرآن 2، 57 نیز بدان اشارت هست.

زرین است، شهرها که یاد کردیم در میان آنست. راهها و نخلستانها و چاهها دارد. در هر فاصله يك برید دکانی [و چاهی و در هر روز راه يك شهر] هست ولی چه بسا باد بوسیله شن راهها را می پوشاند، پس راه پیمائی در آن دشوار است [دیگر شهرهای جفار نخلستانهای گرم و پر بار دارند].

بَلْبَیس:

قصبة خوف بزرگ و آباد، با دیهها، کشتزارهای بسیار است. ساختمانهایشان از گل می باشند.

مشتول: آسیاهای بسیار دارد [شنیدم می گفتند سبصد و شصت آسیا دارد] بیشتر خواروبار، آرد و كَمَك¹ حجاز از آنجا است [گندم بسیار نیز از آنجا به قلزم می برند]. در یکی از فصول سال آمار گرفتم به سه هزار بار شتر در هفته رسید که همگی حبوبات و آرد بودند.

196 قلزم²: شهری باستانی در پایان دریای چین³ واقع است * خشك و بی روح است نه آب دارد نه آبادی نه کشت و نه حیوان نه هیزم نه درخت نه انگور نه هیچ میوه، آب را با کشتی و با شتر از جایی در فاصله يك برید بنام سویس می آورند، آنهم آبی گندیده است. ایشان

1- معرب كاك، نان خشك، (لغتنامه).

2- یاقوت معرفی این شهر را از این کتاب نیز نقل کرده است، (4: 60: 23)،

3- دریای سرخ را می خواهد، که شاخه ای از دریای هند است، مؤلف آنها را دنبال دریای چین می شمرد.

به متلك می گویند: خوارو بار قلزم از بلبیس، آبش از سویس، خوراك مردم آن گوشت تیس (الاغ) است، سقفهایش به مصرف سوخت می رسد، یکی از کثافت خانه های دنیا است، آب گرمابه های تلخ و رنجزا، راهش دشوار است ولی مسجدهای زیبا و کاخهای استوار و تجارتخانه های سودآور دارد. انبار مصر و بارانداز حجاز و كمك رسان به حاجیان بشمار می رود. روزی چیزی مورد نیاز را به يك درم خریدیم، ولی ناچار شدیم يك درم نیز برای نیاز همان پردازیم¹. [دیگر شهرهای] این خوره ناخوشایند هستند و یاد کردن آنها سودی ندارد.

عباسیه: قصبه باستانی این روستا، آبادان و نیکو است. از نیل می آشامند نقطه زرخیز روستا است، ساختمانهایش [با آجر و گل، بالکونها از چوب ساخته شده] از ساختمانهای مصر فراختر است. فراورده های متضاد [حبوبات، ماهی، خرما] بدانجا آورده می شود. جامع زیبا از آجر با مرافق و مرفه دارد.

محلہ کبیره: در دو بخش است، نام بخش دیگرش سندفا² است در هر بخش يك جامع هست، جامع محلہ در میانست و جامع بخش دیگر در کرانه زیبا است و این آبادتر است و بازاری نیکو برای روغن دارد، مردم در زورقها آمد و شد می کنند و من آنجا را با واسط [به اهواز] همانند می بینم [جز آنکه آن دو کوچکند و سندفا کوچکتر آنها است].

1- متن، و اشترینا یوما بدرم خطها، فاحتجاله بدرم خطها. خطب در

ع 17، 197-ب 281، 8 و ع 14:430 نیز دیده می شود.

2- سندفا در ص 4، 80 و ع 20:200 به صورت سندفا آمده است.

دميرة : این نبرد کرانه [نیل] دراز کشیده [بزرگ و] آباد است
و خربوزه نیکو دارد.

اسکندریه:

197 قصبه‌ای نیکو بر دریای روم است . دژی استوار دارد * شهری
گرانمایه پر از نیکوکاران خدا پرست، از آب نیل می آشامند. هنگام
افزایش آب آبراهه‌ها ، انبارهایشان را پر می کند [و هنگام فروکش نیل و
کاهش خلیج بند می آید]. از نظر آب و هوا و آداب و رسوم شامی
است، اصداد را فراهم می‌دارد. روستائی نیکو با میوه وانگور خوب
و پاکیزه دارد. ساختمانها از سنگ دریائی و معدن رخام است. دو جامع
دارد. در جاههایشان را شبها می‌بندند مبادا دزد از آن بر آید. شهرهای
دیگر نیز آبادان هستند [آب و هوا و میوه‌اش مانند دیگر شهرهای شام
است] در نواحی آن خرنوب و زیتون و بادام و کشتزارهای دیمی
بسیار است. رود نیل نیز در اینجا به دریا ریزد. شهر ذوالقرنین است،
قصبه‌ای شگفت‌انگیز دارد.

فسطاط:

[شگفت‌انگیز و] در نظر همگان مرکز شمرده می‌شود زیرا که
دیوانها و دربار امیر مؤمنان را در بر می‌گیرد . مرز مغرب و سرزمین‌های
عرب می‌باشد. شهر گسترش یافته، مردمش افزایش گرفته، سرزمینش
شکوفاست، نامش آوازه و اهمیت یافته، مرکز مصر و زداینده بغداد و
افتخار اسلام و تجارتخانه ملتها و مهم‌تر از مدینه السلام است .

انبار مغرب و بارانداز مشرق ، رونق بخش حج است. در میان شهرها پر جمعیت تر از آن نیست. پر از پیران بزرگوار است. تجارتخانه های شگفت و بازارها بدرآمدهای نیکو دارد، گرمابه های برترین می باشند. قیصریه های¹ براننده و روشن اند: در اسلام مجلسهائی بزرگتر از جامع آن و مردمی زیبا پسندتر از مردم آن و بندری پر کشتی تر از بندر آن نباشد. پر جمعیت تر از نیشابور [و بخارا] مهم تر از بصره، بزرگتر از دمشق است. غذا و خورشهای پاکیزه، شیرینی های ارزان، خرما و موز فراوان، سبزی و هیزم بسیار دارد، آبش سبک، هوایش خوب، زمستانش لذت بخش است. مرکز دانشمندان و مردم سالم، بادش، خوش آواز در قرآن، نیکخواه و خدا پرست است که شهرت جهانی دارند. ایشان * از مشکل باران آسوده و از شر غوغاه درامانند. از سخن ران 198 و پیشنماز نیز خرده گیری کنند، جز نیکو کار به پیشوائی نپذیرند هر چند بخشها کرده باشد. قاضی ایشان همواره گرانقدر و محتسب شان همچون يك فرماندار است. هیچگاه از دیدن سلطان و وزیر باز نمی مانند. اگر عیب های بسیار شهر نبود، در جهان بی مانند بود. نزدیک دوسوم فرسنگ ساختمانها چند اشکوبه بر روی هم در دو کرانه بنام فسطاط و جیزه نهاده شده بود، سپس یکی از خلیفگان عباسی شاخه ای از نهر را به گرد یکی از دو بخش بکند، پس این بخش جزیره خوانده شد، زیرا در میان رود سراسری و رود دور زننده، قرار گرفته است. این شاخه نهر خلیج امیر المؤمنین نامیده شده و از آن می آشامند. خانه های شان چهار و پنج [تا ده] اشکوبه مانند منبر ساخته شده، روشنائی را از روبرو دریافت می کنند. شنیده ام

1- متن در اینجا و در ص 282 س 15، القیاس، در حاشیه به نقل از نسخه (C)، القیاسین دیده می شود.

که در هر خانه نزدیک دو یست تن زندگی می کنند، هنگامی که حسن بن احمد قرمطی بد آنجا آمد مردم برایش بیرون آمدند، چون وی مردم را به فراوانی ملخ دید ترسیده پرسید چه خبر است؟ پاسخ شنید که: اینان تماشا گرانند و مردمی که نیامده اند بیشتر از اینانند. روزی من در کنار کرانه می رفتم و از بسیاری کشتی های رونده و لنگر انداخته در شگفت می بودم، یکی از مردم از من پرسید از کجا هستی؟ گفتم: از بیت المقدس هستم، گفت: ای سرور من بتو بگویم: کشتی هایی که در این کرانه هستند با آنچه از آنها به بندرهای دیگر رفته اند، آن اندازه اند که هر گاه به شهر شما بروند می توانند همه مردم آنرا با ابزارشان و دیگر وسائل، حتی چوب و آجر شهر را بار کنند و ببرند، بطوری که گفته شود: در اینجا وقتی يك شهر بوده است. این شنیدم که می گفتند: در هر آدینه نزدیک به ده هزار تن با امام نماز می گزارند! من که باور نکرده بودم روزی زودتر از وقت به بازار طبر رفته دیدم آمار نزدیک به همانست که می گفته اند. آدینه دیگر دیرتر رفتم و دیدم صف نماز گزاران بازارها را تا فاصله هزار گز از جامع پر کرده اند، قیصریه ها¹، مسجدها، دکانها را از * هر سو دیدم که از نماز گزاران پر بود.

این جامع را سفلائی = پائین می خوانند که عمر و عاص آنرا ساخته و منبری خوش بنا در آنجا هست و دیوارهایش کمی فسيفسا دارد، ستونهایش از رخام، بزرگتر از جامع دمشق است، انبوه مردم در آن بیش از شش جامع دیگر است [زیرا که این مهمترین جای مصر است] بازارها دورش را گرفته اند [مانند جامع های دمشق]. میان آن و بازارها از سمت جنوب دال الشط و انبارها و دستشویی قرار دارد. آبادترین

جای مصر است و زقاق القنادیل¹ سمت چپ آنست، که نمی‌دانی زقاق القنادیل چیست!

جامع فوقانی را بنی طیلون ساخته‌اند، بزرگتر و روشن‌تر از جامع سفلانی با ستونها از [آجر با] ساروج سفید کاری شده است، در میان آنها گنبدی همچون گنبد زمزم است. سقاخانه‌ای نیز در کنار نهر دارد. چند بیرونی و یک خانه زیبا در پشت آنست. یک مناره سنگی نیز که پله‌هایش از برونتس دارد [که موقعیتی زیبا دارد]. در میان دو جامع پائین و بالا، مسجد عبدالله است که به اندازه کعبه ساخته شده است. توصیف کردن بازارهای سخن را بدر از می‌کشاند.

[در جزیره یک جامع و در جزیره یکی دیگر هست. در بیرون شهر جایی هست که گنبدهای بسیار و سقاخانه‌ها دارد و قرافه نامیده می‌شود. جامعی دارد که خانم ام‌المغربی آنرا ساخته است، در کنار جزیره نیز جایی بنام مختاره هست که چند نزهتگاه از شاهان مصر و یک جامع در آنست، یکی نیز در قاهره هست که با این می‌شود هفتا. قاهره دور از شهر بوده ولی امروز ساختمانهایش به شهر پیوسته و شهر بزرگتر از بغداد شده است]²

فسطاط امروز بزرگترین شهرهای اسلام و فخر آورترین و پر جمعیت‌ترین آنهاست و با این شلوغی باز هم من در آنجا نان سفید را

1- یا قوت، 2، 937: بخش اشراف نشین فسطاط بوده است.

2- آنچه مهان دو کرده [] از پانوشت ع 199، آورده‌ام با کمی اختلاف

در صفحه بعد آمده است. نزهتگاه که در اینجا به «ملوک مصر» نسبت داده شده. در آنجا به امیر المؤمنین منسوب است که شهمگیری او را نشان می‌دهد. در آنجا از «قرافه» نیز یاد نشده است. البته قرافه در ع 209 یاد خواهد شد

که جز آن نمی‌پزند سی رطل به یک درم و تخم مرغ را هشت دانه به یک و انق [و به را هر هفتاد دانه به یک درم] خریدم موز و خرمانیز ارزان است. همیشه میوه‌های شام و مغرب بدانجا می‌آید و منافع از عراق و مشرق بدانجا کشیده می‌شود. کشتیها از چین و روم به آنجا می‌آیند، بازرگانی شکفت انگیز و در آمد نیکو و دارائی بسیار دارد. از آبش شیرین‌ترو 200 از مردمش سر بزیرتر در جایی نیست. *بهرتر از بزازی آن و پربرکت‌تر از رودخانه آن نیست. ولی خانه‌هایش متعفن و پرپشه و کثیف و رنج آور است، میوه‌اش اندک، آبش کدر، چاه‌ها چرکین، خانه‌ها کثیف پرکنه، بدبو بیماری گری فراوان است، گوشت اندک، سگک فراوان سوگندها بزرگ،¹ آداب و رسوم و حشمتناک، همیشه در تهدید خشکسالی و کاهش رودخانه و انتظار بلا و خانه بدوشی هستند نه پیران ایشان از باده گساری می‌پرهیزند و نه زنانشان از تردامنی، یک زن دو شوهر گیرد و پیرانشان مست شوند، و در مذهب دودستگی دارند باشب نشینی و بد دهنی‌هایش.

جزیره : کم جمعیت است، جامع شهر بایک آب سنج در کنار پل است و در پشت شهر نخلستان و باغستان و نزهتگاه امیر المؤمنین کنار آب درجائی بنام مختاره است.

جزیره : شهر است در پشت رودخانه سراسری که از جزیره باپلی بدان می‌رسیدند، فاطمی [مغربی] این پل را برید، یک جامع دارد، آباد و بزرگتر از جزیره است راه بسوی مغرب از آنجا است، این

1- برای سوگندهای شدید ص 205:14 و 206:2 دیده‌شود.

شاخهٔ آب درزیر جزیره نزدیک مختاره با رود سراسری می‌پیوندد.

قاهره:

شهریست که جوهر فاطمی هنگامی که مصر را گشود و صاحبش را مغلوب کرد [برای سکناى سربازان] بساخت. بزرگ و زیبا [و دارای چهل گرمابه و [بازارها است] و جامعی دلباز نیز دارد. کاخ سلطان در میان آن بابر ج و بارو و درهای آهنین در کنار راه شام است. هیچ کس نمی‌تواند به فسطاط در آید مگر که از آن بگذرد، زیرا میان کوه و رودخانه واقع شده‌اند. نماز گاه عید در پشت آنست و گورستان در میان مصر و کوه جا دارد. [در حقیقت شهر جزیک دروازه ندارد. چه از سمت نیل و چه از سمت کوه و گورستان، تنها از راه شام می‌توان بدان وارد شد].

عزیزیه: اکنون يك سره به ویرانه تبدیل شده ولی در گذشته شهر در اینجا بوده و فرعون مصر در آن می‌زیسته کاخش با مسجد یعقوب و یوسف در آنجا است.

عین شمس: شهری در کنار جادهٔ شام، پر کشتزار است. در آنجا بر نیل بندی زده‌اند برای جلوگیری از افزایش. جامع ایشان در بازار است.

محلّه: ¹ شهری در کنار نهر اسکندریه است. جامعی نیکو دارد ولی با همه آبادانی بازارش کم است. نهری حوش دید گاه دارد. صندفا: ² در برابر محلّه است، جامعی معمور دارد، من آنجا

1- در ص 279 نیز بنام محلّه کبیر و نیز شده است.

2- در ص 279 و نیز در یاقوت 187:3 پسوند صندفا آمده است.

را به واسطه مانند کردم، ولی میان این دو پل وجود ندارد و با کشتی از این بدانسو می‌شوند.

حلوان: شهری در سمت صید است، غارها و بریده‌ها* و شگفتی‌ها 201 دارد. يك گرمابه دارد که در بالایش گرمابه دیگر¹ است. دیگر شهرها همگی در کرانه رود سراسری نیل و کرانه دوشاخه آن می‌باشند.

أسوان: قصبه صید، در کرانه نیل، آبادان و بزرگ است. آتشگاهی (مناره) بلند و نخلستان و کرمستان بسیار، و بازارگانی و درآمد دارد و مادر شهر بشمار می‌رود.

اخمیم: شهری پرنخل بر یکی از شاخه‌های نیل دارای کرمستان و کشتزارها است. ذوالفون زاهد معروف² از آنجا است. این خوره بلندترین زمین مصر است و نیل از آنجا برخیزد.

قیوم: گرانقدر و دارای کشتزار برنج خوب و کتان پست و دیه‌های گرانمایه بنام جوهریات می‌باشد.

علاقی: شهری در پایان خوره، کنار راه عیذاب است.

واحات: خوره‌ای پر درخت و کشتزار بوده و تا به امروز نیز انواع میوه و گوسفند و چارپایان وحشی در آن یافت می‌شود. به دشت سودان چسبیده و هم مرز سرزمین مغرب است، برخی این را جزو آن می‌شمرند.

تنیس: در میان دریای روم و رودخانه نیل دریاچه‌ای هست که

1- در ج ع 211 نیز از گرمابه دوطبقه گفتگو هست.

2- ابن حوقل ج لیدن 1938 ص 159، 3، استخری ع 53: 12

جزیره‌های کوچک در خود دارد که همه آن بصورت يك شهر ساخته شده است. چه شهری! بغداد کی است! کوهی از زر تجارتخانه خاور و باختر، بابازارهای زیبا، ماهیهای ارزان، شهر آرزوها، بانعمت فراوان، کرانه‌ای دلگشا است، جامعی گرانمایه و کاخهایی بلند دارد. شهری سود آور و مرفه است ولی در جزیره‌های تنگ قرار گرفته و دورادورش رادریای کثیف گرفته آب را در آب‌انبارهای در بسته نگاه می‌دارند. بیشتر مردم قبطی هستند. پلیدی‌ها را در خیابانها می‌ریزند. پارچه و روپوشهای رنگین می‌بافند. جایی دارند که در آن مردگان کفار را روی هم انبار می‌چینند. گورستان مسلمانان نیز در میان شهر است.

دمياط: اگر گذار این دریاچه يك شبانه روز راه پیمائی گهگاه

به آبی شیرین نیز خواهی رسید و از راه‌های تنگ به شهر دیگر می‌رسی
202 که گشاده‌تر* و خوش هوایتر، زیبا و جمع و جورتر، پر میوه و خوش
ساختمان و پر آب‌تر، کارگرانش ماهرتر پارچه‌های گرانبهار و
خوش‌کارتر، گرمابه‌ها پاکیزه‌تر دیوارها استوارتر و کم دردسرتراز
تنیس می‌باشد. دژی ساخته از سنگ، بادهای فراوان دارد. دهنه حات
آنجا رباطهای بسیار دارند، هنگامه‌ای سالانه نیز دارند که مورد تیرانداز
هرسو در آن گرد آیند. دریای روم در صدد رس ایشان است. در بر

1- در تنیس دو تپه بلند برای مردان و یک تپه بلند برای زنان

هم چیده‌اند و آن را دوتوم نامند که با پوش از امان دور ساخته شده است
(این حواله 1938 ص 160 : 13) در استخراج 53 : 54
پ 56 : (در دوم، دیده می‌شود)

آن خانه‌های قبطیان است و در آنجا است که نیل به دریا می‌ریزد.
 شطا: دیهی است میان آن دو شهر در کنار دریاچه که مسکن
 قبطیان است. پارچه مخصوص، بدانجا منسوب می‌باشد.
 طحا: دیهی در منطقه صید است، پارچه‌های پشمین بسیار خوب
 در آنجا می‌بافند. پیشوا و فقیه ابو جعفر ازدی¹ از آنجا است.
 در بهنسه پرده و فرشهای گوناگون می‌بافند. کشتزار کتان‌های
 خوب در بوسیر² است.

کلیاتی در باره این سرزمین

هنگام نکوسالی از حاصلخیزی و ارزانی در این سرزمین می‌رسد
 ولی پناه به خدا از خشکسالی آن، قحطی آنجا به هفت سال می‌کشد،
 تاجائی که سگهارا هم می‌خورند، وبای سخت در ایشان می‌افتد. از
 کرانه‌های شام گرم‌تر است، در طوبه سرما سخت می‌شود، نخلستان
 بسیار دارد. بیشتر ذمیان مسیحیانی هستند که قبط خوانده شوند و اندکی
 یهودند. گری و جذامخانه فراوان است، زیرا که کثافت بسیار است، بیشتر
 خوراکی‌شان ماهی است.

مذهب: ایشان مذہبهای مردم شام را دارند ولی بیشتر فقیهان
 مالکی هستند، نبینی که در نماز جلو تر از امام ایستند و سگ پرورش

1 - ابو جعفر طحاوی فقیه عراقی صاحب کتاب «اختلاف فقهاء الامصار»
 است (این حوقل ج 1938 ص 21:159).

2 - یاقوت چهار نقطه بدین نام آورده است، بصیر قوریدس، بوسیر صدر
 بوسیر دفتنو، بوسیر پنا.

می‌دهند! مردم بالای قصبه [فسطاط] و مردم صندفا شیعی هستند .
مذهبهای دیگر نیز در فسطاط آشکار است. محله‌ای ویژه کرامیان هست.
معتزلیان و حنبلیان نیز آوازه‌ای دارند . ولی فتوای رسمی امروز، به
مذهبهای فاطمی است که در بخش مغرب یاد خواهیم نمود.

قرائت : همه هفت قرائت نزد ایشان بکار می‌رود ، ولی قرائت
ابن عامر کمتر از دیگران [و نافع مشهورترین آنها است] وقتی ابن عامر
را برای ابوطیب بن غلبون خواندم ، گفت : این قرائت را رها کن که
کهنه شده است ! گفتم : بما می‌گفتند : همیشه به دنبال کهنه بروید !
گفت : پس بخوان ! [سپس] قرائت ابو عمر را* بر وی خواندم . او 203
گفت : در دو واژه مریم و تودات کلفت تلفظ کن ! قرائت معروف
و پسندیده نزد ایشان قرائت نافع است.

از شیخی در جامع سفلانی شنیدم که می‌گفت : هیچ پیشنهاد
در این محراب نه ایستاد مگر که در فقه، مالکی و در قرائت، پیرو نافع
می‌بود ، به استثنای این مرد - ابن خلیط - گفتم : چرا؟ گفت : زیرا که
ما از او بهتر کسی نیافتیم، او (در فقه) شافعی و (در قرائت) ابو عمری است،
من در اسلام از وی خوش آوازتر نیافتم.

زبان مردم این سرزمین عربی ولی سست است. اهل ذمه همگی
به قبطی سخن گویند.

اقتصاد : این سرزمین بازرگانی است، پوستهای خوش پرورده،
نرم و کلفت، باز دارنده آب ، آسترهای سرخ ، کفشهای هم‌لخت¹ و

1 - من ، الهملختات . نسخه بدل : الهملاخیات . نوعی کفش است . در ج ۲
449 ، 10 نیز هست.

مثلاً، همه از مصر خیزد. اما از صعيد برنج ، پشم ، خرما ، سرکه ، کشمش خیزد . و از تنیس - نه دمياط - پارچه های رنگین و از دمياط نی ، از فیوم برنج و کتان پست، و از بوسیر قریدس کتان خوب ، از فرما ماهی و از شهرهایش قفہ¹ و تناب لیفی بسیار خوب و قبطی² و لنگ و خیش و عبادانی³ و حصیر و حبوبات و جَلَبان⁴ و روغن فجل و زنبق و جز آنها خیزد.

ویژگیها : قلمها ، زاج ، رخام ، سرکه ، پشم ، خیش ، بزازی کتان ، پوست ، کفش ، هم لخت ، لیف ، وز ،⁵ موز ، شمع ، قند ، کوبیده⁶ رنگ ، پر ، نخ ،⁷ اشنان ، هریسه ، نیده⁸ ، نخد ، ترمس⁹ ، قرط ،¹⁰ قلقاس¹¹ حصیر ، خر ، گاو ، کمر بند ، کشتزار ، رودخانه ،

1- متن : القفاف . ج قفہ است.

2 - نوعی پوشاک قبطیان.

3 - ← ص 179 ، 1.

4 - نوعی دانه همانند غلات (لغتنامه).

5 - نوعی مرغ پرنده.

6 - متن : ودقهم.

7 - متن : وغز لهم. 8- ن، ك ، ص 4، 292.

9 - نوعی باقلای مصری ← ص 255.

10 - نوعی شیدر

11 - نوعی ترب ، فجل ← ص 254 و 291 ، 5 .

پرستش، خوش آوازی ، ساختمان جامع* حالوم¹ ، حیس² ماهی ها، 204
زندگانی ، بازرگانی ، خیرات ، از همه اینها بهترین آنها دارند .
برخی از فرآورده ها که ویژه فلسطین بشمارند ولی در مصر هم یافت
شوند چنین اند:

قلقاس :³ همانند فجل گرد (تُرب) است، پوست دار و تند است
در روغن سرخ کنند و در سبکباج⁴ اندازند [سودائی است . گویند :
اگر قلقاسی را بشکافند و هسنه خرما در آن نهند و در زمین بکارند موز
از آن بروید . برگش مانند برگ موز است].

موز : به اندازه خیار است و پوستی نازک دارد که می کنند سپس
خرده می شود. شیرین و اندکی گس می باشد . [بیشتر گفتیم ده در بصره
و حجاز نیز یافت شود].

جَمیز : چیزی به اندازه انجیر [و کوچکتر] است ، دمی دراز
دارد [سرخ است و مزه انجیر ندارد . درختش بزرگ با سافی کلفت
است. در بیشتر مهمانخانه ها از آنست . هر درخت آن هفت بار میوه
می دهد و از این روی ارزان می باشد]

ترمس : [دانه ای] به اندازه يك ناخن خشك و تلخ است . آنرا
شیرین می کنند و نمک می زنند [و در بازار می فرورشد و گاه آنرا می
کوبند و تخمیر می کنند و ادویه می زنند و تا بخارا فرستاده می شود .

1 - پنیرك . انخوسا . Anchusa حالوما (لفتنامه) انغوزه

2 - حریره . کاجی . سویی شیرین است.

3 - Colocasia

4 - آتش سرکه .

زنان آنرا برای پای دیگک می خرنند]

نبق¹ : میوه درخت سدر به اندازه زعرور² با هسته بزرگ و شیرین است. [درخبر است که نبق بهشتی مانند قلال است].

نیده : [نوعی] سمناو³ ولی پروردن آن پیچیده تر است. آنرا بر روی نی پهن کنند تا خشک شود، آنگاه آنرا می جویند. [و این را مصریان اضافه بر محصولات شامی دارند].

روغن بلسان : که از گیاه [بیلسان] که در آنجا است می کشند .
سنجه⁴ : پول رایج قدیمی ایشان همان حنقال و دم است .
مزبقه⁵ نیز دارند که هر پنجاه تا به یک دینار است ، و بیشتر معاملاتشان با داضیه⁶ است. فاطمیان سکه های رایج را عوض کردند، مگر این دو تا را پس تکها و حنقالها را باطل کردند.

اندازه گیری: ویبه: پانزده من است. اروب، شش ویبه [من] است.

205

تلیس: هشتا می باشد، اما متروک است.*

رسمها : در جامعهای این سرزمین، امام پس از دادن سلام نماز ظهر، مصحف را باز کرده جزوی می خواند، مردم همان اندازه که دور

1- نبق. کنار.

2- معرب زلزالك.

3- نیدا. سمناو (لغتنامه از این بطوطه).

4- متن: النقود ← ص 140 پانوش 1 و ص 179، 9 و 256.

5- ← ص 140 پانوش 2 و ص 297، 5.

6- متن: راضی، پانوش راضیه، که واحد پول می باشد.

مذکوران گرد آیند، به دور او نیز فرا آیند. مناجاتی ویژه خود نیز دارند که در ثلث سوم شب با آهنگ نوحه سرایان می خوانند، داستانی هم برایش نقل می کنند .

میان دو نماز مغرب و عشا جامع پرمی شود، از حلقه های فقیهان، قاریان ، اُدیبان و حکیمان . من نیز با گروهی از مقدسیان به آنجا شده بودم، گاه می شد که در جایی به سخن می نشستیم، پس ازدوسو بانگ می شنیدیم که: روی خویش به مجلس کنید ! چون نیک می نگر بستیم خود را در مرزدو حلقه می یافتیم . همه مسجدهایش چنین هستند . یک بار شمردم ، یکصد و ده مجلس در آنجا بود . برخی از ایشان پس از نماز عشا ثالث شب می مانند . شلوغ ترین بازارشان پس از بازگشت از جامع است . در آنجا مهم تر از مجلس قاریان چیزی نیابی . البته مجلس های بازی و [مجلسهائی که قرآن] به مزد خوانند نیز هست . ایشان مانند مردم بصره هنگام خطبه خواندن بر روی جامع چتر می کشند و هنگام جمعه گزاری بازارهایشان خلوت می گردد . پوشاک شسته شده و کفش کار کرده کمتر می پوشند، گوشت کمتر می خورند . هنگام نماز، با سرفه اشاره می کنند . آب بینی در مسجدها به زیر حصیرها می اندازند . در روستا هنگام خرمن ، نان را برای یکسال می پزند و خشکانده انبار می کنند . همانند اهل شام با ذنجات^۱ دارند، خوش زبان، چاپلوس و شکسته نما هستند . سو گند بزرگشان به سرخدا^{۱۱} و کوچک تر از آن به حق علی^۱ می باشد . کله ماهی را دوست دارند . گویند : هنگامی که

1 - درها نوشت، از حاشیه یک نسخه، با ذنجهان درست است.

ایشان يك شامی ببینند که يك ماهی خریده است، به دنبال وی می روند تا چون او سرماهی را ببیند از د؛ آنرا بردارند . ایشان دلینس¹ را بسیار می خورند که کثیف ترین چیز است، صدفی است در میان دو پوسته که آنرا جوشانیده باز کنند و مانند لعاب بیرونش می کشند. از عیب های ایشان یکی ضعف قلب و یکی کمبود میوه است . مردم شام همواره ایشان را به مسخره گرفته گویند: شب نم، باران مصریان و حدا² پرندۀ ایشان بشمار است. و سخن ایشان مانند زنان سست : آقای من ، خدا 206 بزرگت دارد چرا چنین؟³ خورا کشان دلینس ، تنقلشان نخد، پنیرشان حالوم⁴ و شیرینی ایشان نیده⁵ کلاه ها شان خو کا نند ، سو گند ایشان کفر است .

نیل : در همه دنیا آبی شیرین تر از آن نه چشیده و نه شنیده ام مگر آب نهر منصوره . افزایش آن از ماه بومّه تا ماه توت هنگام جشن چلیپا می باشد . دوسد بر آنست ، نخست در عین شمس که با خالك و خاشاك آنرا پیش از افزایش می بندند و پس از افزایش آبرای در منطقه جرف بالای قصبه بخش می کند و آبادی های آنجا چون بهتیت ، منینین ، شبرو ، دمنهور را سیراب می کند و سدّ خلیج امیرالمؤمنین نامیده شود . روز

1- صدف : La Telline

2 - حدا . غلیواج .

3 - متن: ما لك كذا؛ یا نوشت: مالك [كده؛] که تلفظ مصریان بوده و

هنوز نیز چنان تلفظ می کنند.

4 - ← ص 291 یا نوشت 1.

5 - ← ص 292 ، 4 .

جشن چلیپا که پایان شیرین شدن انگور باشد، سلطان به عین شمس می رود و دستور باز کردن این سد را می دهد، پیش از آن مردم اطراف، دهنه جویهای خود را بسته باشند تا آب از آن باز نگردد و نگهبانان آنها را پاسداری کنند، پس آب به سوی آبادیهای ریف سرازیر می شود. سد دیگر پائین تر از این و بزرگتر است ولی سلطان هنگام باز کردن آن به آنجا نیاید. با باز کردن این سد کمبود آب نیل آشکار می شود. و آن در سردس است.

اندازه گیری: يك بر که است که در میانش تیری بلند، بانسانه های ذراع وانگشتان نهاده اند. دری استوار با نگهبانی دارد، که همه روزه اندازه آب را به سلطان گزاره کند، پس جارچی جار می کشد که: امروز خدا آب مبارك نیل را چنین و چنان افزود، سال گذشته در چنین روز چنان بود، پایان کار نیز با خداست. ولی او جز برای رسیدن به دوازده ذراع جار نکشد و باقی را تنها به سلطان گزارش می دهد. در ذراع دوازدهم آب به همه آبادیهای ریف می رسد و چون به چهارده ذراع رسد نقاط دور را نیز سیر آب کند، هنگامی که به شانزده رسد مردم خوشحال شوند که سالی نکو بود و اگر بالاتر شود رفاه و گشایش بیشتر است. چون آب فرو شود مردم به شخم زدن و کشت پردازند. در روزهای افزایش، مصر همچون مرداب است، تا آنجا که در برخی جاها، از يك دبه 207 به دبه دیگر جز با زورق نتوان رفت.*

نیل را سنتی کهن بوده است که ابویاسر مسافر بن عبدالله انصاری آنرا برایم نقل کرده گفت: یوسف بن علی از مأمون از محمد بن خلف

از ابو صالح از ابن لهیعه از قیس بن حجاج نقل کند که : هنگام فتح مصر چون ماه بَوْنَه¹ در آمد مردم نزد عمر عاص آمده گفتند: ای امیر! نیل ما راستی است که جز بدان بالا نیاید: شب دوازدهم این ماه دوشیزه‌ای را بارضایت پدر و مادرش آراسته با بهترین پوشاک در آب می اندازیم. عمر گفت: چنین نمی توان کرد اسلام سنتهای پیشین را بریده است. پس يك ماه و ماه دیگر صبر کردند و آب نیل هیچ بالا نیامد، تا آنجا که مردم آماده کوچ کردن شدند، پس چون عمر عاص چنان دید، نامه‌ای به عمر خطاب نگاشت. او پاسخ داد کاری درست کردی! اسلام سنتهای پیشین را پاره کرده است! و من يك کارت با این نامه می فرستم آنرا در نیل بیانداز! پس چون عمرو نامه را گشود کارت را دید که در آن چنین نوشته بود:

«از بنده خدا امیر مؤمنان عمر به رودخانه نیل مصر. أما بعد: اگر تو از پیش خود به راه می آمدی، پس نیا! و اگر خدای قهار تو را به راه می انداخت ما زوی می خواهیم که تو را به راه اندازد»

عمر نامه را پیش از جشن چلیپا که مردم آماده کوچ کردن بودند به آب انداخت، پس خدا روز چلیپا آب را شانزده ذراع بالا آورد و از آن بیعد مردم سالی بد ندیدند!

آب نیل هنگام افزایش تیره می شود. برای تصفیه آن هسته زرد آلو را کوبیده در آن ریزند. در زمستان نزدیک دو ماه آب نیل سرد می شود. روزی من در مجلس حلیمی [حکیمی] در جامع بودم، يك کوزه آب

1- بَوْنَه ، ایب . مسری از ماه های قبلی هستند یا قوت همین داستان را از عبدالرحمان بن عبدالله بن عبدالحکم نقل کرده است (← ص 203)

آوردند، او از آن بیاشامیده گفت: ای مقدسی! آبهای ما هم مانند یکدیگر اند
گفتم: خدا فقیه را مؤید بدارد چنین نیست! سردی آب ما همیشگی
است و در اینجا موقت است.

در کرانه نیل آبشخورها هست که در آنها آب را در خیکها بر گیرند
و هر اشکوبه را با نیم دانق مزبته¹ بالامی برند. باوزش *بادشمال موج 208
دریا آب نیل را از دریاچه به پس می راند. و چون باد جنوب وزد،
آب دریا را از دریاچه می راند و آب نیل در آن فزونی گیرد. اهل
قنسی آب انبارهای خود را در آن چهار ماه باخیک پرمی کنند.
در فرما از گروهی شنیدم که می گفتند: آب نیل گاه چنان بالا آید
که به مناره‌ها رسد. آب نیل به قصبه اسکندریه نیز می رسد و از پنجره
آهنین گذشته بدرون رود و پس از پر شدن آب انبارها فرو می نشیند.
در نیل حیوانی هست بنام تمساح که به حرذون² ماند، سراویک
سوم تنه اش می باشد، سلاح در روی اثر ندارد مگر زیر دو بغل او و
دهانش. او آدمی را می رباید. و بیشتر در صید و سردوس یافت شود.
در مثل آرند: در سردوس هشیار باش! هر چند آب به قادوس باشد، که
قادوس کوزه دولاب است. رزی در یک کشتی نزدیک سردوس بودم
[در حالی که بر می گشتیم] کشتی ما به چیزی ساییدا پرسیدم: آیا به زمین
سایید؛ گفتند: نه! بلکه بر پشت تمساح بود!

آب نیل به فیوم نمی رسد، پس مردم نزد یوسف (ع) شکایت

1 - واحد پول رایج است ← ص 140 یا نوشت 1 ص 202 ، 9.

2 - Salamandre - مالا ماندر. اسمندر، مانند سوسمار است. (لغتنامه)

بردند، او در میان رودخانه بندی بزرگ ساخت، و در زیر آن گذرگاه و کاریزهای شیشه‌ای نهاد. بند آب را بازداشت تا به فیوم رسید و سیرابش کرد، پس امروز سیراب‌ترین خاک مصر است، نبینی کشتزارهای برنج دارد و بارگران خراج رامی کشد و باز هم در آمدش بسیار است؟ هنگام افزایش آب از روی سد می‌ریزد، پس برخی کشتیها را رها کنند تا با آب آهسته پائین بیایند و برخی سرنگون می‌شوند. و چون از آب بی‌نیاز باشند آب راهها را باز کنند تا آب پائین رود.

چاه‌هایی که نزدیک رود نیل باشند شیرین هستند و هرچه دورتر بدمزه‌ترند. بهترین گرمابه‌ها آنهاینند که در کرانه نیل باشند. کاریزها نیز دارند که به درون شهر کشیده شده، در آنجا بادولاب از آنها آب گیرند. برخود نیل نیز دولابه‌های بسیار سوار کرده، هنگام کاهش آب باغها را بدان سیراب کنند.

آب فیوم گرم است زیرا بر کشتزارهای برنج می‌گذرد. در افسانه آورند که وقتی جدی به دنیا می‌آید می‌گوید: بیگانگان بیرون شوید! در اسکندریه یک نوع ماهی بنام شرب هست که بر پوستش خطها هست، هر کس گوشت آن بخورد خواب هر اس انگیز بیند مگر*
 209 می‌خواره باشد که بوی زیان نرساند. در فرما پرندۀ سمانی¹ هست که هر کس از آن بخورد زمین گیر شود و بندهایش درهم پیچد. در فسطاط هر کس ماهی را پی در پی بخورد تا هفت سال گری از او دور نشود. در آنجا کوهی هست که معدن زر دارد. کانه‌های زاج بی‌مانند برای مرکب سازی و گلی بنام طفل² نیز در آنجا هست. در کوه مقطم
 1- مرغ سلوا (لغتنامه - سمان). 2- گل سرشوی و جامه شوی (لغتنامه)

سنگی سفید و نیکو هست که مانند چوب آنرا اُره می کنند.¹

دیدنیها ، برخی از مفسران گویند : ربوه (بلندی) هموار و چشمه سار که در قرآن² آمده مصر می باشد که عیسا و مادرش مریم مدتی بدانجا پناهنده بودند . طور سینا نزدیک قلزم (دریای سرخ) است که از دیهی بنام امن³ بدان شوند و آن جائی است که موسی بنی اسرائیل را از آنجا بدربرد، دوازده چشمه گوارا⁴ نیز در آنجا است. از طودتا آنجا دو روز راه است. در آنجا یک دیر مسیحی و کشتزار بسیار و یک درخت زیتون هست که گویند همانست که خدا می گوید: نه خاوری و نه باختری است⁵ و زیتون آنرا برای شاهان می برند. در فسطاط جائی هست که گویند: یوسف را در آنجا فروختند⁶ . در مقطم نیز جایگاه هائی متبرک و صومعه هائی هست که شبهای آدینه به دیدار آنها شوند. در فاصله صدارس از فسطاط جائی است که قرافه⁷ نامیده می شود در آن سقاخانه و مسجد و گروهی خداپرست و خلوتگاه و بازاری برای آخرت

1- ← ع ج ، 440 ، 9-10 .

2- قرآن 23 ، 50 .

3- شاید: اهلیم. (تورات. سفر خروج 15، 27) باشد.

4- قرآن 7 ، 160 و تورات سفر خروج 15، 27 .

5- قرآن 24 : 35 .

6- قرآن 12 : 20 .

7- قرافه درس 283 گذشت.

جویان و جامعی زیبا هست . گورستانش خوش ساخت است، شهرگرد-
 آلود و گورستان سفیدمی نماید و به درازی شهر کشیده شده . گور امام
 شافعی در میان مزنی و ابواسحاق مروزی دیده می شود . جایی که
 بنی اسرائیل از آنجا به دریا در آمدند¹ نزدیک قلزم است . مسجد
 خضر (ع) نزدیک سردوس است . در باره تیه² بنی اسرائیل اختلاف
 هست و درست آنست که جایش میان مصر و شام باشد که چهل فرسنگ
 [در چهل فرسنگ] است همه شن و شوره زار و سماق³ است . نخلستان
 و چشمه ای چند نیز در آن هست . يك مرز آن به جفار و مرزدیگرش*
 به طور سینا⁴ و مرزهای صحرای ریف [مصر] از سوی قلزم است ، و
 مرزی نیز به شام دارد که راه ایشان به مکه از آنجا است .

210

شگفتیها : دو هرم، که از شگفتیهای جهان بشمارند ، از سنگ
 همچون دو ساختمانند، که بلندی هر يك چهار صد ذراع⁵ ملکی، در پهنائی
 همچنانست، و پراز نوشته های یونانی می باشد . درون هر يك دو راه به
 بالا و راهی به زیر زمین هست . در شن زار ساخته شده اند . در باره آنها
 گوناگون شنیده ام . برخی می گفتند آن دو طلسمند و برخی گفتند :

1 - قرآن 26 ، 63

2- صحرائی که بنی اسرائیل در حال مهاجرت از مصر و بازگشت به فلسطین
 چهل سال در آنجا سرگردان و گمراه بودند . قرآن 5 ، 26

3 - سنگی سفید و معدنی ← ص 903 ، آخروجع 459 ، 8 سمقه ص 259 .

4 - استخری ع ، 53 : 3-5 پ 56 : 2-3

5 - استخری ع : 51 چهار صد گز باشد (پ : 54) چهار صد اوش (حدود العالم،

اهراه¹ یوسفند، برخی نیز گویند: گورستان ایشان بوده، در کتاب ابن فقیه خواندم که آنها برای رمل محبوسند². گویند که: بر آنها چنین نوشته شده است: من اینها را ساختم، اکنون اگر کسی در خود توانائی می بیند آنها را ویران سازد، ویرانی نیز آسان تر از ساختن می باشد. پس یکی از شاهان آهنگ ویران کردن آن نمود ولی دید که همه خرج مصر نیز به ویران کردن آنها نمی رسد، پس، از آنها دست برداشت! این دو هرم مانند دو ساختمان صافند و از فاصله دوسه روز راه دیده می شوند، جز افراد زرنگ کسی نمی تواند بیالایشان برسد. پیرامن آنها نیز چندهمانند کوچکتر آنها دیده می شوند که نشانه گورستان بودن آنها است. نبینی چگونه فرمانروایان دیلم بر گورهای خود در ری گنبدهای بلند پایه ساخته و کوشش خویش در سر بلندی آنها بکار برده اند تا ویران نشود و آنان که پائین ترند کوچکتر گیرند. يك بت نیز در آنجا است که گویند شیطان بدرون آن می رفته آنرا به سخن می آورد، تا اینکه بینی و لبان بت شکسته شده است.

در عین شمس دو مناره مانند، دراز، يك پارچه هست که چیزی حربه مانند، بر سر آنها است و مسه - سوزن نامیده می شوند. در آنجا چیزی همانندواند کی کمتر از اینها نیز هست. سخنان خرد ناپذیر در باره آنها شنیده ام * و در کتاب طلسمات آنها را طلسمی برای تمساحها دانست و 211

1- جمع هری، ایجاد کفند سلطان. (امتنامه) نویسد که در میان آنها ریشه لانه دانسته اند.

2 - شاید گونه ای از کاربرد علم امل باشد.

این تواند بود. نبینی که تمساحها در خوره فسطاط با اینکه بزرگ و بسیارند به کسی زیان نرسانند؟ در نزدیکی قصر شمع در فسطاط يك زن سنگ شده هست که يك سبد¹ سنگی بر سر او است. گویند وی کازر زنی بود فرعونیان را، که موسی را بیازرد پس مسخ شد.

در راه صعيد خانه های بسیار بنام برایی² هست که نقاشی های بسیار در آنها دیده می شود. در آنجا و در هر مهانقش و نگار بسیار دیده می شود. در حلوان غارهای ترس آور و شگفت انگیز که آدمی در آنها گم می شود هست، گویند از آنها به قلم نیز راه هست، صاف است آنچه آنچنانکه گوئی آب نمك روی آن گذرانیده اند [در آنجا گرمابه ای هست که روی آن نیز گرمابه است]

مناره اسکندریه: پایه اش در جزیره ای که چك نهاده شده که از راهی باریك که با سنگ استوار شده بدان می رسند، بطوری که آب از باختر بامناره و باروی شهر بر می خورد. ولی مناره در [شبه] جزیره است، سیصد اطاق در آن هست که سوار با اسبش به برخی از آنها می رسد و باقی را می توان پیاده رفت. مناره بر همه شهرهای کرانه مسلط می باشد. گویند در آن آئینه ای³ بوده است که هر کشتی را که از بندری

1- در متن ج ع 3،211 سفل آمده که گویا تصحیف سفد باشد.

2 - جمع بر با (ندیم پ 633) از ریشه قبطی است (یا قوت 531،1).

3 - این آینه در ادبیات فارسی بنام آینه سکندر و جام جم معروفست که در شعر حافظ نیز آمده و چندین کتاب بدین نام تألیف شده است (← ذریعه 1 : 50 - 51).

برمی خاست در آن می دیدند، همیشه يك نگهبان آنرا می نگریست و هر کشتی را که می دید، فرمانروا را از آن آگاه می نمود و او کبوتران خبر را بادستور به بندرها می فرستاد تا اینکه سگک روم (= امپراتور) کسی بدانجا فرستاد و او باحیله خود را نگهبان آنجا ساخت و آینه رادزدید و برد: برخی گویند آنرا شکسته به دریا ریخت. در کتاب طلسمات آنرا طلسمی دانسته که جلو تسلط آب را بر مصر می گیرد. و از همین روی سگک روم در صدد ویران کردن سر آن برآمد ولی نتوانست بدان دست یابد.

در جناب طلسمی برای جلوگیری از تسلط شن بر شهر و دیه‌ها هست.

طلسم در جائی جز مصر و شام نیست و گویند از کارهای پیامبران است. من در ایران نیز طلسمهائی دیده‌ام.

ماه‌ها: در ماه‌های قبطی آغاز زمستان تور است که نوروز در

آنست، سپس بابه، هتور، کیهک*، طوبه، امشیر است، ماه‌های تابستان نیز: برمها، برموده، بشنس، باونه، اییب، مسری می باشد.

مرزها: دریای روم در شمال و دریای چین (دریای سرخ) در سوم

شرق آنرا گرفته است. این دو سوم خود در پنج رده دیده می شود.

1 - مسعودی گوید، اولین ماه قبطیان به نام ابون است و سپس

بابه - تشرین یکم هاتور - تشرین دوم، دهان اول و دوم، ابون

دوم، امشیر = شباط، برمها، اذان، برموده، نوسان، بشنس، اذان، بابه

= جزیران، اییب = تموز، مسری، آب، ویران، ابریه، ذریعه، ایبزم، تور

می آورند (مروج ج. یادیس 3، 399). ویاموت 4، 863.

نخست کرانه خشك که در میان دریا و کوه است. دوم کوه مقطم، سوم صعیداست که نیل در آن جاریست باشهرهای کرانه اش. چهارم نیز کوه است و پشت آن واحات است. درازای مصر از دریای روم تا نوبه کمتر از یک ماه است، پهنای آن در جنوب هشت مرحله، در شمال دوازده مرحله، در میانه نزدیک دریای قلزم چهار مرحله است.

حکومت: از آن فاطمیانست و مردم در امن و داد زندگی می کنند، زیرا که دولت نیرومند و ثروتمند است و مردم در گشایش هستند. سیاست مجرا است و مردم در نهان و آشکارا گوش به فرمانند. خطبه جز بنام امیر المؤمنین خوانده نمی شود.

درآمد: در کتاب خراج از قدامه بن جعفر خواندم که می گوید: در آمد جنسی مصر دو هزار و پانصد هزار دینار می باشد¹ در کتاب ابن قفیه طور دیگر و به درازا کشانیده شده است. او در آمد روزگار فرعون را و سپس در آمد روزگار حجاج و روزگار بنی عباس را آورده، آنها را خراج نامیده است.² من در بخارا از برخی مصریان پرسیدم، گفت: در مصر خراج نیست، بلکه هر کشاورز زمین را از سلطان می گیرد و می کارد، پس چون درو و خرمن کوبی و انبار کرد، آنها را بسته و مهر می کنند³ تا نماینده سلطان آمده کرایه زمین را از آن پر گیرد و باقی

1- قدامه 248، 2.

2- خراج مصر روزگار فرعون 98 ملیون دینار بود و عبدالله بن حجاج برای بنی امیه دو میلیون و 723837 دینار و موسی بن عیسی برای عباسیان دو میلیون 190 هزار دینار برداشت کرد (خردادبه 33 - 84).

3- متن، رشتت بالگرام ← ص 85 : 8-4

را به کشاورز واگذار کند. او می گفت: برخی کشاورزان پیش قبطی از سلطان می گیرند و همراه کرایه از ایشان کسر می شود. گفتم بنابراین در این سرزمین ملك خاص نباشد؟ گفت: نه! مگر کسی زمینی را از اقطاع بندان سلطان از قدیم خریده یا هدیه گرفته باشد و سپس بخشیده یا فرزندانش فروخته باشند. گفتم: بدین سبب است که گویند: زمین مصر ملك کسی نمی شود زیرا که مردمش آنرا به یوسف پیغمبر فروخته اند؟ گفت: این که حرف است مگر نمی دانی که اسلام مقررات پیش از خود را باطل کرده است؟ مگر نمی دانی که یوسف پیغمبر نیز همه زمین های مردم را پس از خشکسالی به ایشان پس داد؟ آری مقررات کنونی را مسلمانان هنگام گشودن مصر وضع کرده اند! گفتم: پس چرا مسلمانان همان معامله را که با شامیان کردند، با مصریان نکردند، در حالی که هر دو به زور فتح شده اند؟ گفت: زیرا که شام باران همه ساله دارد* و کشت 213 در آنجا متوقف نشود فقط گاهی حاصلخیز و گاه خشکسال است، ولی وضع مصر بسته به نیل است که گاه خشک شود و گاه تا چهارده و شانزده ذرع بیشتر آب دارد و جریان آب در در آمد کشور تأثیر فراوان دارد. پس هر گاه خراج ثابت بر آن وضع می شد، می باید کسی که کشته و کسی که نکشته آنرا پردازد.

مالیات: در این کشور سنگین است بویژه در قنیس و دمیاط و در کرانه نیل، پارچه های شطوی [شتای رنگین] را قبطیان نباید بیافند مگر پس از اجازه سلطان، و هیچکس جز دلان معین صاحب قرارداد حق فروش آنها را ندارد و آنچه از آنها بفروش رسد در دفتر سلطان نوشته می شود. پس آنها را برای بسته بندی و سپس برای تناب پیچی

می برند و سپس سبد بندی و سپس عدل بندی می کنند ، و هر يك از اینها مالیاتی می گیرند [سپس در کرانه از هر سبد نیم درم می ستانند و در هر بندر که باراندازی کنند مالیاتی دیگر می دهند] و در هر بار انداز نیز مالیاتی می گیرند و هر مالیات ستان مهر خویش بر آن سبد می نهد هنگام بیرون شدن از هر بندر کشتی ها بازرسی می شوند. در تنیس از هر مشك روغن يك دینار می ستانند [و سخت بازرسی کنند] این گونه دشواریها در کرانه های نیل هست. و در فسطاط مالیات سنگین است. در کرانه تنیس باج ستانی را دیدم در جائی نشسته بود و می گفتند : سر قفلی جای او روزانه یک هزار دینار است و مانند او در کرانه دریا، در صعيد و کرانه اسکندریه نیز هست در اسکندریه از کشتیهای بیگانه و در فرما از کشتیهای شامی مالیات گیرند. در قلزم از هر بار يك درم می گیرند. [برخی کالاهای گرانبهای دریا را نیز به نزد سلطان می برند و او آنرا بهر بها که پسندید می خرد و این دشواریها هست].

فاصله ها ، از فرما گرفته تا بقاره يك مرحله سپس تا وراده يك

214 مرحله سپس* تا عریش يك مرحله، سپس تا رفح يك مرحله است.

در تابستان از فرما تا جرجیر يك مرحله و تا فاقوس يك مرحله است

ولی در زمستان از فرما تا رصد¹ يك مرحله سپس تا فاقوس يك مرحله

است .

[از فرما گرفته تا فاقوس يك مرحله ، سپس تا عیثا² يك مرحله

1- مرصد (قدامه 220 : 10)

2- درص 193 : 19 : غیفا و دریا قوت 5,829,3 و یعقوبی بلدان پ 109،

20 «غیفه» آمده است.

سپس تا جرجیر يك مرحله ، سپس تا فسطاط يك مرحله است].
 از فرما گرفته در آب تا تنیس يك مرحله ، سپس تا دمياط يك
 مرحله ، سپس تا محله كبيرة يك مرحله ، سپس تا اسكندريه دو مرحله
 است .

از دمياط گرفته تا سردوس يك مرحله ، سپس تا فسطاط يك
 مرحله است .

از بلبیس گرفته تا منصف يك مرحله ، سپس تا قلزم دمانقدر
 است .

از فرما گرفته تا دیرالنصار¹ و ذات الساحل² يك مرحله ، سپس تا
 مخلصه يك مرحله ، سپس تا عریش يك مرحله است . و از بلبیس تا فسطاط
 يك مرحله است .

از اسكندريه گرفته تا دافقه يك مرحله ، سپس تا كوم شريك يك
 مرحله ، سپس تا ترونوط³ يك مرحله ، سپس تا ذات السلام⁴ يك مرحله
 سپس تا فسطاط يك مرحله است .

از اسكندريه گرفته تا بومينه⁵ يك مرحله ، سپس تا سفا يك مرحله

1- قمر حصن النصارى (قدامه 3,220)

2- خردادبه 6,84

3- خردادبه 5,84 قدامه 14:220

4- قدامه 13,220

5- (خردادبه 8,84) ابومينه (قدامه 19,220-29)

سپس تا امسا¹ دوبرید، سپس تا ذات‌الحمام يك مرحله است.
از اسکندریه گرفته تا غاخره² يك مرحله، سپس تا فاقوس يك
مرحله است.

از فسفاط گرفته* تا بلییس يك مرحله، سپس تا منصف يك 215
مرحله، سپس تا قلزم يك مرحله، و از قلزم تا جده در دریا بیست و
پنج تا شصت روز راه بسته به [خوبی] باد است که سیصد فرسنگ
راه می باشد.

و از جب³ گرفته تا بویب يك مرحله، سپس تا منزل ابن بندقه⁴
يك مرحله، سپس تا عجرود⁵ يك مرحله، سپس تا مدینه⁶ يك مرحله،
سپس تا کرسی يك مرحله، سپس تا حفر يك مرحله، سپس تا ویده يك
مرحله است.

از اسوان تا عیداب راهی مطمئن است که وصف نمی کنم.
[از فسفاط گرفته تا جب يك مرید، سپس تا قلزم يك مرحله

1 - قدامه 2:221

2 - خردادبه 8:80 القاصرة (مقریزی 1:184، 15:دخویه) فاقوس الغاصرة

(قدامه 220، 7)

3 - خرداد به (149، 8)

4 - ابن رسته 183 : 7، خردادبه 149، 6

5 - یاقوت 1، 422، 23 یعقوبی بلدان پ 9، 119

6 - ربیبة (قدامه 190، 15، ذنبه (خردادبه 149، 9) ربیبة (رسته 183.

8) ذوینه (ادریسی 163 : از دخویه) مدینة القلزم (یاقوت 1، 422، 23) شهر

قلزم (بلدان یعقوبی پ : 119 : 7)

دوروز و يك شب است و همچنين از بلبیس تا قلزم و از قلزم تا ايله پنج
 مرحله و از فسطاط تا اسکندریه چهار مرحله است...¹
 از فسطاط تا اموان پانزده مرحله ، سپس تا عیداب بیست مرحله
 است ...

1- به جای نقطه‌ها چند جمله در پانوشت هست که مکرر متن است.

6 - سرزمین مغرب

سرزمین خوش منظر بزرگ و ثروتمند است. شهر و دیه فراوان دارد با
ویژگیهای شگفت انگیز و رفاه. مرزهای محکم و باروهای بسیار و باغهای دلگشا
و جزیره‌های بسیار دارد مانند اندلس شگفت انگیز و قاهره زیبا و دلگشا و تنجه
آن شهر دور دست و سجالماسه منحصر به فرد و صقلیه سیسیل آن جزیره
پرسود که مردم آن همیشه در جنگ هستند و ثروتشان سالم است. مانند
بصره دارای شهرهایی چند است، مردم به خیرات رغبت دارند سلطان‌شان
دادگر و حساب دان است. دریا را بهترین همسایه دارد و برای هر آینده
216 و رونده مردم دارند * شهرهایش در میان زیتونستانها فرو رفته و دستهایش
در زیر درختان انجیر و انگور است و پسته‌هایش پراز درختانست. ولی
مرزهایش دور و بیابانهایش بسیار و راه‌هایش دشوار و پرخطر، گوشه
دور افتاده اسلام است که برخی بحشهایش در پشت دریاها جدا مانده
است. کسی را بدانجا رغبت نیست و برای رفتن بدانجا آمادگی نیست

واز آن پرسش نیز نکنند و در باره اش گفتگو ندارند . نه دانشمندی سرشناس بیرون زاده و نه زاهدی مشهور مگر اندکی . مردمش سخت هستند گرچه پوشیده باشند و بخیلند گرچه مرفه باشند . و این نقشه آن سرزمین است .

بررسی کوتاه¹

من «مغرب» را با «اندلس» یکجا نهادم [در دوسو : رفاق و اندلس] چنانکه «هیتل» را با «خراسان» نهادم . ولی من به «اندلس» نرفته ام تا آنرا خوره بندی کنم [پس آنچه را شنیده ام یاد می کنم] : نخستین خوره [زقاق] از سمت مصر «برقه» است سپس «افریقیه»، «تاهرت»، «سجلماسه» «فاس»، «سوس دور»، جزیره «صقلیه = سیسیل» که روبروی آفریقا آفریقا است . «اندلس» در پشت دریا و سرزمین روم است . «فاس» خود دو ناحیت دارد: «تنجه» و «زاب»

برقه : نام قصبه نیز همین است . از شهرهایش : «ذات الحمام» ، «رماده» ، «اطر ابلس» ، «أجدابیه» ، «صبره قابس» ، «غافق» می باشند . افریقیه : قصبه آن «قیروان» و از شهرهایش : صبره ، اسفاس ، «مهدیه» ، «سوسه» ، «تونس» ، بن زدد ، طبرقه ، «مرسی خرز»² ، بونه ،

1- این بررسی کوتاه با کمی اختلاف همان خلاصه فقیهانست که در ص

«باجہ»، لرّیس قرنہ، مَرْنِیَسَة *، «مَس»¹ در نجدِ مَرْمَاجَنَه، سَبِیْه «قمودہ»، 217
 قَنَصَه، قَسْطِیْلِیَه، نَفْرَاوَه، لَافْس، «أوذنه»، قِلَانَش، قَبِیْشَه، دُصَقَه،
 بَنُونَش²، كَجَم، «جزیره ابو شریك»، باغای، «سوق ابن خلف»،
 «دوفانہ»³ «هسبله»، «اشیر»، «سوق حمزه»، «جزیره بنی ذغنايه»⁴،
 مَتَجَه. «تنس»، «دارسوق ابراهیم»، غَزَه، «قلعه برجمه»، باغر، یَلَل
 «جبل زالاغ»، «اسفاقس» مَنَسْتِیر «مرسی [قصر] الحجامین»، «بنزرت»
 «طبرقه»، «هیاجه»، باغر، «غیبث»، «قریه الصقالبه»، لرّیس،
 «مرسی الحجر» جَمُونَس، «الصابون» طُرس *⁵ «قسطیلیه» نَفْطَه، «بنطیوس»
 «تقیوس»⁶، «مدینه القصور»⁷ «مسکیانه»، «باغای»، «دوفانہ»⁸
 عین العصافیر، «دارملول»، «طبنه» مَقْرَه، «تیبجس»، «مدینه المهر بیتن»،
 «تامستت»⁹ «دکما» قصر الافریقی، «رکوی»، «قسطنطنیه»، «مبلی»
 «جیجل»، «تابریت»، «سطیف»، «ایکجا»، «مرسی الدجاج»، «اشیر»

812

1۔ ممسی. (یاقوت 4 : 642 ، 5).

2۔ ینونش (یاقوت 4 : 1042 : 21).

3۔ ← ص 56 ، 3 و ابن حوقل ج 1938 ص 85 ، 8

4۔ ← ص 28 ، 7 و 56 ، 3

5۔ طرة (یاقوت 3 : 534 و ابوالفداء پ 194-195).

6۔ تکرار ص 58 : 7 - 15 می باشد.

7۔ ← ص 28 : 14 .

8۔ ← ص 217 ، 2-3.

9۔ ابن حوقل 87 ، 21.

تاهرت: نام قصبه نیز همین است. از شهرهای «بمّمه» «تاغلیسیه»
 «قلعة ابن هرب»، «هزاره»، «جعبه»، «غدير الدروع»، «لمایه»،
 «منداس»، «سوق ابن حبله»¹ «مطماطه»، «جبل تّجان»، «وهران»،
 «شلف طیر»² «غزة»، «سوق ابراهیم»، «رهبابه»، «بطحه»³ «زیتونه»
 «تمما»، «بعود»، «الخضراء»، «واریفن»، «تّنس»، «قصر الفلوس»،
 «بحریه»⁴، «سوق کری»، «منجّصه»، «اوزکی»، «تبرین»⁵، «سوق 219
 ابن مبلول»، «ربا»، «تاویلت ابو مغول»⁶، «تامزیت»، «تاویلت»
 دیگر «لغوا» «وفکتار».

سجلماسه: نام قصبه نیز هست. شهرهایش: «درعه»، «تادنقوست»
 «اثر»، «ایلا»، «ویلمیس»، «حصن ابن صالح»، «نحاسین»، «حصن
 السودان»، «هلال»، «امصلی»، «دار الامیر»، «حصن براره»⁷،
 «خیامات»، «تازروت»

فاس: ⁸ نام قصبه نیز هست. بچه‌هایشان ولگرد هستند. این خوره
 را سوس پائین نیز نامند. از شهرهایش ⁸ «بصره»، «زلول»، «جاهد»،

1- ← ص 29 ، 2

2- نهر شلف (حوقل ج 1938 ص 90 و یا قوت 4 : 249 ، 11) شلف
 بن واطیل (پانوشت دخویه).

3- ← ص 29 : ، بطحاء

4- منخرته (نخبة الدهر دمشقی 2374 ، 8 ب 404 ، 4)

5- ← ص 29 ، 7

6- ← ص 29 : 7

7- برار ← 28 ، 11

8- 9- این جملات درص 57 ، 1 نامده است.

«سوق الکتامی»، «وَرَعَه»، «سبوا»، «صنهاجه»، «هواره»، «تیزا»،
 220 «مطماطه»، «کَزَنَایَه»، «سلا»، «مدینه بنی قریاس» * «مزحاحیه»،
 «وازیلا»¹ «سبتا»، «بلد غمار»، «قلعة النور»، «نکور»، «بَلَش»،
 «مَزْنِیَسَه»، «تَابَرِیْدَا»، «وصاع»، «مکناسه»،² «قلعه شمیت»، «مدائن»،
 «برجن»، «اوز کی»، «تیونوا»، «مکسین»، «املیل»، «املاة ابو الحسن»،
 «قسطینه»، «نقز او»، «نقاوس»، «بسکرة»، «قبیشه»³، «مدینه بنی
 زحیق»، «لواته عبدالله»، «لواته برکیه»، «اکذار ابن شرک»، «مدینه
 «جبل زالاغ».

ناحیت آن طنجه⁴ و شهرهایش: «ولیه»⁵، «مدرکة»⁶، «متروکه»

«زُقُوْز»⁵، «غُزَه»، * «غمیره»، «الحاجر»، «تاجر اجرا»، «بیضاء»، 221
 «خضراء».

1- ازیلا ← ص 57 : 3 .

2 - مدینه مکناسه ← ص 57 : 4 .

3 - از ص 216 ، 13 تا اینجا با اندک اختلاف مطابق است با ص 11:55 تا

5 ، 57

4 - در اینجا دو ناحیت «طنجه» و «زاب» دیده می شود و پس از آنها

«طرفانه» معرفی شده است که قصبه «سوس اقصا» می باشد . اما در خلاصه ص 57
 این سه شهر بنام سه ناحیت به ترتیب «زاب»، «طنجه»، «طرفانه» معرفی
 شده اند.

5 - خردادیه 89 ، 4

6 - مذکرة (بلدان یعقوبی پ 131 ، 135 ، غ 352 ، 358 - مدفره،

یا نوشت (دخویه) .

زاب: شهرستانش «مسيله» است، و او را است «طبنه» ، «بسكرة»
 «بادس» ، «تهوذا» ، «طولقا» ، «جميلا» ، «بنطيوس» ، «آدنه» ،
 «أشير» .

سوس دور: ¹ قصبه آن «طرفانه» است از شهرهايش : «أغمات»
 «ويلا» ، «وريكه» ، «تندلي» ، «مائه» و جز آنها است.

صقلية ، (سيسيل) : قصبه آن «بلرم» ² است و از شهرهايش
 «خالصه» ، «أطرا بنش» ، «مازر» ، «عين المغطا» ، «قلعة البلوط» ،
 «جرجنت» ، «بشير» ، «سرقوسة» ، «لنتيني» ، «قطانيه» ، «الياج» ،
 «بطنونوا» ، «طبرمين» ، «ميس» ، «مسينه» ، «رمطة» ، «دمنش» ،
 222 «جاراس» ، «قلعة الفوارب» ، «قلعه صراط» ، «قلعه ابو ثور» . «بطلية»

«ثرمه» ، «بورقاد» ، «قرليون» ، «قرينش» ، «برطنيق» ، «اخيلاس» ،
 «بلجه» ، «برطنه» .

اندلس: همانند «هيطل» در خاور زمين مي باشد. رلي من آگاهی
 درست از اندلس ندارم تا آنرا خوره بندي کنم ، زيرا من هنوز به
 آنجا نرفته‌ام تا بتوانم آنرا بخش بندي نمايم. گویند: [اگر از دريای
 روم به سمت راست (شمال) بگذري در اندلس باشي و اين چند راه
 دارد که برخی معروفهايش را ياد خواهم کرد. پهنای دريا در برخی جاها

1- سوس در آفريقا همه جا هي نقطه آمده است، ولي مترجم فارسي «نخبة الدهر»

دمشقي آنرا به تقليد «شوش» ايران همه جا با نقطه نهاده است.

2- شايد به سبب كمبود آگاهی مؤلف از سيسيل ، در اين جا به همان اندازه

که در خلاصه برای فقيهان درس 55 ، 7-11 آورده بود پسند کرده است.

يك فرسنگ و در برخی شش روز راه دارد و سپس دریا گشاده تر گردد. ماورای جیحون مانند اندلس است و اگر من به آنجا رفته بودم آنرا خوره بندی می کردم چنانکه هیطل را نمودم. ولی من شنیده‌ام [که اندلس هزار میل است. ابن خردادبه گوید: اندلس چهل شهر است، یعنی معروفهای آن. زیرا کسی پیش از من به خوره بندی و تعیین قصبه‌ها نپرداخته است، برخی از شهرها نیز که او یاد کرده است، بنابر روش من قصبه هستند] چنانکه گوئیم: بخارا، نسف، کش، سمرقند [من از برخی دانایان ایشان درباره روستاها و شهرهای پیرامن قرطبه که بدان نسبت داده می‌شوند پرسیدم، آن اندلسی گفت. ما روستا را «اقلیم» می‌خوانیم، اقلیم‌ها و شهرهای پیرامن قرطبه سیزده تا هستند: «أرجونه» «قسطله»، «شودر»، «مارتس»، «قنباش»¹ «فخ ابن لقیط» * «بلاط مروان»²²³ «حصن بلکونه»، شنیده؛ «وادی عبدالله»؛ «قرسیس»²، «مائدة»، «جیان» و چنانکه پسوند³ می‌نماید باید این نقطه ناحیت باشد. شهرهای «جفر»، «بیغو»، «مارتس»، «قانت»، «غرناطه»، «منتیشه»، «پیامه» است. [من به سال ۷۷ کتاب خود را در مکه بر برخی از پیران اندلس عرضه نمودم. او گفت: برابر بیان تو، بایستی اندلس هجده خوره چنین

1 - قنبا (یا قوت 4، 182).

2 - شاید، فریش (یا قوت 3، 889، 21).

3 - شناخت پایگاه شهر از روی پسوند نامش در ج، 12، 234 نیز می‌آید

و درص 36: 1-2 نیز چیزی همانند این گذشته است.

داشته باشد: «بجانده»، «مالقه»، «بلنسیه»، «تدمیر»، «سرقوسه»، «یابسه»، «وادی الحجارة»، «قطیله»، «وشقه»، «مدینه سالم»، «طلیطله»، «اشبیلیه»، «بطلیوث»، «باجه»، «قرطبه»، «شدونه»، «جزیره الخضراء». سپس من آنها بردیگری عرضه داشتم. او گفت: برخی از اینها که تو یاد کرده‌ای ناحیت هستند. این کارتو با شنیدن نادیده‌ها درست در نیاید. پس او لبیره و خشنیه را بر آنها افزود. ابوزید نیز در کتاب خود¹ طرطوشه، بلنسیه، مرسیه، جزیره جبل طارق، اخشنیه، مریه، شنترین، لبله، قرمونه، مورور، استجه را یاد کرده است. اینست آنچه من از اندلس می‌دانم و در آنها بدرستی قصبه را از شهر باز نشناسم. مگر قرطبه را که مانند سمرقند معروفست².

دیگر شهرهای نامبردار اندلس: طرطوشه، بلنسیه، مرسیه.

224 بجانده، مالقه، جزیره جبل طارق، شدونه*، اشبیلیه، اخشنیه، مریه

شنترین، باجه، لبله، قرمونه، مورور، استجه می‌باشند.

گزارش

برقه

قصبه‌ای معتبر و آبادان، پر میوه، پر برکت با غسل فراوان و مروره است. مرزی است که کوه‌ها دور آنند. کشتزارها دارد و بیم مرحله

1- استخری ع 37 ب 40.

2- بخش میان [] را دو به ترتیب‌های دیگر در یادداشت اول آمده است.

و شاید درها کنویس بوسیله خود مؤلف حذف شده بود باشد زیرا که برخی از نام‌ها در متن نیز دیده می‌شود.

از دریادور و در پستی قرار گرفته است، خاک اطرافش سرخ است. آبشان از چاه و بارانهای است که در انبارها نگاه می‌دارند. در کنار راه مصر است و مردمش بایبگانه مهربانند و نیک اندیش هستند و کمتر از دیگران رنگ پذیرند.

اَطْرَابُئْسُ : شهری بزرگ بر کنار دریا است، بارویی از سنگ و جیل¹ دارد. درهائی بنام باب البحر ، باب الشرق ، باب الجوف ، باب الغرب دارد . آب از چاه و باران دارند . میوه انجاص² ، سیب ، و فراورده‌های شیرو عسل فراوانست و نامی پر آوازه دارد.

اجدایبه : آبادان و ساختمانهایش از سنگ در کنار دریای باشد از آب باران می‌آشامند.

سُرْت : همچنانست و بادیه‌ها و درختانها³ دارد.

صَرَه : در بیابان است و بارو دارد ، نخلستان و انجیر دارد . از باران می‌آشامند.

قَابِس : از طرابلس کوچکتر است دره‌ای دراز دارد. ساختمانهایش از سنگ و آجر است . نخلستان ، انگورستان و سیبستان دارد ، بارو دارد. مردم بادیه‌اش بربرند . شهر سه دروازه دارد.

1 - درص 229 از حاشیه نسخه B نقل شده که، الجیل هو النورة پس جیل آهک

است که برای ملاط بکار گرفته می‌شده است.

2- آلو ← 181

3 - متن: شعاری

غافق: ناحیتی است گسترده پر آبادی و هفته بازارها، نزدیک دریا و برخی آنرا از آفریقا شمرند.

ذات الحمام: شهریست که بتازگی ساخته شده. از کسی که از ابوالعباس ابن الراعی درباره آن می پرسید، شنیدم که می گفت: ساختن این شهر یکی از علامات ظهور فاطمی در مصر است. [و برخی آنرا ازواحات بشمار آرند].

افریقیه 1

قیروان: مرکز این سرزمین است. دلباز و بزرگ خوش نان و گوشت است، دزای میوه‌های متضاد در کوه و دشت و دریا و نعمتهای گوناگون و دانش بسیار و ارزانی شگفت آور است. 225 گوشت پنجه من به یک درم و انجیر ده تا² از مویز و خرما و انگور و زیتون که مپرس! بارانداز مغربیان ر مرکز بازرگانی در دریا است. هیچ جاییش از این سرزمین شهر ندارد. مردی سازگارتر از ایشان نباشد، همه حنفی و مالکی و بانر مشی شگفت انگیز هستند. در میان خود کشاکش و تعصب ندارند در پرتو نور خدا بکار خویش می پردازند و دل از کینه تهی دارند. خود فخر آور مغرب و مرکز سلطنت و یک پایگاه است. از نیشابور مرده برو از دمشق بزرگتر و از اصفهان محترم تر است و ای آب ایشان سست

1- این عنوان افزوده ترجمان، ادبوی مهری است که در 216،

13 داده است.

2 - شاید ده من

و بیانشان سبک است، بذله گو ندارند. آب آشامیدنی رادر مواجین¹ نگاهداری می کنند، مالیات از دکان داران گرفته نمی شود. خواروبارشان در صبره است، بازارهای شهر تعطیل است، توده مردم همچون گله گوسفند یله؛ نماز تراویح نمی گذارند، هیچ بک از دو طرف نشانی ندارند² در زمینی کمتر از سه در سه میل است و باروندارد. از گودالها و انبارهایی می آشامند که آب باران رادر آنها گرد می آورند. معز (فاطمی) کاریزی از کوهستان برایشان کشید که پس از گذشتن از کاخ او در صبره انبارهای ایشان را پر آب می کند. ساختمانها از سنگ و آجر است. انبارهای روغن بسیار دارند. جامع ایشان در جایی بنام سماط کبیر در میان بازار و ناف شهر، بزرگتر از جامع ابن طبلون است و ستونهای رخام دارد و با رخام فرش شده است و ناودانهایش از سرب می باشد. دروازه هایش: باب سماط، باب صرافان. باب رهاذنه³، باب فضولیان، باب مأذنه، باب صباغیان، باب حواریان، باب سوق الخمیس، باب میضاة⁴ باب خاصته، باب تماران است و باب لحامان، 228 باب سوق رماحان نیز دارد. پانزده کوچه دارد. بنامهای درب *ربیع درب عبدالله، درب تونس، درب اصرم، درب اسلم، درب سوق الأحد درب نافع، درب حدائین.

1- شاید جمع مجنأة به معنی گودال باشد.

2- متن، ولا یقی للتریقین بهاماتکون.

3- شاید جمع رهدن، دروغ گو، پیشگوی بددل

4- آبریز. وضوگاه.

صبره رافاطمی [مغربی] در آن هنگام که ابن سرزمین و [قیروان] را گشود، پایه نهاد، و نامش را از صبر و شکیبائی سربازانش در جنگ بر گرفت، شهر همانند کاسه گردو بی مانند است، کاخ شاه در میان آنست مانند مدینه السلام (بغداد). آب از میان آنجا می رود. ساختمانها استوار بازارها زیبا. جامع سلطان در آنجا است. پهنای بارویش دوازده ذراع است و جدا از ساختمانها است. میان صبره و شهر پهنه راه است و بازرگانان از شهر تا آنجا را سوار بر خرهای مصری می آیند و باز می گردند. دروازه هایش: باب فتوح، باب زویله، باب وادی النصرین همگی آهنین هستند، دیوارها آجر است که با حیل¹ بند کشی شده است.

اسفاس و سوسه دو شهر دریائی هستند که باروئی با آجر و جیل دارند و از چاه آب انبار می آشامند.

مهدیه نیز بر دریا است باروئی از آجر و جیل دارد. آب از چاه و انبار آب باران می آشامند. انبار قیروان و بارانداز اصفلیه و مصر بشمار آید، پر جمعیت می باشد. هر کس می خواهد قسطنطنیه را ببیند و رنج سفر روم نکشد آنجا را ببیند که مانند آن در جزیره ای ساخته شده و از يك راه همچون بند به آنجا شوند.

بنزرد: بارو دارد. ساختمانهایش از سنگ است. جامع در میان شهر است. آبی شور نیز میان دره جاری دارد که از دریاچه ای در کنار دریا می آید و به دریا باز می گردد. مردم با قایق از آن می گذرند

1- ← ص 224 هانوش 1 .

طَبْرَقَه: در کنار دریا و کوهی مشرف بدان است. دژ آن ویران شده مردم در حومه آن زندگی کنند. از چاه‌ها می‌آشامند. آبی شور نیز در ته دره دارد.

مَرسی الخَرْزُ: شهریست در جزیره‌ای کنار دریا که از یک راه‌بدان می‌رسند مرجان تنها از آنجا خیزد و جز از آن دریا نیاید. معدنی جز آن نیز ندارد.

بونه: کنار دریا، بارو دارد و معدنی آهن دارد. از چاه‌ها می‌آشامند.

باجه: میان قیروان و دریا است، غله و خیرات بسیار دارد، چشمه‌ای با آب روان در میان دارد.

لُرْبَس: زبر* کوه بُودَغ کشتزارهای زعفران دارد. بارویش با سنگ 227 آشامیدن مردم از چاه است پیرامن آن و پیرامن باجه بازارهای موسمی هست که ذکر آنها به درازا می‌کشد.

قرنه: بنام رودی شیرین که در آن است نامیده شده. باروی سنگین دارد.

مَرْنِيسَه: باروندارد. ساختمانها با گل رُس است. آشامیدنشان از چاه است دیه‌های بسیار و روستائی گسترده دارد.

قَمودَه: روستائی بزرگ و نام شهرستانش جَمونَس هابون است ساختمانها از گل آشامیدنشان از چاه، انجیر، زیتون، بادام فراوان دارد، دیه‌ی بزرگ نیز بنام خود الکاف دارد.

مَرْمَاجَنَه: بزرگ و وابسته به روستای قَبَسا می‌باشد. از چاه‌ها

می آشامند و میوه بسیار دارد.

قلانس: نام روستایش مکنه¹ ابو مفسود است، انجیر و زیتون و برکات دیگر بسیار دارد.

قبیله²: روستائی است که شهرستانش طرناسه است. بسیاری از بنی عباس بدانجا شده بر آن مسلط شده اند. به نیکو و زیتون و انجیر بسیار دارد. آشامیدنشان از چاهها است.

رصفه: روستائی است. نام شهرستانش بیونش است که مانند دله می باشد از چاهها می آشامند، سیصد و شصت کارخانه روغن گیری زیتون دارد. ساختمانهایش از گل می باشد.

جزیره ابوشریک: دودریا است و دوازده روستا دارد، نام شهرستانش باشو است، باروندارد. ساختمانها از گل است، از چاه می آشامند و کشت می کنند مانند شیراز و سرخس.

باغای: بزرگ و بارودار است. در زیر کوهی بنام اوداس می باشد که آبش بسوی ایشان می آید و بستانهای بسیار دارد.

سوق حمزه: شهری است * در دریا. ساختمانهایش با آجر پخته است و آب از رودخانه و چشمه سار می آشامند.

[مرسی الدجاج: شهری بر دریا است، ساختمانهایش از آجر پخته

1- شاید: مکناسه ← ص 220، 2 و 230، 11 دخویه به نقل از دمشق مکنه، را شهری آفریقائی خوانده ولی در نخبه الدهر ج 238، 5، پ 405، 15 کتومة مکنه از توابع سوس و قسطنطینیة دیده می شود.

2- بلدان یعقوبی ج 350 پ 129.

و آبش از رودخانه و چشمه ساراست].

جزیره بنی زغنایه : در کرانه دریا است . و بارو دارد و از آنجا

به اندلس می روند . چشمه ها دارد.

نتیجه : چرا گاه است و آبی روان دارد که بر آن چند آسیاب است.

شاخه ای از این آب به خانه ها می رود، باغهای فراوان دارد.

هیاجة : روستایش به همین نام، گندم زاری فراخ است.

قسطنطنیه : شهری جاهلی (پیش از اسلام) می باشد که دو روز

راه با مرکز فاصله دارد.

گر نه بیم خستگی و دراز شدن کتاب می داشتم، دیگر شهرهای

آفریقا را نیز یاد می نمودم ، که پرشهرترین خوره های اسلام است ،

ولی من به کوتاه نویسی گرایش دارم ، و تنها آنرا یاد می کنم که از آن

ناگزیر باشم . من هیچ خوره پرشهرتر از اینجا سراغ ندارم که همه

خوب و پرجمعیت نیز می باشند ، چه بسا من در سرزمین های دیگر

شهرهایی کوچکتر از دیه رانیز یاد می کنم زیرا آنها به شهر بودن شهرت

دارند و زمیمه این دانش بر شهت نهاده شده است . نبینی که مغا و

جامعین و منیفه¹ بی گفتگو شهر بشمار آیند ، در صورتی که کفر سلام و

قصرالریح و داس التین که از آنها بزرگترند ، دیه شمرد می شوند؟

آری! اهمیت يك خوره به بسیار بودن شهرهایش نیست، بلکه

به مهم بودن روستاهایش می باشد. نبینی که چقدر نیشابور و بخارا مهم

1- شاید همان «کسیفه» باشد که درص 173 گذشت و درص 256 ، 8 نیز یاد

شده است.

هستند ، با آنکه شهرهایشان اندك هستند ، و چقدر زبید و هجر ناچیزند
با آنکه شهرها بسیار دارند؟!¹.

قاهره:

نام قصبه نیز همین است. بلخ مغرب بشمار می رود. رودخانه‌ها
و باغها پیرامن آنها پر کرده و شهر در بنستانها فرو رفته است ، چشمه‌ها
در اطرافش می جوشند و ارزش این سرزمین را بالا می برند، بیگانه در
آنجا زودبه نوا می رسد و صاحب‌دل را خوش می آید، تا آنجا که به علت
آنها بردمشق ترجیح داده‌اند و بر قرطبه که آنها نیز نادرست می پندارم
شهری بزرگ و پربرکت و مرفه و خوش هوا است ، بازارهای زیبا و
آب فراوان و مردمی نیکوکار دارد. ساختمانش کهن و استوار و شگفت
انگیز است، ولی کجا می توان مغرب را باشام قیاس کرد ، در کجای
اسلام مانند دمشق یافت می شود؟ * قرطبه نیز نام و نشانی دیگر دارد. 229

1 - شاید «شهر» های ناچیزتر از «دیه» به سبب رژیم فرمانروایانه عرب
پیش از قرن چهارم باشد که در عربستان به دیه‌های کوچک نیز مرکزیت شهری
می داده ، حق داشتن «جامع» و «منبر» و برگزاری نماز آدینه می دادند و از جزیه
مغاف می داشتند اما بسیاری از شهرهای بزرگ غیر عرب ، از این حقوق محروم
می کرده و جزیه دریافت می کردند . — ص 393 و 282 و (متن 2) 260 از
اصطخری ، 58) هر شهر می توانست چندین مسجد داشته باشد ولی داشتن جزیه
جامع مجاز نمی بود. (سیوطی، حسن المعاضره 2 : 155).

دو جامع دارد بفاصله دو سوم شهر نزدیک بازارها با سنگ و جیل¹ ساخته شده اند چهار کویچه معروف دارد. باب مجانه ، درب المعصومه درب حارة النفیر ، درب البساطین . نزدیک آن شهر است بنام دها² که ویرانه شده است.

تنس : بر دریا است و بارو دارد ، از رودخانه می آشامند ، و همچنین است قصر الفلوس³.

تاهرت سفلی : بر دره ای بزرگ است ، چشمه سار و باغها دارد .

فتان : بارو دارد ، و بر دره ای است با آب روان و باغها.

یلل : و جبل توجان³ همچنانکه گفتم بر ابراند.

وهران : باروئی دارد بر دریا ، که از آن بایک شبانه روز دریا نوردی به اندلس می روند.

سبته : در تنگه دریای اندلس قرار گرفته و دو خشکی از روی آن دیده می شود، و این یکی از گذرگاه های بنام است.

جبل زالاغ : شهر است بر کوهی بلند ، مشرف بر خورده فلس که آنرا خلوف بن احمد معتلی ساخته . دیگر شهرها نیز بیشتر بار دارند و باغهای فراوان.

1 - ← ص 224 پانوش (1)

2 - که درص 30، 7 بعنوان «وادی رها» یادشد،

3 - ← ص 56، 4 و 8، 7

فاس : دوشهر بزرگ و مهم هستند که هر يك باروئی جدا دارد و میان آن دودرهای پرازباغها و آسیاها است. دولت فاطمی بر يك سو دست دارد و اموی بر سوی دیگر و در نتیجه جنگ و کشتار و دست به دست شدن دارد. [ومن از ایشان می شنیدم که چگونه امویان با جنگ از دریا گذشته و این سورا با زور ساخته خطبه خوانی برقرار نمودند] .
 ساختمانها گلین و باروها با آجر پخته است . دژ شمیت را [اسماعیل] ابن بوری [نوری ابن موسی بن ابی العافیه] در آنجا ساخته و دژی دیگر را ابن احمد در کنار دره ساخته است. شهر یست پر بر کت از انجیر و زیتون ولی چنانکه می بینیم مردمی سرد [گریزان از جنگ] و پیه هستند ، دانشمندان اندک* و غوغا بسیار دارند.

مقر¹ امیران فاس از طرف دولت فاطمی [مغرب] در جبل ذالغ است . بخش ایشان در فاس به نام عدوة القروی و بخش دیگر مدینه الاندلس² نامیده می شود که این را امویان به هنگامی ساختند که از آب گذشته بر فاس مسلط شده بودند.³

1 تا 3 - این چهار سطر در متن عربی پس از معرفی «فماد» آمده است.

آنرا در دنبال فاس نهادم.

2 - دو بخش فاس را یا قوت «عدوة القروی» و «عدوة الاندلس» نام داده

سال تأسیس نخستین را 193 و دومین را 192 یاد کرده است . (یا قوت 3، 842،

18) .

بصره: ¹ شهری آباد و بزرگ و مهم بوده ولی اکنون ویرانه
[شهر مانند بست]²

قسطیلیه: در همه دنیا همانند بصره است [اگر کسی بخواهد شهری
همچون بصره ببیند باید بدان بنگرد] بهای يك بار شتر خرما دو درم
است. رودی بزرگ دارند که در میان نخلستانها پنهان شده است. از
فراوانی نخلستان که مپرس!

نقزاه: نیز مانند آنست (در ارزانی خرما و فراوانی آب
همانندند) و هر دو شهر از دریا دور افتاده اند.

نقاوس (الزباب): زیبا و دلگشا و پر آب و سرد است و گوزن فراوان
دارد (و میوه های کوهی ارزشمند دیگر).

غمار: روستایش سه روز راه در مانند آن می باشد که همه دیه های
آبادند³ [و نیز بسکره⁴ و چند شهر دیگر که مرکز خرما بشمار می روند]

1 تا 2 - در متن عربی چاپ دخویه، معرفی «بصره» پس از معرفی «قسطیلیه»
و «نقزاه» آمده است. و من آنرا به پیش آوردم، زیرا که مؤلف هنگام معرفی
«قسطیلیه» آنرا به بصره همانند کرده است و همچنانکه در پانوشت ص 230 چاپ
عربی دیده می شود در نسخه دستنویس (C) نیز بصره پیش تر از آنها نوشته شده بوده
است، و این را من بهتر پسندیدم.

باری یا قوت معرفی این بصره را از همین کتاب مقدسی نقل کرده و تاریخ تألیف
احسن التقاسیم را به سال 378 آورده است (یا قوت 1، 10:653) در صورتی که خود
مؤلف در ص 3،9 تألیف را به سال 375 معین کرده است.

3 - در اینجا، در متن عربی دو سطر و نیم تکرار معرفی «قسطیلیه» و «نقزاه»
و «نقاوس» دیده می شود، که چون من در ترجمه آن سودی نیافتم آنرا انداختم.
جای آن چهار سطر که در پانوشت شماره 1 تا 3 بدان اشارت نمودم نیز در
عربی اینجا می باشد.

4 - بسکره را یا قوت در 1، 625 و 903:2 و 23 و دیگران نیز آورده اند.

و همه آبادانند .

میان فاس و صاع شهریست مهم و دلگشا و پر درختان بارودخانه‌های بسیار، که در روستای مکناسة الصاغه جا دارد و من نامش را فراموش کرده‌ام
طنجه: * ناحیتی آباد و گرانقدر است که شهرهای خشکی و 323
کرانه‌ای آن آباد و مرفه‌اند.

زاب: [ناحیتی] است [شهرستانش مسیه است که خود ناحیتی
است و چنانکه گفتیم¹ در این سرزمین شهرت دارد ولی طنجه مهم‌تر از
آنست [این خوره سوس ادنی² نیز نامیده شود].

سجلماسه:

قصبه‌ایست مهم ، برودخانه‌ای جا دارد که جدا از آن است و
و در سمت قبله آن می‌ریزد . به سوی قبله دراز است . باروئی از گل
دارد . در میان آن دژیست به نام عسکر . جامع و ستاد فرماندهی در آنجا
است . گرما و سرمایش سخت است . هوایش خوش ، خرما ، انگور ،
مویز ، انار و دیگر میوه‌ها و غلات دیگر خیرات فراوان دارد . بیگانگان
را خوش آید و از هر سو بدانجا روی آورند ، با این همه مرزی
گرانقدر است . در روستایش کانه‌ای زر و سیم یافت شود . مردم اهل
سنت و نیکوکارند . دانشمندان و خردمندان دارند . دروازه هایش :

1- ← ص 221.

2- در برابر سوس افما (دور) ← ص 221.

باب قبلی ، باب غربی ، باب غدیر ، باب جزاران¹ باب توقف گاه
زناته² رجز آن است. شن زار است. آب نیز دارد.

دَرَّعَه: روستائی فراخ است و چندین منبر دارد. کنار رودخانه‌ای

به درازای شش روز راه است.

عَرِيش: ³ روستائی است دارای چندین منبر شهرهای آباد
پیرامن آن در شن زار اند در قاذت کانه‌های سیم هست، میان این خوره
و سرزمین سیاهان کانزر نیز هست. در جهان جائی گسترده و خوش
آب و هوای آن نیست. راه‌ها بدین خوره دشوار است زیرا در بیابانی
شن رار و ترسناک قرار دارد.

بَلْرَم: قصبهٔ أصقلیه⁴ در کرانهٔ دریا در جزیره است. گشاده‌تر از

فسطاط ولی پراکنده است. ساختمانها از سنگ و نوره⁵ است همه جا
سرخ و سفید است.

فواره‌ها و خیزران زارها پیرامن آنرا پر کرده است. رودخانه‌ای
بنام وادی عباس به آن آب می‌رساند و آسیاها در میان آن ساخته‌اند و
آب بردیوارها می‌کوبد. میوه و انگور بسیار و برکت فراران دارد.
یک کوی در داخل دارد که جامع در آن و بازارها در حومهٔ آن می‌باشد

1 - قصابان

2 - Zenata قبیله از بربرند (لغتنامه)

3 - دمشقی ع 236 ب 362 .

4 - سیویل

5 - جیل ← ص 224 .

232 يك كوی دیگر در بیرون داود که بارو دارد و خالصه نامیده می شود و چهار دروازه دارد: باب کتّامه ، باب فتوح ، باب بنود ، باب صناعة . جامع و بازارها نیز دارد.

اطرابنش : در کرانه و غربی است . بارو دارد . از رودخانه سیراب می شود.

عين المغطا و ماذر¹ نیز غربی هستند.

قلعة البلوط : در پستی است و بارو دارد² از چشمه ای که در آنجا است سیراب می شوند.

جرجنت : در کرانه است و بارو دارد . از چاه می آشامند.

بُثیره : در کرانه و غربی است . باروئی استوار همچون يك دژ دارد.

سرقوسه ، دوشهر بهم چسبیده است . بندری شگفت انگیز دارد خندقی آب دریا را به دور آن می گرداند.

لنتینی : کنار رودخانه نزدیک دریا است . بارو دارد ، ساختمانهایش از سنگ است.

قطانیه : در کرانه سمت قبله است ، بارو دارد ، مدینة الفیله همین است.

الهاج : در کرانه سمت قبله است ، بارو دارد . از آبی روان

1 - ← 29 و 221-222

2 - متن : «محصنة فی الهواء» است و در صفحه ۱۰۰ در پانزدهمین صفحه جمله «قمة الصراط فی الهواء» آمده هوت گودا است (یا قوت 4 ، 000 ، 18).

می آشامند.

بطرنوا : در خاور است در دامنه کوه آتش روان¹.

طبرمین : در کرانه خاوری است ، مشرف به سرزمین روم شرقی

دژی از سنگ دارد. باراندا از دریائی است.

دیگر شهرها [شرقی و غربی و قبلی (جنوبی) هستند] و بخش

خاوری چنانکه گذشت ده است ، ولی قلعة الصراط در پستی است².

بطرلیه : در سمت قبله در خشکی است ، بارو دارد در میانش

دژی است که يك کلیسا دارد.

برطنیق : در کرانه نیست . حنای بسیار دارد . و چنین است

احیاس و بلجه³

صقلیه:

(سبیل) جزیره ایست فراخ و مهم . مسلمانان را جزیره ای

بزرگتر و آبادتر ، پر شهرستان تر از آن نیست. در ازایش دوازده روز

راه و پهنایش چهار روز است. میان جزیره و سرزمین روم تنگه ای در

سمت خاور هست به پهنای دوازده روز راه و این خلیج [راجیهانی] از

پنج دریای معروف بشمار آورده است. *

1- متن ، النار الجارية ، شاید هنگامی آتشفشان داشته است.

2- متن ، قلعة الصراط فی الهواء .

3- متن ، و بلجه فی فحوص .

اندلس: ¹

قرطبه : مرکز اندلس است. از برخی عثمانیان شنیدم می گفت: 233
 آنجا از بغداد مهمتر است و در بیابانی است که کوهی بر آن مشرف
 است. شهر ، اندرونی و بیرونی (ربض) دارد. جامع و بازاری در بخش
 اندرونی است. بیشتر بازارها و خانه سلطان در بخش بیرونی در کنار
 دره ای بزرگ است . بامها را از سو فال² ساخته اند. جامع با سنگ و
 ونوره ساخته شده دیوارهایش از رخام و پیرامن آن دستشوئی ها است
 شهر پنج دروازه دارد. باب جدید ، باب عطاران. باب قنطره (پل) باب
 یهود ، باب عامر. قرائن نشان می دهد و ناقلان متفق هستند که این شهری
 مهم و خوش هوا است . بینش و داد و سیاست نیکو و نعمت فراوان و
 دیانت استوار دارد. اندلس همیشه خواص هیطل را دارد جنگیانش
 همیشه در رزم و آمادگی اند، دانش بسیار و قدرت فراوان و ویژگیها
 دارند. بازار گانیش سود آور است. برخی از اندلسیان [که از دانشمندان
 خردمند آنجا بود و مدتی دراز در دریا همراه ما می بود] برایم گفت:
 آنجا سیزده روستا در پانزده میل دارد .

ارجونه : بارو دارد، باغ و درخت ندارد ولی مرکز علاات است
 چشمه سار دارند و کشتزار ایشان دیمی است.

قسطله : سیزده میای ارجونه است. در دشتی پر از درختها و ریتون

1- عنوان را مترجم از روی فهرستی که مؤلف در ص 216 و 222 داده

افزوده است.

2- متن ، قراهد ، ح قره و ...

و انگور است . از چاه‌ها می‌آشامند و باغها را با دولاب¹ سیراب می‌کنند.

شودر : در هجده میلی قرطبه در دشتی پرزیتون است. از چشمه می‌آشامند.

مارتش: در پانزده میلی قرطبه در کوهستان است و جز کرمستان چیزی ندارد، چشمه سار است.

قنبانش: در پانزده میلی است. در دشت و دارای کشتزارهایی در زمینی بنام قنبانیه است . از چاه‌ها می‌آشامند،

فنج ابن لقیط : در بیست و پنج میلی است در دشتی پراز کشتزار است . از چاه‌ها می‌آشامند.

بلاط مروان : در سی میلی است. دره‌ای دراز دارد ، در دشتی پراز کشتزار می‌باشد.

234 بریانه : کشتزارهای دشتی دارد* و از چاه‌ها می‌آشامند . دژی از سنگ دارد و بیرونش حومه (ربض) دارد. جامع در درون دژ است و بازارها در بیرون هستند.

حصن بلکونه : زیتون و درختها و چشمه بسیار دارد. باروئی از سنگ دارد. از يك چشمه و چند چاه می‌آشامند : در چهل میلی قرطبه است .

شنیده : بالاکوهی پراز کرمستان و دارای کشتزار و انگور و انجیر

1 - متن ، بالسوانی . ج سانیه.

است. از چشمه و چاه‌ها می‌آشامند . دو روز راه از قرطبه دور است .
منزل آن فج‌بن لقیط است.

وادی عبدالله : در سمت قبله در چهل میای قرطبه و منزل آن
وادی‌الرمان در دشت دارای کشتزارها و رودخانه‌ها و درختان است.
قرسیس : در شصت میلی قرطبه . در دشتی پر از انجیر و انگور
وزیتون درشت است. از چشمه‌سار سیراب می‌شوند.

جیان : در پنجاه میلی قرطبه . نام روستایش اولیه¹ است . شهر
جیان بر کوهی است پر از چشمه. در آنجا ویران شده است ولی خود
در کوه قابل دفاع است. دوازده چشمه دارد که بر سه‌تای آنها آسیاها
هست که اندلس را تأمین می‌کند و خوار و بار قرطبه از آنجا است و میوه
بسیار دارد . از خوبی و رفاه آن هر چه توانی بگو، که آنچنانکه برای
من گفته‌اند بهشت اندلس است . پس وند نامش² نیز نشان می‌دهد که
ناحیت است.

ساختمانها از سنگ است . سردسیر و باد خیز است ، ولی در
خوره گرمسیر نیز هست . بنا بر مقیاسی که ما نهادیم در شمار ناحیت‌ها
باشد. شهرهایش.

جفر : بر کوهی است با بسیاری رودخانه‌ها و آسیاها در ده میلی

جیان پر از *درختها و میوه و زیتون و انگور بر دره‌ای پر از میوه است. 236

1- شاید اولیه باشد که با قوت اولیه است. (1 ، 400)

2- — ص 223 ، 2

یغوا : کوهستانی و دارای چند دره و چشمه سار است که آسیاها را می چرخانند . توت و زیتون و انجیر بسیار دارد.

مارتس : بالای کوهی است و بارو دارد. از چشمه ها می آشامند ، انجیر ، زیتون و انگور بسیار دارد.

قانت : درقنابیه¹ است و بارو دارد. باغهای نیکو ندارد.

غرناطه : بر دره ایست دارا منیه ای از آن سلطان بدر ازای سیزده میل که در آن همه گونه میوه هست شگفت انگیز و زیبا است [و نزهتگاه سلطان] است . در دشت آن کشتزار بسیار است . پرسیدم : منیه چه باشد؟ گفت : باغ است!

منتیشه . در کنار دره ای پر از زیتون و انجیر است . بارور دارد و در دشت است .

بیاسه : بارو دارد و در کوهستان است. ساختمانها از گل است از چشمه سار می آشامند. انجیر و انگور بسیار دارد.

پرسیدم : آیا جز این روستاها و شهرها چیزی برای قرطبه مانده است؟ گفت : نه! گفتم : پس اشبیلیه ، بجانه و نام چند جارا بردم؟ گفت : اینها ناحیت و اقلیم هستند! چنانکه شما گوئید: قیروان ، تاهرت سجالماسه ! ایشان روستا را اقلیم می گویند! پس من دانستم که اینها به حساب ما خوره هستند ، اگر اینها از خوره هیطل بزرگتر نباشند کمتر نخواهند بود.

نتیجه آنکه : قراین نشان می دهد که باختر همانند خاور است و

هریک در دو بخش است ، همچنانکه خراسان و هیطل در خاورند و جیحون آن دوراجدا می‌سازد ، مغرب و اندلس نیز درباخترچنین‌اند و دریای روم آن دو را جدا می‌کند . چون من [به‌اندلس نرفته بودم] و توانائی سوره بندی اندلس را نداشتم آنرا مجمل گزاردم ، ولی خوره قرطبه را که از گزارشگران فراوان شنیده و شناخته بودم گزارش دادم . پس کتاب خویش را برپیری از پیران ایشان عرضه داشتم ، او گفت : برمنیاسی که تو نهاده‌ای بایستی اندلس هجده خوره باشد و آنها را چنین برشمرد: بجانّه ، مالقه ، بلنسیه ، تدمیر ، سرقوسه ، یابسه ، وادی الحجاره ، تطیلّه ، وشقه ، مدینه سالم ، طلیطلّه ، اشبیلیه ، بطلیوث ، باجه ، فرطبه ، شندونته ، جزیره الخضرا¹ من این را باپیری دیگر درمیان نهادم ،² او گفت: راست گفته و لپیرو و خشبیه را بر آنها افزود. البته برخی از این نامها می‌توانند ناحیه باشند مانند ایلاق و کش و صغانیان . والله اعلم

1- «جزیره الخضراء» در افسانه‌های کنوسیستی جایی ویژه یافته است ، برای کسب دانش همیشه مردم خاور ، باختر را و مردم باختر خاور را امیدگام قرار می‌داده اند . از این روی بیشتر قهرمانان افسانه‌های کنوسیستی هند و ایرانی همچون حی بن یقطان ، «اسلامان و ايسال» ، «العربة العربيه» از یمن (سبا) که سرزمین و پایگاه افکار هندی در جزیره العرب بوده است ، برخاسته به مغرب می‌رفته‌اند . یکی از پایگاه‌ها که این قهرمانان افسانه‌ای بدان دست‌یافته‌اند جزیره الخضرا است . تادینچه پیدایش و تکامل این افسانه در ذ 5 ، 105 و حقائق الراهنة ، 145 دیده شود.

2 - عرضه کردن کتاب بر پیران اندلس در ص 223 - نیز گذشت.

کلیاتی چند در باره این سرزمین

سرزمین بزرگ و دراز و مهم است. بیشتر چیزها که در دیگر سرزمینها هست در آنجا به ارزانی یافت می شود، خرما و زیتونش فراوان است، گرمسیر و سردسیر دارد. یهود در آنجا بسیارند، آب و هوایش خوش است. از مصر تا سوس اقضا همه گرمسیر است مگر چند نقطه کوهستانی و شهرهای سردسیر. بیشتر اندلس سردسیر است. جذامیان و اختگان و تمبلان و بخیلان بسیارند، داستانسرایان اندکند. دانش و دانشوران را دوست دارند، به بازرگانی و جهانگردی بسیار می پردازند.

آئین:

مذهب در آنجا سه گروه است: در اندلس مذهب واره مالک و قرائت نافع رایج است. خود ایشان گویند: ما جز کتاب خدا (قرآن) و موطا مالک نمی شناسیم. هرگاه ایشان به حنفی یا شافعی دست یابند او را بیرون کنند. و اگر معتزلی یا شیعی یا مانند آن بیابند چه بسا او را بکشند.

در مغرب تا مصر، مذهب واره ابوحنیفه و مالک (ره) رایج است و مذهب واره شافعی را نمی شناسند. روزی من بایکی از ایشان درباره مسأله ای گفتگو می کردم پس گفته شافعی را یاد کردم. او گفت:

خاموش باش! شافعی که باشد؟ دودریا بوده‌اند، ابوحنیفه برای مردم خاور و مالک برای مردم باختر، چرا مادو دریا را رها کرده به یک جوی پردازیم؟ من می‌دیدم که پیروان مالک با شافعی دشمنی می‌ورزیدند ایشان می‌گفتند: شافعی دانش را از مالک گرفت و با استاد مخالفت کرد. من هیچ دو گروه مذهبی را خوش برخوردتر و کم تعصب‌تر از ایشان (مالکیان و حنفیان مغرب)¹ ندیده بودم، من از ایشان داستانهای شگفت آور شنیدم که از گذشتگان خود نقل کرده می‌گفتند: در اینجا یک سال یک حنفی و در سال دیگر یک مالکی قضاوت می‌کرده است. *
 پرسیدم: چگونه مذهب ابوحنیفه بر سر راه شما نبه دبشمارسید؟ گفتند: 237 روز گاری که و هب بن وهب پس از دریافت علم و فقه از نزد مالک به اینجا آمد، بلند پایگی اسد بن عبدالله مانع او شد که از وهب بیاموزد، پس به مدینه شد تا از خود مالک فراگیرد. ولی مالک بیمار بود و پس از مدتی انتظار به او گفت: برگرد نزد ابن وهب که من دانش خویش بدو سپرده‌ام و شما را از پیمودن راه بی‌نیاز کرده‌ام. این پیشنهاد بر اسد گران آمده کسی را جو یا شد که همانند مالک باشد. به او گفتند: در کوفه جوانی به نام محمد بن حسن (شیبانی) شاگرد ابوحنیفه هست. اسد به آنجا شد محمد بن حسن که او را هوشیار و شیفته دانش دید، چنان او را دربر گرفت که دیگری را نگرفته بود و فقه را بر او بر رقیق کرد،

1- از آموزش و خوش فتاوی حنفیان و مالکیان در ص 225 نیز یاد شده است.

برای اسباب روانی و اجتماعی کرایش به مذهب و آراءهای سنی با نوشته‌های من بر ترجمه درس‌های درباره اسلام تألف گلدزبرگ ص 135-136 دیده شود.

پس چون استواری و خود کفائی او را دید ، وی را به مغرب گسیل داد ، چون بد آنجا رسید جوانان به گرد او فرا آمده از تیزبینی وی در شگفت شدند ، شاح و بر گهاومسائلی از او شنیدند که به گوش ابن وهب نرسیده بود. پس حلقه‌های درس پدید آمد و مذهب واره ابوحنیفه در مغرب رایج گشت .

من پرسیدم : پس چرا دراندلس رایج نشد؟ گفتند: دراندلس نیز کمتر از مغرب رایج نبود ، ولی روزی دو گروه (حنفی ، مالکی) به نزد سلطان کشاکش داشتند، سلطان پرسید بوحنیفه از کجا است؟ گفتند: از کوفه! گفت: مالک از کجا؟ گفتند: از مدینه! سلطان گفت: دانشور دارالہجره (مدینه) [را دوست تر داریم او] ما را بسنده بتود پس دستور داد پیروان ابو حنیفه را بیرون راندند. او گفت: خوش ندارم در سرزمین من دو مذهب واره باشد. من این دستان را از گروهی از پیران اندلس شنیدم [واز گروهی نیز باز پرسیدم ایشان گفتند: درست است. من گمان دارم سلطان تعصب ورزیده باشد زیرا بنی امیه دشمن علی هستند و دانش بوحنیفه از علی است ، امویان مردم کوفه را که شیعی اند دشمن می دارند . و چنانکه گفتم دسته دوم مذهب مردم کوچه و بازار است].
دسته سوم مذهب فاطمیان می باشد. و این خود درسه گونه مسائل

328 است: *

نخست: هسائلی که مورد اختلاف پیشوایان است ، مانند قنوت در نماز بامداد ، و بلند گفتن بسمله و یک رکعت خواندن نماز وتر و مانند اینها.

دوم : باز گشت به رفتار سلف (گذشتگان) مانند دو گانه گفتن بندهای اقامه¹ که بنی امیه یکتای آنرا اندوخته بودند ، و سفید پوشی که بنی عباس آنرا به سیاه تبدیل کرده بودند.

سوم : خود آورده هائی که هر چند پیشینه تاریخی نداشته اند ولی با دید گاه پیشوایان هم ناسازگار نبود، مانند افزودن حیله² بر اذان و شرط کردن دیدار ماه در تعیین روز اول³ ، و انجام دادن نماز کسوف با پنج رکعت دو سجده ای. و اینها⁴ از مذهب شیعیانست. ایشان کتابهائی نیز دارند [و بدستشان دیدم] که می خوانند. من کتاب دعائم را بررسی کرده دیدم ایشان در بیشتر اصول همگام معتزلیان و پیرو مذهب [تناسخ] اسماعیلی هستند و این سر را پنهان دارند و با هر کس نگویند مگر به او مطمئن شوند پس از آنکه او را سوگند داده با او پیمان بندند. از این روی ایشان را باطنیان گویند که ظاهر قرآن را به معنی دور و تأویل های بیگانه باز می گردانند و معنی های باریک از آن بر آرند. و این مذهب ادرسیان است که بر خورده سوس اقصا دست یافته اند ، و نزدیک به مذهب قرمطیان است. مردم خاور و باختر درباره مذهب فاطمیان سه گونه می اندیشند برخی آن پذیرفته باور دارند و برخی آنرا تکفیر کرده اند و برخی

- 1- جفت بندی اقامه در ج ع 481 : 10 نیز دیده می شود.
- 2 - مصدر ساختگی به معنی دحی، علی خیر العمل در اذان.
- 3 - برای تاریخچه ماه های هلالی و عددی که از زردشتی به اسلام وارد شده است ج ص 441 پا نوشت 1 دیده شود.
- 4 - دعائم الاسلام نعمان مغربی 363 ← 85 : 197 .

آنرا یکی از فرقه‌های اسلام برشمرند.

بیشتر مردم صقلیه حنفی هستند. من در کتابی که برخی پیران کترامی و نیشابور تألیف کرده خواندم که در مغرب هفتصد خانقاه ایشان هست، پس گفتم: نه بخدا یکی هم نیست.

قرائت: قرائت همه این سرزمین تنها قرائت نافع است.

آداب و رسوم: در این شش اقلیم شهادت کسی نپذیرند مگر تعدیل شده باشد روزی من در معامله ملکی حاضر بودم، ابو طیب حمدان از من خواست تا گواهی بنویسم، پس این را به من تهنیت گفتند. جنازه مرده را جز از سمت سر و دویا نگیرند پس از نماز تراویح می‌نشینند. گوسفندان کباب شده را پوست نمی‌کنند.* بی لنگ به 239 گرمابه در آیند مگر اندکی از آنان. رسوم مغرب همانند مصر است جز طیلسان که کمتر پوشند و بیشتر دویار را دو تا کرده بر پشت اندازند مانند عبا¹ (مردم) قلنسوه رنگین پوشند، بربرها برنس² سیاه، مردم روستا کیسه و بازاربان مندیل می‌بندند. بازرگان سوار خرها مصری یا قاطر می‌شوند مضمحف‌ها و دفترها را بر روی دق³ می‌نویسند. مردم اندلس ماهرترین و راقان هستند. خط ایشان [زیبا و] مدور است⁴.

1- چنه‌ن است در متن. ولی امروزه عبا، ردا، طیلسان نزدیک بهم بکار می‌روند.

2- فرق قلنسوه با برنس آن بوده که دومین به روپوش چسبیده بوده است و

هنوز هنوز برنس در شمال غربی آفریقا بکار می‌رود.

3 - پوست نازک.

4 - از زوایه‌های حاد خط کوفی کاسته شده به نسخ نزدیک می‌شود.

بازرگانی : پارچه پشمین و کیسه از برقه بد آنجا آورند . و از سبسیل پوشا کهای خوب برای کاخ پذیرائی و از افریقا روغن و پسته و زعفران و بادام و برقوق¹ و خرچین² و فرش ها³ و خبکها ، و از فاس خرما و همه آنچه یاد شد ، و از اندلس پارچه بزازی بسیار و صادرات اختصاصی شگفت انگیز دیگر برنخیزد .

از ویژگی های این سرزمین مرجان است که از جزیره های در دریا می آورند که نام شهرستان آنجا مرسی المغز است . از یک راه باریک بد آنجا می شوند مانند شهر مهدیه از دریای آن قرن که همان مرجان است بر آرند ، و ریشه گاهی جز اینجاند دارد و بر کوه هائی در ته دریا یافت شود . برای شکار آن قایق به دریای می روند و با خود صلیب هائی چوبین می برند که بر هر یک مقداری کتان پیچانده باشد ، آب می اندازند و کشتی بانان قایق را می چرخانند ، پس دو تناب بدان ببندند و سر هر یک را یک تن می گیرد ، پس صلیب را در آب می اندازند و کشتی بانان قایق را می چرخانند ، پس صلیب به شاخه های مرجان می آویزد و آنرا بیرون می کشند . و از ده تا ده هزار درم بر می آورد . پس آنها را در کار گاه هائی که دارند پرداخت می کنند ، پیش از پرداخت قه رنگ دارد و نه جلا! و آنرا بیهای ارزان می فروشند .

1- متن عربی، مزاد ج مزاد.

2- متن انطاع ج نطع.

3- زرد آلو.

در تطیبه سمور بسیار است¹. در اندلس پوستی کلفت² هست که از آن دسته شمشیرها سازند. در فصلی از سال عنبر بسیار از دریای محیط بدستشان می‌رسد. از سیسیل³ نوشادر سفید بسیار برآید، ولی شنیدم که معدنش به ته کشیده و مردم مصر بجای آن دوده^{*} گرما به بکار برند. 240

[در اندلس پارچه برای لنگ و پوشاک سازند].

وزن : سنجش در این سرزمین همه با رطل بغدادی بود، مگر در باره فلفل که آنرا با اندازه ده درم کمتر از بغدادی می‌کشند، و همین است که اکنون در دفاتر دولت فاطمی مغرب به کار گرفته می‌شود. [و دستور است که از سرب باشد و نام او بر آن ثبت گردد. اهل اندلس نیز رطل خود را دارند].

کیل : قفیز قیروان سی و دو ثمن است. ثمن شش مد است از مدهای پیغمبر (ص). قفیز اندلس شصت رطل است. ربع هجده رطل، فنیقه⁴ نیم قفیز می‌باشد. کیل فاطمیان مغرب دواد⁵ است که از ویه مصر اندکی خشک تر است و بر سر آن بندی نهاده شده که سر عمودی را که در ته آن ایستاده‌اند نگاه می‌دارد و بر سر آن شاخک آهنی چرخان هست هنگامی که کیل ویه را پرمی‌کند آن شاخک آهن را می‌چرخاند تا

1- استخری ع 44 ، 10 پ 47 ، 2.

2- متن : السفن .

3- متن : اصقلية

4- شاید فنیک آلمانی را با آن ربطی باشد.

5- شاید با «دوراری» که نوعی سکه زرین بوده است (لغتنامه) ربطی داشته

زیادتی را از سر آن بریزد.

رطلها از سرب هستند و بر هر يك نام امیر المؤمنین نوشته شده است . هر گاه بخواهند رطلها را در یکجا گرد آورده همه را آب کرده بر روی آنها چاپ می کنند اگر چه ده تا باشند.

پول رایج¹ : در همه ایالتها آخر دمشق [بجز حجاز] دینار است، که از مثقال به اندازه یک حبه یعنی یک شعیره کم تر است. و گرد سکه آن نوشته هست . ربعی کوچک نیز دارد و هر دو را به شمار دست بدست کنند. درم ایشان نیز کمبود دارد و نیمه ای دارد که قیراط خوانده می شود، ربعی و هشتم و نیم هشتم آن را خرنوبه خوانند و همگی با شمار دست گردان می شوند ولی با قطعه های آن معامله نمی کنند . سنجه یا پول خرد ایشان از شیشه است² که مانند رطلهای یاد شده چاپ خورده است . رطل شهر تونس دوازده رقیه و رقیه دوازده درم است.

شگفتیهای این سرزمین بسیار است . یکی از آنها ابو قلامون است و آن حشر دایست که خود را بر سنگهای ساحل مالیده و کُرک خود را بر آن می نهد که به نرمی خز و به رنگ زراست و چیزی از آن کم نشود. آنرا گرد آورند و پوشاکی بسازند که در شبانه روز به رنگهای گوناگون در آید ، سلطان از صادر کردن این کالا به بیرون جلوگیری می کند مگر آنچه از دید ایشان پنهان باشد . چه بسا بهای یک چنین پوشاک از هزار تا [به ده هزار دینار] و یازده هزار درم] برسد.

1 - متن : نقود

2 - و سنجهم من زجاج

در سیسیل کوهی هست که در هرده سال يك بار چهار ماه آتش فشانى می کند و در دیگر اوقات از آن دود بر آید. و جز دهانه دودخیز همه جایش را برف گرفته است.

در شهر ایکجا ، چشمه ها هست که در هنگام نمازها می جوشد و سپس فرو می نشیند و اگر کسی که ناروا آدمگشی کرده بدانجا شود برای او نمی جوشد.

اگر کسی بگوید: تو بسیاری از شگفتیهای این سرزمین را فراموش کرده ای ، گوئیم ماهر آنچه را که گذشتگان در تصنیف های خود یاد کرده اند رها کرده ایم. از خوبی های کتاب من آنست که آنچه را دیگران گفته اند من نا گفته گذارم [و تنها آنچه را نیاورده اند و یا نادرست آورده اند می آورم] و نکوهیده ترین رفتار ایشان در کتابهایشان روش ضد آنست. نبینی که اگر به کتاب جیهانی بنگری خواهی دید که همه اصل ابن خردادبه را در بر می دارد، و هر گاه به کتاب ابن فقیه نگاه کنی چنانست که به کتاب جاحظ و زیج اعظم نگریسته باشی. و اگر به کتاب من بنگری می بینی که که در ترتیب منحصر به خود است. اگر گردآوری ابن اصل¹ (کتاب

1- مؤلف مقدسی در اینجا کتاب خویش و ابن خردادبه را «اصل» و کتاب جیهانی را «تصنیف» لقب داده است. شیخ طوسی 460 هـ نیز در پیشگفتار کتاب «فهرست» خود کتابها را بر دو گونه: «اصول» روایت شده و «تصنیف» های گرد-آوری شده تقسیم نموده است. گویا مقصود از «اصل» کتابی باشد که در آن اصول موضوعه و مطالب از پیش معلوم شده نگاشته شده باشد که راوی جز نقل بی دخل و تصرف کاری در آن نتواند کرد، و «تصنیف» کتابی باشد که مؤلف با نقل از دیگران دخل و تصرف خود پدید آورده باشد. و چون مقدسی جغرافیای خود را با بررسی محلها نگاشته و جیهانی و ابن فقیه از دیگران گرفته اند چنین لقبها به ایشان داده است. برای فرق اصل با تصنیف ← ذریعه 24 ، 18-317.

احسن التقاسیم) برای من واجب نبود، من هرگز بدان نمی پرداختم. ولی چون خداوند مرا به دورترین نقاط کشور اسلام رسانید راههای آنرا به من وانموده بخشبندی آنرا به من الهام کرده بود. من بر خویش واجب دیدم این دانش را به همه مسلمانان برسانم. نبینی خدا می فرماید: بگو: در زمین گردش کنند و بنگرند¹ پس آنچه من می نویسم برای بیننده هشدار است، و برای سفر کننده سودمند می باشد.

سرزمین سیاهان: این منطقه در مرز جنوبی این سرزمین (مغرب) و مصر می باشد، و آن سرزمینی خشک گشاده و دشوار است. ایشان از نژادهای گوناگونند. بطور کلی در کوهستان های ایشان همان میوه ها هست که در نزد مسلمانان دیده می شود، ولی بیشتر سیاهان آنها رانمی چشند. ایشان میوه ها و خوراکیها و گیاه هائی نیز دارند که نزد ما نیست.

242

وسيلة مبادلات: ایشان با زر و سیم معامله نمی کنند* معاملات فرماطیان² بانمک و زوبیان و حبشیان با پارچه است. نوبه در پشت مصر و بجه در پشت عیذاب و حبشه در پشت یلیع است.

بردگان: خدمتگذارانی که می بینی در سه گونه نژادند. بخشی که به مصر آورده می شوند بهترین ایشانند، بخشی که به عدن برده می شود

1 - قرآن 12، 109.

2 - نام قوم قرماطی در میان طوائفی که در قیام زنگیان در جنوب در قرن سوم هجری به رهبری صاحب الزنج شرکت داشتند دیده می شوند. به تازی نوگو سخن می گفته اند. - طبری 3، 1757 ب 8319.

بربر هستند که بدترین جنس خدمتگذارانند، سومین نژاد ایشان همانند حبشیانند.

خدمتگذاران سفید نیز دو گروهند: صقلابیان که سرزمینشان در پشت خوارزم است، ولی ایشان را به اندلس می‌برند و اخته می‌کنند و از آنجا به مصر و روم می‌آورند و به شام و اقور (کردستان) نیز می‌رسند، ولی اکنون در اثر خرابی مرز، بند آمده است.

در باره چگونگی اخته کردن ایشان پرسشها کردم و چنین نتیجه گرفتم که رومیان فرزندان را برای نگهبانی (کلیسا) اخته می‌کنند تا به زنان نگروند و گشنی ایشان را نیازارد [اخته رومی چنانست که خایه را برکنند و کیر را واگذارند. ایشان این کار را با کودکان خود که به کلیسا می‌بخشند نیز انجام می‌دهند] و هر گاه مسلمانان برایشان دست می‌یافتند این کودکان را از کلیسا بیرون می‌آوردند. صقلابیان را نیز به شهری در پشت بجان که مردمش یهودیند برده اخته می‌کنند. درباره چگونگی این کار نیز خلافت، برخی گویند: کیر و دو خایه را یکجا از کار می‌اندازند، و برخی گویند کیسه رامی شکافند و دو خایه را برمی‌کشند و چوبی به زیر کیر نهاده آنرا از ته می‌بُرند. من به عرب خادم که دانشمندی راستگو می‌بود گفتم: ای آموزگار سرنوشت خدمتگرانی را برایم بازگو! که دانشمندان در آن اختلاف دارند و بوحنیفه برای ایشان پدر شدن را ممکن دانسته و فرزندان همسر ایشان را از آنان می‌شمرد و رای درست جزاز شما آشکار نشود. او گفت: بوحنیفه راست می‌گوید و من بتو خواهم گفت پس بدانکه چون ایشان را به اختگاه می‌آورند، کیسه ایشان را می‌شکافند و دو خایه را می‌کشند ولی گاهی يك خایه كودك در این حال

از تروس به بالا می‌جهد و آنرا نمی‌یابند ، و پس از بهبود زخم پائین می‌آید . پس اگر تخم چپ مانده باشد گشنی منی خواهد داشت¹ و اگر تخم راست مانده باشد ، ریشش بر خواهد آمد مانند فلانی * و 243 فلانی . بوحنیفه بر گفتار پیغمبر تکیه کرده است که : فرزند از آن رختخواب است² و ممکن است از اختگانی باشد که يك خایه اش مانده بوده است . من این سخن با ابو سعید [احمد بن محمد] جوری در نیشابور باز گفتم ، وی گفت: ممکن است چنین باشد و من خود یکی از دو خایه ام کوچکتر است و ریش او تنگ بود. از هنگامی که کسی را اخته می-کردند تا بهبود یابد بر در سوراخ شاش او قطعه سربی می‌نهادند که هنگام شاشیدن بیرون می‌آورد تا مبادا بسته شود.

زبان : این مردم عربی است ولی شکسته و جز آنست که سرزمین های دیگر یاد کردم . ایشان زبانی دیگر هم دارند که نزدیک به رومی است . هر چه به غروب گاه خورشید نزدیک می‌شویم رنگ مردم بازتر و چشمها آبی تر و ریشها انبوه تر است.³

جای ایشان⁴ در شهر مطیف است ، و ایشان بودند که زمینه را برای پیروزی عبیدالله فراهم ساختند، بیشتر بادیه نشینان این سرزمین

1- جاحظ ، البیان والتبیین ، 1 ، 127 ، 5 (دخویه) .

2 - الولد للفراش .

3 - به جای چند نقطه درهمه نسخه ها افتادگی هست.

4 - استخری درباره «مطیف» کوید ، و مردم آنجا قبیله ای اند از بربر

ایشانرا «کنامه» گویند (پ 42 ع 30) — 244 پانویشت 1 .

بر بر هستند که در خورۀ سوس جای دارند . این مردم همانند خوارزمیاند
زبانشان نا مفهوم و طبعشان نامأنوس است و پستی بسیار دارند . شنیدم
مثلاً یکی از ایشان هزینه سفر بر کمر می بندد و به حج رفته باز می گردد
و هنوز آنرا بر کمر خود دارد ، پس ازدواج می کند . کمتر کسی از
ایشان هست که به زیارت بیت المقدس نرفته باشد .

از عیوب مغرب آنکه در دوشهر آبریکا گوشت سگ را برقناره
کشیده می فروشند و این دوشهر قسطیلیه و نقطه است . مسلمانان ایشان
را متهم می کنند گوشت سگ را در هر یسه نیز می ریزند ، ایشان کج
خلقی و خشونت را با فوزی دارا هستند ، يك تن را می بینی که خود هم
دیگه را می پزد و هم گوشت یا ترید را می فروشد . راه ایشان به نقاط
دور افتاده در بیابانهای شنزار دشوار است .

حکومت : در اندلس ، برای جزایر و یان همیشه گاه خطبه خوانده
نشده است . اما در سوس اقصا ، پس نخستین غیر اموی که بر آن دست
یافت ، ادریس بق عبدالله بن حسن بن ابی طالب بود . هنگامی که ادریس
244 از میدان جنگ عباسیان با طالبیان در حادثه فتح در خلافت هادی * رهائی
یافت به مصر آمد ، در آن هنگام واضح مولای منصور رئیس بریده مصری
می بود و مذهب شیعی داشت ، واضح ، ادریس را با بریده به مغرب فرستاد .
ادریس به طنجه شد و مردم آنجا و حومه اش گرد او فرا آمدند . پس چون
رشید به خلافت رسید و داستان را دانست گردن واضح بزد و تنش را
به دار آویخت ، پس شماخ یمانی مولای مهدی را به سوی ادریس فرستاد
و نامه ای برای او به ابراهیم اغلب که فرماندار او بر آفریقای بود نوشت .

شماخ به زویده رسیده خود را پزشکی از دوستان وانمود کرد . ادریس به او اطمینان کرده با او انس گرفت. روزی ادریس از درد دندان شکایت کرد و شماخ داروئی زهر آگین پدوداده و گفت: بامدادان با آن مسواک کند ، و خود نیمه شب فرار کرد ، چون ادریس مسواک کرد بمرد ، پس شماخ را خواستند و نیافتند . رشید شماخ را رئیس برید مصر کرد .

[اما کسانی که امروز برابن سر زمین حکومت دارند ، پس نخستین ایشان عبیدالله است که معلم وداعی وی بود. قبیلۀ 'کتابه' نیز به ایشان گرویده پیروزیها برایشان آوردند. اصل ایشان از سلمیه شهری نزدیک حمص است و خود شاخه ای از عرب باهلی هستند. او مهدی لقب گرفت و پس از وی هادی و سپس معز آمدند و او است که مصر را بگشود و پس از او عزیز آمد . هنگامی که لشکر ایشان به مصر رسید ابو جعفر طحاوی² فقیه مصر برای مردم خطبه خوانده گفت: برخیزید و جلو ایشان را بگیرید ! اینان خارجی هستند و جنگ با ایشان واجب است ، ایشان سنت ما را تغییر می دهند و مردم را جدا کرده گمراه می کنند ، مردم یک دست شده با ایشان جنگیده فرارشان دادند و اموالشان را غارت کردند] .

1- 'کتابه' قبیلۀ ای بربری بودند . در شهر سلطیف که به خدمت فاطمه بان درآمدند (استخری ع 30 ب 42) ناصر خسرو نیز از ایشان یاد کرده است (سفرنامه ع دبیر سهاقی ، 59) کتابه نیز نام ناحوتی است که خواهد آمد .

2 - فقیه - بنی (229-321) که بسیاری از تالیفات منسوب با او چاپ شده است (لغتنامه) .

فاصله‌ها : از برقه گرفته تا «ندامه» يك مرحله ، سپس تا تا كَنْت
 يك مرحله سپس تا «مغار» يك مرحله ، سپس تا «حليمان» يك مرحله ،
 سپس تا «مخيل»¹ يك مرحله ، سپس تا جب المیدعان² يك مرحله ، سپس
 تا «جیاد صغير» يك مرحله ، سپس تا * «حی عبدالله» يك مرحله ، سپس 245
 تا «مرج الشيخ» يك مرحله ، سپس تا عَقَبَه يك مرحله ، سپس تا «خرائب
 أبی حليّمه» يك مرحله ، سپس تا خَرَبَةُ الْقَوْمِ يك مرحله ، سپس تا
 سَكَّةَ الْحَمَامِ يك مرحله ، سپس تا جُبِّ الْعُصْبِحِ³ يك مرحله ، سپس تا
 «كنائس الحرير»⁴ يك مرحله ، سپس تا «طاهونه» يك مرحله ، سپس تا
 حَنْيَةَ الرُّومِ يك مرحله ، سپس تا ذَاتُ الْحَمَامِ يك مرحله ، سپس تا «بومينته»⁵
 يك مرحله ، سپس تا «اسكندريه» يك مرحله است .
 از « طرابلس » گرفته تا مَسْدُودُ يك مرحله ، سپس تا آسَاطِ يك
 مرحله سپس تا «راشديه» يك مرحله سپس تا قَصْرُ حَنَّانِ يك مرحله ، سپس
 «مغمداش»⁶ يك مرحله ، سپس تا «سوت» يك مرحله ، سپس تا «قصر العبادى
 يك مرحله ، سپس تا «يهوديتين»⁷ يك مرحله ، سپس تا «قصر العطش»

1 - ← ياقوت 4 ، 444 .

2 - خردادبه 85 : 2 جباب المیدعان قدامه 3:222 و 1)

3 - خردادبه 84 : 11

4 - الحديد (خردادبه 84 ، 10) .

5 - ص 214 ، 10 .

6 - قدامه 224 : 7 معمرانى ياقوت 4 : 578 ، 10 .

7 - قدامه 224 : 4-5 .

يك مرحله ، سپس تا سبخة مزپوسا¹ يك مرحله ، سپس تا «بلدرووب»² يك مرحله ، سپس تا «برمست»³ يك مرحله ، سپس تا «سلوق» يك مرحله ، سپس تا «اوبران»⁴ يك مرحله ، سپس تا «قصرالفيل»⁵ يك مرحله ، سپس تا «ملیتیه»⁶ يك مرحله ، سپس تا «برقه» يك مرحله است. *

از «طرابلس» گرفته تا «بئر الجمالین» يك مرحله ، سپس تا «قصرالدرق» يك مرحله ، سپس تا «بارجمت»⁷ يك مرحله ، سپس تا «فتواره» يك مرحله ، سپس تا «قابسن» يك مرحله ، سپس تا «زیتونه»⁸ يك مرحله ، سپس تا «کتانه»⁹ يك مرحله ، سپس تا «کبس» يك مرحله ، سپس تا قیروان يك مرحله ، سپس از بیابانها گذشته تا به «سوس ادنی» یک هزار و یکصد و پنجاه میل است ، سپس تا «سوس اقصا» بیست و سه روز راه است . پهنای دریای روم در اینجا [تا اندلس] هجده میل می باشد .

از «قیروان» گرفته هفت مرحله به قفصه سپس تا «قسطلیه» سه

1 - قدامه 224 ، 3 .

2 - شاید ، هلمید (خردادیه 85 : 3 ، یاقوت 1 ، 711 ، 10) .

3 - برمست (خردادیه ، 85 ، 12) .

4 - خردادیه 85 ، 11 قدامه 222 ، 12 .

5 تا 6 - قصرالعسل (خردادیه 85 ، 10) .

7 - اها دخت (خردادیه 86 ، 13) .

8 - یاقوت 2 : 985 ، 16 .

9 - قدامه نام قبیله‌ای از شهر در سلطوف درس 244 ، 13 گذشت .

مرحله ، سپس تا «تاهرت» پانزده روز راه در شنزار و دهات است ، سپس در میان بربرها سه روز راه تا «فاس» است ، سپس به آبادی رسیده هشت مرحله تا «شقور» است ، سپس همین قدر در میان دیه ها ورودخانه ها تا «بصره» است که مرز «سوس ادنی» می باشد.

اگر خواستی نیز از «قیروان» گرفته تا «سطیف» ¹ ده مرحله ، سپس تا «تاهرت» ، بیست ، سپس تا «فاس» پنجاه ، سپس تا «سوس اقصابا» سی مرحله است .

از «قیروان» گرفته تا «زویله» یک ماه است.

از «قیروان» تا «سجلماسه» در بیابان سی مرحله و در آبادی پنجاه است.

از «قیروان» گرفته تا «تونس» سه مرحله ، سپس تا حَبْرَه ده مرحله سپس تا قَنْس شش مرحله ، سپس تا «جزیره بنی زغناى» پنج مرحله است .

از «قیروان» گرفته تا «قلبس» یا تا قَرْنَه یا تا سَبِيَه یا تا «مدینه القصور» یا تا «مهدیه» هر یک دو مرحله است.

از «قیروان» گرفته تا «لافس» یا تا «جزیره» یا تا اُبه یا تا

247

«مرسى الخزر» هر یک * سه مرحله است.

از «قیروان» گرفته تا «قابس» یا تا «قصر افریقی» یا تا «مَجَّانَه هر

یک پنج مرحله است .

از «مجانہ» گرفته تا جَسَّه یا تا «باغای» یا تا «دوفانہ» یا «عین العصافیر» یا دارملول یا طَبَنَه یا مَقَرَّه یا مَسِيَّه هر يك يك مرحله است ، و میان هر يك از اینها و دیگری به ترتیب يك مرحله می باشد .

از «مسيله» گرفته تا به سوی مغرب تا «أشیر» سه روز راه ، سپس تا «تاهرت» و سپس تا «فکّان» هر يك مانند آن است ، سپس تا تَلَمَّسَان دو مرحله ، سپس جُراوه همان اندازه است .

از «تلمسان» گرفته تا «صاع» دو مرحله . . . و¹ «مسيله» مرز آفریقا است .

از «تاهرت» گرفته تا «ناکور» سی مرحله ، سپس تا «سجلماسه» پانزده تا است .

از «فاس» گرفته تا بصره شش مرحله ، و نیز از «فاس» یا «أزیله» هشت مرحله است .

از «قبروان» تا «سوسّه» یا تا قَلْشَانَه یا تا «تماجر» هر يك يك مرحله است .

من بیان فاصله‌های این بخش را مختصراً و به جمل می‌نهم زیرا که نقطه‌ها بسیار و مسافرانیش اندک هستند .

در باره فاصله شهرهای اندلس نیز ، چنانکه برای من ثابت شده است ، از «قرطبه» که فصبه است تا «اشبیلیه» سه مرحله است ، سپس به سمت قبله ، تا «استجه» يك مرحله وار «قرطبه» تا طَلَبَطَلَة شش روز

1 - ددمتن عربی نقطه‌ها افتادگی ، انشان داده است .

است ، واز آن تا «وادی الحجارة» دو مرحله ، واز «قرطبه» تا «مکناسه» چهار روز ، سپس تا «هتواره» همان اندازه ، سپس تا نَفْرَه ده روز ، سپس تا شَمُود¹ چهار روز ، واز آن تا «قوریه»² دوازده مرحله ، سپس تا «مارده» چهار روز است واز «قوریه» تا «باجه» شش روز ، واز باجه تا دورترین شهرستان شَتْرین هفده روز است . واز آن تا فَحْصِ الْبَلُوط دو دوروز ، سپس تا دَبَّه چهارده است . واز آن تا «قرمونه» چهار روز است که در میان «باجه» و «اشبیلیه» به سوی باختر بر راه «مارده» قرار دارد . 248 واز «قرمونه» تا «اشبیلیه»* دو مرحله است ، واز «استجه» تا «مورور» یک مرحله ، سپس تا شَدُونَه دوروز و تا «جبل طارق» سه روز است . واز «استجه» تا «مالقه» به سوی شرق هفت روز تا اِجْدُونَه سه مرحله ، واز آن تا «بجانه» شش مرحله ، واز آن تا «مرسیه» هفت روز ، واز آن تا بِلَنْسِيَه نیز بیست روز ، سپس تا طَرْطُوشَه دوازده مرحله است ، واز «مرسیه» تا «بجانه» شش روز ، سپس تا «مالقه» ده روز ، سپس تا «جبل طارق» چهار روز ، سپس تا «شَدُونَه» سه روز ، سپس تا «اشبیلیه» چهار روز است . این «اشبیلیه» در باختر زمین نمونه دوری راه و مَتَلِك آنست ، چنانکه «غرغانه» در خاور زمین همین گونه است .
و من اشبیلیه نخستین را نمی شناسم .

یادی از بادیه عرب

بدانکه میان سرزمین عرب و مغرب بیابانی است دارای آب و گود آبها و چاهها و چشمه‌ها و تپه‌ها و شنزارها و نخلستان و اندکی کوهستان و پراز مردم عرب ، رادهایش ترسناک و ناپیدا ، خوش‌هوا و بد آب است . نه دریاچه‌ای دارد و نه رودخانه‌ای بجز اذق ، شهری بجز ثیا نیز ندارد . برخی مردم آنرا از جزیره (العرب) می‌دانند ولی از آن نیست ، و برخی آنرا بر چند اقلیم بخش می‌نمایند ، و برخی آنرا از شام می‌شمرند . من چنان دیدم که آنرا جدا آورده در نقشه بر کشم زیرا که مردم هیچ‌یک از سیزده ایالت ، راهی در خشکی به مکه جز از میان این سرزمین ندارند ، پس از ما شناخت آن بی‌نیاز نیستیم . در آنجا رادها و آبهای ناشناخته هست که شناسائی آنها سود فراوان و پاداش و ثواب دارد . من خود چند بار بد آنجا شده آنرا ز سمت یمن (جنوب) و شام (شمال) و خاور و باختر و راندازی کرده ، رادهایش را جستند و از آبهای پرسیده و در بررسی آنها تبختر کردم تا بیشتر رادهایش را شناختم و بالله التوفیق . *

249

بررسی کوتاه:

من آن بادیه را به صورت کمائی از «ویل» تا «عبادان» و سپس تا «بالس» نهادم ، و [از چهارده راه] دوازده را [مفید] آن را نشان دادم

که نه تاي آنها به درازا تا مکه مي رشتند و سه تاي ديگر در پهنا و به شام مي رشتند .

راهي ديگر نيز دارد که بصره را به قرح رسانيده سپس به مصر مي رود . راهها چنين اند:

راه مصر ، راه رمله ، راه شراة ، راه تبوك ، راه وبيره¹ ، راه بطن السر ، راه رجه ؛ راه هيت ، راه کوفه ، راه قادسيه ، راه واسط راه وادي القري ، راه بصره ، اين است فهرست آنها و گزارش جدا جداي آنها چنين است:

راه مصر: از بويب گرفته تا بُندُقَه² يك مرحله سپس تا عَجْرود يك مرحله ، سپس تا «مدينه»³ يك مرحله ، سپس تا «کرسى» يك مرحله ، سپس تا حفر يك مرحله ، سپس تا «منزل» يك مرحله ، سپس تا «ويله» يك مرحله است .

راه رمله : از سكرية گرفته تا تُلَيْل دو مرحله ، از تُلَيْل تا عَمُو دو مرحله ، سپس تا ويله دو مرحله است .

راه شراة از حفر گرفته تا ويله چهار مرحله است . و اين دو راه هر چند در شام بشمار مي روند ولي راهي وحشتناك و در کنار بادية باد شده هستند [چنانکه محمد بن حسن را نيز مي بيني که گاهي در باب

1 - شايد آبور (ياقوت 1 : 109 ، 9 باشد ،

2 - منزل اين بندقه ← ص 215 ، 3 .

3 - ← ص 215 ، 4 و ياقوت 1: 422 .

وکالت مطالبی مربوط بیابهای دیگر که توضیح دهنده هستند
250 می آورد].^{1*}

راه تبوك : از «عمان» گرفته تا معان دو منهل² است ، سپس تا «تبوك»
همان اندازه است . سپس تا «تیمما» چهار ، سپس تا «وادی القری»³
چهارتا است .

راه وُبَيْرٌ : از «عمان» گرفته تا «وبیر»⁴ سه منهل سپس تا «أجول»⁵
چهار مرحله ، سپس تا «نجر» دو منهل ، سپس تا «تیمما» سه منهل است .
راه بطن السر : از «عمان» گرفته تا «عونید» دو روز ، سپس محدثه
نیم روز سپس تا بَک همان اندازه ، سپس تا «ماء» یک روز ، سپس
تا جربی یک روز ، سپس تا «عرفجا» یک روز و نیم ، سپس تا مَخْرِي سه تا ،
سپس تا «تیمما» چهارتا است .

این سه بزرگ راه ، راههای تازیان به مکه هستند و برید بنی امیه
هنگامی که دمشق را پایتخت می داشتند [در راه بطن السر رفت و آمد

1 - عبارت میان [] را دخویه از نسخه C در هانوشته نهاده و گویا
عذر خواهی موافق است که چرا آن دو راه را به جز و شام است در بادیه عرب
نهاده است .

2 - منهل به معنی آبشخورد است و در این صفحه سه جایزه معنی واحد مسافت
بکار رفته است و در نسخه بدل چاپ عربی «مرحله» دیده می شود .

3 - ← ص 107 ، 9 .

4 - ص 107 همین مجلد دیده شود .

5 - اجول (یا قوت 1 ، 138) .

می‌داشت و اشکریان^۱ عمرین^۱ برای گشودن شام از آنجا گذشتند .
 اینها راههایی کوتاه و مطمئن و در اختیار « بنو کلاب » و یاران شامی
 ایشانند که در «عمان» گرد هم می‌آیند . [این شش راه به ترتیب از
 مغرب به مکه می‌رسند ، و سه راه پس از آنها ، مردم خاور را از بادیه
 گذرانیده به مکه می‌رسانند] .*

251

راه قادیسیه : از «قادیسیه» گرفته تا مَفِیْشَه^۲ هفده میل ، سپس تا
 «قرعا» بیست و دو میل ، سپس تا «واقصه» بیست و چهار میل ، سپس تا
 «عقبه» بیست و نه میل ، سپس تا «قاع» بیست و چهار میل ، سپس تا
 «زباله»^۳ بیست و چهار میل ، سپس تا شقوق بیست و یک میل ، سپس
 تا بطنان بیست و نه میل ، سپس تا ثعلبیه» بیست و نه میل ، سپس تا جَزِیمِیَه^۴
 سی و دو میل ، سپس تا اَجْفَر بیست و چهار میل ، سپس تا فِیْدُ سی و شش
 میل می‌باشد.^۴

راه واسط : من بدین راه نرفته‌ام ، ولی در «ثعلبیه» با راه پیشین
 یکی می‌شود .

راه بصره : از «بصره» گرفته تا حَفِیر^۵ هجده میل ، سپس تا اَدْحِیل
 بیست و هشت میل ، سپس تا شَبْحِی^۶ بیست و هفت میل ، سپس تا

1 - عمرین بجای عمر و ابو بکر بکار می‌رفته است .

2 - برکه‌هایی برای ماء السماء در آنجا هست خردادبه 126 ، 3 قدامه

186 ، 1 رسته 175 : 4 . باقوت 4 ، 585 : 19 .

3 تا 4 ← ص 107 - 108 .

5 - ← ص 109 .

6 - ← ص 109 .

حَفْرًا وَمَوْسَى بَيْسْتِ وَشَشْ مَيْلٍ ، سِپَسْ تَا مَاوِيَّهٖ سَيِّ وَدَوْمَيْلٍ ، سِپَسْ تَا
ذَاتِ عَشْرِ بَيْسْتِ وَنَهْ مَيْلٍ ، سِپَسْ تَا يَنْسُوْعَهٗ بَيْسْتِ وَسَهْ مَيْلٍ ، سِپَسْ تَا
سَمِيْنَهٗ بَيْسْتِ وَنَهْ مَيْلٍ ، سِپَسْ تَا فَرِيْتَيْنِ بَيْسْتِ وَدُوْ مَيْلٍ ، سِپَسْ تَا «نَبَاجِ»
بَيْسْتِ وَسَهْ مَيْلٍ اسْتِ .

این سه تا ، راه‌های عراق به مکه می‌باشند و همهٔ نه راه یادشده
در طول جغرافیائی قرار دارند [وراه‌های عرض جغرافیا چهارند].

راه کوفه : از «گوفه» گرفته تا دُهَيْمَهٗ دوازده میل [نیم مرحله]
سِپَسْ تَا «نَحِيْتِ» دو روز [دو مرحله] سِپَسْ تَا «قَرَايِ» همان اندازه ،
سِپَسْ تَا خَنْفَسِ يَكْ رُوْزٍ ، سِپَسْ تَا «حَشِيْهٖ» همان اندازه ، سِپَسْ تَا غَرِيْفَهٗ
همان اندازه سِپَسْ تَا «قَرَاكِرِ» همان اندازه ، سِپَسْ تَا اَزْزَقِ همان اندازه
سِپَسْ تَا «عَمَانِ» همان اندازه که همه‌اش روی هم یازده مرحلهٔ سَبَكِ
252 می‌شود.*

راه هیت : از «هیت» گرفته ...¹ [راه «هیت» تا «دمشق» ده
روز است و همچنین راه رحبه تا آنجا] .

راه رحبه : از «رحبه» گرفته ...²

این سه راه در عرض جغرافیائی قرار دارند و شاخه‌هایی³ دارند
که به «اذرعات» و جز آنها می‌رسند .

راه وادی القری : گویند ، این راه به «منهب»⁴ که در پشت «فید»

1 تا 2 - نقطه چین در متن جایز عربی است و نشانهٔ افتادگی است .

3 - متن : بنیانات این واژه در ج و 488 و 490 و 495 . B نیز دیده

می‌شود .

4 - شاید منتهب (یا قوت) 3 : 120 ، 9 و 4 ، 657 .

است می‌رسد .

[منهب شهری پرنخل و کشتزار است . کوهستان و دره طی نیز در آنجا نخلستانها و آبادیها دارد ، و محصولات «فید» از این دو جا است راه بصره به شام نیز از این دو می‌گذرد].¹ از «منهب» تا «وادی القری» پنج شب و از آن تا «تیا» چهار [شب] و از آن تا «تبوك» هفت و از آن تا « وادی طحاء» دو شب راه است .

از «بصره» تا «کوفه» در مرز این بیابان ده مرحله راه سنگین است . بیشتر این منزلها که یاد شد گوداب و آبها هستند . [از بصره تا شام نزدیک يك ماه راه است و من از آن راه نگذشته‌ام] . چنین است و صف این بادیه و آبهای آن [وشش اقلیم عربستان] .

گزارش گسترده تر

بدان که این جا ، بیابانی گسترده و پر عرب است . گیاهی مانند خردل دارد که فث نامیده شده ، خود بخود می‌روید و آنرا در گودالها گرد آورده آب می‌دهند تا دانه‌هایش باز شود ، پس آنرا آرد کرده نان می‌پزند و خوراك کنند ، گوشت بزمجه و مار بسیار خورند و راه می‌زنند و غریب نوازی می‌کنند و گمراهان راهنمایی و کاروانها را نیز نگهبانی می‌کنند. [و از این روی هنگامی که نقفور طرسوس را بگرفت، گفت :

ای عربهای شام ، بر گردید به «فث» و سوسمار خواری خودتان

1- میان دو [] از نسخه بدلی است که دخویه مصحح چاپ عربی در یانوش ج ع ص 255 س 22 آورده است .

و «شام» ما را بما پس دهید...»

خلاصه هیچ کس نمی تواند از این راه بگذرد مگر با نگرهبانان با نیروئی بازدارنده . به حاجیان با همه نیرو که دارند دست برد زده می شود و شترها و دارائی شان ربوده می شود.

مرزهای این بیابان ، از «ویله» نزدیک مداین لوط گرفته ، تا به «مآب» سپس بر مرزهای عمان، اذرعان، و روستاهای «دمشق» ، «تدمر» «سلمیه» و پیرامن «حمص» تا «بالس» گذشته ، سپس بسمت فرات آمده بر «رقته» ، «رحبه» ، «دالیه» تا «هیت» و «انبار» سپس بر «حیره» [کوفه] «فادسیه» ، و باختر «بطایح» ، سپس از کنار بصره و عبادان می گذرد . برخی «شراة» را نیز بدان می افزایند و شهرهایش را از آن می شمرند و این درست تر است.

در این بیابان شهری جز «تیما» نیست، که شهری کهن درزمینی گسترده پرنخل و باغهای فراوان و آب سرشار است ، باچشمه ای سبک و شگفت انگیز و زیبا که از پنجره آهنین¹ به يك بر که می ریزد و سپس 253 به باغها می رود . چاه های شیرین نیز دارند ، دردشت واقع است ولی بیشتر آن ویرانه شده است، جامع درمیان و ساختمانها دور بازار است مردمش آزمندند . مرجعی دانشمند و فرمانروائی کار آمد دارند . خطبه خوان ایشان بقتال و حاکمشان کفاش می بود . مردمی سخت منعبند و «زره های داودی»¹ دارند که هنگام آشوبها برتن می کنند.

1 - نسبت درع به داود ، برزمینه افسانه یهودی است که خدا آهن را برای

داود نرم کرد تا زره بسازد . (قرآن 34 ، 10) .

منزل‌های میان مصر و وایله باجوی سیراب می‌شوند.

غَمَر : آبش وحشتناک است ، نزدیک آن‌شن زاری هست که چون می‌کنند آب شیرین فراوان از آن برمی‌آید.

وَبِيرٌ : درزمینی روشن و زیبا است و چاه‌های شیرین دارد.

اجولی : خدا آبش را نابود کند ، کسی که از آن بیاشامد باد

می‌کند و چه بسا بمیرد .

دَجْر : گودال آب بسیار ندارد [سه تا هستند] و آبشان نیز بدمزه

است .

عَوْنِيد : دو گودال آب نزدیک هم است که آبشان بدمزه است

و خود درشن زار می‌باشد.

مُجَدَّثَه : کاریزی شیرین است که با سنگ‌های سیاه دورچین شده

است .

نَبْک : دو گودال آبنده که یکی از دیگری شیرین‌تر ، و راه درمیان

آن دو می‌باشد و نخلستانی دارد. پس از آن نیز يك گودال گل کم آب

هست که نامش را فراموش کرده‌ام .

جَرَبِي : يك یا دو گودال آب گندیده است در میان دغل و طرفا

عَرَفْجَا : دو گودال آب شیرین است در جایی دلگشا و زیبا .

مُخْرِي : دو گودال آب است در زمینی سیاه ، خدایش زشت

دارد که مردم شتران را نیز می‌ماند و مانند نامش (مخری) اسهال آور

است ، خواه از آن بیاشامی و خواه نان با خوراك بپزی ! نتیجه یکی

است .

مغیثه : ویرانه ایست که يك چاه نیز در آنجا هست.

قرعاء : چند چاه بی فایده دارد.

واقصة : دژی آباد دارد با چند چاه شیرین و بر که ای بزرگ که

چشمه ای در آن می جوشد .

عقبه : دارای چاه هائی گود و چند ویرانه است.

قاع : جائی است که ویران شده و بیشتر آباد و مسکون بوده و چاهی

254 نیز دارد.*

زباله : دژی آباد است ، چاه هائی شگفت انگیز در سنگ و

چند چاه كوچك دارد. گروهی از حاجیان برخی از توشه خود را نیز

در آنجامی سپارند. تازیان بسیار با شتر و حشیش و جز آن به آنجامی آیند

این جایگاه خود کمکی برای حاجیان است .

بطان: ¹ چند ویرانه و چاه هائی خشکیده است.

تعلیه : يك سوم راه است . آباد با بر که های بسیار است که از جویها

آب می گیرد دژ آنجا ساکنانی نیز دارد ، و آب چاهش گوارا است

قبر عبادی که در آغاز این منهل ² می باشد سنگی بزرگ دارد. اینها بودند

نقاط مهم شن زار هیبر .

خزیمیه : چند بر که خشکیده و چاه هائی بیکار افشاده دارد.

فید : شهری كوچك است که دو دژ و يك گرمابه و بر که بادهای

1 - ص 107 : 11 دیده شود.

2 - آبخوار درس 250 به جای واحد مسافت بکار رفته و در این جا به

معنی منزلگاه بکار رفته است.

آهنین دارد و آثاری از عضدالدوله در آنست. همه گونه چیزهای مفید در آن هست. حاجیان توشه خود را در آنجا می سپرند که مردم درستکار دارد. چشمه ها، چاه ها بر که های گوارا و کمی دورتر آبی شیرین دارد از شهرهای حجاز بشمار است، ولی ما از راه قادیسیه بدانجا رسیدیم زیرا که بدان نیاز می باشد. [از کارهای قرامطه است، جامعی در آنجا همت که خطبه خوانی ندارد].

نبأج: ¹ آن نیز بوسیله حاجیان آباد است، دژی دارد که حاجیان بصره توشه خود را در آن می نهند که مردمی درستکارند. آبش نیز فراوانست.*

255

اگر کسی گوید: تو مردی هستی که جهانگردی را آگاهانه انجام داده ای و راه و چاه های این بیابان را دانسته ای، اینک نظر تودر باره حج توکلی چیست؟ آیا می توان این راه را بی زاد و توشه پیمود؟ در پاسخ او گفته می شود. از سفیان عینه نقل است که می گفت: دو کس هستند که هر گاه از تو نظر خواستند باید بدیشان دلگرمی بخشی زیرا که پرسش ایشان از احساس ناتوانی خیزد، تک مردی که در باره زناشوئی پرسد، ورهروی که خیال حج بی زاد و توشه دارد. برخی از زاهدان شهرضا برایم گفت: من بی زاد به این بیابان شدم، پس از سه روز گرسنه ماندم، ناگهان چیزی نرم یافتم چون نگرستم حلوائی دیدم در

1 - نباح بنی عامرة (یا قوت 4 : 735 ، 22) .

میان نان لواش گرم پیچیده . خود من نیز عصر هنگامی که روزه می داشتم در کرانه ای به قصد حج بی توشه به راه افتادم ، چون به عاقر رسیدم و نماز مغرب گزاردم در گوشه به نماز پرداختم ، زیرا که من همه شب پس از نماز وتر افطار می کردم پس چون نماز شام را گزاردم و همه مردم رفتند مؤذن مسجد نزد من آمده مقداری نان و قطین¹ و یک کوزه آب به من داد ، ولی من قصد داشتم که نه خبک و نه کوزه بر ندارم ، گفته بودم : آنکس که آذوقه رساند آب را هم می دهد ، آن شب تا اندیشیده بهترین شام را خوردم . فردایش پس از نماز ظهر به سوی سکریه براه افتادم و چون نماز شام را خواندم مردی یک نان روستائی و کوزه آب برایم آورد* پس خوردم و آشامیدم و تا فردا راه پیمودم تا به داس الزادیه رسیدم . پس آنچه پوشید بودم به طوافی دادم و یک مدرعه (روپوش) موئین بایک کفش کهنه و یک دستمال پوشیده از وی گرفتم و براه افتادم تا عصر شد و من هیچ امیدی به شام نداشتم . پس دژی از دور دیدم و چون بدرون آن شدم یک مرد مقدسی مرا شناخته پس از روبوسی و خوش آمد گوئی جایگاه مرا به دیگران معرفی نمود و انواع خوراک و پوشاک برایم آورد . من نیمه شب از ایشان گریختم و تا پس از نیمه روز راه پیمائی کردم ، ناگهان گروهی از مغربیان مرا بازداشت کرده گفتند: توجاسوس هستی ! و چون غروب را با ایشان نماز گزاردم از من پوزش خواسته مهمانم کردند . فردا برای راه پیمائی بیرون آمدم تا به

258

1 - قطین دانه های جزگندم و جو . شاید باقلا یا نخود پخته با نان برایش

آورده بوده است.

کسیفہ¹ رسیدم ، در آنجا هیچکس نیافتم ، ناگهای پنج سوار مرا گرفتند و بازور مرا بجایگاه خودشان برده مهمان کردند . من چون دیدم که هر شب در جائی مهمان هستم و خدا مرا برمی گرداند² دوباره به شهر خود باز گشتم و همان سال را با سواری و توشه رهسپار حج گشتم.

بخش نخست پایان یافت و بخش دوم سرزمین های ایران است که با اقلیم خاوران آغاز خواهد شد



1 - ص 173 دیده شود.

2 - شاید می گوید ، خدا برای من حج بی زاد و توشه نخواسته بود.